



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

جوامع الكلم
في معرفة الإمامة والإمام

أولها إمامت

آية الله سيد علي حيني ميداني

جلد سوم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جواهر الكلام فى معرفة الامامة والامام

نويسنده:

آيت الله على حسينى ميلانى

ناشر چاپى:

الحقايق

ناشر ديڤيتالى:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۵	جواهرالکلام فی معرفه الامامه و الامام: دروس خارج امامت
۱۵	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۳۰	سخن مرکز
۳۰	اشاره
۳۴	حرکتی نو در حوزه امامت و ولایت
۳۷	مقدمه
۳۷	اشاره
۳۸	۱. اهمیت بحث امامت
۴۱	۲. طرح مباحث امامت و بحث تقریب بین مذاهب
۴۳	۳. شیوه طرح مباحث امامت
۴۶	مباحث مقدماتی
۴۶	اشاره
۴۷	اصول مناظره
۴۷	اشاره
۵۰	قصد قربت
۵۰	ادب در کلام
۵۰	پرهیز از تعصبات
۵۱	رعایت امانت در نقل قول ها
۵۱	عدم خروج از موضوع بحث
۵۲	استدلال به آن چه نزد طرف بحث حجیت دارد
۵۵	جمع بندی
۵۶	نمونه ای از مناظره با اهل سنت

۶۲	کتاب کلامی اهل سنت
۶۲	۱. تعریف علم کلام
۶۴	۲. اشاعره پیروان فکری معتزله:
۶۵	۳. اهتمام همهٔ فرقه‌ها به علم کلام
۶۶	۴. دفاع شیعه و پاسخ به حملات
۶۶	۵. اوج جدال کلامی در قرن هفتم و هشتم
۶۶	اشاره
۶۷	۱. حوزهٔ علمی محقق طوسی در عراق
۷۰	۲. حوزه علمی ایچی در سرزمین فارس:
۷۰	۳. حوزه علمی ابن تیمیّه در شام:
۷۰	اشاره
۷۲	شرح حالی مختصر از نصیرالدین طوسی
۷۳	مختصری در شرح حال ابن تیمیّه:
۷۵	کتاب موافق:
۷۷	قاضی ایچی:
۷۷	شریف جرجانی:
۷۷	شروح و حواشی بر موافق و شرح موافق:
۷۸	کتاب شرح مقاصد:
۷۸	تفتازانی:
۷۹	۶. نقش علم کلام در پیشرفت تشیع
۸۰	۷. علم کلام سبب شکست مسلمین؟
۸۳	کتاب حدیثی اهل سنت
۸۳	اشاره
۸۴	صحاح
۸۵	مسانید
۸۵	معاجم

۸۶ سایر کتب معتبره
۸۹ بررسی اعتبار کتب و مؤلفان صحاح سته
۸۹ ۱. اعتبار بخاری و کتاب وی
۹۲ نمونه هایی از احادیث دروغ و باطل در کتاب بخاری
۹۶ ادلة تضعیف بخاری
۹۶ اشاره
۹۹ ۲. اعتبار مسلم و کتاب وی
۱۰۲ ۳. اعتبار ترمذی و کتاب وی
۱۰۳ نظر ابن تیمیه در مورد کتاب ترمذی
۱۰۳ احادیث موضوعه در کتاب ترمذی
۱۰۳ اشاره
۱۱۰ ۴. اعتبار نسائی و کتاب وی
۱۱۲ ۵. اعتبار ابی داوود و کتاب وی
۱۱۳ ۶. اعتبار ابن ماجه و کتاب وی
۱۱۳ ۷. اعتبار مالک و کتاب وی
۱۱۴ جمع بندی
۱۱۷ فقهای چهارگانه اهل سنت
۱۱۷ اشاره
۱۱۸ ۱. مالک بن انس
۱۲۰ ۲. ابوحنیفه نعمان بن ثابت
۱۲۰ اشاره
۱۲۱ ابوحنیفه و تأسیس قیاس در دین
۱۲۳ وثاقت ابوحنیفه نزد اهل سنت
۱۲۳ فقه ابوحنیفه
۱۲۵ ۳. شافعی محمد بن ادریس
۱۲۵ اشاره

- ۱۲۵ شخصیت علمی شافعی
- ۱۲۵ نسبت تشیع به شافعی
- ۱۲۷ ۴. احمد بن حنبل
- ۱۲۷ اشاره
- ۱۲۷ اعتبار «مسند احمد»
- ۱۳۰ اعتبار شخصیت احمد
- ۱۳۳ پیشوایان جرح و تعدیل
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ۱. یحیی بن سعید قطان
- ۱۳۴ ۲. ابن سعد
- ۱۳۵ ۳. یحیی بن معین
- ۱۳۶ ۴. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی
- ۱۳۸ ۵. احمد بن عبدالله عجلی
- ۱۳۹ ۶. أبو حاتم ابن حبان
- ۱۳۹ ۷. ابوالفتح ازدی
- ۱۴۰ ۸. ابن حزم اندلسی
- ۱۴۱ ۹. أبو الفرج ابن جوزی
- ۱۴۲ ۱۰. شمس الدین ذهبی
- ۱۴۴ ۱۱. جلال الدین سیوطی
- ۱۴۷ ضوابط جرح و تعدیل
- ۱۴۷ اشاره
- ۱۴۸ اهل سنت یا اهل بدعت بودن راوی
- ۱۵۰ عدم دعوت مردم به بدعت
- ۱۵۲ بدعت صغری و بدعت کبری
- ۱۵۳ اشکال و حل ذهبی در مورد توثیق اهل بدعت
- ۱۵۵ اهل بدعت کبری در میان راویان صحاح سته

- ۱۵۷ بدعتی که موجب خروج از اسلام نباشد
- ۱۵۸ عدالت و اتقان
- ۱۶۰ شواهدی بر عدم عدالت برخی بزرگان اهل سنت
- ۱۶۱ شواهدی بر عدم اتقان برخی بزرگان اهل سنت
- ۱۶۳ عدم قبول جرح عالمان معاصر نسبت به یکدیگر
- ۱۶۶ عدم اختلاف عقیده بین جرح و مجروح
- ۱۶۸ نمونه هایی از جرح راویان به دلیل تشیع
- ۱۶۸ جرح ابوالطفیل صحابی!
- ۱۶۹ جرح عمار بن یاسر صحابی!
- ۱۷۰ جرح خالد بن مخلد
- ۱۷۱ ردّ احادیث با رمی راویان به تشیع
- ۱۷۲ داستان ابوبکر ابن جعابی
- ۱۷۳ داستان ابوجعفر طبری
- ۱۷۳ داستان حاکم نیشابوری
- ۱۷۴ داستان نسائی
- ۱۷۴ داستان ابن السّقیّی واسطی
- ۱۷۵ اتهام تشیع به دارقطنی
- ۱۷۵ معنای تشیع
- ۱۷۶ شیعه در لغت
- ۱۷۷ شیعه در لسان رسول خدا
- ۱۷۹ اصطلاح «تشیع» در بین اهل سنت
- ۱۸۲ وکیع بن جراح:
- ۱۸۲ فضل بن دکین:
- ۱۸۳ ابوغشان نهدی
- ۱۹۳ طبقات مفسرین اهل سنت
- ۱۹۳ اشاره

۱۹۵	صحابه
۱۹۵	۱. خلفاء
۲۰۰	۲. امیر المؤمنین
۲۰۴	اصحاب دیگر
۲۰۴	الف) عبدالله بن مسعود
۲۱۰	ب) عبدالله بن عباس
۲۱۷	پ) اُبَی بن کعب
۲۱۹	ت) زید بن ثابت
۲۲۷	ث) ابوموسی اشعری
۲۳۹	ج) عبدالله بن زبیر
۲۵۰	چ) انس بن مالک
۲۵۶	ح) ابوهریره
۲۵۹	خ) عبدالله بن عمر
۲۶۵	د) عبدالله بن عمرو بن عاص
۲۷۰	تابعین
۲۷۰	اشاره
۲۷۲	۱. حسن بصری
۲۷۳	۲. مجاهد
۲۷۵	۳. عکرمه مولی ابن عباس
۲۸۵	۴. ضحاک بن مزاحم
۲۸۷	۵. عطیه بن سعد عوفی
۲۸۸	۶. قتاده بن دعامه
۲۹۰	۷. محمّد بن شهاب زهری
۲۹۲	۸. مقاتل بن سلیمان اُزدی
۲۹۳	۹. زید بن أسلم (متوفای ۱۳۶) و فرزندانش
۲۹۵	خلاصهٔ مباحث مقدماتی

۲۹۶	تعریف امامت
۲۹۶	اشاره
۲۹۹	تعریف امامت از نظر متکلمان شیعه
۳۰۱	تعریف امامت نزد متکلمان سنی
۳۰۳	نکاتی از تعریف
۳۰۴	معنای لغوی امام و واژه های مرتبط
۳۰۴	معنای «امام»
۳۰۵	معنای «ولی»
۳۰۶	معنای «خلیفه»
۳۰۶	معنای «حاکم»
۳۰۸	مبانی امامت
۳۰۸	اشاره
۳۱۳	امامت از اصول دین است
۳۱۳	اشاره
۳۱۳	دلالت قرآن
۳۱۴	دلالت سنت
۳۱۴	حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه. . .»
۳۱۷	حدیث تقلین
۳۲۰	سند و دلالت حدیث تقلین
۳۲۰	معارضات و مناقشات در سند و دلالت حدیث تقلین
۳۲۳	جعل احادیث معارض با حدیث تقلین
۳۳۱	حدیث سفینه
۳۳۹	تأویل حدیث توسط فخر رازی:
۳۴۰	حدیث چهارم
۳۴۲	از فروغ دین بودن امامت از نظر اهل سنت
۳۴۳	نظر قاضی بیضاوی و نقد آن

- ۳۴۵ ----- وجود نصوص متواتر فراوان بر خلافت امیرالمؤمنین
- ۳۴۶ ----- دلالت اخبار فراوان بر امامت امیرالمؤمنین
- ۳۴۷ ----- وجود موانع فراوان در راه نقل دلائل امامت امیرالمؤمنین
- ۳۴۸ ----- تغییر و تحریف نقل های متقدمین
- ۳۵۰ ----- شواهدی بر عدم توافر دواعی برای نقل دلائل امامت امیرالمؤمنین
- ۳۵۰ ----- الف) دشمنی بریده و خالد با امیرالمؤمنین
- ۳۵۳ ----- ب) فراگیر بودن دشمنی با امیرالمؤمنین میان مسلمان نماها
- ۳۵۴ ----- ج) عدم نقل کامل خطبه غدیر
- ۳۵۶ ----- د) ابای عده ای از بردن نام امیرالمؤمنین
- ۳۵۷ ----- د) نادیده گرفتن وصیت های رسول خدا در مورد امیرالمؤمنین
- ۳۵۹ ----- و) رد استنصارهای حضرت زهرا در دفاع از ولایت امیرالمؤمنین
- ۳۶۰ ----- ز) تهدید امیرالمؤمنین برای اخذ بیعت
- ۳۶۱ ----- ح) سرکوب مدافعان امیرالمؤمنین
- ۳۶۸ ----- وجوب نصب امام
- ۳۶۸ ----- اشاره
- ۳۷۱ ----- عقیده اهل سنت در نصب امام
- ۳۷۳ ----- ادله اهل سنت بر ادعای خود
- ۳۷۳ ----- ۱. اجماع صحابه
- ۳۷۳ ----- اشاره
- ۳۷۷ ----- نقد و بررسی
- ۳۸۱ ----- ۲. تحقق بخشیدن به احکام الهی
- ۳۸۱ ----- اشاره
- ۳۸۲ ----- نقد و بررسی
- ۳۸۶ ----- ۳. جلب منافع فراوان و دفع زیان ها
- ۳۸۶ ----- اشاره
- ۳۸۶ ----- نقد و بررسی

۴. حدیث «من مات و لم یعرف إمام زمانه. . .» ۳۹۲
- اشاره ۳۹۲
- نقد و بررسی ۳۹۳
- عقیده شیعه در نصب امام ۳۹۵
- اشاره ۳۹۵
۱. لزوم واجدیت خلیفه همه شئون پیامبر را - ۳۹۵
۲. طریق تعیین اوصیاء پیامبران پیشین ۳۹۶
۳. نصوص نصب امام ۳۹۸
۴. ادله قرآنی ۳۹۹
- اشاره ۳۹۹
- دلیلی از سنت ۴۰۹
- قاعده لطف ۴۱۰
- اشاره ۴۱۰
- الف) معنای «لطف» در لغت ۴۱۲
- ب) لطف در اصطلاح ۴۱۴
- ج) ادله قاعده لطف ۴۱۹
- ۱- آیات ۴۱۹
۲. روایات ۴۲۲
- ۳- دلایل عقلی ۴۲۳
- یک) نقض غرض بودن منع لطف ۴۲۳
- دو) بخل یا عجز بودن منع لطف ۴۲۵
- سه) اغراء به جهل بودن منع لطف ۴۲۶
۳. اغراء به جهل عقلاً قبیح است. ۴۲۷
- چهار) وجوب لطف جهت اتمام حجت ۴۲۷
- ج) اشکالات «قاعده لطف» ۴۲۸
۱. خلوص بیشتر عمل در نبود امام ۴۲۹

۴۳۱ ----- ۲. تعدد راه های لطف

۴۳۷ ----- ۳. عدم شمول لطف بر عموم بندگان

۴۴۲ ----- ۴. غیبت امام

۴۶۰ ----- آخرین اشکال

۴۶۱ ----- دستگیری امام عصر از فردی بت پرست

۴۶۴ ----- کتاب نامه

۴۹۰ ----- درباره مرکز

جواهر الکلام فی معرفه الامامه و الامام: دروس خارج امامت

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی میلانی، علی، ۱۳۲۶ -

عنوان و نام پدید آور : جواهر الکلام فی معرفه الامامه و الامام: دروس خارج امامت / علی حسینی میلانی؛ تدوین و ویرایش هیئت تحریریه مرکز حقایق اسلامی.

مشخصات نشر : قم: مرکز الحقائق الاسلامیه، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ج ۱. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۲۱-۷ : ؛ ۶۵۰۰۰ ریال : ج ۲. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۴۲-۲ : ؛ ۷۰۰۰۰ ریال : ج ۳. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۶۱-۳ : ؛ ۱۰۵۰۰۰ ریال : ج ۴. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۶۹-۹ : ؛ ۱۳۵۰۰۰ ریال : ج ۵. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۷۷-۴ : ؛ ۲۱۰۰۰۰ ریال : ج ۶. ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۴۸-۹۰-۳ : ؛ ج ۷. ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۸-۰۰-۶ : ؛ ج ۸. ۹۷۸-۶۰۰-۸۵۱۸-۰۱-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : ص.ع. لاتینی شده: Jawahir al- kalam fi marifat al- Imamati wal Imam principles of Imammat

یادداشت : ج. ۲ - ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۰).

یادداشت : ج. ۴ - ۵ (چاپ اول: ۱۳۹۲).

یادداشت : ج. ۶ (چاپ اول: ۱۳۹۳) (فیا).

یادداشت : ج. ۷-۸ (چاپ اول: ۱۳۹۵) (فیا).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج. ۱. مقدمات - مبانی. - ج. ۲. مبانی - ادله. - ج. ۳. ادله امامت. - ج. ۴. آیات امامت (آیات مودت - آیات غدیر). - ج. ۵. ادامه آیات امامت. - ج. ۶. ادامه آیات امامت - عدم تحریف قرآن

موضوع : امامت

موضوع : امامت -- نظر اهل سنت

موضوع: احاديث اهل سنت

شناسه افزوده: مركز الحقائق الاسلاميه

رده بندي كنگره: BP223/ح54 ج9 1389

رده بندي ديويي: 297/45

شماره كتابشناسي ملي: 2104579

ص: 1

اشاره

کامل ترین آیین الاهی با بعثت خاتم پیامبران حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه وآله برای هدایت و کمال انسان ها، از جانب خدای مهربان به نام آیین اسلام به جهانیان عرضه شد؛ آیینی که در پیشگاه خدای متعال جز آن پذیرفتنی نیست که قرآن کریم می فرماید:

«وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ»؛ (۱)

و هر کس جز اسلام، آیینی برای خود برگزیند، از او پذیرفته نخواهد شد و او در جهان آخرت از زیان کاران خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در دوران پیامبری، بابرکت خویش با تمام توان برنامه های دین اسلام را با قرآن کریم و سنت خویش در اختیار پیروان خود قرار داد و در طول این دوران از آغاز تا پایان آن، مردم را با مهم ترین مسأله دین الاهی-بعد از توحید و نبوت- که همان مسأله امامت است، آشنا کرد و مسلمانان همواره با تبلیغ رسای پیامبر، در این زمینه آگاهی داشتند و مسأله امامت را ادامه راه رسالت و به سان مسأله نبوت یک مسأله اصولی می دانستند.

ص: ۱۵

به واقع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فرمان خدا، جانشین خود را برای ادامه این آیین الاهی به مسلمانان معرفی کرد و از آنان برای خلافت و جانشینی امیر مؤمنان علی علیه السلام بیعت گرفت و حجت خدا را برای همگان به پایان رساند و رسالت خویش را به بهترین شکل انجام داد.

پیشوای هشتم شیعیان جهان و عالم آل محمد علیهم السلام حضرت امام رضا علیه السلام چه بیان زیبایی در این زمینه می فرماید:

به راستی که خدای متعال پیامبر خویش را قبض روح نفرمود تا این که دین را برای او کامل کرد و قرآن را بر او فرو فرستاد که بیان هر چیز در آن است؛ حلال و حرام، حدود و احکام و همه نیازمندی های مردم را در قرآن به طور کامل بیان کرد و فرمود:

﴿مَا فَزَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ (۱)

هیچ چیزی را در این کتاب فرو گذار نکردیم.

و در آخرین حج پیامبر که «حجّه الوداع» بود، در روزهای پایانی زندگی آن حضرت این آیه نازل شد:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾؛ (۲)

امروز دین شما را کامل، نعمتم را برای شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

و امر امامت، از کمال و تمام دین است. (۳)

□
آری، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به بهترین شکل مأموریت و رسالت خویش را

ص: ۱۶

۱-۱. سوره انعام: آیه ۳۸.

۲-۲. سوره مائده: آیه ۳.

۳-۳. اصول کافی: ۱/۱۹۸، حدیث ۱.

انجام داد و جانشینان خود را به اُمت معرفی کرد و از آنان بیعت گرفت.

اینک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله در بستر مرگ افتاده و اُمت، مهم ترین آزمون دوره زندگی خود؛ هم چون اُمت های پیشین، را در پیش دارند. در لحظات پایان زندگی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله برخی از اطرافیان آن حضرت، با توطئه های از پیش مهیّا شده به هنگام انتقال رسالت به امامت، مسیر هدایت و رهبری اُمت را پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله منحرف ساختند و همه فرمان های خدا و پیامبر او را درباره امامت و امام نادیده گرفتند و در نتیجه خلیفه بلافصل پیامبر خدا صلی الله علیه وآله یعنی علی مرتضی علیه السلام را خانه نشین کردند، دروازه دانش نبوی را بستند، زمام دین و نظام مسلمانان را گسستند، صلاح دنیا و خیر مؤمنان را کنار زدند و در یک کلمه، پایه اساسی و استوار اسلام را لرزاندند.

چه زیبا فرمود پیشوای هشتم شیعیان، عالم آل محمّد علیهم السلام امام رضا و چگونه جایگاه والای امام و امامت را روشن فرمود:

إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامَ الدِّينِ وَعِزَّ الْمُؤْمِنِينَ. إِنَّ الْإِمَامَةَ أَسَّ الْإِسْلَامِ النَّامِي وَفِرْعَهُ السَّامِي؛

بالإمام تمام الصلاة والزكاة والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وإمضاء الحدود والأحكام ومنع الثغور والأطراف؛

(۱)

امامت، زمام دین، مایه نظام مسلمانان، سامان زندگی دنیا و شکوه مؤمنان است.

امامت، پایه اساسی اسلام پویا و شاخه بلند آن است. کمال نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، فراوانی غنیمت ها و صدقه ها، امضا و اجرای حدود و احکام الاهی و مرزبانی و پاسداری از حریم اسلام به وسیله امام است.

ص: ۱۷

خلاصه: اُمت اسلام-جز اندکی-نتوانستند از این آزمون الاهی سربلند بیرون آیند و در برابر امام و پیشوای حق که از جانب خدا و رسول او معین شده بود، در برابر نصوص خدا و پیامبرش، اجتهاد کردند و خلیفه ای برگزیدند و مکتب خلفا را پایه ریزی کردند و به ظاهر در جایگاه منیع پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشستند.

امیر مؤمنان علی علیه السلام از همان آغاز، به سان کعبه راهنمای گمگشتگان راه حیرت و ضلالت بود و عده ای از بزرگان و نیکان صحابه از آن حضرت پیروی کردند و در طول تاریخ، گروه بسیاری از تابعین و مردمان دیگر نیز شیعه و پیرو خلیفه بلافصل پیامبر شدند.

از طرفی، حاکمان جفاپیشه مکتب خلفا، قدرت را به دست گرفتند و عالمانی را برای توجیه کارهای شیطانی خویش در دستگاه حکومتی خویش گماشتند و پایه های حکومت خود را با زور و ارباب استوار ساختند.

در این بین شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام در شرایط سخت و دشوار روزگار به دور از دیدگان مأموران مخفی و جاسوس های حکومتی جان خویش را به طبق اخلاص نهاده و از حریم امامت و ولایت دفاع کردند و در این موضوع مهم و حیاتی، قلم فرسایی کردند، شعر سرودند، سخنرانی نمودند و با مخالفان به مناظره و گفت و گو پرداختند و در این راه مقدس سر از پا نشناختند و همانند پیشوایان معصوم خویش، شربت شهادت نوشیدند و تاریخ پر بار ولایت و امامت را سرخگون ساختند.

در این راستا از آغاز دوران غیبت کبرا اندیشمندانی سترگ، هم چون شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، خواجه نصیرالدین طوسی، علامه حلی، قاضی نورالله شوشتری، میرحامد حسین، شرف الدین، امینی و... که در مکتب اهل بیت علیهم السلام پرورش یافته اند؛ به مسأله مهم ولایت و امامت پرداختند و هر کدام به دفاع از این حریم پاک، راه نویی را در حوزه های علمی خویش برای حقیقت جویان گشودند.

در شرایط کنونی، حوزه های جهان تشیع بیش از پیش از جایگاه این مسأله در سرفصل های دروس احساس نیاز کرده، و در حوزه علمیه قم عدّه بسیاری از فضلا از فقیه والامقام آیت الله سید علی حسینی میلانی دامت برکاته درخواست کردند که سلسله دروسی را با عنوان امامت و ولایت آغاز نمایند.

این درخواست مهم مورد تأیید برخی از مراجع بزرگوار و مسئولان حوزه علمیه قرار گرفت و معظم له با اشتغالات علمی و تدریسی که داشتند، این پیشنهاد ارزنده را پذیرفتند و از سال تحصیلی ۱۳۸۲ به صورت رسمی به این امر مهم همت گماشتند.

حرکتی نو در حوزه امامت و ولایت

همان گونه که پیش تر گذشت، معظم له با تمام توان نخست برای تقویت بنیه اعتقادی شاگردان مکتب اهل بیت علیهم السلام و آن گاه برای پاسخ به شبهات واهی مخالفان در حوزه امامت و ولایت به تألیف و تدریس همت گمارده و سپس به تأسیس بنیاد فرهنگی امامت اقدام نموده و این راه را با ژرف نگری آغاز کردند.

این درس ها پس از تدوین، نگارش و دیگر مراحل فنی موسوعه ارزشمند جواهر الکلام فی معرفه الإمامه والإمام را شکل داد. این پژوهش علمی تحت اشراف معظم له و با دید دقیق ایشان صورت گرفت.

این مجموعه با نگاهی نو، با تکیه بر اصول مسلم عقلی و با استناد و ارجاع به مصادر و منابع معتبر اهل سنت، به مسأله امامت و ولایت پرداخته و به بهترین شکل آن را ارائه کرده و راهی را پیش روی حقیقت جویان قرار داده است.

مرکز حقایق اسلامی افتخار دارد که احیای آثار پربار و گران سنگ آن محقق نستوه را در دستور کار قرار داده و آثار معظم له را پس از تحقیق، ترجمه، تدوین، و دیگر مراحل فنی منتشر و در اختیار دانش پژوهان، فرهیختگان و شیفتگان حقایق

اسلامی قرار می دهد.

شایسته است از سروران ارجمندی که در انجام مراحل این اثر ما را یاری کرده اند به ویژه فضلالی محترم: اصغر غلامی، سید مصطفی سبزواری، محمد روشنایی، قادر افتخاری و مهدی شاهینی تقدیر و سپاسگزاری نماییم.

امید است این تلاش مورد رضایت و خشنودی حضرت بقیه الله الاعظم ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بگیرد.

۱۷ ربیع الاول سال ۱۴۳۱

سال روز ولادت فرخنده حضرت محمد صلی الله علیه وآله

و پیشوای ششم شیعیان حضرت امام صادق علیه السلام

قم-مرکز حقایق اسلامی

ص: ۲۰

مقدمه

اشاره

ص: ۲۲

الحمد لله رب العالمين، والصلاة والسلام على خير خلقه وأشرف برите محمد وآله الطاهرين، ولعنه الله على أعدائهم أجمعين من الأولين والآخرين.

۱. اهمیت بحث امامت

در دین مقدس اسلام و بین مسائل مختلف اسلامی، بحث «امامت» از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

در قرآن کریم آیات فراوانی به مسأله امامت اختصاص دارد و روایات وارده در این زمینه خارج از حد شمارش است.

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله از همان آغاز تبلیغ رسالت خویش مسأله «وصایت» و جانشینی خود را مطرح فرمودند و امامان اهل بیت علیهم السلام با تبیین مقام «امامت» همواره متذکر جایگاه بحث امامت در اسلام شده اند.

اصحاب ائمه علیهم السلام، متکلمین و فقهای شیعه نیز به تبع امامان خویش همواره در تمام قرون و اعصار با حساسیت ویژه ای به دفاع از مقام امامت الاهی پرداخته اند. در این راستا مناظرات فراوانی بین اصحاب ائمه علیهم السلام و مخالفان در گرفته و کتاب های بسیاری در این زمینه نگارش یافته است و چنان که همه می دانند، در مسیر دفاع از این حقیقت روشن خون های فراوانی ریخته شده است و شیعیان زیادی به جرم اعتقاد و تسلیم در مقابل مقام الاهی امامت به شهادت رسیده اند. با این همه، ایمان و اخلاص پیروان حقیقت، آن ها را در راه خدا استوارتر

کرده است.

□
وقتی جناب ابوذر رضوان الله عليه به خاطر تشیع به شام تبعید شد لحظه ای سستی به خود راه نداد، فرصت را مغتنم شمرده و به تبلیغ امامت و ولایت امیرالمؤمنین پرداخت و مقامات آن حضرت را تبیین نمود و اهالی آن دیار را به پیروی از اهل بیت رسول خدا دعوت کرد، و بالاخره به برکت وجودش عدّه کثیری از مردم شام به ویژه جنوب لبنان و بلاد جبل عامل شیعه شدند.

□
در دوره های بعد نیز علمای بزرگی همچون شیخ صدوق، شیخ مفید، سید مرتضی، شیخ طوسی، علامه حلّی رحمه الله علیهم و عالمان دیگر با آگاهی از اهمیت فوق العاده بحث امامت به تدوین و نگارش آثار و کتاب هایی ارزشمند پرداختند. هر چند بسیاری از این کتاب ها در ادوار مختلف از بین رفته و تزییع شده و اقوام وحشی و ستیزه جو از یک سو و معاندان و مخالفان از سوی دیگر بسیاری از کتابخانه ها را به آتش کشیدند، با این همه، کتب موجود در زمینه امامت خارج از حدّ شمارش هستند.

مرحوم نجاشی در کتاب رجال خویش به کتاب های زیادی با عنوان الامامه اشاره کرده است. شیخ ما مرحوم حاج آقابزرگ تهرانی در کتاب الذریعه تعداد زیادی از کتاب های نگارش یافته در بحث امامت را نام برده است. (۱) مرحوم علامه امینی هم کتابی با عنوان شهداء الفضیله تألیف کرده و شخصیت های پاکی را نام می برد که صرفاً به جرم اعتقاد به امامت الاهی و ترویج تشیع توسط حق ستیزان به شهادت رسیده اند، در این کتاب اهداف عالیّه شهدا و چگونگی شهادت ایشان نیز تبیین شده است.

در راه اعتقاد به امامت به قدری خون ریخته شده است که ابوالفتح شهرستانی در ابتدای مبحث «امامت» از کتاب الملل والنحل می نویسد:

ص: ۲۴

۱- (۱). ر. ک: الذریعه الی تصانیف الشیعه: ۲/۳۲۰-۳۴۲.

ما سلّ سيف في الإسلام على قاعده دينيه مثل ما سلّ على الإمامه في كلّ زمان؛ (۱)

در تمام اعصار بر سر هیچ يك از مسائل دینی شمشیری کشیده نشده است به مانند شمشیری که بر سر مسأله امامت کشیده شده است.

و از این جا نیز عظمت مسأله امامت به خوبی هویدا می گردد.

مرحوم علامه حلّی در مقدمه کتاب منهاج الكرامه از امامت به عنوان اشرف مسائل اسلامی یاد می کند و می نویسد:

فهذه رساله شریفه... فی أحكام الدین وأشرف مسائل المسلمین وهي مسأله الإمامه؛ (۲)

پس این رساله شریفه... در احکام دین و اشرف مسائل مسلمانان یعنی مسأله امامت است.

عالمان شیعه، تا دوره های اخیر نیز به این بحث اعتنای شایسته ای داشته اند.

کتاب های عبققات الانوار، دلائل الصدق، المراجعات و الغدير از بهترین مؤلفات در این باب محسوب می شوند.

مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری مؤسس حوزه علمیه قم دوره فشرده ای از بحث امامت را برای شاگردان خود تدریس کرده اند که این درس ها توسط بعضی از بزرگان تقریر شده است.

امّا متأسفانه درس امامت در حوزه علمیه مطرح نبوده و امروزه از برخی نوشته ها، سؤالات و شبهات چنین برمی آید که تا اندازه ای از این مسأله دور شده ایم و آن چنان که بایسته و درخور بحث امامت است به آن پرداخته نمی شود.

ص: ۲۵

۱-۱. الملل والنحل: ۱/۲۰.

۲-۲. منهاج الكرامه: ۲۷.

امامت-چنان که خواهد آمد-از اصول دین است و هر فردی موظف است در اصول دین، مجتهد باشد و تقلید جایز نیست، یعنی این که بر هر مکلفی لازم است در چارچوب ادله و براهین به فهم صحیحی از این مسائل نائل شود و قادر باشد به سؤالاتی که در این زمینه مطرح می گردد پاسخ گوید و بتواند برای اثبات عقیده خویش و رد اشکالات وارد شده، دلیل اقامه کند.

روشن است که توان اشخاص در مطالب علمی باید لحاظ گردد بر این اساس، از یک محصل فاضل حوزه علمیه انتظاراتی وجود دارد که هیچ گاه از یک کاسب عامی چنین انتظاری نمی رود. به عبارت دیگر هر چند که همگان به تلاش برای یادگیری اصول دین مکلفند اما وظیفه فضلا و محصلین حوزه های علمیه سنگین تر است؛ زیرا علاوه بر این که ایشان به فراگیری اصول دین از غیر طریق تقلید، موظفند، وظیفه تبلیغ این مهم نیز بر دوش آن هاست. جای بسی تأسف است که فاضلی از فضلالی حوزه علمیه قادر به اقامه دلیل در مسأله ای از مسائل اصول دین نباشد. بنابراین چنان که مجتهد در فهم مسائل فقهی و استخراج احکام شرعیه در چارچوب ادله اظهار نظر می کند، لازم است هر فرد مکلفی بتواند به قدر وسع خود در اصول دین دلیل و برهان اقامه کند.

۲. طرح مباحث امامت و بحث تقریب بین مذاهب

چنان که گفتیم طرح بحث امامت از سوی عالمان شیعه همواره حساسیت مخالفین را برانگیخته تا آن جا که کار به قتل و کشتار انجامیده است. از این رو امروزه برخی پرداختن به مسأله امامت را موجب بروز تنش و اخلال در امر زندگانی مسالمت آمیز بین مسلمین تلقی کرده و معتقدند که باید از طرح این مسأله اختلافی خودداری گردد.

اما بسیار روشن و مبرهن است که تحقیق درباره مذاهب و ادله و آرای هر

مذهب یکی از راه‌های نزدیک شدن دیدگاه‌های مذاهب مختلف به یکدیگر است. بحث و گفت‌وگو پیرامون مسائل اختلافی با رعایت موازین بحث و حفظ اصول و آداب مناظره راه را برای اتحاد بر سر حقیقت هموار می‌سازد.

بدیهی است تقریب و یا اتحادی پسندیده و نیکو است که بر محور حق باشد و صرفاً چنین تقریبی مورد رضای پروردگار است. از این رو آموزه‌های دینی و اعتقادی-که برگرفته از تعالیم و حیانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و مطابق با حقیقت است-باید محور اتحاد قرار گیرد، چنین اتحاد و تقریبی هرگز اتفاق نخواهد افتاد مگر آن که پیرامون مسائل مورد اختلاف بحث و دقت نظر صورت گیرد و پس از روشن شدن حقیقت همگان تسلیم آن گردند، در نتیجه کتمان اختلاف و مسکوت گذاردن آن هرگز به تقریب بین مذاهب کمک نخواهد کرد. همه شخصیت‌هایی که با خلوص نیت و در جهت رضای خداوند سبحان و مصلحت اسلام و مسلمین گام برمی‌دارند اذعان دارند که طرح موارد اختلافی و بحث و گفتگو پیرامون این مسائل با حفظ آداب مناظره، بسیار مفید و بلکه لازم و ضروری است.

هر چند، بین داعیان و پرچم‌داران نظریه تقریب بین مذاهب نیز اختلاف در روش و اسلوب کار وجود دارد. چنان که بر مراجعه‌کننده به مؤلفات مرحوم شرف‌الدین و مرحوم کاشف‌الغطاء مخفی نمی‌باشد.

برخی معتقدند که اصلاً نباید از مسائل اختلافی سخن گفت بلکه باید آن‌ها را کنار گذاشت و مشترکات را اخذ کرد. اما آیا مسکوت ماندن اختلافات حقیقتاً منجر به همدلی و نزدیکی می‌گردد؟!

برخی نیز براین باورند که راه تقریب بین مذاهب، تجدید نظر و بررسی روایات فریقین است. تمام روایات نبوی، در اصول اعتقادات و احکام شرعی، باید مورد بازخوانی و تجدید نظر قرار گیرد. در مرتبه دوم کتاب‌های تاریخ و سیره نبویه

بازنگری شوند. این طرح نیز بسیار خوب است، اما پیش از هر چیز قائلین به این نظریه با چند سؤال مواجه خواهند شد:

ملاک تعیین افرادی که صلاحیت تجدید نظر دارند چیست؟ به عبارت دیگر چه اشخاصی صلاحیت بازخوانی کتب حدیث و فقه و تاریخ را دارند؟

آیا متصدیان تجدید نظر مورد قبول همگان خواهند بود؟ و ردّ و اثبات آنان مورد توافق عمومی قرار خواهد گرفت؟

مسلم است که بدون آشکار شدن واقع بر همگان، اقبال عمومی در هیچ مسأله ای ممکن نیست.

در نتیجه بحث و نظر پیرامون مسائل مورد اختلاف جهت روشن شدن حقایق، امری است که کسی نمی تواند در اهمیت آن تردید کند.

۳. شیوه طرح مباحث امامت

بحث امامت از دو منظر قابل پی گیری است:

نخست: امامت از دیدگاه شیعه

دوم: امامت از دیدگاه سایر مذاهب

در منظر نخست، باید به روایات اهل بیت علیهم السلام در کتب معتبر شیعه مراجعه کرد. بحث امامت در مکتب شیعه بسیار غنی، پر محتوا و دامنه دار است.

اما در این کتاب بررسی امامت از دیدگاه اهل سنت مورد نظر است بدین منظور آرای اهل سنت از کتب و اقوال عالمانی که در نظر ایشان معتبر هستند، نقل و بررسی خواهد شد. زیرا قانون مناظره و آداب بحث ایجاب می کند که انسان به مطالبی استناد کند که نزد طرف دیگر حجت است. مرحوم علامه حلی کتاب خود را در بحث با اهل سنت با این روش نگاشته و تماماً به کتاب های آنان استدلال کرده است؛ تا آن جا که ابن روزبهان در ردّی که بر کتاب علامه نوشته، می گوید:

والعجب: أن هذا الرجل لا- ينقل حديثاً إلا- من جماعه أهل السنّه، لأن الشيعة ليس لهم كتاب ولا رواه ولا علماء مجتهدون مستخرجون للأخبار، فهو في إثبات ما يدّعيه عيال على كتب أهل السنّه؛ (1)

عجیب است که این مرد حدیثی نقل نمی کند مگر از اهل سنت چرا که شیعیان نه کتاب دارند، نه راوی و نه عالمان مجتهدی برای استخراج اخبار؛ بنابراین او برای اثبات ادعاهای خود همیشه به کتاب های اهل سنت نیازمند است.

حال آن که مرحوم علامه کتاب خود را در نقد عقیده اهل سنت نوشته و لذا بایستی براساس مبانی و کتاب های خودشان بوده باشد تا بتواند بر آن ها به آن چه خودشان روایت کرده اند احتجاج کند. بنابراین ابن روزبهان یا این نکته را نفهمیده و یا تغافل کرده است.

در کتاب پیش رو نیز با رعایت تمام موازین مباحثه و قواعد مناظره، به دور از تعصبات و به عنوان محقق بی طرف و منصف به بررسی آراء خواهیم پرداخت.

از آن جا که تمام مطالب کتاب بر پایه ادله و براهین محکم به تفصیل پی ریزی شده است، نام جواهر الکلام فی معرفه الامامه والامام را برای آن برگزیدیم. جهت این نام گذاری، تشبیه کتاب حاضر به کتاب جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام است، چنان که می دانید کتاب جواهر یکی از بزرگترین کتب فقهی ما است که هر یک از فروع را به طور مفصل مورد بحث قرار داده.

به حول و قوه الهی بحث ما نیز در زمینه امامت الهی، بحثی استدلالی و مفصل خواهد بود.

این کتاب از سه بخش عمده تشکیل شده:

ص: ۲۹

۱. مباحث مقدماتی:

چون در این کتاب جنبه مناظره و محاجه با اهل سنت مورد نظر می باشد، لازم است پیش از ورود به بحث اصلی، مباحثی چون: اصول مناظره، بررسی کتب حدیثی اهل سنت، شناخت فقهای اهل سنت، شناخت ائمه جرح و تعدیل، ضابطه های جرح و تعدیل و طبقات مفسرین مطرح گردد.

۲. مبانی امامت:

در این بخش مبانی امامت از نظر فریقین، از قبیل این که: آیا امامت از اصول است یا فروع؟ آیا امامت به نصب الاهی است یا به دست مردم؟ شرایط امامت و صفات امام چیست؟ و مسایلی دیگر... مطرح خواهد شد.

۳. ادله امامت:

آن گاه وارد ادله امامت می شویم و معلوم است که دلیل یا عقل است و یا نقل، و نقل هم یا کتاب است و یا سنت.

و ملاحظه خواهید کرد که ما در این کتاب فقط و فقط به کتب اهل سنت مراجعه خواهیم نمود و آن ها را بر اساس آن چه روایت کرده و یا بزرگان شان گفته اند مورد خطاب قرار خواهیم داد.

در این عصر که از هر سو حریم ولایت الاهی مورد هجمه دشمنان دین خدا قرار گرفته و موجبات ناراحتی و اندوه امام عصر علیه السلام را فراهم ساخته است. امیدواریم که این تلاش ناچیز در راستای خدمت به مولا و سرورمان حضرت بقیه الله الاعظم روحی فدا و مورد توجه حضرتش قرار گیرد تا شاید لبخند رضایتی بر لبان مبارک ایشان بنشیند و موجب جلب محبت و عنایت ایشان شود و در صحیفه حسنات ما ثبت گردد. إن شاء الله.

سید علی حسینی میلانی

اشاره

*اصول مناظره

*کتب کلامی

*کتب حدیثی

*فقهاء چهارگانه

*پیشوایان جرح و تعدیل

*ضوابط جرح و تعدیل

*طبقات مفسرین

ص: ۳۱

اصول مناظره

اشاره

ص: ۳۲

برای بحث و مناظره بین هر دو طرف که بر سر مساله یا مسایلی در اسلام اختلاف دارند باید اصول و قوانینی مراعات شود. عمده این اصول عبارتند از:

قصد قربت

وقتی انسان مسلمان مکلف است به این که در اصول اعتقادات تحقیق کند تا اعتقادات او از روی تقلید نباشد، پس این تکلیف شرعی و کاری الاهی است. بنابراین باید برای خدا و به قصد قربت به او باشد و هیچ گونه هوس و غرض در کار وجود نداشته باشد.

ادب در کلام

در مناظره و گفتگوی علمی رعایت ادب در کلام و متانت و تواضع در برخورد ضروری است و همواره روش علمای ما این گونه بوده است. کتاب های ایشان شاهد این مدعاست.

پرهیز از تعصبات

کنار گذاشتن تعصبات بی مورد و تبعیت از دلیل و برهان در سلامت بحث و روشن شدن واقعیت نقشی اساسی دارد.

ص: ۳۵

اقتضای آداب اسلامی و اخلاق انسانی آن است که فرد در نقل قول ها جانب امانت را مراعات کند و از تحریف مطالب پرهیزد تا حقایق آشکار گردد.

گاهی دیده می شود طرف بحث به این اصول پایبند نیست. یعنی ادب را رعایت نمی کند، با تعصب و جانبدارانه بحث می کند، از ارائه دلائلی که بر ما حجت است امتناع و فقط به مطالب مورد قبول خود تکیه می کند، دست به تحریف مطالب می زند، (۱) و بحث را از موضوع اصلی آن منحرف می کند.

در این حال نیز رعایت ادب و پرهیز از تعصبات ضروری است اما تحریفات را باید گوشزد کرد و از انحراف بحث لازم است پیش گیری نمود.

عدم خروج از موضوع بحث

وقتی درباره موضوعی بحث می شود، باید محوریت آن موضوع تا آخر بحث حفظ گردد. در بسیاری از موارد مشاهده می شود که وقتی طرف مقابل با مشکلی مواجه شد، از موضوع خارج می شود یعنی یا موضوع دیگری را مطرح می کند و یا به حاشیه می پردازد. در این مواقع نباید به تبعیت از وی، موضوع اصلی را رها کرد و به دنبال او رفت بلکه باید او را به موضوع اصلی بازگرداند.

معمولاً در مناظره پیرامون موضوعی که در مورد آن بحث می شود، مطالعه و تفکر شده است. چنان چه طرف مناظره از بحث در اطراف موضوع عاجز و ناتوان

ص: ۳۶

۱- ۱). برای مثال: در برخی کتب، حدیث «أنا مدینه العلم وعلی بابها» به نقل از سنن ترمذی روایت شده است. ر. ک: تاریخ الخلفاء: ۱/۱۵۰، الصواعق المحرقة: ۱/۳۵۷، امّیا در کتاب سنن ترمذی که در دسترس می باشد این حدیث موجود نیست. هم چنین از مسند احمد بن حنبل که در دسترس می باشد، حدیث سفینه حذف شده است در صورتی که این حدیث در منابع به روایت از مسند احمد بن حنبل نیز نقل شده است. ر. ک: مشکاه المصابیح: ۳/۳۴۸، حدیث ۶۱۷۴.

گردد ممکن است بحث را به موضوع دیگری منحرف کند. اگر ما در موضوع جدید آمادگی نداشته باشیم، بحث به سود وی خاتمه خواهد یافت.

مسلماً اقتضای انصاف آن است که هیچ یک از طرفین به هنگام مناظره از محور اصلی بحث منحرف نگردند. کسی که قادر به ادامه مناظره در موضوع مورد بحث نیست، اگر انصاف داشته باشد باید در مقابل حقیقت تسلیم شود و چنان چه تمایلی به پذیرش واقعیت نداشته باشد، ادب اقتضا می کند که حداقل بحث را متوقف و برای تحقیق بیشتر مهلت، طلب کند. در هر صورت انحراف از محور اصلی بحث امری ناپسند و خلاف انصاف و ادب است و باید از آن پیش گیری کرد.

استدلال به آن چه نزد طرف بحث حجیت دارد

نکته دیگری که تحت عنوان «اصول مناظره» بدان اشاره رفت: استدلال به اموری است که طرف بحث آن ها را حجت بدانند، احتجاج به معنای اخذ به حجت است بنابراین در مناظره باید حجت برای طرف مقابل تمام شود تا وی به پذیرش مقتضای احتجاج مجبور گردد. روشن است که نه تنها کتب معتبر ما مورد قبول اهل سنت نیست بلکه آنان به امامت الهی و عصمت ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز معتقد نیستند. در نتیجه در بحث با آن ها احتجاج به روایات کتاب کافی و دیگر کتب حدیثی شیعه خلاف قاعده است. هم چنین شیعیان هیچ یک از کتاب ها و رجال اهل سنت را معتبر نمی دانند پس احتجاج سنی در مقابل شیعه به این منابع خلاف قاعده بوده و اثری نخواهد داشت.

بنابراین برای پیشبرد بحث باید دو طرف، اولاً به یک حجت مشترک استدلال و احتجاج کنند و آن عبارت است از قرآن مجید که هم شیعیان قرآن را حجت می دانند و هم اهل سنت به حجیت آن اعتقاد دارند، بنابراین قرآن مجید یک حجت مشترک است که در بحث مورد استناد هر دو طرف قرار می گیرد و به آن احتجاج می شود.

براهین عقلی مورد اتفاق نیز حجت دیگری است که از سوی طرفین مناظره مورد قبول است.

اما معمولاً هیچ یک از این دو حجت به تنهایی در مناظره و احتجاج کفایت نمی کنند. به عنوان مثال وقتی به آیه ای استدلال کنیم باید شأن نزول آن را نیز بیان کنیم برای بیان شأن نزول ناگزیر از مراجعه به سنت هستیم.

هم چنین قواعد عقلی، آن ها همیشه کبرای قضیه هستند و برای دستیابی به صغرای قضایا نیز باید به سنت مراجعه کرد. به عنوان مثال قاعده «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» -یک قاعده عقلی مورد قبول همه عقلای عالم می باشد و حتی ابن تیمیه که در بین اهل سنت پرچمدار تعصب است و بسیاری از قضایای عقلی و تاریخی و حدیثی مسلم و ثابت را انکار می کند، این قاعده را به عنوان یک قاعده عقلی مسلم پذیرفته است (۱)- نیاز به صغری دارد و اثبات آن نیز به سنت نیازمند است. بنابراین چنان چه بخواهیم برای خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام به این قاعده استناد کنیم باید وجه افضلیت امیرالمؤمنین را اثبات کنیم. برای این کار نیز یا باید شاهی از قرآن ارائه کنیم و یا به شواهد منقول از سنت مورد قبول طرف مقابل استناد نماییم.

چنان چه جهت شناخت ملاک افضلیت به قرآن استناد و براساس آیه شریفه «وَفَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ عَلَى الْقَاعِدِينَ أَجْرًا عَظِيمًا» (۲) جهاد را به عنوان یکی از ملاک های افضلیت عنوان کنیم، برای اثبات این که امیرالمؤمنین علیه السلام دارای این ملاک است و دیگری این ملاک را ندارد باید به سنت مورد قبول اهل سنت احتجاج کنیم.

بر اساس آیات قرآن کریم ایمان و علم نیز از ملاک های افضلیت هستند. خدای تعالی می فرماید:

ص: ۳۸

۱- ۱). منهاج السنه: ۶/۳۳۷.

۲- ۲). سوره نساء: آیه ۹۵.

«يَرْفَعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ». (۱)

بر اساس این آیه اعلم، افضل از غیر اعلم است و به حکم عقل تقدم مفضول بر فاضل قبیح است اما برای اثبات اعلمیت و در نتیجه افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام استناد به منابع مورد قبول اهل سنت صغرای افضلیت را برای آنان تمام می کند. لذا اگر ما در این باره-مثلاً-به حدیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» که در منابع اهل سنت آمده است (۲) استناد کنیم در اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام حجت بر ایشان تمام خواهد شد. پس وقتی صغری با ادله مورد قبول اهل سنت روشن شد و کبری هم یک قاعده عقلی بود باید به افضلیت امیرالمؤمنین اعتراف کنند و اگر افضلیت را پذیرفتند ناچار باید به خلافت بلافضل آن حضرت اقرار نمایند.

نتیجه این که ما در مناظره ناگزیر از استناد به سنت مورد قبول اهل تسنن هستیم.

بنابراین لازم است که از منابع و کتب حدیثی آنان اطلاع داشته باشیم تا اگر به عنوان مثال به حدیث غدیر استدلال کردیم این حدیث را از منابع آن ها نقل کنیم هم چنین لازم است از کتب و مبانی رجالی آنان و ضوابط جرح و تعدیل شناخت داشته باشیم تا در صورت مناقشه در صحت سند حدیث، بتوانیم آن را بر اساس کتب و مبانی رجالی خودشان تصحیح کنیم.

ابن حزم اندلسی می گوید:

لا معنى لاحتجاجنا عليهم برواياتنا فهم لا يصدقونا، ولا معنى لاحتجاجهم علينا برواياتهم فنحن لا نصدقها، وإنما يجب أن يحتج

ص: ۳۹

(۱- ۱). سوره مجادله: آیه ۱۱.

(۲- ۲). ر. ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۷-۱۳۸ حدیث ۴۶۳۷-۴۶۳۹، الصواعق المحرقة: ۱/۸۶، تاریخ بغداد: ۲۱۸۶: ۴/۳۴۸ و ۷/۱۷۲: ۳۶۱۳ و ۱۱/۲۰۴: ۵۹۰۸.

الخصوم بعضهم على بعض بما يصدقه الذي تقام عليه الحجة به؛ (۱)

معنا ندارد که [در برابر شیعیان] به روایات خودمان احتجاج کنیم، زیرا آن‌ها ما را تصدیق نمی‌کنند. [هم‌چنین] معنا ندارد که آنان به روایاتشان [که] ما تصدیق نمی‌کنیم، احتجاج کنند. بلکه واجب است، طرفین نزاع، آن‌چه را که طرف مقابل تصدیق می‌کند به عنوان حجت، برای او اقامه کنند.

این سخن خوبی است و با قواعد مناظره و احتجاج سازگاری دارد. در مناظره و مباحثه لازم است طرفین گفتگو به این قاعده ملتزم باشند. در مقام استدلال، شیعه باید به روایات معتبر نزد اهل سنت مثل روایات صحاح سته و امثال آن‌ها استدلال کند و اهل سنت نیز باید به کتب معتبر شیعه مانند کتب اربعه استدلال نماید.

جمع بندی

حاصل آن که در ساز و کار بحثی ما فراگیری فنون و اصول مناظره و به کارگیری قواعد متناسب با مقام ضروری می‌نماید. هم‌چنین مناظره نیازمند لوازم و مقدماتی است که از جمله مهمترین آن‌ها آشنایی با منابعی است که نزد مخالفان حجیت دارد. بدین روی لازم است از منابع حدیثی معتبر نزد اهل سنت شناخت داشته باشیم. تفاسیر و مفسران مورد اعتماد آنان را بشناسیم. با فقهای اهل سنت آشنا شویم و به قدر ضرورت از آراء فقهی آنان مطلع باشیم. با کتب تاریخ و رجالی آن‌ها آشنایی داشته باشیم. و ضوابط جرح و تعدیل آنان را بدانیم.

البته لازم نیست تک تک این مطالب را به صورت تفصیلی شناسایی کنیم بلکه آشنایی در حدی که منظور را تأمین می‌کند، ضرورت دارد. با حصول چنین شناختی به سادگی قادر خواهیم بود به آن‌چه نزد ایشان حجت است، احتجاج کنیم، مناقشات

ص: ۴۰

سندی آن‌ها را با ضوابط جرح و تعدیل خودشان پاسخ گوئیم، آنان را به پذیرش آراء منسوب به فقها و مفسرینشان ملزم کنیم. حتی اگر در جایی ناگزیر از مراجعه به کتاب لغت و ادبیات شدیم لازم است به کتب ادبیات و لغتی که نزد اهل سنت معتبر است، ارجاع دهیم.

□
سعی ما بر آن است که در این کتاب ضوابط مذکور را به دقت رعایت کنیم. ان شاء الله.

نمونه ای از مناظره با اهل سنت

□
در یکی از تشرفات به حج بیت الله الحرام، در مسجد النبی خم شدم تا یکی از قرآن‌ها را که در کنار محراب حضرت رسول صلی الله علیه و آله چیده اند از قفسه بردارم، ناگهان فردی برخاست. برای من جالب بود که علت بلند شدن ناگهانی این شخص را بدانم. در آن زمان جوان تر بودم و حال و حوصله داشتم. حس کنجکاوی من تحریک شد، گفتم: این که یکدفعه بلند شدید برای من عجیب بود.

دوستانش- که آن جا نشسته بودند- گفتند: بله، این آقا فکر کرد شما خم شده اید تا محراب را ببوسید، بلند شد تا مانع شما از بوسیدن شود.

گفتم: اولاً، خم شدم تا قرآن بردارم و قصدم بوسیدن محراب نبود. ثانیاً، مگر بوسیدن محراب اشکال دارد؟!!

گفتند: «هذا شرک»!

گفتم: من برای شما ثابت می‌کنم که بوسیدن محراب شرک نیست.

آنان- که جمعی از دانشجویان دانشگاه مدینه منوره بودند- گفتند تو ثابت می‌کنی؟!!

گفتم: بله، قرآن را به جای خود برگرداندم، نشستم و بحث شروع شد، همین که مسئله داشت تمام می‌شد، خواستند بحث را منحرف کنند و به مسئله دیگری منتقل

شوند، گفتم: اول این مسئله تمام بشود! بعد به مسائل دیگر می پردازیم، سپس از آنان اقرار گرفتم که بوسیدن محراب، منبر، ضریح و... شرک نیست.

پس از آن وارد بحث هایی مثل شفاعت، بناء بر قبور، متعه و مسائل دیگر شدیم. جلسه نزدیک به دو ساعت و نیم طول کشید و من مانع انحراف بحث می شدم بلکه برای هر مسئله از آنان اقرار می گرفتم، و آن گاه به سراغ مسئله دیگری می رفتیم.

آنان که حدود ده نفر حافظ قرآن بودند. وقتی دیدند که در وضعیت ناراحت کننده ای قرار دارند، تصمیم گرفتند مرا در برابر سؤالی قرار دهند تا دچار مشکل شوم. گفتند: شما سب شیخین و لعن صحابه می کنید؟ طبیعی است اگر بگوییم نه، یک اثر دارد و اگر بگوییم بله، اثر دیگری دارد. گفتم: من عقیده شیعه را درباره صحابه برایتان می گویم و هر جا با هم متفق بودیم، چه بهتر، و هر جا اختلاف داشتیم، در مورد آن بحث می کنیم.

گفتند: خوب است.

گفتم: صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله دو گروه هستند: یک گروه صحابه ای که در زمان حیات پیغمبر اکرم از دنیا رفته اند یا در غزوات و جنگ ها شهید شده اند، ما که شیعه هستیم این قسم از صحابه را احترام می کنیم، آیا شما هم احترام می کنید یا نه؟

گفتند: بله.

گفتم: پس در این باره بحثی نداریم. گروه دوم، آن صحابه ای هستند که پس از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در این عالم بودند، و اینان بر دو دسته هستند: یک دسته کسانی هستند که به وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کردند، ما آنان را احترام می کنیم، آیا شما هم احترام می کنید؟

گفتند: بله.

گفتم: پس در این باره هم بحثی نداریم. دسته دوم کسانی هستند که به وصیت

رسول خدا صلی الله علیه وآله عمل نکردند و با او مخالفت کردند، ما آنان را دوست نداریم و از آنان تبری می‌جوییم، شما هم چنین هستید؟

گفتند: ما نیز هم چنین.

گفتم: پس دیگر گروهی نماند و اختلافی نداریم.

مانند آن که خواب باشند ناگهان بیدار شدند و گفتند: مرادت از وصیت چیست؟

گفتم:

قوله

□
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

فيما أخرجہ مسلم فی صحیحہ (۱) و احمد فی مسندہ (۲)

و الترمذی فی سننہ (۳) و الحاکم فی مستدرکہ: (۴) اِنِّي تَارِكُ فَيْكُمُ الثَّقَلَيْنِ

□
کتاب الله و عترتی اهل بیتی ما ان تمسکنم به لن تضلوا ابدأ و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض؛

□
فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله -چنان که مسلم در صحیح، احمد در مسند، ترمذی در سنن و حاکم در مستدرکش نقل کرده اند- [که فرمود] من در میان شما دو شیء گرانبها باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترت و اهل بیتم چنان چه به آن تمسک کنید هرگز گمراه نخواهید شد و آن دو از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض به من وارد شوند.

□ □
و این وصیت رسول الله صلی الله علیه وآله است.

آن گاه یکی از آنان گفت: «انت رافضی خبیث»؛

دیگری گفت: «انت جدلی زندق»؛

ص: ۴۳

۱-۱ . صحیح مسلم: ۷/۱۲۲-۱۲۳ حدیث ۶۳۸۱.

۲-۲ . مسند احمد: ۳/۱۴ و ۵/۱۸۱، ۴/۳۷۱، ۱۷، ۴/۱۷ حدیث ۲۱۶۱۸ و ۵/۱۸۹ حدیث ۲۱۶۷۹.

۳-۳ . سنن ترمذی: ۵/۶۶۳ حدیث ۳۷۸۸.

۴-۴ . المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۶۰ حدیث ۴۷۱۱.

و یکی از آنان نسبت به لباس طلبگی ام جسارت و به شیعه و تشیع توهین کرد.

در این وقت گفتم: معلوم می شود دیگر حرفی برای گفتن ندارید و نوبت به سب و شتم رسیده است، بهتر است بروم و قرآن تلاوت کنم. چرا که من اجازه ندارم مقابله به مثل کنم.

ص: ۴۴

۱ تعریف علم کلام

در تعریف علم کلام، فایده و هدف از تأسیس آن اختلاف زیادی وجود ندارد، قاضی ایجی در تعریف این علم می گوید: کلام علمی است که با وجود آن می توان قدرت بر اثبات عقاید دینی، آوردن حجت و دفع شبهه را پیدا کرد.

او در ذکر فواید علم کلام می گوید: فایده این علم عبارت است از:

اول: پیشرفت از مرحله تقلید به جایگاه بلند یقین... .

دوم: راهنمایی علم پژوهان به بیان دلیل ها، و الزام مخالفان به آوردن دلیل... .

سوم: حفظ ریشه ها و قواعد دینی از شبهات منحرفین که موجب سست شدن عقاید می شود.

چهارم: علم کلام جایگاه بنای دیگر علوم شرعی است، پس این علم ریشه آن علوم است.

پنجم: سالم سازی نیت و اعتقادات، چرا که به پاکی نیت، امید قبولی عمل می رود.

او در ادامه می افزاید: و هدف اصلی این علم رساندن به رستگاری عالم دنیا و آخرت است. (۱)

ص: ۴۷

تفتازانی نیز چنین می گوید: کلام، دانش به عقاید دینی از روی دلیل های یقینی است. . . هدفش: شیرین نمودن طعم ایمان به واسطه یقین است، و نتیجه آن: سعادت دنیا و نجات عقبا است. (۱)

فیاض لاهیجی-شارح تجرید-هر دو تعریف را در کتاب شوارق الإلهام فی شرح تجرید الکلام خود آورده است. (۲)

پس هدفی که علمای اسلام به خاطر آن علم کلام را تشکیل داده اند، شناخت اصول دین از راه استدلال به عقل و نقل است تا فرزندان این اُمت به ریشه هایی که عقاید ایشان بر آن بنا شده، آگاهی پیدا کنند، چرا که تقلید در اصول دین از دیدگاه بیشتر علما-اگر نگوییم همه علما-جایز نیست و همانا بر هر مکلفی چاره ای نیست مگر تحقیق در عقیده.

پس این اول هدفی است که از تأسیس این علم و تدوین و تألیفش در نظر گرفته شده است. این علم از علوم ضروری و لازم بر تک تک مردم است. چرا که این علم مسئول بیان مطالبی است که بر هر مکلفی التزام اعتقادی به آن لازم است.

همان طور که علم فقه مسئول بیان امور جایز و یا غیر جایز است، از جهت عملی با وجودی که تقلید در آن امور جایز است و هم چنین عهده دار بقاء شریعت در بُعد احکام فرعی است، علم کلام نیز عهده دار حفظ ریشه ها و پایه های اعتقادی است.

طبیعی است که وقتی انسان دلیل ها و براهین را به طور کامل فرا گیرد، قدرت دفاع از معتقدات خود را پیدا می کند و شبهاتی را که مطرح می شود به آسانی جواب می دهد، بلکه با قلم و زبانش دیگران را به عقیده خود دعوت می کند و از این بابت است که علما اهمیت بسیار زیادی به این علم داده اند، و تعداد کتاب هایی که از مذاهب اسلامی مختلف در این علم تألیف شده، فراوان است.

ص: ۴۸

۱-۱. شرح مقاصد: ۱/۵.

۲-۲. شوارق الإلهام: ۵.

علم کلام یکی از علوم اساسی اسلام می باشد، این علم ریشه در قرآن و روایات و عقل سلیم دارد، و از این علم تعبیر به «علم اصول دین» نیز می شود.

این علم از علوم اسلامی مشترک بین همه فرق است، هر چند محققین قائلند به این که شیعیان مؤسس این علم هستند.

اهل سنت در مسائل اصول دین به دو مکتب بزرگ «اشاعره» و «معتزله» منقسم شدند، آن ها در بسیاری از مسائل اختلاف شدیدی دارند و روش استدلالشان با هم تفاوت وسیعی دارد، ولکن حقیقت آن است که اشاعره در بسیاری از بحث های مورد اختلاف بین شیعه و اهل تسنن پیرو معتزله و از فکر آنان استفاده کرده اند.

۲. اشاعره پیروان فکری معتزله:

وقتی با انصاف و کمال دقت بنگریم خواهیم دید که اهل سنت، اموری را که در مسأله امامت بیان می کنند، هیچ اساس و ریشه ای ندارد، و نهایت چیزی که آن ها مطرح می کنند توجیه کردار برخی از مسلمانان صدر اسلام و نیکو جلوه دادن قضایای تاریخی است.

اما حق و حقیقت چیست؟ خدا و رسول از مسلمانان صدر اسلام چه توقعی دارند؟

اشاعره ادله عقلی و نقلی متفق علیه را در امامت رد می کنند. . . و وقتی دستشان از دلیل بر مدعای خود کوتاه شد، به تکاپو افتاده و دست به دامن متکلمین معتزله می شونند؛ بیشتر مباحث امامتی که در (مواقف) و (مقاصد) - که هر دو از کتاب های بسیار مهم کلامی اهل سنت است - از فخر رازی گرفته شده است و فخر رازی در بیشتر مباحث خود از سفره علمی معتزله توشه برمی گیرد.

از باب نمونه: شبهاتی که در موضوع «عصمت» مطرح می کنند، از کتاب المغنی قاضی عبدالجبار بن احمد معتزلی متوفای ۴۱۵ گرفته شده، که سید شریف مرتضی

متوفای ۴۳۶ در ردّ آن، کتاب الشافی فی الامامه را تألیف نمود. (۱)

انکار صدور معجزه از امام و علم غیب او؛ (۲) حمل نصوص امامت بدون فاصله امیرالمؤمنین بعد از رسول خدا، به بعد از عثمان. (۳)

و نیز ادعای تفتازانی بر این که نص جلی در امامت امیرالمؤمنین از ساخته ها و پرداخته های هشام بن حکم و یاران او است. (۴) و هم چنین در مباحث دیگر که بر هر محقق پوشیده نیست.

برخی از اهل سنت معاصر، با علمای قدیم خود- که منکر وجود نص بر امامت ابوبکر و غیر او بوده اند- مخالفت کرده تا با این کار بتوانند خلافت کسی را که بر علی امیرالمؤمنین متقدم شده تصحیح کنند. و این عده باز این فکر را از معتزله اخذ نموده اند.

۳. اهتمام همه فرقه ها به علم کلام

چنان که گذشت، موضوع علم کلام، اصول اعتقادی و برای اقامه دلایل نقلی- از کتاب و سنت- و عقلی در مسائل عقیده می باشد، و لذا همه فرقه اسلامی به تعلیم و تعلم این علم و تألیف کتب در آن پرداخته و کوشش کرده اند تا اندیشه خود را به اثبات رساننده و اشکالات را پاسخ دهند.

کتاب هایی که در علم کلام، بزرگان شیعه، اشاعره و معتزله از اهل سنت، نوشته و آثاری که در این زمینه از خود باقی گذاشته اند غیر قابل شمارش است، علمای هر یک از دو فرقه کتاب های مفصل چند جلدی و نیز کتاب های مختصر شامل همه

ص: ۵۰

۱-۱) . الشافی: ۱/۱۳۷-۳۰۰.

۲-۲) . الشافی: ۲/۲۶.

۳-۳) . الشافی: ۲/۳۰۵.

۴-۴) . الشافی: ۲/۱۱۹.

مباحث از توحید تا معاد تألیف نموده اند.

نکته قابل توجه این که: اهل سنت چون امامت را از اصول دین نمی دانند-چنان که خواهد آمد-کتاب های مستقل زیادی در خصوص امامت ندارند، و آن چه در این باب نوشته اند در واقع به جهت هجوم بر شیعیان بوده است، و به همین جهت ملاحظه می شود که علمای شیعه در طول تاریخ غالباً در مقام دفاع از مکتب اهل بیت علیهم السلام و ردّ حمله های مخالفین بوده و هستند.

۴. دفاع شیعه و پاسخ به حملات

از همان روز اول، موضع شیعه موضع دفاع و ردّ تهاجم بوده است، جاحظ کتابی به نام (العثمائیه) نوشت، سراسر آن تهاجم بر مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام، سپس قاضی عبدالجبار معتزلی کتاب المغنی در ردّ عقائد شیعه و در آن ادله لفظیه را بر اساس ادله عقلیه نقد کرده است، مرحوم سید مرتضی کتاب الشافی فی الامامه را در ردّ کتاب المغنی تألیف نموده، که شیخ طوسی آن را تلخیص نموده است.

و این وضعیت همچنان ادامه داشته تا قرن هفتم و هشتم، که نوبت به فخر رازی و ایجی و تفتازانی و همانند آن ها رسید.

۵. اوج جدال کلامی در قرن هفتم و هشتم

اشاره

امتیاز دو قرن هفتم و هشتم (بر اثر دگرگونی ها و حوادث سیاسی-اجتماعی در سرزمین های اسلامی) در پیشرفت های علمی فراوانی است که در علوم و فنون دینی به وجود آمد.

اما درباره علم کلام باید گفت: در این تاریخ سه حوزه علمی تأسیس گردید، که در این حوزه ها علمای بزرگی در علم کلام پرورش یافتند، آن ها برای دانشمندان آینده پیشوا شدند و آثار گرانقدر بسیاری در این علم از ایشان به جا ماند که از آن پس مورد

ص: ۵۱

توجه و جایگاه بحث و تأمل علمی اندیشمندان شد.

ولی تفاوت و تناقض فکری میان این حوزه های علمی باعث شد تا درگیری ها و کشمکش های اعتقادی در مؤلفات و مناظرات به وجود آید و از آن زمان تا به امروز نقد، رد و بررسی ها پشت سر یکدیگر پدید آمده است. اکنون به بررسی و شناخت مختصری از آن حوزه ها و بعضی از این کتاب ها می پردازیم.

۱. حوزه علمی محقق طوسی در عراق

در کشور عراق، محقق بزرگوار شیخ نصیرالدین طوسی متوفای ۶۷۲، مدرسه ای را پدید آورد که شاگردانی بزرگ و مشهور را پرورش داد. مانند شیخ حسن بن مطهر حلّی معروف به علامه حلّی متوفای ۷۲۶ و بزرگانی دیگر از علمای شیعه دوازده امامی که هر یک از ایشان دوران پرظهوری را در ترویج و پخش حقایق مذهب تشیع در سراسر عالم داشته اند.

کتاب تجرید الاعتقاد یا تجرید الکلام تألیف محقق نصیرالدین طوسی از مشهورترین کتاب های کلامی است. امتیاز این کتاب در میان کتاب های اعتقادی شیعه، ترکیب و نظم با دقت، استحکام و خلاصه بودن است. از این رو علمای شیعه و سنی به نوشتن شرح و تعلیقه بر این کتاب اهتمام خاصی ورزیده اند؛ اول کسی که به نگارش شرح و توضیح این کتاب پرداخت شاگردش علامه حلّی بود.

در کشف الظنون می نویسد: کتاب تجرید الکلام، نوشته علامه محقق، نصیرالدین ابوجعفر محمد فرزند محمد طوسی متوفای ۶۷۲ است. آن کتاب مشهور است، بزرگانی با نقد و بررسی به آن کتاب توجه نموده اند، و شروح و حواشی فراوانی بر آن نوشته شده است. اول کسی که به شرح آن کتاب پرداخت: جمال الدین حسن بن یوسف بن مطهر حلّی بزرگ شیعه، متوفای ۷۲۶ است.

شمس الدین محمود بن عبدالرحمان بن احمد اصفهانی متوفای ۷۴۶... نیز بر

آن شرح نوشته، این شرح در میان دانش پژوهان به شرح قدیم معروف است و بر کتاب او حاشیه ای بزرگ توسط علامه محقق سید شریف نوشته شد.

وی سپس حواشی علما را بر شرح قدیم ذکر می کند.

صاحب کشف الظنون می افزاید، مولا محقق، علاءالدین علی بن محمد مشهور به قوشجی متوفای ۸۷۹ شرحی لطیف بر تجرید و ممزوج با عبارات متن را به رشته تحریر درآورد که این شرح به شرح جدید مشهور شد. او در مقدمه کتاب بعد از تعریف و تمجید از فن کلام و مصنف کتاب تجرید، می گوید:

کتاب تجرید، نوشته مولایی بزرگ، پیشوای علمای محقق، مقتدای حکمای الاهی، نصیر الحق والمله والدین است، نگارشی در بردارنده شگفتی ها و تألیفی پر از مطالب دست نیافتنی، آن کتاب اگرچه کم حجم است لکن مختصری منظم و پر از فایده علمی است. گراندرد، نیکو نظام، مورد قبول پیشوایان بزرگ، علمای زمان ها همانند این کتاب را نوشته اند؛ اشاره هایی به ریشه های اصلی، پر از جواهرهایی که همانند سنگ های گرانبهائیند، بیاناتی عمیق در عباراتی مختصر، در شهرت مانند خورشید به هنگامه ظهر، کتابی که هم چنان مورد توجه و اهتمام ارباب نظر قرار گرفته، و بسیاری از آنان نظر علمی خود را به شرح این کتاب و نشر معانی آن معطوف داشته اند. از لطیف ترین این شروح، شرح عالم ربانی مولانا شمس الدین اصفهانی است او به اندازه توان خود پیرامون بیان مقاصد کتاب زحمت کشیده است و فضلاء به خوبی آن شرح را قبول کرده اند. (۱)

حتی سید فاضل بر آن شرح حاشیه زده است که دارای تحقیقاتی عمیق و دقت هایی گرانبها، که از چشمه های کلمات او نهرهایی از حقایق می خروشد و از برتری نوشته های او سیل دقت ها در جریان است.

ص: ۵۳

با تمام این توصیفات بسیاری از رموز علمی این کتاب پنهان مانده است. بلکه همواره این کتاب مانند گنجی مخفی و سری فاش نشده و دری که گشوده نشده باقی مانده، چرا که آن کتابی است در صنعت خود کم نظیر، صورتی معما گونه به خاطر خلاصه بودنش، حکایتی معجزه آمیز در بیان مقصود خود.

قوشجی در ادامه می گوید: همانا من بعد از گذراندن عمری در مسیر یافت حقایق علم کلام و سپری نمودن روزگاری در جستجوی دقائق این علم، هیچ کتابی نماند مگر این که پیچ و خم آن را گذراندم، از باقی ماندن این ابتکارات در پس پرده ابهام، ابا ورزیدم، پس تصمیم گرفتم شرحی که سختی ها را به فروتنی وادارد و نقاب را برطرف نماید به رشته تحریر درآورم، و فایده هایی را که از دیگر کتاب ها یافته ام بر آن افزودم و استنباطهایی را که به فکر کوتاهم می رسید بر آن زیاد کردم، پس آن چه را می دیدم و می فهمیدم، عرضه کردم.

به حمد خداوند متعال همان طور که دوستان علاقه مند بودند؛ این شرح نه طولانی خسته کننده است و نه خلاصه ای که نارسا باشد، با تثبیت قواعد و تبیین جایگاه بحث و بیان مراد کتاب به رشته تحریر درآمد.

این مطالب را بیان کردم تا قدر جایگاه علمی متن و صاحب متن و هم چنین مقام شرح و شرح دهندگان آن معلوم شود.

سپس صاحب کشف الظنون بعد از نقل کلام قوشجی به ذکر نام حواشی و تعلیقه هایی که بر دو شرح قدیم و جدید نوشته شده و حتی حواشی علما که بر این حواشی نوشته شده است می پردازد. (۱) ما نیازی به ذکر آن نمی بینیم و به همین مقدار بسنده می کنیم.

ص: ۵۴

۲. حوزه علمی ایجی در سرزمین فارس:

قاضی عضدالدین ایجی متوفای سال ۷۵۶ در ایران مدرسه ای در علم کلام تأسیس نمود. بزرگان و مشهورترین دانشمندان در آن جا پرورش یافتند، پیشتاز ایشان سعدالدین تفتازانی است. ایجی کتاب موافق را و تفتازانی کتاب مقاصد را تألیف کردند.

نگاه علمی هر دو کتاب در بحث به کتاب تجرید می باشد و دنباله رو آن هستند، و با مقایسه بین تجرید و این دو کتاب به خوبی این مطلب ثابت می شود. لکن هیچ یک به این موضوع تصریح نمی کنند. ولی وقتی تفتازانی دیگر نمی تواند خود را کنترل کند و چاره ای جز ذکر نام تجرید و مؤلف آن ندارد با بی ادبی هر چه تمام تر نام می برد که البته دلالت بر فراوانی خشم و کینه او دارد.

او می گوید: «جای تعجب است که بعضی از شیعیان متأخر که نزد هیچ یک از محدثین حاضر نشده و هیچ حدیثی را در امر دین یاد نگرفته و نقل نکرده اند!! در کتابشان بسیاری از اخبار و روایاتی که در طعن و بدگویی بزرگان صحابه است به چشم می خورد، اگر خواستی به کتاب تجرید که به حکیم نصیر طوسی منسوب است، مراجعه کن، خواهید دید که چگونه یاور باطل ها و تثبیت کننده دروغ ها شده است و چنین کینه توزی و تعصب ورزیدن نسبت به بزرگانی که به عترت پیامبر و اولاد وصی او منسوب و در نقل روایت معصوم اند، روا نیست». (۱)

۳. حوزه علمی ابن تیمیه در شام:

اشاره

احمد بن عبدالحلیم حرّانی معروف به ابن تیمیه، متوفای ۷۲۸ در شام مدرسه ای به نام خود تأسیس نمود و جمعی از علما در آن مدرسه پرورش یافتند و افکارش را ترویج نمودند که در رأس آن ها: محمد بن ابی بکر دمشقی معروف به ابن قیم جوزیه متوفای ۷۵۱ می باشد.

ص: ۵۵

۱- ۱). شرح مقاصد: ۲/۲۸۷، «ومن العجائب أنّ بعض المتأخرين من المتشيعين، . . .» .

در میان کتاب های ابن تیمیّه کتاب منهاج السنه - سراسر خلاف سنت نبویّه است - از مشهورترین کتاب های وی به شمار می رود.

منهاج السنه در ردّ کتاب منهاج الكرامه علامه حلی است. او در این کتاب تمام حدود شرعیّه و آداب اسلامی به زیر پا گذاشته شده است و در هر برگ از این کتاب از انواع فحش و ناسزاگویی به علامه حلی و استاد او شیخ نصیرالدین طوسی و بزرگان شیعه فروگذاری نکرده است، تا آن جا که می نویسد:

«مشهور است در نزد شیعه و سنی که این مرد - محقق طوسی - وزیر دربار فرقه منحرف باطنیه اسماعیلیّه بوده است. وقتی مشرکین حمله کردند یعنی هلاکوخان، او در کنار آن ها نیز به قتل خلیفه و علمای دین دستور داد و البته اهل صنعت و تجارت را باقی گذارد، چرا؟ چون آن ها در امر دنیا به او نفع می رساندند؛ او بر امور اوقاف مسلمین تسلط پیدا کرد، و هر چه می خواست به دانشمندان مشرکین و بزرگان ساحران و مانند آن ها می بخشید. او وقتی رصدخانه مراغه را به روش صابئین مشرک بنا کرد برای کسانی که اهل دین و شریعت بودند، کمترین سهم را قرار می داد و بیشترین سهم را برای صابئیان مشرک و معطله و دیگر مشرکان قرار می داد. هر چند آن ها از راه نجوم و طبّ مخارج خود را تأمین می کردند.

و معروف است که او و پیروانش نسبت به محرّمات اسلامی بی اهمیّت بوده و به واجبات مانند نماز عمل نمی کردند. از حرام های الهی همچون شرب خمر، فحشاء و گناهان دیگر دوری نمی کردند. حتی در ماه رمضان به نماز اهمیّت نمی دادند و مرتکب کارهای زشت می شدند که همگان از آن باخبرند.

آن ها قوتی و بروزی ندارند مگر در همراهی با مشرکین، آن کسانی که بدتر از دین یهود و نصاری را دارند، روی هم رفته، طوسی و پیروانش در میان مسلمین مشهورتر و معروف تر از آن هستند که بخواهیم آن ها را معرفی کنیم.

با این توصیفات: گویند او در آخر عمر نماز می خواند و به تفسیر بغوی و فقه و مانند آن ها اشتغال داشت. اگر از انحراف و گمراهی توبه کرده پس خداوند توبه بندگان را قبول می کند و از گناهان درمی گذرد». (۱)

شرح حالی مختصر از نصیرالدین طوسی

این جملات اگر معنایی داشته باشد تنها دلالت بر کم عقلی، زشت زبانی و کمی دین و ورع ابن تیمیه دارد. . . اما خواجه نصیرالدین طوسی کسی است که دانشمندان قرن هشتم به شرح حال او با بزرگی و تعظیم تمام، پرداخته اند.

در کتاب فوات الوفيات ابن شاکر کتبی مورخ مشهور متوفای ۷۶۴ آمده:

«نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد بن حسن معروف به نصیرالدین طوسی، فیلسوف، دانشمند علم ریاضی و علوم غریبه بود. او بر سایر بزرگان تقدم داشت، دارای احترام فراوان و جایگاه عالی در نزد هلاکوخان بود».

ابن شاکر کتبی در ادامه به برخی از وقایع شیخ نصیرالدین طوسی با هلاکوخان اشاره می کند که حکایت از هوش سرشار وی دارد. سپس به ذکر نام تألیفات وی می پردازد و می گوید:

«او برای مسلمین به ویژه شیعیان، علوین و حکماء و غیر آن ها منفعت داشت و با ایشان به نیکی برخورد می نمود، برای آن ها شغل فراهم می کرد و امور اوقاف را پشتیبانی می نمود و تمام این فعالیت ها را با تواضع و خوش رویی انجام می داد».

می افزاید: «وی بدون دخالت در اموال وزارت هلاکوخان را عهده دار بود». (۲)

□

ابن کثیر متوفای ۷۷۴ در این باره می گوید: «نصیر طوسی محمد بن عبدالله

ص: ۵۷

۱-۱ . منهاج السنه: ۳/۲۵۹.

۲-۲ . فوات الوفيات: ۳/۲۴۶.

طوسی همواره به او گفته می‌شود: مولا نصیرالدین طوسی و یا گفته می‌شود: خواجه نصیرالدین طوسی. او از سنین جوانی خود به تحصیل علوم مشغول بود و علم اوائل را به بهترین کیفیت به دست آورد و در علم کلام کتابی را به رشته تحریر درآورد؛ کتاب اشارات ابن سینا را شرح نمود؛ منصب وزارت اصحاب قلعه های الموت را در زمان اسماعیلیه و بعد از آن در زمان هلاکوخان عهده دار بود و در واقعه بغداد همراه هلاکوخان حضور داشت. از این رو مردم (یعنی ابن تیمیه) گمان کردند که او به هلاکوخان دستور قتل خلیفه را داده است- پس خدا داناتر است- و به نظر من این دستور از آدم عاقل و فاضل صادر نمی‌شود. بعضی از او تعریف کرده و می‌گویند: او عاقل، فاضل و خوش اخلاق بود و در کنار مدفن موسی بن جعفر دفن شد». (۱)

ابوالفداء متوفای ۷۳۲ چنین توصیف می‌کند: «شیخ علامه نصیرالدین طوسی، نام او محمد بن محمد الحسین، پیشوای مشهور. . . دارای تألیفات متعددی که همگی گرانبهاست و در کنار قبر موسی و جواد علیهما السلام دفن گردید». (۲)

□
ذهبی متوفای ۷۴۸ می‌نویسد: «خواجه نصیرالدین طوسی ابو عبدالله محمد بن محمد بن حسن است که در ماه ذی حجه در شهر بغداد در گذشت. . . او از بزرگان علمای علوم غریبه است و در نزد هلاکوخانه جایگاه بالایی دارد». (۳)

مختصری در شرح حال ابن تیمیه:

ابن تیمیه از کسانی است که بر همگان می‌تازد، و احدی از بزرگان و پیشوایان مذاهب و فرقه های مختلف از دست او در امان نیستند، از این رو به دلیل عقاید فاسد

ص: ۵۸

□
۱- (۱) . البدایه والنهایه: ۱۳/۳۱۳: النصیر الطوسی، محمد بن عبدالله الطوسی، . . .

۲- (۲) . المختصر فی اخبار البشر: ۴/۸.

۳- (۳) . العبر: ۳/۳۲۶.

و نظریات باطل او بزرگان و رهبران اهل سنت به گمراهی و زندانی کردن او فتوا داده اند، مگر توبه کند.

او در آخر توبه نکرد و در زندان جان داد.

شرح حال او را در الدرر الکامنه ابن حجر عسقلانی و البدر الطالع شوکانی و کتاب های دیگر می یابید.

در الدرر الکامنه می نویسد: «در شهر دمشق اعلام کردند که هر کس افکار ابن تیمیه اعتقاد داشته باشد، ریختن خون او و گرفتن اموالش حلال است». (۱)

در البدر الطالع می گوید: محمد بخاری حنفی متوفای ۸۴۱ به بدعت گذاری وی و تکفیر او تصریح کرد و در مجلس خود به روشنی گفت: «هر کسی بگوید ابن تیمیه شیخ الاسلام است به واسطه گفتن همین جمله کافر است». (۲)

ابن حجر هیتمی مکی متوفای ۹۷۴- صاحب کتاب صواعق -در الفتاوی الحدیثیه می نویسد:

□
ابن تیمیه عبد خذله الله وأعماه وأصمّه وأذله، وبذلك صرح الأئمة الذين بينوا فساد أحواله وكذب أقواله. ومن أراد ذلك فعليه بمطالعه كلام الإمام المجتهد المتفق على إمامته وجلالته وبلوغه مرتبه الاجتهاد أبي الحسن السبكي، وولده التاج، والشيخ الامام العز بن جماعه وأهل عصرهم وغيرهم، من الشافعيه والمالكيه والحنفيّه، ولم يقصر اعتراضه على متأخري الصوفيه، بل اعترض على مثل عمر بن الخطاب وعلى بن أبي طالب-رضى الله عنهما-والحاصل: أنه لا-يقام لكلامه وزن، بل يرمى في كل وعر وحزن، ويعتقد فيه أنه مبتدع ضال

ص: ۵۹

۱- ۱). الدرر الکامنه: ۱/۱۷۱: من اعتقد عقیده ابن تیمیه حلّ دمه وماله.

۲- ۲). البدر الطالع: ۲/۱۹۱: من زعم أن من أطلق على ابن تیمیه أنه شیخ الاسلام كافر... .

مُضَلَّ غَال، عامله الله بعدله، وأجارنا من مثل طريقتة و عقيدته وفعله. آمين؛ (۱)

ابن تیمیّه بنده ای است که خدا او را رها کرده و گمراه، کور، لال و ذلیل نمود و به این مطلب پیشوایانی که در شرح فساد حال او و دروغ بودن اقوال وی، سخن گفته اند، رسیدگی نموده اند و اگر می خواهید، به مطالعه کلمات امام مجتهد کسی که بر پیشوایی و بزرگی او و رسیدن به مرتبه اجتهاد همگان اتفاق دارند، یعنی ابوالحسن سبکی و فرزندش تاج الدین مراجعه کنید و هم چنین می توانید کلمات شیخ امام العز ابن جماعه و معاصرین و غیر معاصرین، از شافعیه، مالکیه و حنفیه را ببینید. ابن تیمیّه فقط به اعتراض بر علماء متأخر صوفیه، بسنده نکرده است بلکه بر کسانی مثل عمر بن خطاب و علی بن ابی طالب علیه السلام هم ایراد گرفته است. در نتیجه باید گفت، کلام ابن تیمیّه هیچ جایگاه علمی ندارد و در هر دشواری و حزن به طعنه زدن می پردازد و معتقد است که طرف مقابل بحث او اهل بدعت، گمراه، گمراه کننده و غالی (غلو کننده) است، خدا با عدالتش با او رفتار کند و ما را از نیل به روش و عقیده و فعل او محافظت نماید. آمین.

کتاب مواقف:

ایچی در توصیف کتاب مواقف خود، در مقدمه می نویسد: «آن چه از کتاب های نوشته شده در این فن بود را مورد مطالعه قرار دادم، ندیدم کتابی که شفاء مرض ها، سیراب کننده تشنگان باشد. به ویژه همت های کوتاه و کمی میل و انگیزه و عوامل زیادی که موجب روی گردانی از این مباحث است را برطرف کند... همه این ها موجب شد تا این کتاب را با روشی متعادل که نه زیاده گویی خسته کننده باشد و نه

ص: ۶۰

کم گویی ضرر زننده باشد، محل آرامش افکار صاحبان خرد قرار گیرد و مشخص کند مغز را از پوسته ظاهری... و دلیل هایی که غرور آفرین است و شبیه ای که منجر به آشکار شدن بدی ها می شود را وا گذاشتم و در نقد و جداسازی و از بین بردن و چیدن و هماهنگ نمودن نکته هایی که سرچشمه های تحقیق است، و مشکلاتی که احتیاج به دقت دارد را برآورده می کند...» (۱)

شریف جرجانی در توصیف مواقف می گوید: «از کتاب هایی که معتبر است و مباحث را منقح ارائه داده است و احکام عقلی پرداخته شده را به رشته تحریر درآورده، کتاب مواقف است. شامل مهم ترین و سزاوارترین قواعد و ریشه های اعتقادی است و از استوارترین و روشن ترین دلیل های عقلی، و از پرثمره ترین و محکم ترین دلیل های نقلی استناد کرده است. چرا این گونه نباشد؟ کتابی که در بردارنده خلاصه نوآوری های افکار و گلچین بهترین دیدگاه های عقلی و حاصل آن چه را که، زبان تحقیق خلاصه کرده است و خلاصه آن چه، انگشتان دقیق به رشته تحریر درآورده است. همه این موارد در ضمن کلماتی روان و به عجز درآورنده و اشاراتی پربار و مختصر است، به خاطر همین موارد، این کتاب مانند خورشید در وسط روز معروف شده است و دید صاحبان خرد را از باهوش ترین های شهرها و کشورها به خود متمایل نموده است.» (۲)

شوکانی در شرح حال ایجی می نویسد: برای ایجی در علم کلام و مقدماتش جایگاهی است و او کتابی دارد که نمی توان آن را توصیف کرد و کسی که در این فن تحقیق می کند از آن کتاب بی نیاز نیست.

ص: ۶۱

۱-۱ . مواقف: ۱/۲۴.

۲-۲ . مواقف: ۱/۶.

در شرح حال قاضی ایجی علمای معاصر او و دانشمندان بعد از وی، او را به رئیس قاضیان شرق، شیخ العلماء و شیخ شافعیان در سرزمین خود، توصیف کرده اند. آن ها می گویند: «او پیشوا در علوم عقلی و محققى دقیق که از اصول، معانی بیان و ادبیات استفاده می کرد و در فقه و متون دیگر نیز بهره هایی داشت» .

و علمای اهل سنت درباره او تصریح می کنند که: «او تربیت کننده شاگردانی بود که شهره آفاق شدند که یکی از آن ها تفتازانی است» . (۱)

شریف جرجانی:

جرجانی متوفای ۸۱۶ عالمی که در شرح حال او می نویسند: «دانشمند سرزمین مشرق و علامه روزگار...» «پیشوا در همه علوم عقلی و غیر عقلی، یگانه و مصنفی که در جمیع علوم قلم زده است، تجربه ای بالا در دقت دارد، شهره آفاق، کسی که مردم جمیع سرزمین ها از او بهره برده اند و مشهور در هر رشته و فن، به کلمات او بزرگان دانشمندان احتجاج و [به کلمات او اعتماد کرده] از او نقل می کنند» .

سپس مشهورترین آثار و تألیفات او را ذکر می کنند: همچو شرح المواقف و... .

شوکانی علاوه بر این مطلب می افزاید: او صاحب فتوی بود و بزرگان شاگرد او و در بزرگداشت وی مبالغه کرده اند، به ویژه دانشمندان فارس و روم... آن ها کلمات جرجانی و تفتازانی را حجت خود قرار می دهند. (۲)

شروح و حواشی بر مواقف و شرح مواقف:

صاحب کشف الظنون می نویسد: المواقف فی علم الکلام کتابی جلیل القدر و

ص: ۶۲

۱-۱) . الدرر الكامنه: ۱/۲۹۶، شذرات الذهب: ۶/۱۷۴، طبقات الشافیه اسنوی: ۲/۱۷۹ و منابع دیگر.

۲-۲) . الضوء اللامع: ۵/۳۲۸.

رفیع الشان است که فضلاء به آن توجه کرده اند و شریف جرجانی و شمس الدین محمد بن یوسف کرمانی آن را شرح داده اند.

کتاب های زیادی بر شرح شریف به هدف حل مشکلات آن، نوشته شده است.

سپس نام آن ها را می برد که واقعاً فراوان است. (۱)

کتاب شرح مقاصد:

تفتازانی درباره شرح مقاصد می نویسد: تصمیم گرفتم کتابی مختصر با نام مقاصد تألیف کنم که حاوی فایده های درخشان و درّهای یگانه باشد، و بر آن کتاب شرحی بنویسم که باز کننده معماها و خلاصه گویی های آن باشد و تفصیل مجملات آن و بیان دشواری ها باشد، همه این موارد همراه با تحقیق و دقت فراوان موافق به آن چه که مورد احتیاج است حتی و بالاتر از آن.

در کشف الظنون می نویسد:

« المقاصد فی علم الکلام . . . بری او شرحی جامع است . . . » سپس به ذکر نام حواشی نوشته شده بر آن می پردازد. (۲)

تفتازانی:

تفتازانی متوفای ۷۹۱ در شرح حال وی، حافظ ابن حجر گوید: پیشوا، علامه، عالم در نحو، صرف، معانی و بیان، اصول فقه، اصول دین و منطق و علوم دیگر. او از قطب و ایچی آموخت و در این رشته گوی سبقت را ربود و یاد او در همه جا پیچید و مصنفات او مورد استفاده همگان قرار گرفت، او در زبانش لکنتی داشت اما علم مشرق زمین به او ختم می شود» .

ص: ۶۳

۱-۱ . کشف الظنون: ۲/۱۸۹۱.

۲-۲ . کشف الظنون: ۲/۱۷۸۰.

سیوطی، ابن عماد، شوکانی می افزایند:

«او یگانه عالم قرن نهم بود، در میان دانشمندان مثل او نظیر ندارد و او شهرت پرآوازه ای در معاصرین خود و بعد از آن پیدا کرد که بعد از او احدی مثل او نیامده است و تألیفات او در زمان حیاتش به جمیع سرزمین ها رسید و مورد تقاضای مردم بود»
(۱).

۶. نقش علم کلام در پیشرفت تشیع

همان طور که گفتیم، استدلال منطقی، بحث ریشه دار و سالم بدون شک در قلب های جویندگان حقیقت که خیرخواه و به دنبال رستگاری باشند، تأثیرگذار خواهد بود.

و به تحقیق با علم کلام و روش های صحیح مستند به قرآن و سنت، و عقل سالم، می توان فهمید که چرا مذهب امامیه بر همه فرقه ها مقدم است. و چرا دیگر اُمت ها باید از آن پیروی کنند. . . .

برای روشن شدن مطلب، به شرح علت تشیع اهالی جبل عامل به نقل از یکی از علمای بزرگ آن منطقه، می پردازیم:

«بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کس پیرو علی علیه السلام نبود مگر چهار مرد خالص که: سلمان، مقداد، ابوذر و عمار بودند. سپس به تبع آن ها تعدادشان به دوازده نفر رسید و به مرور ایام، کم کم به هزار نفر رسیده و رو به افزایش نهاد.»

در زمان حکومت عثمان وقتی اباذر به شام رفت و مدتی در آن جا ماند معاویه او را به روستایی تبعید کرد. نام آن جبل عامل بود، از آن روز به بعد آن ها شیعه شدند، اهل جبل عامل به همراه عدّه کمی در مدینه، مکه، طائف، یمن، عراق، فارس، شیعه بودند

ص: ۶۴

۱- ۱). الدرر الکامنه: ۴/۳۵۰، بغیه الوعاه: ۲/۲۸۵، شذرات الذهب: ۶/۳۱۹.

و بیشترین شیعه را در آن ایام منطقه جبل عامل دارا بود». (۱)

و از این جاست که سید صدر عاملی-در بحث برتری علم کلام-می گوید: «اول کسی که به علم کلام پرداخته، مولای بزرگوار و پیشوای گذشتگان، صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله جناب ابوذر غفاری، رضی الله عنه است» سپس به شرح شیعه شدن اهالی جبل عامل به دست ابوذر غفاری می پردازد. (۲)

۷. علم کلام سبب شکست مسلمین؟

روشن شد که موضوع علم کلام، اصول دین است، که آن شامل توحید، صفات پروردگار، نبوت، شرایط آن، پیامبر و اوصیاء او، معاد و غیر از این موارد می شود و هدف از آن در درجه اول شناخت این اصول است و مرحله بعد دعوت دیگران به این اصول از راه حکمت و موعظه نیکو.

چگونه علم کلام باعث شکست مسلمین در مقابل دشمنان اسلام می شود؟!

وقتی اصول عقائد بر حق استوار شود و هدف از مباحث اعتقادی رسیدن به حقیقت باشد و بحث کنندگان از مسلمانان-به ویژه در مرحله گفتگو و مناظره با دیگر مذاهب-عدل و انصاف، اخلاق خوب را رعایت نمایند و به قواعدی که برای مناقشات علمی و مناظره قرار داده اند پای بند باشند، علم کلام بهترین عامل سرافرازی مسلمین در برابر دشمنان و اتحاد در میان خود مسلمانان است. . . .

اما وقتی هدف از علم کلام چیره شدن بر طرف مقابل باشد به هر قیمتی حتی با فحش و ناسزاگویی، شکی نیست که این روش راه به جایی نخواهد بود و به زودی موجب متلاشی شدن اتحاد مسلمین و پراکندگی صفوف و شکست خوردن در مقابل

ص: ۶۵

۱-۱). أمل الآمل فی علماء جبل عامل: ۱/۱۳.

۲-۲). تأسیس الشیعه لعلوم الاسلام: ۳۵۱.

دشمنان می شود. . . .

پس کسانی که می گویند: «فن علم کلام موجب ضعف است» و یا این که «یکی از عوامل سرشکستگی مسلمانان است» این جمله به شکل کلی صحیح نیست.

خلاصه این که علم کلام در هیچ روزگاری موجب ضعف مسلمین و شکست خوردن ایشان نبوده است. بلکه-در هر زمانی که حقیقتاً با پیروی از روش های صحیح، این علم را به کار برده اند-از عوامل وحدت کلمه مسلمین و پیوستن صفوف ایشان و سرافرازی در مقابل دشمنان شده است. . . .

و با این حال منکر آن نیستیم که همین علم را برخی وسیله توجیه عقائد باطل خود کرده اند. ولی این به علم کلام اختصاص ندارد. چه بسیار از علوم اسلامی که وسیله ای برای پیاده شدن اهداف مخالفین در رویارویی با حق و دین اسلام، گردیده است. . . .

و این مطلب موجب اتهام علم کلام نمی شود بلکه وظیفه مردم است تا بین عالمان علم کلام تفاوت گذارده و عالم بر حق را شناسایی کنند و به پیروی از او پردازند و از طرفی عالم مغرض را شناسایی و از او دوری نمایند. . . .

ص: ۶۶

اهل سنت برای کتب حدیثی خود مراتبی قائلند و آن ها را طبقه بندی کرده اند، کتب حدیثی آنان به ترتیب اهمیت عبارتند از:

۱. صحاح سته

۲. مسانید

۳. معاجم

۴. سایر کتب معتبره

صحاح

آن چه در بین اهل سنت به عنوان صحاح معروف است، بنابر مشهور شامل شش کتاب می باشد.

صحاح سته به دو گروه تقسیم می شوند:

صحیحین

سنن اربعه

صحیحین عبارتند از: صحیح بخاری و صحیح مسلم.

سنن نیز به قرار زیر هستند:

سنن ترمذی

سنن نسائی

سنن ابوداود سجستانی

ص: ۶۹

برخی معتقدند ششمین کتاب از صحاح سته سنن ابن ماجه است و برخی کتاب موطأ مالک بن انس را از صحاح سته به جای سنن ابن ماجه می شمارند. (۱)

اما بنا بر مشهور سنن ابن ماجه جزء صحاح سته قرار می گیرد.

از بین این شش کتاب که از آن ها به «کتب سته» یا «صحاح سته» تعبیر می شود. صحیحین در مرتبه اول و سنن چهارگانه در مرتبه بعدی قرار می گیرند اما چنان چه تمام احادیث صحاح سته صحیح تلقی شوند همه آن ها در یک رتبه قرار خواهند گرفت.

و البته جمعی دیگر از بزرگان حدیث کتبی به عنوان «سنن» تألیف کرده اند که سنن دارمی و سنن دارقطنی و سنن بیهقی مشهورترین آن ها می باشند.

مسانید

مسانید، جمع مسند است. در میان این دسته از کتاب ها مسند احمد بن حنبل در رأس و مسند أبویعلی موصلی در رتبه دوم قرار دارد و این دو مشهورترین مسانید محسوب می شوند و مسانید دیگر نسبت به این دو کتاب در مراتب پایین تری هستند.

معاجم

معروف ترین معاجم حدیث در بین اهل سنت تألیفات حافظ ابوالقاسم طبرانی است. وی کتب فراوانی تألیف کرده است اما معاجم وی از آثار دیگرش معروف تر است. آن ها عبارتند از: المعجم الکبیر ، المعجم الاوسط و المعجم الصغیر.

ص: ۷۰

از بین کتاب های دیگر اهل سنت می توان به کتاب مصابیح السنه به عنوان یکی از کتب بسیار مهم آنان اشاره کرده. این کتاب تألیف حافظ بغوی است کتاب مشکاه المصابیح خلاصه کتاب مصابیح السنه است. این تلخیص توسط حافظ محمد بن عبدالله خطیب تبریزی صورت گرفته است. شروح زیادی هم بر متن مصابیح السنه و هم بر مشکاه نوشته شده است.

شروح و حواشی کتاب ها از نظر اهل تحقیق اهمیت بسیار زیادی دارند. زیرا مطالب بسیاری به عمد از سوی صاحبان متون مطرح نشده است و برای دستیابی به آن مطالب مراجعه به شروح بسیار مفید خواهد بود.

از جمله کتبی که شرح های متعددی بر آن نوشته شده است، کتاب الجامع الصغیر فی احادیث البشیر النذیر است. این کتاب تألیف حافظ جلال الدین سیوطی است. «مناوی» از محققین معروف و علمای مطرح قرن یازدهم و اهل مصر است. وی شرحی با عنوان فیض القدیر فی شرح الجامع الصغیر و شرح دیگری نیز بر کتاب سیوطی نوشته است.

از دیگر متون معروف اهل سنت می توان به کتاب الشفاء فی تعریف حقوق المصطفی اشاره کرد. مؤلف این کتاب حافظ قاضی عیاض أندلسی است. بر این کتاب نیز شروح زیادی نوشته شده است.

از آن جا که اهل سنت نسبت به صحاح سته و به ویژه صحیح بخاری و صحیح مسلم اهمیت زیادی قائلند (۱) و این دو کتاب را صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن مجید

ص: ۷۱

۱ - ۱). علمای مشهور اهل سنت به صحت احادیث کتاب بخاری و مسلم معتقدند. به طوری که گاه استدلال به احادیث صحیح السند صرفاً به دلیل آن که در صحیحین نیامده است، مورد قبول قرار نمی گیرد. در این میان ابن تیمیه روش خاصی ابداع کرده است. اگر در مقام احتجاج به حدیثی که در صحیحین نیامده استناد شود، ابن تیمیه آن را به این بهانه رد می کند و چنان چه حدیث در صحیح بخاری هم موجود باشد، وی می گوید: «إن فی کتاب البخاری اغلاطاً» و حدیث مذکور را از اغلاط کتاب بخاری می شمارد. ر. ک: منهاج السنه: ۵/۱۰۱-۱۰۲ و ۷/۲۱۵.

می دانند. (۱) شناسایی کتبی که به نوعی با صحاح مرتبط هستند اهمیت ویژه ای دارد. ما نیز در مباحث خود به این کتاب ها استناد خواهیم کرد.

از عمده ترین شروحي که بر صحيح بخاری نوشته شده و ما در مباحث خود به آن ها مراجعه خواهیم داشت می توان شرح های زیر را نام برد:

۱. فتح الباری فی شرح صحيح البخاری تألیف ابن حجر عسقلانی. (۲)

۲. عمده القاری فی شرح صحيح البخاری نوشته عینی حنفی.

۳. الکواکب الدراری فی شرح صحيح البخاری تألیف یکی از علمای بزرگ اهل سنت که ملقب به کرمانی است.

۴. ارشاد الساری إلی صحيح البخاری تألیف شهاب الدین قسطلانی.

از شروح صحيح مسلم نیز می توان به المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج اشاره کرد. این شرح توسط حافظ نووی تألیف شده است و در محافل علمی مورد اعتماد قرار می گیرد.

علاوه بر این شروح، برخی به جمع بین احادیث صحیحین و صحاح سته اقدام کرده اند که از این جوامع می توان مجموعه های زیر را نام برد:

الجمع بین الصحیحین و الجمع بین الصحاح الستة و جامع الاصول . کتاب اخیر تألیف

ص: ۷۲

۱- ۱) . ر. ک: المنهاج شرح صحيح مسلم: ۱/۱۴، مقدمه فتح الباری: ۱۰.

۲- ۲) . ابن حجر عسقلانی از علمای بسیار متعصب اهل سنت است وی از نظر علمی در میان عالمان سنتی کم نظیر است. او در علوم مختلف چون فقه، حدیث و رجال تألیفاتی دارد، و کتاب فتح الباری جامع ترین شرح بر کتاب بخاری می باشد.

ابن الأثير است.

حاکم نیشابوری نیز احادیث صحیحی را که بخاری و مسلم نقل نکرده اند، جمع آوری کرده و کتاب خود را المستدرک علی الصحیحین نامیده است.

حافظ مقدسی نیز در اسامی رجال صحیحین کتابی به نام الجمع بین رجال الصحیحین به رشته تحریر درآورده. این کتاب در نظر اهل سنت بسیار معتبر است.

کتاب الکاشف عن اسماء رجال الکتب الستة تألیف حافظ شمس الدین ذهبی در مورد رجال کتب سته نگاشته شده است.

از مشهورترین کتبی که در علم حدیث یا «علم درایه» تألیف شده است، کتاب تدریب الراوی تألیف حافظ جلال الدین سیوطی است. این کتاب از منابعی است که در حوزه های علمیه اهل سنت مورد استفاده قرار می گیرد.

در مورد احادیث موضوعه نیز کتاب هایی نوشته اند که کتاب الموضوعات تألیف حافظ ابوالفرج ابن الجوزی مشهورترین کتاب در این زمینه است. موضوع کتاب اللئالی المصنوعه فی الأحادیث الموضوعه نیز همین است. این کتاب اثر حافظ جلال الدین سیوطی است.

جمعی از علمای اهل سنت در شرح حال اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله کتاب هایی تألیف کرده اند. معروفترین آن ها عبارتند از:

الاستیعاب فی معرفه الاصحاب نوشته حافظ ابن عبدالبر قرطبی

اسد الغابه تألیف حافظ ابن الاثير

الاصابه تألیف حافظ ابن حجر العسقلانی

این سه کتاب نزد اهل سنت از کتب معتبره به شمار می آید و مورد استفاده همگان است. البته کتاب های دیگری نیز در این زمینه وجود دارد.

۱. اعتبار بخاری و کتاب وی

محمد بن اسماعیل بخاری متوفای ۲۵۶

وی مدّتی در شهر نیشابور بوده است. در آن دوران شهر نیشابور یکی از مراکز مهم علمی اهل سنّت به شمار می آمد. علما و ادیبان بزرگی در حوزه علمیه این شهر به تحصیل پرداخته اند تا آن جا که وقتی حضرت امام رضا علیه السلام در مسیر خویش به مرو، از شهر نیشابور عبور کردند. طلبه ها، ادبا و عالمان این حوزه به استقبال ایشان آمدند. نوشته اند که هزاران نفر قلم به دست از حضرت امام رضا علیه السلام درخواست کردند تا حدیثی را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سند خود روایت فرمایند تا بنویسند.

بخاری نزد اساتیدی چون ابوزرعۀ رازی، ابوحاتم رازی و محمد بن یحیی نیشابوری که از بزرگان حوزه علمیه نیشابور بودند، شاگردی کرده است.

محمد بن یحیی بن عبدالله بن خالد ذهلی نیشابوری (متوفای ۲۵۸ ه ق) بزرگ علمای نیشابور و از مشایخ بخاری و مسلم است. (۱) وی و برخی دیگر از علمای نیشابور معتقد بودند که عقاید بخاری باطل است لذا نقل حدیث از وی ممنوع اعلام شد و بخاری و مسلم را به دلیل انحراف عقیدتی از شهر نیشابور اخراج کردند. (۲) به همین جهت بخاری به هنگام روایت از محمد بن یحیی به نام او تصریح نمی کند بلکه با اسم هایی چون محمد، محمد بن عبدالله (جدّ او) و محمد بن خالد (جد پدر او) از وی حدیث نقل می کند. (۳)

شمس الدین ذهبی - که در جرح و تعدیل، امام المتأخرین و معتمد معاصرین

ص: ۷۴

۱- ۱. تاریخ بغداد: ۲/۳۱ و ۴۲۴: ۳۲.

۲- ۲. ر. ک: همان، سیر اعلام النبلاء: ۱۲/۴۵۶-۴۶۳.

۳- ۳. وفيات الاعیان: ۲۴۸: ۵/۱۹۵.

است، در کتاب المغنی فی الضعفاء محمد بن اسماعیل بخاری را ذکر کرده و در مورد او گفته است: «بخاری از طعن ابوزرعه و ابوحاتم رازی خالی نبوده است». (۱)

حوزه نیشابور یک حوزه بزرگی بوده است. بدین روی مسأله اخراج بخاری و مسلم از شهر نیشابور امری مهم تلقی می شود.

بخاری نه تنها نزد شیعیان مورد اعتماد و معتبر نیست بلکه علمای بزرگ معاصر با بخاری و حتی اساتید وی نیز عقاید او را باطل می دانسته اند. ابن حجر او را در طبقات المدلسین نام می برد (۲) و در فتح الباری تصریح می کند که بخاری عقاید خود را از حسین الکراییسی و ابن کلاب اخذ می کرده است (۳) و در تهذیب التهذیب تصریح می کند که ابن کلاب نصرانی است؛ (۴) به همین جهت، اسرئیلیات در کتاب بخاری فراوان است. سپس نمونه ای از این احادیث را ذکر می کند، از جمله این که بخاری در صحیح [به سند خود] می نویسد:

□
قال رسول الله

□
صلی الله علیه وآله (۵)

: ما ینبغی لأحد أن یقول أنا خیر من

یونس بن متی؛

شایسته نیست که کسی بگوید من از یونس بن متی بهترم.

و نیز نقل می کند:

من قال أنا خیر من یونس بن متی فقد کذب؛

هر کس بگوید من از یونس بن متی بهترم به تحقیق دروغ گفته است.

ص: ۷۵

۱-۱) . المغنی فی الضعفاء: ۵۳۱۱: ۲/۲۶۸.

۲-۲) . ر. ک: طبقات المدلسین: ۲۳: ۲۴.

۳-۳) . فتح الباری: ۱/۲۴۳.

۴-۴) . تهذیب التهذیب: ۲/۳۱۰-۳۱۱. ر. ک: الوافی بالوفیات: ۱۷/۲۶۵.

۵-۵) . به رغم این که در منابع اهل سنت درود و صلوات پس از نام مبارک پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به صورت ناقص (ابتر) آمده است، ما طبق فرمایش حضرتش، درود و صلوات را به صورت کامل آورده ایم.

ابن حجر این احادیث را از جمله اسرائیلیات موجود در کتاب بخاری می شمارد. (۱)

بخاری ابتدا به فقه حنفی تمایل داشت. سپس به فقه شافعی گروید. به همین جهت ابوحنیفه را در کتاب الضعفاء والمتروکین نام می برد و در مورد او می گوید:

□
لعنه الله، يهدم الإسلام عروه عروه وما ولد مولود أشْر منه؛ (۲)

خداوند او را لعنت کند، وی اسلام را رشته رشته کرده و نابود می کند و هیچ مولودی بدتر از او زاده نشده است.

بخاری نزد بسیاری از عالمان بزرگ سنی، جایگاهی ندارد. شهرت و مقامی که برای بخاری و فقهای مذاهب اربعه اهل سنت به دست آمده به اواخر دوران بنی عباس در قرن هفتم مربوط می شود که بررسی علل آن فرصت دیگری می طلبد. در هر صورت اهل سنت در این رابطه باید به سؤالات زیر پاسخ دهند.

۱. با این که بخاری مورد طعن اساتید و مشایخ خود بوده است، چرا در زمان های متأخر کتاب وی به عنوان « أصح الكتب بعد القرآن » شهرت یافته است؟!

۲. آیا محدثی قوی تر و بهتر از بخاری در میان اهل سنت نبوده است؟

۳. آیا کتابی دقیق تر و صحیح تر از کتاب بخاری نگارش نیافته است؟

همچنان که سؤال می شود: با این که افرادی چون اوزاعی، ثوری، ابن عیینه و ابن جریر طبری از بزرگان اهل سنت بوده اند و هر یک دارای مذهب مستقلی بوده و مقلد داشته، چرا فقط چهار مذهب رسمیت یافت و مذاهب دیگر برچیده شد؟

صرف نظر از این سؤالات، براساس ادله محکم روشن است که بخاری نزد همه

ص: ۷۶

۱- ۱). ر. ک: تهذیب التهذیب: ۲/۳۱۰ و ۳۱۱:۶۱۸، سیر اعلام النبلاء: ۱۱/۱۷۴، طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۲۹۹:۶۵، الوافی بالوفیات: ۱۷/۲۶۵.

۲- ۲). الانتقاء فی فضائل الثلاثه الأئمه الفقهاء: ۱/۱۴۹، الضعفاء بخاری: ۱/۱۳۲:۳۸۸.

علمای اهل سنت معتبر نبوده است. احادیث دروغ و باطل در کتاب بخاری فراوان است و در شروح بخاری به این موارد اشاره شده است. در این شرح ها به احادیث زیادی بر می خوریم که محدثان بزرگ سنی در سند، دلالت و یا متن آن ها خدشه کرده اند و گاه صریحاً حکم به بطلان آن داده اند. (۱)

نمونه هایی از احادیث دروغ و باطل در کتاب بخاری

۱. بخاری حدیثی را در کتاب التفسیر و کتاب الجنائز از صحیح خود نقل کرده است. مضمون حدیث چنین است:

وقتی عبدالله بن ابی (۲) از دنیا رفت، فرزندش به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و از ایشان درخواست کرد که بر جنازه پدرش نماز بخواند، عمر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اعتراض کرد که چرا بر جنازه این شخص نماز می خوانید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند مرا مخیر کرده و فرموده است:

«اسْتَغْفِرْ لَهُمْ أَوْ لَا تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ». (۳)

در این هنگام آیه زیر نازل شد:

«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ». (۴)

بر اساس حدیث مذکور (۵) خداوند سبحان پیامبر و حجت خویش را در مقابل

ص: ۷۷

۱- ۱) . در کتاب بخاری احادیث دال بر تحریف قرآن فراوان است، در کتابی که در نفی تحریف قرآن نگاشته ام فصلی برای روشن کردن بطلان احادیث بخاری در زمینه تحریف قرآن، گشوده ام. چون علمای بزرگ اهل سنت نیز گاهی به فراوانی احادیث باطل در کتاب بخاری اقرار کرده اند، از این رو نمی توان بر قول به باطل بودن برخی از احادیث بخاری، خرده گرفت.

۲- ۲) . عبدالله بن ابی از منافقان مدینه بود.

۳- ۳) . سوره توبه: آیه ۸۰.

۴- ۴) . سوره توبه: آیه ۸۴.

۵- ۵) . صحیح بخاری: ۴/۱۷۱۵، ۱/۴۵۹، ۱/۴۲۷-۴/۲۱۸۴، ۱۷۱۶. شماره احادیث: ۵۴۶۰، ۴۳۹۵، ۴۳۹۳، ۱۳۰۰، ۱۲۱۰.

عمر محجوج کرده است! از این روی با این که بخاری این حدیث را در چهار موضع از کتاب خویش آورده است، علمایی چون ابوبکر باقلانی، امام الحرمین جوینی، ابوحامد غزالی، امام داوودی و دیگران با خدشه در سند حدیث به بطلان آن تصریح کرده اند. (۱)

۲. وی در جای دیگر نقل می کند:

□ □
سالی از رسول اکرم صلی الله علیه وآله درخواست کردند که برای نزول باران دعا کند. با دعای رسول خدا صلی الله علیه وآله آن قدر باران بارید که دوباره به خدمت ایشان آمدند و از مشکلات ایجاد شده بر اثر زیاده بارندگی شکایت کردند و از پیامبر صلی الله علیه وآله خواستند که دعا کند تا باران فقط در بیرون شهر و به باغ ها و مزارع بیارد. پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به خداوند عرضه داشت: «اللهم حوالینا ولا علینا» یعنی خداوندا باران را به اطراف بیاران، نه بر [شهر] ما. (۲)

راوی حدیث اسباط بن نصر است که نزد بسیاری از علمای سنی اعتباری ندارد. ابن حجر عسقلانی در فتح الباری و تهذیب التهذیب این حدیث را منکر شمرده است. (۳)

عینی حنفی در عمدہ القاری و کرمانی در الکواکب الدراری - که هر دو از شروح بخاری هستند - به بطلان این حدیث حکم داده اند. داوودی و دمیاطی - که از محدثان بزرگ سنی می باشند - نیز این حدیث را باطل می دانند. (۴)

۳. در صحیح بخاری حدیثی آمده که آن را مسروق بن اجدع از ام رومان (۵) نقل

ص: ۷۸

۱-۱. فتح الباری: ۸/۳۳۸، عمدہ القاری: ۱۸/۲۷۴.

۲-۲. صحیح بخاری: ۵/۲۲۶۱ حدیث ۵۷۴۲ و ۵/۲۳۳۵ حدیث ۵۹۸۲.

۳-۳. فتح الباری: ۲/۵۱۱، تهذیب التهذیب: ۱/۱۸۵-۱۸۶.

۴-۴. عمدہ القاری: ۷/۴۶.

۵-۵. ام رومان مادر عایشه است.

می کند. (۱) این در حالی است که بسیاری از عالمان سنّی - که هر یک در علم حدیث صاحب نظرند - این حدیث را غیر صحیح می دانند. آن ها تصریح می کنند که مسروق بن اجدع هرگز اُم رومان را ندیده و او را درک نکرده است تا از او حدیث نقل کند.

برخی از حفاظی که حدیث مسروق را غیر صحیح می دانند، عبارتند از:

خطیب بغدادی، ابن عبدالبر، قاضی عیاض، ابراهیم بن یوسف، ابوالقاسم سهیلی، ابن سید الناس، جمال الدین مزّی، شمس الدین ذهبی، صلاح الدین علایی، ابوبکر بن العربی مالکی و جمعی دیگر از صاحب نظران در علم حدیث.

ابن حجر در تهذیب التهذیب می نویسد:

قال الخطیب: مسروق لم یدرک اُم رومان؛ (۲)

خطیب می گوید: مسروق اُم رومان را درک نکرده است.

در نتیجه به اعتقاد بسیاری از بزرگان اهل سنّت و حتی شارحان صحیح بخاری، در این کتاب احادیث باطلی وجود دارد که به همین چند مورد منحصر نیست، و از این قبیل فراوان است. (۳)

به علاوه چنان که پیشتر بیان شد، شخصیت بخاری نیز در بین علمای متقدم اهل سنّت موجه نیست، و حتی اساتید و شیوخ بخاری وی را به دلیل انحراف در عقیده از شهر نیشابور اخراج کرده اند.

با این حال جای بسی تعجب است که متأخرین از اهل سنّت معتقدند تمام

ص: ۷۹

۱- ۱. صحیح بخاری: ۴/۱۷۳۰ حدیث ۴۴۱۴ و ۴/۱۵۲۲ حدیث ۳۹۱۲.

۲- ۲. ر. ک: الاستیعاب: ۴/۱۹۳۷، تهذیب التهذیب: ۹۰۸۱: ۱۲/۴۱۶، فتح الباری: ۷/۴۳۸، تهذیب الکمال: ۳۵/۳۶۰، الاصابه: ۸/۲۰۹: ۱۲۰۲۳.

۳- ۳. ر. ک: نفحات الازهار: ۶/۱۸۲-۲۳۸.

احادیث کتاب بخاری صحیح و مقطوع الصدور هستند. و در این سخن بسیار مبالغه می‌کنند. حتی افرادی مثل ابن روزبهان و امام الحرمین قائلند که اگر کسی قسم بخورد که تمام احادیث صحیحین گفتار رسول الله صلی الله علیه و آله و مطابق با واقع است، قسمش صحیح است و کفاره ندارد. (۱)

حافظ نووی می نویسد:

وقد قال امام الحرمین: لو حلف انسان بطلاق امراته أن ما فی کتابی البخاری ومسلم ممّا حکما بصحّته من قول النبی

صلی الله علیه و آله

لما أُلزمته الطلاق.

برخی هم گفته اند پس از قرآن کریم کتابی به مرتبه صحیح بخاری نرسیده است. (۲)

البته در مورد صحیح مسلم نیز چنین قولی وجود دارد، و حتی برخی از بزرگان اهل سنت مثل حافظ ابوعلی نیشابوری، و حافظ ابن حزم اندلسی، کتاب مسلم را بر کتاب بخاری مقدم داشته اند. (۳)

اما اکثر عالمان سنّی به قول اول معتقدند و برای کتاب بخاری کرامات، مقامات و فضایلی ذکر می کنند که بسیار عجیب است! (۴)

شاید مهمترین دلیل چنین اقبالی به کتاب بخاری، شدت دشمنی و مخالفت آشکار وی با اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

ص: ۸۰

۱-۱. المنهاج شرح صحیح مسلم: ۱/۱۹.

۲-۲. مقدمه فتح الباری: ۱۰، المنهاج شرح صحیح مسلم: ۱/۱۴، البدر المنیر: ۱/۲۹۷، فیض القدیر: ۱/۳۲.

۳-۳. تذکره الحفاظ: ۶۱۳: ۲/۱۲۶.

۴-۴. ر. ک: ارشاد الساری: ۱/۲۹.

برخی از علل عدم اعتماد ما به کتاب بخاری و روایات آن به شرح زیر است:

۱. بخاری با حضرت امام هادی و امام عسکری علیهما السلام معاصر بوده است. اما در کتاب وی حتی یک حدیث از این دو امام و ائمه پیشین علیهم السلام نقل نشده است. تعصب بخاری در حدی بوده که وی حتی از فرزندان و اصحاب امامان اهل بیت علیهم السلام نیز حدیثی نقل نمی کند، در حالی که علما و محدثین بزرگی در میان آن ها بوده است. تا این جا شاید بتوان گفت که بخاری با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عناد نداشته است، و دلیل عدم نقل حدیث از ایشان تنها عدم ارادت بخاری به اهل بیت علیهم السلام بوده است نه دشمنی با ایشان. اما در مقابل می بینیم که وی از خوارج و نواصب روایات فراوانی با علم به دشمنی آنان با اهل بیت علیهم السلام نقل می کند که البته این کار نشان دهنده دشمنی بخاری و نیز اعتماد وی به دشمنان اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

برخی از بزرگان اهل سنت برای توجیه این مسأله گفته اند: شاید آن دسته از خوارجی که بخاری از آن ها روایت می کند در زمان نقل حدیث با اهل بیت علیهم السلام دشمنی نداشته، و در جرگه خوارج و نواصب وارد نشده بودند!

ابن حجر عسقلانی پس از نقل این احتمال که برخی از عالمان سنی مطرح کرده اند آن را رد می کند.

در هر صورت نقل حدیث از افرادی چون عمران بن حطان با این احتمالات هرگز قابل توجیه نیست. عمران بن حطان کسی است که در مدح ابن ملجم شعر سروده و از او به خاطر شهید کردن امیرالمؤمنین علیه السلام تشکر کرده است. (۱)

ص: ۸۱

۱-۱. شعر ابن حطان در مدح ابن ملجم چنین است: یا ضربه من تقی ما أراد بها إلاً لیلغ من ذی العرش رضوانا إنی لأذکره حیناً وأحسبه أوفی البریه عند الله میزانار. ک: فتح الباری: ۱۰/۲۹۰، الاستیعاب: ۳/۱۱۲۸، الاصابه: ۵/۳۰۳: ۶۸۸۰، تاریخ دمشق: ۴۳/۴۹۵، سیر اعلام النبلاء: ۴/۲۱۵.

در نتیجه نقل حدیث از چنین فردی به خوبی شخصیت بخاری و دشمنی وی را با اهل بیت پیامبر علیهم السلام آشکار می‌سازد، و همین یک دلیل برای عدم اعتماد به بخاری و مردود دانستن احادیث وی کافی است.

۲. برخی از فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام در صحیح مسلم آمده است، اما بخاری از نقل آن‌ها خودداری کرده است. این مسأله نیز بیانگر مخالفت بخاری با اهل بیت رسول خدا علیهم السلام است، و شاید دلیلی بر ترجیح کتاب بخاری بر کتاب مسلم از سوی متعصبین از اهل سنت باشد.

۳. تحریف و تصرف در احادیث در کتاب بخاری فراوان است. روایتی در صحیح مسلم نقل شده است که همان روایت در کتاب بخاری با همان سند به چند روایت تبدیل و به صورت‌های مختلف نقل شده است، (۱) و این مصداق بارز تصرف در حدیث است.

ابن حجر ضمن مقایسه کتاب بخاری و مسلم می‌نویسد:

حصل لمسلم فی کتابه حظ عظیم مفرط لم يحصل لأحد مثله، بحيث أن بعض الناس كان يفرضه على صحيح محمّد بن إسماعيل، وذلك لما اختص به من جمع الطرق وجوده السياق والمحافظة على أداء الألفاظ

ص: ۸۲

۱-۱). برای نمونه می‌توانید احادیث بخاری در باب تیمم و بیع را با احادیث مسلم در این زمینه مقایسه کنید: الف) صحیح بخاری: (کتاب تیمم، باب المتیمم هل ینفخ فیها) ۱/۱۲۹ و صحیح مسلم: (باب تیمم) ۱/۱۹۱. ب) صحیح بخاری: (کتاب البیوع، باب لایذاب شحم المیتة ولا یباع ودکه) ۲/۷۷۴ و (کتاب البیوع، باب تحریم بیع الخمر والمیتة)، صحیح مسلم: ۵/۴۱.

کما هی من غیر تقطیع ولا روایه بمعنی؛ (۱)

برای مسلم بن حجاج در کتابش بهره ای بس بزرگ حاصل شده است که برای احدی غیر از وی حاصل نشده تا آن جا که حتی بعضی از مردم کتاب او را مقدم بر صحیح بخاری می دانند چون دارای خصوصیت هایی است مثل جمع طرق، دقت در سیاق محافظت بر اداء الفاظ روایات و پرهیز از تقطیع و نقل به معنی کردن روایات.

از این عبارت به اشکالات دیگری در صحیح بخاری اشاره شده:

۴. تقطیع احادیث

۵. نقل به معنا کردن احادیث

۶. عدم محافظت بر الفاظ روایات

۷. وجود احادیث موضوع یا ضعیف در کتاب بخاری

مورد اخیر پیش از این مطرح شد و نمونه هایی از احادیث باطل در کتاب بخاری ذکر گردید.

۸. مشکل دیگری که در صحیح بخاری وجود دارد: عدم صحت نسبت کل کتاب به وی، که در جای خود علما توضیح داده اند.

حاصل آن که، با وجود این همه اشکالات در کتاب بخاری و طعن های فراوان در شخصیت وی، طبیعی است که شیعه به بخاری اعتماد نداشته باشد، و کتاب او را مورد قبول و اطمینان نداند. اما چنان که پیشتر بیان گردید، اصول مناظره اقتضاء می کند که ما در مقابل اهل سنت به این کتاب- که مورد قبول آنان است- احتجاج کنیم.

ص: ۸۳

مسلم بن حجاج نیشابوری متوفای سال ۲۶۱.

وی در حلقه درس بخاری حاضر می شده و از شاگردان اوست. هنگامی که بخاری از نیشابور اخراج شد، مسلم نیز به تبع استادش و به جرم فساد در عقیده از شهر اخراج گردید. (۱) بنابراین مسلم نیز در عصر خود نزد عالمان بزرگ سنی مطرود و مردود بوده است. هم چنین برخی از علمای اهل سنت به کتاب مسلم خدشه وارد کرده اند. گرچه برخی دیگر کتاب مسلم را بر کتاب بخاری مقدم دانسته اند و برای صحیح مسلم مقاماتی ذکر کرده اند. حافظ ابوعلی نیشابوری - که از محدثین بزرگ سنی است - در مورد کتاب مسلم می گوید:

ما تحت اديم السماء كتاب أصح من كتاب مسلم؛ (۲)

در زیر آسمان کتابی صحیح تر از کتاب مسلم نیست.

به اعتقاد بزرگان مغاربه و ابن حزم اندلسی نیز کتاب مسلم بر کتاب بخاری مقدم است. (۳) شاید علت تجلیل از مسلم نیز مشابه دلایل تجلیل از بخاری باشد. ابن تیمیه می گوید:

فإن العلماء المعروفين بالرواية الذين كانوا في زمن هذا الحسن بن علي العسكري ليست لهم عنه رواية مشهورة في كتب أهل العلم وشيوخ أهل الكتب الستة: البخاري، و...؛ (۴)

ص: ۸۴

۱- ۱) . ر. ك: تذكره الحفاظ: ۹۱۳: ۲/۱۲۶، وفيات الاعيان: ۷۱۷: ۵/۱۹۴.

۲- ۲) . مقدمه فتح الباری: ۱۰، سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۵۵.

۳- ۳) . ر. ك: تذكره الحفاظ: ۲/۱۲۶، ارشاد الساری: ۱/۳۸، المنهاج شرح صحیح مسلم: ۱/۱۴، تهذیب التهذیب: ۲۲۷: ۱۰/۱۱۴، سیر اعلام النبلاء: ۱۲/۵۶۶.

۴- ۴) . منهاج السنه: ۴/۴۰.

پس همانا از علمای معروف به روایت که در زمان حسن بن علی عسکری بودند و در کتاب های اهل علم و شیوخ صاحب کتاب های شش گانه یعنی بخاری و... روایت مشهوری از امام عسکری علیه السلام نقل شده است.

ابن تیمیه این سخن را در مقام کاستن از شأن ائمه اهل بیت علیهم السلام گفته است، در حالی که عدم نقل حدیث از آن بزرگواران موجب قدح مسلم و بیانگر عدم توفیق اوست. علاوه بر این که در صورت حمل به صحت می توان گفت، حضرت امام هادی و امام حسن عسکری علیهما السلام در پادگان نظامی و تحت نظر بودند و هیچ کس حتی شیعیان اهل بیت علیهم السلام نیز نمی توانستند به آسانی با امامان خود ارتباط برقرار کنند. پس طبیعی است که دیگران نیز ارتباطی با آن بزرگواران نداشته اند تا حدیثی از ایشان نقل کنند.

صرف نظر از این توجیها، چنان که پیشتر گفتیم مسلم نزد علمای عصر خویش اعتباری نداشته است، پس آن چه در دوره های بعدی باعث بزرگنمایی از شخصیت وی شده است، عدم اقبال او به اهل بیت پیامبر علیهم السلام است.

درباره احادیث و رجال کتاب مسلم بحث های فراوانی وجود دارد. از بین احادیث باطلی که در صحیح مسلم وجود دارد به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم.

به منظور فضیلت سازی برای ابوسفیان و معاویه حدیثی جعل شده و مسلم این حدیث ساختگی را در صحیح خود آورده است. (۱) براساس این حدیث پس از فتح مکه و اظهار اسلام از سوی ابوسفیان وی به مدینه آمد و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سه پیشنهاد ارائه کرد و هر سه پیشنهاد از ناحیه رسول خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته شد. در صحیح مسلم به نقل از ابوسفیان می نویسد که گفت:

ص: ۸۵

۱- ۱). برای اطلاع از ساختگی بودن این حدیث طبق نظر بزرگان علمای سنی، ر. ک: شرح منهاج الکرامه: ۲/۱۶۴.

یا نبی الله، ثلاث اعطینهنّ، قال: نعم، قال: عندی أحسن العرب وأجمله أم حبیبه بنت أبی سفیان أزوجکها، قال: نعم، قال: ومعاویه تجعله کاتباً بین یدیک، قال: نعم، قال: وتؤمرنی حتی أقاتل الکفار کما کنت اقاتل المسلمین؛ (۱)

ای پیامبر خدا سه چیز به من عطا کن [پیامبر] فرمود: بله [ابو سفیان] گفت: دخترم «أم حبیبه» در میان عرب بهترین و زیباترین [زن] است او را به همسری بپذیرید [پیامبر] فرمود: بله [ابو سفیان] گفت: معاویه را از کاتبان و منشیان خود قرار دهید و فرماندهی لشکری را به من واگذار کنید تا چنان که بر ضد اسلام لشکرکشی کردم در خدمت اسلام نیز لشکرکشی کنم و [پیامبر پذیرفت].

این حدیث به منظور القاء این نکته جعل شده که ابوسفیان نزد رسول الله صلی الله علیه وآله منزلتی داشته است. هم چنین در فضیلت سازی برای معاویه نیز خواسته اند او را از کاتبان وحی معرفی کنند.

اما حتی اگر بپذیریم معاویه از کاتبان رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است، وی از کاتبان نامه ها بوده است نه کاتب قرآن.

توضیح این که کاتبان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دو دسته بوده اند:

یک دسته از کاتبان، وحی را می نوشتند. امیرالمؤمنین علیه السلام در رأس این کاتبان قرار داشتند.

دسته دیگر قراردادهای تجاری، اسناد و نامه های پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله برای سلاطین را می نوشتند. معاویه بر اساس برخی نقل ها جزء این دسته بوده است و این قول را ابن ابی الحدید به محققین نسبت می دهد. (۲)

ص: ۸۶

۱- ۱. ر. ک: صحیح مسلم: ۷/۱۷۱ حدیث ۶۵۶۵.

۲- ۲. شرح نهج البلاغه: ۱/۳۳۸.

پس معاویه از کاتبان وحی نبوده.

و نیز روشن است که صرف کتابت وحی شرف و امتیاز نیست و حتی یکی از کاتبان وحی به نام عبدالله بن سعد بن ابی سرح اساساً مرتد شد، و به نقل فخر رازی و زمخشری آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِبًا» (۱) در مورد وی نازل شده است. (۲)

اشکالی که بر حدیث مذکور گرفته اند: این است که ابوسفیان هرگز فرمانده لشکر اسلام نبوده. مهم تر این که این حدیث هر چند در صحیح مسلم آمده اما از نظر سند مردود است:

حافظ ابن حزم اندلسی و حافظ ابن الجوزی و حافظ ابن القیم - که از دوستان بنی امیه و مخالفان سرسخت شیعه می باشند - به همراه جمعی دیگر از عالمان سنی معتقدند که حدیث مذکور دروغ است. (۳)

بنابراین، مسلم نیز شخصیت موجهی نزد عالمان متقدم ندارد، و کتاب او نزد محققین علمای متأخر خالی از وضع و دروغ نیست.

۳. اعتبار ترمذی و کتاب وی

محمد بن عیسی ترمذی متوفای ۲۹۷.

آراء در مورد صحیح ترمذی متفاوت است. ابن اثیر در کتاب جامع الاصول درباره کتاب ترمذی می نویسد:

کتابه الصحیح أحسن الکتب وأكثرها فائدة؛ (۴)

کتاب وی صحیح و بهترین و پرفایده ترین کتاب هاست.

ص: ۸۷

۱- ۱. .سوره انعام: آیه ۲۱.

۲- ۲. .ر. ک: تفسیر کبیر: ۱۳/۸۴، کشاف: ۲/۴۵-۴۶.

۳- ۳. .ر. ک: المنهاج شرح صحیح مسلم: ۱۶/۶۳، جامع الاصول: ۹/۱۰۶، سیر اعلام النبلاء: ۷/۱۳۷.

۴- ۴. .جامع الاصول: ۱/۱۹۳.

ترمذی می گوید: «وقتی کتاب را نوشتم آن را بر علمای حجاز و خراسان عرضه کردم و همه این کتاب را تأیید کردند». وی در مورد کتاب خود بسیار مبالغه می کند تا آن جا که می گوید:

ومن كان في بيته هذا الكتاب فكأثما في بيته نبي يتكلم؛ (۱)

اگر این کتاب در خانه کسی باشد به مانند آنست که پیغمبری در خانه او صحبت می کند.

نظر ابن تیمیه در مورد کتاب ترمذی

علی رغم این تعریف و تمجیدها، ابن تیمیه بر کتاب ترمذی تاخه است. وی تصریح می کند که کتاب ترمذی مشتمل بر احادیث ضعیف، موضوع و ساختگی می باشد.

این قول صحیح است، و ما نمونه هایی از احادیث موضوعه در کتاب ترمذی را ذکر خواهیم کرد. اما بدگویی ابن تیمیه از کتاب ترمذی دلیل خاصی دارد. ابن تیمیه سخت با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمن است، و چون ترمذی گاه روایاتی نقل می کند که دال بر فضیلت امیرالمؤمنین علیه السلام است، از این رو وی در سند این احادیث خدشه می کند و می گوید: «در کتاب ترمذی احادیث ضعیف و موضوعه فراوان است». (۲)

ابن تیمیه در جامعه اسلامی پیروانی دارد که او را «شیخ الاسلام» قلمداد می کنند!

احادیث موضوعه در کتاب ترمذی

اشاره

صرف نظر از قول ابن تیمیه و دیگران در مورد کتاب ترمذی، چند نمونه از احادیث موضوعه موجود در کتاب ترمذی را نقل می کنیم.

ص: ۸۸

۱- ۱. همان؛ سیر اعلام النبلاء: ۱۳/۲۷۴، تذکره الحفاظ: ۶۵۸: ۲/۱۵۴.

۲- ۲. منهاج السنه: ۵/۳۵۶، ۷/۳۷۸، ۸/۱۸۴.

وی در باب فضائل ابوبکر چنین نقل کرده است:

لا ینبغی لقوم فیهم أبو بکر أن یؤمهم غیره؛ (۱)

شایسته نیست که [فردی به نام] ابوبکر در میان قومی باشد [و با این حال] به غیر او اقتدا کنند.

در بدو امر چنین به نظر برسد که مراد از ابوبکر در این حدیث، ابوبکر بن ابی قحافه است. اما با مراجعه به خود ترمذی و اقوال شارحین روشن می شود که مراد، مطلق نام ابوبکر است، (۲) یعنی در هر زمان و مکانی چنانچه مردم بخواهند نماز جماعت به پا کنند، اگر آن جافردی با نام ابوبکر حاضر باشد، باید آن شخص مقدم شود و دیگران به او اقتدا کنند.

جاعلان این حدیث غلو را در فضیلت سازی برای ابوبکر تا حدی پیش برده اند که امامت یک جاهل و یا فاسق را به صیرف این که نامش ابوبکر است بر عالم بر جایز و بلکه واجب شمرده اند.

بر اساس این حدیث، ابوبکر چنان مقام و منقبتی دارد که تسمیه به نام وی برای هر کس فضیلت به شمار می آید، تا آن جا که ملاک ارجحیت برای امامت جماعت شده است! این حدیث چنان رسواست که خود ترمذی پس از نقل آن می نویسد:

هذا حدیث غریب.

حافظ ابن جوزی هم این حدیث را در کتاب الموضوعات آورده است. (۳)

ص: ۸۹

۱- ۱). سنن ترمذی: ۵/۶۱۴ حدیث ۳۶۷۳.

۲- ۲). شاهد بر این مطلب کلام حافظ جلال الدین سیوطی است که می گوید: إن المؤلف ترجم علی هذا الحدیث باب امامه من اسمه أبو بکر. ففهم ان المراد من الحدیث کل من یکون اسمه أبا بکر. اللئالی المصنوعه: ۱/۲۷۴.

۳- ۳). الموضوعات: ۲/۱۰۰، الکامل فی الضعفاء: ۱/۱۶۶.

این همان کتابی است که ترمذی وجود آن را در هر خانه ای به منزله حضور پیغمبر ناطق می داند! و ابن اثیر از صحت و حسن و کثرت فایده آن سخن می گوید!

البته روایات عجیب تری هم در کتاب ترمذی وجود دارد. اگر حدیث فوق تسمیه به نام ابوبکر را موجب استحقاق برای امامت در نماز معرفی می کند. در حدیث دیگری عمر و ابوجهل عزت بخش اسلام معرفی شده اند. ترمذی در مناقب عمر به نقل از رسول خدا صلی الله علیه و آله می نویسد: (۱)

اللهم أعز الإسلام بأحب هذين الرجلين إليك، بأبي جهل أو بعمر بن الخطاب؛ (۲)

خدایا، به واسطه محبوب ترین فرد نزد خود از میان این دو نفر، یا به واسطه ابو جهل و یا به واسطه عمر بن الخطاب به اسلام عزت بخش.

این حدیث چنان عجیب و دور از واقع است که عایشه می گوید:

إنما قال: اللهم أعز عمر بالإسلام، لأن الإسلام يعز ولا يعز؛ (۳)

پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: خدایا، به واسطه اسلام به عمر عزت بده چرا که اسلام عزت می بخشد، [به خاطر اسلام اشخاص] عزیز نمی شود.

در سیره حلبیه پس از نقل قول عائشه چنین می نویسد:

ولعل قول عائشه ما ذكر، نشأ عن اجتهاد منها، بدليل تعليلها واستبعادها أن يعز الاسلام بعمر. فتأمل؛ (۴)

ص: ۹۰

۱-۱). لازم به ذکر است در سند این حدیث خارجه بن عبدالله است که احمد بن حنبل درباره او می گوید: ضعیف الحدیث.

ر. ک: تهذیب الکمال: ۱۵۹۱: ۸/۱۵.

۲-۲). سنن ترمذی: ۵/۶۱۷ حدیث ۳۶۸۱.

۳-۳). سیره حلبیه: ۲/۱۴.

۴-۴). همان.

شاید قول عائشه که ذکر شد از اجتهاد وی ناشی شده به دلیل دلیلی که آورده و به جهت استبعادش از عزت اسلام به واسطه عمر پس تأمل کن.

و اما فضیلت عثمان!

در سنن ترمذی آمده است:

□
أُتِيَ رَسُولُ اللَّهِ

□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

□
بجنازه رجل يصلي عليه فلم يصل عليه، فقيل: يا رسول الله، ما رأيناك تركت الصلاة على أحد قبل هذا؟ قال: إنه كان يبغض عثمان فأبغضه الله. (۱)

□
بر اساس این حدیث، فردی در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از دنیا رفت. جنازه او را نزد حضرت جهت نماز آوردند، و ایشان بر او نماز نخواندند، گفته شد: یا رسول الله ندیدیم بر کسی نماز نخوانید، فرمودند: این شخص دشمن عثمان بود پس خدا دشمن او است.

بنابراین، اگر کسی با بغض عثمان بن عفان بمیرد نباید بر جنازه او نماز گزارد، و این مساوی است با کفر [!]

حافظ ابن جوزی با ذکر این حدیث در کتاب الموضوعات به صراحت بر دروغ و ساختگی بودن آن تأکید می کند. (۲)

پس از نقل احادیثی که در فضیلت سازی برای ابوبکر و عمر و عثمان و ابوسفیان و معاویه... جعل شده است، وقتی نوبت به امیرالمؤمنین علیه السلام می رسد روایت مجعول دیگری نقل می کند که در آن به امیرالمؤمنین علیه السلام -والعیاذ بالله - نسبت شرب خمر داده اند. در این حدیث جعلی آمده:

ص: ۹۱

(۱-۱). سنن ترمذی: ۵/۶۳۰ حدیث ۳۷۰۹.

(۲-۲). ر. ک: الموضوعات: ۱/۳۳۲-۳۳۳. شیخ ناصر الدین البانی نیز در تعلیق بر سنن ترمذی می گوید: این حدیث موضوع است: ۵/۶۳۰.

گروهی از صحابه، در خانه یکی از اصحاب جمع شده بودند و شراب می خوردند. علی بن ابی طالب نیز در میان آنان بود، چون وقت نماز فرا رسید، همه در حال مستی به علی بن ابی طالب اقتدا کردند! او پس از حمد سوره کافرون را قرائت کرد و پس از آیه «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» (۱) گفت «و نحن نعبد ما تعبدون!» پس از این واقعه آیه زیر نازل شد. (۲)

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ»؛ (۳)

ای اهل ایمان! در حالی که مست هستید به نماز نزدیک نشوید.

روشن است که این حدیث از سوی دشمنان اهل بیت علیهم السلام و نواصب جعل شده است.

سید قطب در تفسیر خود به نقل از ترمذی این حدیث را آورده است. (۴)

البته براساس تحقیقات انجام شده معلوم شد که اصل داستان صحیح است، اما:

اولاً: این جلسه در منزل سعد بن ابی وقاص تشکیل شده بود.

ثانیاً: امیرالمؤمنین علیه السلام در این جلسه ای حضور نداشته است.

ثالثاً: کسی که آیه را این چنین خواند، عبدالرحمان بن عوف بوده است.

سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمان بن عوف از جمله ده نفری هستند که بر اساس روایت ساختگی اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به آن ها بشارت بهشت داده است. این ده نفر که معروف شدند به «عشرة مبشرة» عبارتند از: علی علیه السلام، زبیر، طلحه، ابوبکر، عمر، عثمان، عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص،

ص: ۹۲

۱-۱. سوره کافرون: آیه ۲.

۲-۲. سنن ترمذی: ۵/۲۳۸ حدیث ۳۰۲۷.

۳-۳. سوره نساء: آیه ۴۳.

۴-۴. فی ظلال القرآن: ۲/۶۶۵.

از این جا روشن می شود که اهل سنّت با جعل حدیث فوق و جسارت به ساحت مقدس امیرالمؤمنین علیه السلام در صدد توجیه شرابخواری برخی از بزرگان صحابه هستند. در حدیث مذکور چنین القا شده که داستان شرب خمر مزبور پیش از نزول آیه تحریم خمر بوده، لذا شرابخواری بزرگان صحابه قدحی برای آنان نیست و خللی در ایمان آن ها وارد نمی سازد.

اهل سنّت در این راستا حتی از نسبت شرب خمر به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز ابا نکرده اند. آنان در روایات خود آورده اند: آن حضرت دوستی داشت که به هنگام فتح مکه ایشان را ملاقات و به حضرتش شراب هدیه کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله به وی فرمود:

یا ابا فلان، أما علمت أن الله حرّمها؛ (۲)

ای فلانی، نمی دانی که خداوند شراب را حرام کرده است؟

این حدیث مجعول که توهینی آشکار به مقام الهی رسول خدا صلی الله علیه و آله است، صرفاً به منظور مشروعیت بخشیدن به عمل برخی از صحابه و انحراف افکار عمومی ساخته شده است، چرا که، بزرگان صحابه، خود معترف به شرابخواری خویش بوده اند. (۳)

هم چنین شرب خمر این افراد پس از تحریم نیز در تاریخ مسلم است.

این در حالی است که شرب خمر در همه ادیان الهی و شرایع آسمانی حرام بوده و حتی در عصر جاهلیت نیز افراد شریف و محترم این عمل را ناپسند

ص: ۹۳

۱- ۱. ر. ک: جامع الاصول: ۹/۴۱۰.

۲- ۲. ر. ک: مسند احمد: ۱/۲۳۰ حدیث ۲۰۴۱.

۳- ۳. ر. ک: فتح الباری: ۱۰/۱۳۷، تفسیر ابن ابی حاتم رازی: ۲/۳۹۰.

می شمردند و مرتکب آن نمی شدند، از این روی هیچ مسلمانی نمی پذیرد که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شارب خمر بوده باشد! (۱)

علاوه بر این که برخی از احادیث نقل شده در کتاب ترمذی مجعول و حاکی از نسبت دروغ به پیامبر خداست. حافظ ابن جوزی و برخی دیگر از بزرگان اهل سنت، به صراحت تعدادی از احادیث این کتاب را جعلی معرفی کرده اند.

اما در کتاب ترمذی احادیث دیگری آمده است که جزء فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام بوده و بر امامت آن حضرت دلالت دارند. چنان که پیشتر اشاره شد وجود این دسته از احادیث در کتاب ترمذی موجب شده تا ابن تیمیه بر آن بتازد، و این کتاب اعتبار خود را نزد وهابیان و طرفداران ابن تیمیه از دست بدهد.

متأسفانه در احادیث مربوط به فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام در کتاب ترمذی تحریف واقع شده، حدیث «انا مدینه العلم وعلی بابها» که در کتاب جامع الاصول به نقل از سنن ترمذی آمده است. (۲) در کتاب ترمذی موجود نیست. ولیکن ما طبق قانون مناظره به آن احتجاج می نمایم.

بدین ترتیب روشن شد که، کتاب ترمذی هرگز مورد اعتماد نیست (۳) و خود وی نیز شخصیت موجهی ندارد.

ص: ۹۴

۱- ۱). در منابع اهل سنت علاوه بر شرب خمر، نسبت های دیگری به پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله داده شده است به عنوان مثال در صحیح بخاری حدیثی آمده که براساس آن پیامبر خدا گوشت حیوانات قربانی شده در پای بت ها را می خورده است! ر. ک: صحیح بخاری: ۳/۱۳۹۱ حدیث ۳۶۱۴ و ۵/۲۰۹۵ حدیث ۵۱۸۰.

۲- ۲). جامع الاصول: ۹/۸ حدیث ۶۵۷ و هم چنین در بعضی کتب دیگر.

۳- ۳). محمد ناصر البانی، احادیث ضعیف این کتاب را در مجموعه ای به نام ضعیف سنن الترمذی منتشر کرده است.

احمد بن علی بن شعیب نسائی متوفای سال ۳۰۳.

نکته قابل توجه در زندگانی نسائی داستان اهل شام است که منجر به مرگ وی شد:

مردم شام در آن روزگار از پیروان بنی امیه بودند، وقتی نسائی به شام رفت از او خواستند فضیلتی درباره معاویه نقل کند، او در پاسخ گفت: «من برای او فضیلتی نمی شناسم مگر [آن که پیامبر در نفرین او فرمود:] «خدا شکم تو را سیر نکند» (۱) سپس او را در وسط مسجد جامع اموی کتک زدند و کشان کشان از مسجد بیرون بردند و چنان بر شکمش ضربه وارد کرده و بر خصیتین او فشار آورده بودند که بر اثر همین ضربات جان سپرد. (۲)

ص: ۹۵

۱-۱). وفيات الاعيان: ۱/۷۷، شذرات الذهب: ۲/۲۳۹، میزان الاعتدال: ۳/۲۴۰، تهذيب الكمال: ۲۲/۳۴۴. بر اساس روایات اهل سنت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معاویه را خواست، گفتند: او مشغول خوردن غذا است. آن حضرت برای دومین بار او را طلب کرد. گفتند: در حال خوردن غذا است، سومین بار او را به حضور طلبید، گفتند: غذا می خورد! پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: اگر در حال خوردن غذا است، هرگز سیر نشود. از آن پس معاویه آن قدر غذا می خورد که خسته می شد ولی سیر نمی شد. شاعری با تمثیل به این جریان گفته است: وصاحب لی بطنه کالهاویه کأن فی أحشائه معاویه ر. ک: شرح نهج البلاغه: ۴/۵۵، معجم مقاییس اللغة: ۱/۱۳.

۲-۲). ر. ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۴/۱۳۲، وفيات الاعيان: ۱/۷۷، در برهه ای از زمان، بنی امیه در شام تبلیغات فراوانی داشتند، مخالفان علی الخصوص شیعیان در این دوره رنج فراوانی از سوی حاکمان متحمل می شدند، کسی را که نامش علی بود تازیانه می زدند و سهم او را از بیت المال قطع می کردند و خانه اش را بر سرش ویران می ساختند. اما به تدریج فشار از مردم برداشته شد و بغض اهل بیت علیهم السلام از دل مردم بیرون رفت. در کتاب میزان الاعتدال آمده است که نام های حسن، حسین و فاطمه در این کشور شایع شد. هر چند که هم اکنون نیز باقی مانده امویان در شام هستند.

فَسئل عن فضائل معاوية فأمسك عنه فضر بوه في الجامع وأخرج عليلاً فمات؛ (۱)

از [نسائی] در مورد فضائل معاویه سؤال شد وی از [نقل فضیلت برای معاویه] خودداری کرد لذا او را در مسجد جامع کتک زدند و در حالی که علیل و مجروح بود از مسجد بیرون کردند پس او جان سپرد.

هر چند نسائی از مدح معاویه خودداری کرده و طعن‌هایی نیز نسبت به وی دارد، اما روشن است که این موضوع ربطی به انصاف و حقیقت‌گویی او ندارد (۲) برای پی بردن به شخصیت نسائی همین کافی است که وی با نقل روایت از عمر بن سعد او را توثیق کرده است. (۳) یحیی بن معین - که در عصر خود رئیس‌المحدثین به شمار می‌رفته است - در اعتراض به توثیق ابن سعد می‌گوید:

□
كيف يكون من قتل الحسين بن علي (رضي الله عنه) ثقة؟! (۴)

□
چگونه ممکن است، قاتل [امام] حسین - رضی الله عنه - ثقة باشد؟! □

ص: ۹۶

۱-۱). تهذیب التهذیب: ۶۶: ۱/۳۳.

۲-۲). البته ابن حجر عسقلانی و جمعی تصریح می‌کنند به این که معاویه را فضیلتی نیست، و ابن تیمیّه هم اقرار می‌کند که هیچ روایت صحیح‌السندی در فضایل معاویه وجود ندارد. ابن تیمیّه شخصی بسیار متعصب است و نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم‌السلام بغض شدیدی دارد. لذا اقرار به عدم وجود حتی یک روایت صحیح در فضیلت معاویه از سوی چنین کسی بسیار مغتنم است. منهاج السنه: ۴/۲۳۱. عبدالله بن احمد بن حنبل نیز نقل می‌کند که از پدرم احمد بن حنبل درباره‌ی علی و معاویه سؤال کردم. پدرم گفت: علی دشمنان زیادی داشت، دشمنان او هرچه جستجو کردند از یافتن عیبی در او ناتوان شدند، لذا مردی را که با او جنگید (یعنی معاویه را) ستودند، و این حيله ای بود که در این جهت به راه انداختند. ر. ک: فتح الباری: ۷/۱۰۴ حدیث ۳۵۵۵؛ تاریخ الخلفاء: ۱/۱۷۵.

۳-۳). ر. ک: سیر اعلام النبلاء: ۴/۳۵۰، تهذیب الکمال: ۴۲۴۱: ۲۱/۳۶۰.

۴-۴). ر. ک: الجرح والتعديل: ۶/۱۱۱-۵۹۲: ۱۱۲، تهذیب التهذیب: ۷/۳۹۶: ۷۴۷.

علاوه بر این، روایات ضعیف در کتاب نسائی فراوان است. حافظ ابن قیم (۱) در کتاب زاد المعاد فی هدی خیر العباد به نقل احادیثی از کتاب نسائی پرداخته که بزرگان اهل حدیث در سند، دلالت و یا به هر دو جهت در آن ها خدشه وارد کرده اند. (۲)

شیخ ناصر الدین ألبانی نیز در کتاب صحیح وضعیف سنن نسائی بیش از هشتاد حدیث را ضعیف الاسناد دانسته و بیش از سیصد حدیث را ضعیف شمرده است.

بنابراین، کتاب نسائی هم خالی از طعن نیست، و خود او هم شخصیت موجهی ندارد.

۵. اعتبار ابی داوود و کتاب وی

سلیمان بن اشعث سجستانی متوفای سال ۲۷۵.

بسیاری از احادیثی که در کتاب ابی داوود نقل شده است از سوی دیگر عالمان سنّی مورد قدح و جرح قرار گرفته است. به اعتراف برخی از بزرگان اهل سنّت احادیث ضعیف بلکه جعلی در سنن ابوداوود بسیار فراوان است. حافظ ابن جوزی بخشی از این احادیث را در کتاب الموضوعات ذکر کرده است (۳) محمّد ناصرالدین البانی کتابی به نام ضعیف سنن ابی داوود تألیف کرده است و در آن به شناسایی احادیث ضعیف کتاب ابوداوود پرداخته است.

وی بیش از هشتصد حدیث را ضعیف می داند، از نظر وی حدود پنجاه حدیث منکر و پنجاه حدیث شاذ در سنن ابی داوود وجود دارد.

ص: ۹۷

۱-۱. وی شاگرد ابن تیمیه است.

۲-۲. ر. ک: زاد المعاد: ۱/۱۶۸، فصل: (قد روی أنه صَلَّى اللهُ عليه وآله كان يصوم السبت والأحد كثيراً).

۳-۳. الموضوعات: ۱/۹۹ و ۲۷۴-۲۷۵ و ۲/۱۴۳ و ۳۰۳ و ۳/۵۵ و ۲۱۲.

۶. اعتبار ابن ماجه و کتاب وی

محمد بن یزید قزوینی، معروف به ابن ماجه متوفای سال ۲۷۵.

به اعتقاد بسیاری از عالمان سنّی کتاب ابن ماجه مشحون از احادیث موضوعه و ضعیف است! (۱) شیخ البانی احادیث ضعیف این کتاب را در کتابی به نام ضعیف سنن ابن ماجه جمع کرده است.

به اعتقاد حافظ سندی نویسنده حاشیه سنن ابن ماجه: در کتاب ابن ماجه حدود چهارصد حدیث ضعیف الاسناد وجود دارد.

روایات ضعیف و موضوعه به قدری در کتاب ابن ماجه فراوان است که برخی از بزرگان اهل سنّت این کتاب را از جرگه صحاح سته خارج دانسته اند و معتقدند سنن ابن ماجه لیاقت آن را ندارد که از صحاح به شمار آید. لذا کسانی که سنن ابن ماجه را از دایره صحاح خارج ساخته اند، کتاب موطأ مالک را به عنوان کتاب ششم معرفی می کنند. (۲)

۷. اعتبار مالک و کتاب وی

مالک بن انس متوفای سال ۱۷۹.

مالک کتاب موطأ را به دستور منصور دوانیقی تألیف نموده است. (۳) حاکمان آن روزگار برای مقابله با مقبولیت امامان اهل بیت علیهم السلام در بین مردم، به هر وسیله ای تمسک می جستند. یکی از راه های کم رنگ کردن جلوه اهل بیت علیهم السلام در جامعه، شخصیت سازی و ترویج آثار آن اشخاص بوده است. منصور دوانیقی نیز در همین راستا مالک بن انس را به نوشتن کتاب حدیثی وادار ساخت. این کتاب نزد همه

ص: ۹۸

۱-۱. الوافی بالوفیات: ۵/۱۴۴، میزان الاعتدال: ۲/۲۰.

۲-۲. جامع الاصول: ۱/۱۷۹.

۳-۳. ر. ک: الامامه والسیاسه: ۲/۳۲۴، کشف المغطا فی فضل الموطأ: ۱/۲۶.

اهل سنت مقبول نیفتاد و عالمان بزرگ سنی در احادیث آن خدشه کرده اند.

در سیر اعلام النبلاء به رتبه بندی کتب معتبر نزد اهل سنت پرداخته و کتاب مالک را در رتبه سی ام قرار داده است. (۱)

حافظ ابن حزم در مورد کتاب مالک می نویسد:

فوجدت. . . من المسند خمسائه ونيف مسنداً وثلاثمائه مرسلاتاً ونيفاً وفيه نيف وسبعون حديثاً قد ترك مالك نفسه العمل بها وفيها أحاديث ضعيفه؛ (۲)

پس پانصد و اندی مسند و سیصد حدیث مرسل و بیش از هفتاد حدیث را یافتیم که خود مالک عمل به آن را ترک کرده است و نیز احادیث ضعیف در آن وجود دارد.

ناصرالدین البانی در مورد این سخن می گوید:

قلت: وهذا هو الصواب الذي يشهد به كل عارف؛ (۳)

من نیز به این سخن معققدم و این سخن درستی است که همه آگاهان به آن شهادت می دهند.

بدیهی است که هر گاه ما چیزی از کتاب های مذکور نقل کنیم از باب احتجاج و الزام خواهد بود.

جمع بندی

بنابراین، هیچ یک از کتب سته اهل سنت و مؤلفان آن ها خالی از طعن نیست، و به اعتراف عالمان سنی در تمام این کتاب ها احادیث ضعیف، و بلکه موضوعه فراوان

ص: ۹۹

۱-۱ . سیر اعلام النبلاء: ۱۸/۲۰۳ و ر. ک: تاریخ الاسلام: ۳۰/۴۱۷.

۲-۲ . ر. ک: تدریب الراوی: ۱/۱۱۱.

۳-۳ . دفاع عن الحدیث النبوی: ۱/۶.

است. جای بسی تعجب است که علی رغم این همه اشکالات در کتب سته، اهل سنت آن ها را صحاح نامیده اند!!

افراطیون اهل سنت احادیث برخی از این کتاب ها را مقطوع الصدور می دانند. حتی برای کتاب بخاری کراماتی هم نقل می کنند! عجیب تر این که در روایتی نقل می کنند که پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمودند، کتاب بخاری را بخوانید و حفظ کنید و به عمل بر آن ملتزم شوید! (۱)

و این موضوع درجه تقوای عالمان سنی را به خوبی نشان می دهد. هم چنین به روشنی بیانگر وجود تناقض و تضاد در بین اهل سنت است.

بدیهی است که هر گاه ما مطلبی از کتاب های ذکر شده نقل کنیم، از باب احتجاج و الزام خواهد بود.

ص: ۱۰۰

۱ - ۱). با مراجعه به مقدمه فتح الباری تا حدودی می توان به میزان غلو در شأن کتاب بخاری پی برد. ر. ک: فتح الباری: ۱/۳۴۷، ارشاد الساری: ۱/۲۹.

اهل تحقیق می دانند که امامان اهل سنت در فقه فراوان بوده و مذاهب بسیاری بین آن ها وجود داشته است، تا این که در قرن هفتم به دستور حکومت وقت مذاهب را منحصر در چهار مذهب نمودند:

۱. مذهب مالک بن انس

۲. مذهب ابوحنیفه

۳. مذهب شافعی

۴. مذهب احمد بن حنبل

۱. مالک بن انس

(متوفای سال ۱۷۹)

مالک یکی از ائمه اربعه اهل سنت است و مالکیه از فرقه های بزرگ به شمار می آید. اغلب مردم سرزمین های الجزایر، مغرب و برخی کشورهای دیگر مالکی هستند و در فقه از مالک بن انس تقلید می کنند. مالک علاوه بر این که از فقهای بزرگ اهل سنت و رئیس فرقه مالکیه است. مؤلف کتاب موطأ نیز هست، چنان که پیشتر بیان شد برخی معتقدند کتاب موطأ باید در زمره صحاح سته قرار گیرد. بنابراین مالک نزد اهل سنت دارای شخصیت بزرگی است، اما واقعاً همین طور است؟

ص: ۱۰۳

در احوالات مالک نوشته اند: وی حدود سه سال در شکم مادرش باقی ماند (۱) و این قضیه عجیب برای اهل سنت مشکل ساز شده است!

حافظ قاضی عیاض مالکی در کتاب ترتیب المدارک که در احوال علمای فرقه مالکیه تألیف کرده به موضوع فوق، اقرار نموده است. (۲)

محمد بن اسحاق مؤلف کتاب سیره و مغازی رسول الله صلی الله علیه و آله با اشاره به توقف سه ساله مالک در رحم مادر، بر ضد مالک سخن گفته است. محمد بن اسحاق همواره این سؤال را مطرح می کرده است که اگر مالک واقعاً حلال زاده باشد چگونه ممکن است نطفه وی سه سال در رحم مادرش باقی مانده باشد؟! (۳)

علمای مالکی نیز این مسأله را مطرح ساخته و برای یافتن راه حلّ مناسبی برای آن تلاش بسیاری کرده اند. برخی گفته اند این داستان در راستای فضیلت سازی برای مالک ساخته و پرداخته شده است.

صرف نظر از این موضوع، برخی از فقها و محدثین بزرگ سنی در وثاقت مالک قده کرده اند و او را از اعتبار انداخته اند. در برخی از کتب اهل سنت می خوانیم:

کان ابن ابي ذئب وعبدالعزیز الماجشون وابن ابي حازم ومحمد بن إسحاق يتكلمون في مالک بن أنس؛ (۴)

ابن ابي ذئب، عبدالعزیز ماجشون، ابن ابي حازم و محمد بن اسحاق مالک را قدح می کردند.

شافعی و احمد بن حنبل نیز - که هر یک امام فرقه ای از فرق بزرگ اهل سنت

ص: ۱۰۴

۱- ۱. سیر اعلام النبلاء: ۸/۵۵ و ۱۳۲، العبر فی خبر من غیر: ۱/۲۱۰.

۲- ۲. ر. ک: تاریخ الاسلام: ۱۱/۳۱۹، صفوه الصفوه: ۲/۱۷۷، الانتفاء فی فضائل الثلاثه الاثمه الفقهاء: ۱/۱۲.

۳- ۳. تهذیب الکمال: ۲۴/۴۱۵.

۴- ۴. ر. ک: جامع بیان العلم: ۲/۳۱۱، تهذیب الکمال: همان.

هستند-مالک بن انس را قدح و جرح کرده اند. (۱)

علاوه بر همه این قدح و جرح ها، اشکالات اساسی تری بر مالک وارد است. از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد: (۲)

۱. مالک بن انس از گروه خوارج بود و عقیده آن ها را داشت. (۳)

۲. وی در موارد متعددی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام جسارت و بی ادبی کرده است. ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه جسارت های مالک نسبت به آن حضرت را نقل و به آن ها استدلال می کند. (۴)

۳. علی رغم این که مالک بن انس از شاگردان حضرت امام صادق علیه السلام بوده و از ایشان تمجید می کند (۵) اما در عمل نشان داده که حضرت صادق را قبول نداشته و به روایتشان اعتماد نمی کرده، لذا تا آن روایت را شخص دیگری نیاورد حجت نمی دانسته و مورد عمل قرار نمی داد. (۶)

با توجه به آن چه در مورد شخصیت مالک مطرح گردید روشن است که وی بی هیچ عنوان مورد وثوق و اعتماد نیست. مگر از باب الزام.

۲. ابوحنیفه نعمان بن ثابت

اشاره

(متوفای سال ۱۳۲)

وی از فقهای اربعه اهل سنت و رئیس فرقه حنفیه است. در طول تاریخ

ص: ۱۰۵

-
- ۱- ۱. تهذیب الکمال: ۲۴/۴۱۵، تاریخ بغداد: ۱/۲۲۴، سیر اعلام النبلاء: ۷/۳۹، کتاب العلل و معرفه الرجال: ۱/۷۲، طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۱۰، تاریخ دمشق: ۳۵/۱۸۴.
 - ۲- ۲. ر. ک: استخراج المرام: ۳/۱۶۹-۲۰۳.
 - ۳- ۳. الکامل فی اللغه والادب: ۱/۱۵۸.
 - ۴- ۴. منهاج السنه: ۲/۴۲ و ۲۰۲ و ۷/۳۷۱.
 - ۵- ۵. مغانی الاخیار: ۳۱۴: ۱/۱۵۰.
 - ۶- ۶. میزان الاعتدال: ۱۵۱۹: ۱/۴۱۴.

میلیون ها نفر از او تقلید کرده اند و امروزه نیز مقلد او هستند.

ابوحنیفه از راویان حدیث از امام صادق علیه السلام است. (۱) وی نزد امام صادق علیه السلام شاگردی کرده است. خود ابوحنیفه در این مورد می گوید:

لولا السنتان لهلك النعمان؛ (۲)

اگر آن دو سال نبود، قطعاً نعمان هلاک شده بود.

مقصود ابوحنیفه از دو سال مذکور، مدتی است که وی در حلقه درس امام صادق علیه السلام شرکت می کرده است.

علی رغم این اعتراف، ابوحنیفه نه تنها در مقابل امام صادق علیه السلام، خاضع نبوده بلکه در مقابل آن حضرت و برای کاستن از اقبال مردم به امام صادق علیه السلام در مقابل ایشان مکتبی تأسیس کرد.

ابوحنیفه و تأسیس قیاس در دین

□
مجموع احادیثی که ابوحنیفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله می دانسته بسیار اندک است تا جایی که وی را ضعیف الحدیث و مضطرب الحدیث معرفی می نمایند. (۳) هم چنین می گویند:

كان أبو حنیفه یتیمًا فی الحدیث؛ (۴)

ابوحنیفه در استفاده از حدیث کم بهره بود.

از این رو وی مذهب خویش را بر پایه قیاس و استحسان استوار ساخته است.

ابوحنیفه مؤسس قیاس در اسلام است. البته پیش از ابوحنیفه، ابلیس قیاس

ص: ۱۰۶

۱-۱. تهذیب الکمال: ۵/۷۵:۹۵۰.

۲-۲. ر. ک: مختصر تحفه اثنی عشریه: ۸.

۳-۳. تاریخ بغداد: ۱۳/۴۵۱.

۴-۴. همان: ۴۴۴.

کرده است، لذا امام صادق علیه السلام ضمن این که ابوحنیفه را از قیاس در دین الاهی نهی می کند به وی می فرماید: «اول من قاس ابلیس». (۱)

قیاس در دین خدا باطل است. بیش از پانصد حدیث در تحریم عمل به قیاس از امامان اهل بیت علیهم السلام وارد شده است بنابراین مکتب ابوحنیفه از نظر اهل بیت رسول خدا علیهم السلام باطل و مبنای فقهی وی همانند مبنای شیطانی معرفی شده است.

ابوحنیفه علاوه بر تأسیس مکتبی در قبال مکتب اهل بیت پیامبر علیهم السلام آشکارا به مقابله و مخالفت با امام صادق علیه السلام می پرداخته است. وی اذعان می کند که روزی منصور دوانیقی برای من پیامی فرستاد که مردم فریفته جعفر بن محمد علیهما السلام شده اند و به ایشان اقبال دارند. پس باید کاری کنیم که ایشان اعتبار خود را نزد مردم از دست بدهد. برای این منظور تعدادی مسئله آماده ساز و در حضور جعفر بن محمد مطرح کن، تا ناتوانی ایشان از پاسخ گویی، موجب وهن ایشان گردد.

ابوحنیفه می گوید: من چهل مسأله از مسائل مشکل آماده ساختم و در حضور ایشان مطرح کردم. جعفر بن محمد به تک تک این مسائل پاسخ گفت.

در برخی منابع راوی همین مقدار از داستان را نقل کرده است (۲) اما در جامع مسانید اُبی حنیفه آمده است، این مسئله موجب فصاحت ابوحنیفه در نزد منصور دوانیقی و سایر حاضرین گردید. (۳)

ص: ۱۰۷

۱- ۱. ر. ک: کافی: ۱/۵۸: حدیث ۲۰، احتجاج: ۲/۳۶۰، بحار الانوار: ۴۷/۲۲۶: حدیث ۱۶، حلیه الاولیاء: ۳/۱۹۷، الطبقات الکبری: ۱/۲۸، البدایه والنهایه: ۱/۷۹، میزان الاعتدال: ۵۳۵: ۱/۱۳۳، و فیات الاعیان: ۱/۴۷۱.

۲- ۲. ر. ک: تهذیب الکمال: ۱۱۷: ۵/۷۹، تاریخ الاسلام: ۹/۸۹، سیر اعلام النبلاء: ۶/۲۵۸: «إن الناس قد فتنوا بجعفر».

۳- ۳. جامع مسانید اُبی حنیفه: ۱/۲۲۲.

علاوه بر اشکالاتی همچون مقابله با اهل بیت پیامبر عليهم السلام و قیاس در دین، وثاقت ابوحنيفه نیز از سوی عالمان بزرگ سنی خدشه شده است. حدود پنجاه نفر از بزرگان- که هر یک نزد اهل سنت از نظر علمی و عملی هم پایه ابوحنيفه هستند- او را قدح کرده اند. حافظ خطیب بغدادی در کتاب تاریخ بغداد فصلی را در قضایای ابوحنيفه گشوده و به بیان قدح و جرح هایی که در مورد ابوحنيفه وارد شده، پرداخته است. (۱) این موضوع بسیار مایه وهن و تضعیف ابوحنيفه و پیروان او گردیده است.

در کتاب هایی نظیر الضعفاء بخاری، (۲) المنتظم، (۳) میزان الاعتدال (۴) و فیض القدير فی شرح الجامع الصغیر (۵) مطالبی در رد ابوحنيفه ذکر شده است.

احمد بن حنبل، مالک بن انس، نسائی، سفیان ثوری و یحیی بن معین از جمله بزرگانی هستند که ابوحنيفه را طعن کرده اند. (۶)

فقه ابوحنيفه

در فقه ابوحنيفه نیز مسائلی وجود دارد که موجب طعن وی گردیده است که از آن جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. جواز نماز با پوست دباغی شده سگ،

۲. قرائت یک آیه بعد از حمد به جای سوره آن هم به لغت دیگر

ص: ۱۰۸

۱-۱. تاریخ بغداد: ۱۳/۳۷۰-۴۲۳.

۲-۲. الضعفاء: ۳۸۸: ۱/۱۳۲.

۳-۳. المنتظم: ۸/۱۳۴.

۴-۴. میزان الاعتدال: ۹۰۹۲: ۴/۲۶۵.

۵-۵. فیض القدير: ۱/۳۹۱.

۶-۶. الضعفاء والمتروکين: ۳۵۳۹: ۳/۱۶۳.

۳. جواز سجده بر مدفوع خشک انسان و حیوانات دیگر

۴. فارغ شدن از نماز با اخراج ریح و...

ابن خلکان می نویسد:

سلطان محمود سبکتکین حنفی بود. اطرافیان وی قصد داشتند او را از این مذهب روی گردان کنند، از این رو درباره فتاوی ابوحنیفه مطالبی به او گفتند. سپس ابوبکر قفال در حضور سلطان دو رکعت نماز، مطابق با فتاوی ابوحنیفه خواند. بدین صورت که یک پوست دباغی شده سگ بر تن کرد، پس از قرائت حمد به جای قرائت سوره، یک آیه آن هم با ترجمه فارسی «دو برگ سبز» خواند، سپس بر عذرۀ یابسه ای سجده کرد، و در پایان با اخراج ریح از نماز فارغ شد!

سلطان محمود از این قضیه متعجب شد و گفت این چه مذهب و مکتبی است! و بعد از آن به مذهب شافعی گروید. (۱)

بنابراین ابوحنیفه و مکتب وی از سوی بزرگان اهل سنت مورد طعن قرار گرفته است. هر چند ممکن است گفته شود طعن و اشکال یک عده بر ابوحنیفه موجب عدم اعتبار وی نزد همگان نمی شود. در پاسخ می گوئیم: اگر عدم اعتبار ابوحنیفه متفق علیه نیست، هم چنین اعتبار وی مجمع علیه نیست.

ولیکن، برای سقوط وی از اعتبار، مخالفت های او با امیرالمؤمنین علیه السلام که

ص: ۱۰۹

۱- ۱. ر. ک: الوافی بالوفیات: ۵/۲۵۷، تاریخ الاسلام: ۲۹/۷۲، وفيات الاعیان: ۷۱۳: ۵/۱۸۰، طبقات الشافعیه الکبری: ۵/۳۱۶، سیر اعلام النبلاء: ۱۷/۴۸۶، اگر گفته شود که با وجود این مسائل در فقه حنفی علت شایع شدن مذهب ابوحنیفه چیست؟ در پاسخ باید گفت: علل فراوانی برای شیوع یک مکتب در جوامع انسانی وجود دارد که عمده ترین آن تبلیغ مکتب توسط عالمان و ترویج آن توسط حکومت هاست.

بزرگان تصریح (۱) و ابن تیمیّه نیز به آن اشاره دارد. (۲) و این که ائمه علیهم السلام و بزرگان عامّه او را به این جهت و به خاطر فتاوی سخیف و باطل لعن می کردند کافی است. (۳)

۳. شافعی محمد بن ادریس

اشاره

(متوفای سال ۲۰۴)

شخصیت علمی شافعی

شافعی سومین امام اهل سنت است. وی نزد محمد بن حسن شیبانی و ابویوسف قاضی تلمیذ کرده است، (۴) و این دو از شاگردان ابوحنیفه و بزرگان مکتب وی هستند، لکن در آراء و فتاوی خود، تفاوت هایی با ابوحنیفه دارند.

شافعی تألیفاتی هم دارد. کتاب های الأمّ، آیات الأحکام و مسند از تألیفات اوست.

برخی از آراء شافعی نیز شاذ است.

شافعی معاصر حضرت امام رضا علیه السلام است. او از امام باقر و امام صادق علیهما السلام حدیث نقل می کند، اما از حضرت امام رضا علیه السلام مطلبی نقل نکرده و شاید اصلاً حضرت را ندیده باشد.

نسبت تشیع به شافعی

از آن جا که شافعی درباره اهل بیت علیهم السلام خصوصاً در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام اشعار بلندی سروده است، برخی به وی نسبت تشیع داده اند. شافعی در یکی از اشعار خود می گوید:

ص: ۱۱۰

۱- ۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۴/۳۸، طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۲۴۷: ابن نصر صنف کتاباً فیما خالف فیہ أبو حنیفه علیاً وابن مسعود.

۲- ۲. منهاج السنه: ۶/۳۱۴: وجمع بعده محمد بن نصر المروزی کتاباً... .

۳- ۳. کافی: ۱/۵۶-۵۷، وسائل الشیعه: ۲۷/۳۸.

۴- ۴. تذکره الحفاظ: ۱/۲۶۵: ۳۵۴.

إن كان رفضاً حبّ آل محمّد

فليشهد الثقلان أنّي رافضي

اگر دوستی آل محمّد رفض است جن و انس شهادت دهند که من رافضي هستم. (۱)

بر اساس قول حافظ ذهبي- که خود شافعي مذهب و از بزرگان رجال و حديث سنی است- تعدادی از بزرگان اهل سنت، شافعي را به تشيع متهم کرده اند، و او را مورد قبول و اعتماد ندانسته اند. اما ذهبي در پاسخ آن ها می گوید:

من زعم أنّ الشافعي يتشيع، فهو مفتر لا يدري ما يقول، لو كان شيعياً وحاشاه من ذلك لما قال: الخلفاء الراشدون خمسة، بدء بالصديق وختم بعمر بن عبدالعزيز؛

کسی که معتقد است شافعي تشيع دارد، افترا گویی است که نمی داند چه می گوید؛ اگر او شيعی بود- حاشا از اين که او اين گونه باشد- هرگز نمی گفت: خلفاء راشدين پنج نفر هستند و از ابوبکر شروع و به عمر بن عبدالعزيز ختم می کند. (۲)

احمد بن حنبل نیز در مورد شافعي می گوید:

ما رأينا منه إلا خيراً؛ (۳)

ما از وی چیزی جز خير ندیدم.

در نظر احمد بن حنبل متابعت از شيخین خير و متابعت از اميرالمؤمنين عليه السلام شر است، و روشن است که شافعي معتقد به خلافت شيخین و پيرو آن دو بوده است.

ص: ۱۱۱

۱- ۱). معجم الادباء: ۱۷/۳۱۰، طبقات الشافعية الكبرى: ۱/۲۹۹، سير اعلام النبلاء: ۱۰/۵۸، حليه الاولياء: ۹/۱۵۳. البته «رافضي» در اصطلاح بعضی اهل سنت با «تشيع» تفاوت دارد و برای تشيع نیز معانی گوناگونی نزد عامه وجود دارد. ر. ک: تشييد المراجعات: ۳/۱۶۱-۱۷۱.

۲- ۲). ر. ک: سير اعلام النبلاء: ۱۰/۵۸-۵۹.

۳- ۳). همان.

در نتیجه طبیعی است که احمد بن حنبل در مورد وی چنین بگوید!
با این همه، شخصیت شافعی مورد قبول همه علمای اهل سنت نیست.
یحیی بن معین در مورد شافعی می گوید:

الشافعی لیس بثقه؛ (۱)

شافعی ثقه نیست.

۴. احمد بن حنبل

اشاره

(متوفای سال ۲۴۱)

وی از امامان چهارگانه اهل سنت است و فرقه حنبلیه جمع کثیری از اهل سنت را تشکیل می دهد.

اعتبار «مسند احمد»

احمد بن حنبل کتابی به نام مسند دارد. درباره اعتبار این کتاب بین علما اختلاف نظر وجود دارد. بر اساس روایت جمعی از علما، احمد گفته است که احادیث منقول در مسند خود را از بین هفتصد هزار حدیث انتخاب کرده است. (۲) و در طبقات الشافعیه به نقل از احمد آمده:

عملت هذا الكتاب اماماً؛ إذا اختلف الناس في سنة عن رسول الله

صلى الله عليه وآله

رجعوا إليه؛ (۳)

این کتاب را مقتدا قرار دادم تا اگر مردم در سنتی از سنن رسول الله صلی الله علیه وآله اختلاف کردند، به این کتاب رجوع کنند.

ص: ۱۱۲

۱ - ۱. الرواه الثقات المتكلم فيه: ۱/۲۹-۳۱، جامع بيان العلم وفضله: ۲/۲۹۱ و ۳۱۰-۳۱۱، طبقات الشافعيه الكبرى: ۲/۱۲ و ۹/۱۱۴.

٢-٢) . طبقات الشافعيه الكبرى: ٢/٣١.

٣-٣) . طبقات الشافعيه الكبرى: ٢/٣١.

عده ای با استناد به سخنان احمد بن حنبل در مورد کتاب خودش، همه احادیث مسند وی را صحیح می دانند. در مقابل جمعی از عالمان بزرگ سنی معتقدند مسند احمد بن حنبل دارای احادیث ضعیف است.

حافظ ابن جوزی که عالمی حنبلی مذهب است کتاب امام خود را از احادیث ضعیف خالی نمی داند. هم چنین حافظ عراقی و حافظ ذهبی و ابن تیمیه نیز قائل به وجود احادیث ضعیف در مسند احمد بن حنبل هستند. (۱)

علاوه بر این برخی بر این باورند که در کتاب احمد احادیث موضوعه نیز وجود دارد، اما حافظ ابن حجر عسقلانی این قول را رد می کند. ابن حجر از عالمان شافعی مذهب است با این حال ضمن پذیرش وجود احادیث ضعیف در مسند احمد این کتاب را از احادیث موضوعه خالی می داند. وی در کتاب القول المسدّد فی الذبّ عن مسند أحمد احادیثی را که رمی به وضع شده جمع آوری کرده و به تصحیح آن ها پرداخته است. ابن حجر معتقد است که اگرچه برخی احادیث مسند ضعیف باشند اما احادیث جعلی در این کتاب وجود ندارد.

حافظ جلال الدین سیوطی، یکی دیگر از عالمان شافعی است که راه ابن حجر عسقلانی را در این باب پیموده و کار او را تکمیل کرده است. به اعتقاد سیوطی علاوه بر آن چه ابن حجر ذکر کرده است، احادیث دیگری در مسند احمد آمده که مورد طعن و جرح قرار گرفته اند. از این رو برای کتاب ابن حجر عسقلانی تتمه ای با عنوان الذیل المّمهد نوشته و چون او از کتاب مسند دفاع کرده است. (۲)

در مجموع، صحت روایات مسند احمد بن حنبل همواره محل اختلاف بوده، و در این باره کشمکش هایی بین اتباع مذاهب مختلف وجود داشته است.

ص: ۱۱۳

۱- ۱). ر. ک: منهاج السنه: ۷/۳۶-۲۸۳، ۱۶۱، ۷۰، ۳۷، أضواء علی السنه المحمدیه: ۳۲۶، قواعد التحدیث: ۲۶۰.

۲- ۲). تدریب الراوی: ۱/۱۷۱ و ۱۷۲، نیل الاوطار: ۱/۱۲.

خود احمد بن حنبل نیز مورد وثوق نیست. براساس نقل ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه احمد بن حنبل معتقد بوده که جنگ امیرالمؤمنین علیه السلام بر ضد معاویه در صفین حق نبوده است. احمد بن حنبل این جنگ را فتنه انگیزی امیرالمؤمنین علیه السلام معرفی کرده است. (۱)

اظهار عداوت ابن حنبل نسبت به اهل بیت پیامبر علیهم السلام به همین یک مورد منحصر نیست. وی در موارد متعددی بغض خود را نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام آشکار ساخته است. از جمله می توان به توثیق «حریر بن عثمان حمصی» از سوی احمد بن حنبل اشاره کرد. حریر بن عثمان آشکارا با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته و بغض خود را نسبت به ایشان اعلان می کرده است. بنابر نقل حافظ ذهبی، احمد از باب تأکید بر توثیق حریر لفظ «ثقه» را دو مرتبه در مورد وی تکرار می کند (۲) و طبق نقل جامع المسانید وی سه مرتبه در مورد حریر بن عثمان گفته است:

ثقه. ثقه، ثقه! (۳)

حافظ خطیب بغدادی یکی از محدثان بزرگ سنی است. وی بعد از نقل توثیق حریر بن عثمان توسط احمد بن حنبل در مقام طعن بر احمد برآمده و به وی اعتراض کرده است. (۴)

حال چگونه احمد کسی را توثیق می کند که بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشته و آشکارا با ایشان دشمنی می کرده است؟!!

پس شخصیت احمد بن حنبل نیز مورد قدح و طعن بوده، و درباره آراء او در جرح و تعدیل رجال اختلاف وجود دارد.

ص: ۱۱۴

۱- ۱. منهاج السنه: ۴/۲۲۵ و ۸/۱۶۵.

۲- ۲. تذکره الحفاظ: ۱/۱۳۳.

۳- ۳. ر. ک: تاریخ بغداد: ۴۳۶۵: ۸/۲۶۹، تاریخ دمشق: ۱۲/۳۴۵، تهذیب الکمال: ۱۱۷۵: ۵/۵۷۳.

۴- ۴. جامع مسانید ابی حنیفه: ۱/۶۷-۶۸، استخراج المرام: ۳/۲۷۴.

علمای جرح و تعدیل نزد اهل سنت بسیارند، و ما در این جا به معرفی یازده نفر از بزرگان آن ها بسنده می کنیم:

۱. یحیی بن سعید قطان

(متوفای سال ۱۹۸)

او نزد اهل سنت از علمای بزرگ جرح و تعدیل است و از او به عنوان «أمیر المؤمنین فی الحدیث» تعبیر می کنند.

علی بن مدینی-استاد بخاری-در مورد یحیی بن سعید می گوید:

ما رأیت أحداً أعلم بالرجال من یحیی بن سعید؛ (۱)

احدی را در رجال عالم تر از یحیی بن سعید نیافتم.

بالاترین جرح در یحیی بن سعید این که از مخالفان خاندان رسول الله علیه السلام است. وی در مورد امام صادق علیه السلام می گوید:

فی نفسی منه شیء. (۲)

ص: ۱۱۷

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۹/۱۷۷.

۲-۲. الکاشف: ۷۹۸: ۱/۲۹۵، میزان الاعتدال: ۱۵۱۹: ۱/۴۱۴.

(متوفای سال ۲۳۰)

وی مؤلف کتاب الطبقات الكبرى که به طبقات ابن سعد معروف است.

ابن سعد امامان اهل بیت رسول خدا علیهم السلام را ضعیف می شمارد. این موضوع بیانگر دشمنی او با اهل بیت علیهم السلام است. شاهد مدعا این که وی در مورد امام صادق علیه السلام می نویسد:

كان كثير الحديث ولا يحتج به ويستضعف؛ سئل مرّة: هذه الأحاديث من أيك؟ فقال: نعم، وسئل مرّة فقال: إنما وجدتها في كتبه. (۱)

□
ابن سعد در مقام بیان دلیل ضعف حضرت صادق و عدم اعتبار روایاتشان - والعیاذ باللّٰه - می گوید: از ایشان سؤال شد آیا روایاتی که دارید از پدرتان می باشد؟ دو جور جواب دادند، یک بار گفتند که از پدر شنیده اند و بار دیگر گفتند که در کتاب های ایشان دیده ام، پس (نعوذ باللّٰه) مرتکب تناقض شده اند. ابن سعد غرض ورزی کرده یا نفهمیده؟! در تناقض، وحدت موضوع شرط است و امام صادق علیه السلام احادیثی را از پدر بزرگوارشان شنیده و در عین حال احادیثی را هم از کتب ایشان نقل فرموده اند. در هر صورت این طرز حرف زدن شخصیت ابن سعد را نزد اهل انصاف مخدوش می کند. بلکه مثل حافظ ابن حجر عسقلانی، نظر ابن سعد را در مورد امام صادق علیه السلام نادرست می شمارد و می نویسد:

يحتمل أن يكون السؤالان وقعا عن أحاديث مختلفة، فذكر فيما سمعه أنه سمعه وفيما لم يسمعه أنه وجده، وهذا يدل على تثبته؛ (۲)

احتمال دارد که این دو سؤال در مورد دو گروه از احادیث بوده باشد پس در

ص: ۱۱۸

۱- ۱. تهذيب التهذيب: ۱۵۶: ۲/۸۹.

۲- ۲. همان.

مورد آن چه شنیده متذکر شده که شنیده است و آن چه را نشنیده است [در کتب پدرش] یافته است و این بر تثبت (و دقت و وثاقت) ایشان دلالت دارد.

۳. یحیی بن معین

(متوفای سال ۲۳۳)

وی در جرح و تعدیل موقعیت بالایی بین اهل سنت داشته و امام عصر خود بوده است. از او به عنوان «شیخ المحدثین» تعبیر می شود. با این حال یحیی بن معین مورد قبول و اعتماد همه علمای بزرگ سنی نیست. برخی مطالب نیز از فساد اخلاقی وی حکایت دارد.

شخصی می گوید، از شنیدم یحیی بن معین گفت:

□
كنت بمصر فرأيت جاریهً بیعت بألف دينار ما رأيت أحسن منها صَلَّى اللهُ عليها؛

من در مصر بودم. کنیزکی را به بازار آوردند و به هزار دینار فروختند [که من] در زیبایی بهتر از او ندیده ام صلوات خدا بر او باد.

یحیی بن معین در مواجهه با کنیز زیاروئی بر او درود می فرستد، و این در حالی است که اهل سنت صلوات را بر کسی به غیر از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله جایز نمی شمارند.

شیعیان درود و صلوات را بر امامان اهل بیت علیهم السلام جایز و بلکه لازم می دانند، اهل سنت برای مخالفت با شیعه صلوات را مختص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گفته و تصریح می کنند که جایز نیست در مورد کسی غیر از رسول خدا «صلی الله علیه» گفته شود. به همین جهت راهی به یحیی بن معین اعتراض کرده و خطاب به وی می گوید:

یا ابا زکریا، مثلک یقول هذا؟

ای ابا زکریا آیا چون توئی چنین می گوید؟!

راوی شأن و منزلت یحیی بن معین را بالاتر از آن می داند که اعتقاد خود را در مواجهه با زیاروی نادیده بگیرد، اما یحیی بن معین هوس بازی خود را آشکارتر می کند و در پاسخ وی می گوید:

نعم صلی الله علیها وعلی کلّ ملیح؛ (۱)

بله صلوات خدا بر او و بر هر زیارویی [اعم از مرد و زن].

علاوه بر فساد اخلاقی، اعتبار یحیی بن معین نیز از نظر برخی از بزرگان اهل سنت مخدوش است. از ابوداود سجستانی - که مؤلف یکی از صحاح سته است - نقل شده که در مورد یحیی بن معین بد می گفته است.

احمد بن حنبل نیز نقل حدیث و شاگردی نزد یحیی بن معین را جایز نمی دانسته است. حافظ ذهبی می نویسد:

کان لا یری الکتابه عنه؛ (۲)

او نوشتن احادیث [یحیی بن معین] را جایز نمی دانسته است.

۴. ابراهیم بن یعقوب جوزجانی

(متوفای سال ۲۵۹)

وی از علمای بزرگ جرح و تعدیل اهل سنت است، و آراء و نظرات وی را در احوالات رجال نقل می کنند. وی با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته است. در احوال وی نوشته اند:

ص: ۱۲۰

۱-۱. سیر أعلام النبلاء: ۱۱/۸۷، تاریخ الاسلام: ۱۷/۴۱۰، تاریخ دمشق: ۶۵/۳۴، تهذیب الکمال: ۳۱/۵۶۱، المنتظم: ۹/۱۷۸.

۲-۲. ر. ک: سیر اعلام النبلاء: همان، میزان الاعتدال: ۹۶۳۹: ۴/۴۱۰.

فيه انحراف عن عليّ. (۱)

حافظ ابن حجر عسقلانی می نویسد:

كان شديد الميل إلى مذهب أهل دمشق في الميل على عليّ؛

او به شدت به مذهب اهل دمشق تمایل داشت از جهت سخت گیری و دشمنی بر علی.

وی رجال را بر مبنای دشمنی با اهل بیت علیهم السلام جرح و تعدیل می کند، هر کس از امیرالمؤمنین علیه السلام بغضی به دل داشته در نظر او «ثقه» و هر کس با امیرالمؤمنین دوستی داشته مورد جرح قرار گرفته هر چند که ثقه و صدوق باشد!

و نیز می گوید:

ورأيت في نسخة من كتاب ابن حبان: حريري المذهب. وهو -بفتح الحاء المهملة وكسر الراء وبعد الياء زاي- نسبة إلى حرير بن عثمان المعروف بالنصب؛ (۲)

و در نسخه ای از کتاب ابن حبان دیدم که [جوزجانی] حریری مذهب است - حریری به فتح حاء مهمله، کسر راء و بعد از یاء زا-منتسب به حریر بن عثمان است که معروف به نصب می باشد.

پس ابواسحاق جوزجانی از پیروان حریر بن عثمان حمصی است، و چنان که پیشتر بیان شد حریر با امیرالمؤمنین علیه السلام دشمنی داشته و بغض خود را نسبت به ایشان اعلان می کرده است و نوشته اند:

ص: ۱۲۱

۱ - ۱). تاریخ الاسلام: ۱۹/۷۲، خلاصه تهذیب الکمال: ۱/۲۳، تاریخ دمشق: ۷/۲۸۱، میزان الاعتدال: ۴/۴۴۸: ۹۷۹۵، لسان المیزان: ۱۰۸۲: ۶/۳۰۱.

۲ - ۲). تهذیب التهذیب: ۱/۱۵۹، الکامل فی الضعفاء: ۱/۳۱۰، تاریخ الاسلام: ۱۹/۷۲، میزان الاعتدال: ۱/۷۶: ۲۵۷.

كان يلعن علياً سبعين مره كل يوم؛ (۱)

همواره [حریز] هفتاد مرتبه در هر روز علی [علیه السلام] را لعن می کرد.

پیروی از چنین کسی به روشنی بیانگر بغض جوزجانی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام است. لذا حافظ ابن حجر می گوید:

والجوزجانی غال فی التّصّب؛ (۲)

جوزجانی در دشمنی زیاده روی داشت.

در احوالات وی نوشته اند:

□
إجتمع علی بابہ أصحاب الحدیث، فأخرجت جاریه له فرّوجه لتذبحها فلم تجد من یذبحها، فقال: سبحان الله، فرّوجه لا یوجد من یذبحها، وعلیّ یذبح فی ضحوه یفأً وعشرین ألف مسلم؛ (۳)

اصحاب حدیث بر در خانه او جمع شده بودند [تا از او حدیث بشنوند] کنیز او مرغی را بیرون آورد تا کسی آن را ذبح کند اما کسی را برای ذبح مرغ نیافت. [جوزجانی چون این ماجرا را دید] گفت: سبحان الله. کسی پیدا نشد یک مرغ را [به دلیل رقت قلب] ذبح کند در حالی که علی در یک روز بیش از بیست هزار نفر از مسلمانان را کشت.

۵. احمد بن عبدالله عجلی □

(متوفای سال ۲۶۱)

او نزد اهل سنت از علمای بسیار بزرگ به شمار می آید، و در کتب جرح و تعدیل اقوال وی را نقل می کنند. عجلی در کتاب تاریخ الثقات عمر بن سعد بن

ص: ۱۲۲

-
- ۱-۱. تاریخ الاسلام: ۱۰/۱۲۴، تاریخ دمشق: ۱۲/۳۴۹: ۱۲۵۴، تهذیب التهذیب: ۴۳۶: ۲/۲۱۰.
 - ۲-۲. مقدمه فتح الباری: ۲/۴۰۶، الفصل التاسع فی سیاق اسماء من طعن من رجال هذا الكتاب.
 - ۳-۳. تهذیب التهذیب: ۱/۱۵۹: ۳۳۲، تاریخ الاسلام: ۱۹/۷۲، تاریخ دمشق: ۵۴۴: ۷/۲۸۱.

أبي وقاص را توثیق کرده است. (۱)

یحیی بن معین پس از نقل توثیق عمر بن سعد از سوی احمد عجللی و نسائی، می گوید:

کیف یكون من قتل الحسين نقه! (۲)

و بدین ترتیب این توثیق را رد می کند.

و از این جا میزان تقوا و انصاف عجللی در جرح و تعدیل راویان به دست می آید!

۶. أبو حاتم ابن حبان

(متوفای سال ۳۵۴)

از او به «شیخ خراسان» تعبیر می کنند. (۳) ابن حبان نیز مخالفت خود را با امامان اهل بیت علیهم السلام آشکار ساخته است. او در مورد حضرت امام صادق علیه السلام می گوید:

یحتج بحديثه من غیر روایه أولاده عنه؛ (۴)

به احادیثی که [افرادی] غیر از فرزندانش از او نقل می کنند می شود احتجاج نمود.

۷. ابوالفتح ازدی

(متوفای سال ۳۷۴)

او یکی دیگر از عالمان رجال سنّی است و کتابی در جرح و تعدیل راویان دارد. اهل سنّت آراء او را در کتب نقل می کنند. اما در مورد او اتفاق نظر وجود ندارد

ص: ۱۲۳

۱-۱) . معرفه الثقات: ۱۳۴۳: ۲/۱۶۶، تهذیب التهذیب: ۷۴۷: ۷/۳۹۶.

۲- ۲) . ر. ک: تهذیب التهذیب: ۷/۳۹۶، تاریخ دمشق: ۴۵/۵۵: ۵۲۱۲، تهذیب الکمال: ۲۱/۳۵۷: ۴۲۴۰، میزان الاعتدال: ۳/۱۹۹: ۶۱۱۶.

۳- ۳) . سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۹۲.

۴- ۴) . الثقات ابن حبان: ۷۰۳۹: ۶/۱۳۱.

و برخی از بزرگان اهل سنت وی را طعن کرده اند. بنابر قول حافظ ذهبی، در کتاب ابوالفتح ازدی انظار بلا دلیل وجود دارد، پس نمی توان به تضعیفات وی اعتماد کرد، بلکه قسمتی از آن ها مردود می باشد. ذهبی می نویسد:

وعليه في كتابه في الضعفاء مؤاخذات، فإنه ضعف جماعة بلا دليل؛ [\(۱\)](#)

و بر او در کتابش [که] در خصوص ضعفاء رواه تألیف کرده اشکالاتی وارد می باشد؛ [چرا که] وی جماعتی را بدون دلیل تضعیف کرده است.

به علاوه، حافظ ابن حجر عسقلانی در شخصیت ابوالفتح ازدی خدشه می کند و صریحاً او را ضعیف می داند و می گوید:

إن الأزدی ضعیف، فکیف یقبل منه تضعیف الثقات؛ [\(۲\)](#)

همانا خود ازدی ضعیف و غیر قابل اعتماد است، پس چگونه می توان تضعیف ثقات از سوی وی را پذیرفت.

بنابر قول ذهبی و ابن حجر ابوالفتح ازدی مجروح است و آراء وی نیز در تضعیف رجال مورد قبول نیست.

۸. ابن حزم اندلسی

(متوفای سال ۴۵۶)

او در بین اهل سنت، از جمله عالمان بزرگ جرح و تعدیل و از صاحب نظران در فقه و اصول به شمار می آید، و از بزرگان فقهاء مکتب أخذ به ظواهر أدله که مکتب مستقلى در فقه بوده است و از آن ها به «ظاهریون» تعبیر می شود [\(۳\)](#) می باشد.

ابن حزم از ارادتمندان بنی امیه و قائل به شرعیت حکومت آن ها بوده و با

ص: ۱۲۴

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۳۴۸.

۲-۲. مقدمه فتح الباری: ۴۰۰.

۳-۳. ر. ک: توضیح المشتبه فی ضبط اسماء الرواه: ۶/۷.

اهل بیت رسول خدا علیهم السلام دشمنی داشته است، لذا برخی وی را ناصبی می دانند. در کتاب المحلی که تألیف ابن حزم است، جمله ای پیرامون شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود دارد که بر ناصبی بودن وی دلالت می کند. (۱) حافظ ذهبی نیز در مورد او می نویسد:

كان ممّا يزيد في شأنه تشيعة لأمرأ بني اميّه ماضيهم و باقيهم واعتقاده لصحة إمامتهم حتى تُنسب إلى النصب؛ (۲)

و از جمله بدی های وی تشیع او نسبت به حاکمان گذشته و حال بنی امیه است و اعتقادش به حقانیت امامت آن ها به جایی رسید تا وی را به نصب، نسبت دادند.

۹. أبو الفرج ابن جوزی

(متوفای سال ۵۹۷)

□
وی مؤلف کتاب الموضوعات است که در آن بسیاری از جرح و تعدیل ها بر پایه دشمنی با اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله پی ریزی و احادیثی در مناقبشان تکذیب شده است.

در زندگی امامان شیعه علیهم السلام چیزی جز زهد و تقوی و علم و فضیلت چیزی وجود ندارد، و همه حالاتشان از مقامات معنوی ایشان حکایت دارد. از این رو دشمنان اهل بیت علیهم السلام وقتی هیچ بهانه ای برای تضعیف آنان نمی یابند، با به کارگیری اصطلاحاتی که حکایت از عدم اعتبار دارند، در جهت بی اعتبار نشان دادن ایشان می کوشند. اما هرگز دلیلی برای ارائه ندارند. ابن جوزی در مورد حضرت امام حسن عسکری علیه الصلاه والسلام می نویسد:

ص: ۱۲۵

۱-۱). المحلی: ۲۰۷۹: ۱۰/۴۸۴.

۲-۲). سیر اعلام النبلاء: ۱۸/۲۰۱، لسان المیزان: ۵۳۱: ۴/۲۰۰، تاریخ الاسلام: ۳۰/۴۱۳، تذکره الحفاظ: ۳/۲۳۰ ش ۱۰۱۶.

والحسن بن علی صاحب العسکر... لیس بشیء. (۱)

عبارت «لیس بشیء» یکی از اصطلاحات علم حدیث است. و در مواقعی به کار می رود که بخواهند شخص را بی اعتبار معرفی کنند.

اما حتی عالمان حدیثی اهل سنت نیز اذعان دارند که جرح بدون دلیل اساساً فاقد ارزش است، (۲) و نه تنها ابن جوزی بلکه هیچ یک از دشمنان اهل بیت علیهم السلام نخواهند توانست دلیلی برای جرح یکی از ائمه بیابند. از این رو هیچ یک از جرح های آنان در مورد امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان حجت نیست. مثلاً در مورد امام رضا علیه السلام گفته اند:

یروی عن أبيه العجائب. (۳)

اما هیچ ذکری از چیستی عجایب به میان نیامده است، این سخن هرگز دلالتی بر جرح ندارد.

۱۰. شمس الدین ذهبی

(متوفای سال ۷۴۸)

او تألیفات زیادی در حدیث و رجال و تاریخ دارد، از جمله:

میزان الاعتدال، الکاشف، المغنی فی الضعفاء، سیر اعلام النبلاء و تاریخ الاسلام.

ذهبی معاصر ابن تیمیه و شاگرد او بوده. هر چند در برخی مسائل با ابن تیمیه مخالفت کرده است.

ذهبی شاگردان بزرگی داشته، حافظ سبکی مؤلف طبقات الشافعیه در مورد وی می گوید: هر چند ذهبی استاد من است و احترامش بر من لازم می باشد، اما گفتن حق

ص: ۱۲۶

۱-۱. الموضوعات: ۱/۴۱۵.

۲-۲. الکفایه فی علم الروایه: ۱/۱۰۸، طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۱۱، تدریب الراوی: ۱/۳۰۵-۳۰۷، الیواقیت والدرر: ۲/۳۷۴.

۳-۳. تهذیب التهذیب: ۶۲۸: ۷/۳۳۹.

آن گاه به بی انصافی و تعصب ذهبی تصریح می کند، و از حافظ علائی نیز کلامی می آورد. (۱)

و واقع مطلب همین است، زیرا وقتی به کتاب میزان الاعتدال فی نقد الرجال مراجعه می کنیم، آثار تعصب وی نسبت به راویان مناقب اهل بیت علیهم السلام را می بینیم، و هم چنین در کتاب سیر أعلام النبلاء - که در احوالات علما نوشته - تعصب او به مخالفین خود در اعتقاد، کاملاً هویداست؛ لذا در تشیید المراجعات در این رابطه آمده است:

فمن كان هذا حاله مع علماء مذاهب السنه من الحنفیه والحنابله ومع غیرهم من المخالفین له فی العقیده او الفروع، کیف یرتجی منه أن یرجم للشیخ أبی جعفر الكلینی الامامی -مثلاً- بأكثر من ثلاثة أسطر؟! (۲)

پس کسی که در رفتارش با عالمان مذاهب دیگر اهل تسنن از حنفی و حنبلی و غیر آن ها که در عقیده یا در فروع احکام با او مخالفند، چنین باشد چطور می توان انتظار داشت که مثلاً در شرح حال مرحوم ابوجعفر کلینی که شیعه امامی است بیش از سه سطر بنویسد؟!!

ذهبی در مدح و ثنای هم مسلکان خویش از هیچ تعریفی فروگذار نکرده و گاهی درباره یکی از عالمان مکتب خود بیش از بیست و پنج صفحه تمجید و تعریف کرده در حالی که فقط سه سطر در مورد مرحوم کلینی نوشته و ترجمه شیخ صدوق رحمه الله هم دو سطر است.

او در عالمان شیعه هیچ نقطه ضعفی نیافته که اگر کمترین بهانه ای می یافت، از تبلیغات منفی و نسبت های ناروا دریغ نمی کرد. اما چون کمترین گردی از ضعف بر

ص: ۱۲۷

۱- ۱. طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۱۳-۱۴.

۲- ۲. تشیید المراجعات: ۳/۱۲۱.

دامان پاک عالمان شیعی ننشسته است از این رو نه ذهبی و نه هیچ یک از علمای جرح و تعدیل اهل سنت نتوانسته اند عالمان شیعه را به چیزی که موجب قدح باشد متهم تا چه رسد به این که به کبائر رمی کنند. فقط ایشان را با عنوان «شیعی» یا «رافضی» به خیال خود تضعیف کرده اند!

ذهبی به قدری متعصب است که در شرح حال عالم شیعی خدا را بر این که کتاب های او را ندیده شکر می کند. وی در مورد شیخ مفید رحمه الله می گوید:

وقیل: بلغت توالیفه مأتین، لم أفق علی شیء منها ولله الحمد. (۱)

تعصب شدید ذهبی بر ضد شیعه و تشیع باعث شده که تألیفات وی مورد اعتماد وهابی ها قرار گیرد. تا آن جا که فقط به آراء و نظرات او و یا شاگردان مکتبش استناد می کنند.

۱۱. جلال الدین سیوطی

(متوفای سال ۹۱۱)

وی نیز کتابی در زمینه احادیث ساختگی به عنوان: اللآلی المصنوعه فی الاحادیث الموضوعه نگاشته است.

با مراجعه به این کتاب می توان به بی پایه بودن بسیاری از انظار اهل سنت پی برد.

مطلب دیگری که در کتاب سیوطی همچون کتاب ابن جوزی مشهود است جرح بدون دلیل امامان اهل بیت علیهم السلام و شیعیان ایشان می باشد. عبارت سیوطی در مورد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام همانند عبارت ابن جوزی است که پیشتر ذکر شد. (۲)

در دو کتاب الموضوعات و اللآلی المصنوعه بسیاری از راویان فقط با عنوان «شیعی» و «رافضی» جرح و احادیث آن ها از اعتبار ساقط شده است.

ص: ۱۲۸

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۷/۳۴۴.

۲-۲. اللآلی المصنوعه: ۱/۳۶۱.

پس از حصول شناختی اجمالی از ائمه علم رجال اهل سنت، لازم است اندکی هم پیرامون ضوابط جرح و تعدیل آنان بررسی صورت گیرد. در این بحث توجه به دو نکته ضروری است:

نخست آن که جرح و تعدیل راویان اهل سنت باید به کلام علما و کتب خود آنان مستند شود.

و دوم آن که در حکم به وثاقت و هم چنین در رد و جرح اتفاق نظر شرط نیست. یعنی وقتی به روایتی از روایت های اهل سنت احتجاج می کنیم، لازم نیست روات آن اجماعاً مورد وثوق باشند، همین طور مخدوش شدن یک راوی از سوی بعضی رجالین موجب عدم صحّت استناد به احادیث وی نخواهد شد؛ زیرا چنان که پیش از این روشن شد، در میان اهل سنت روایتی که وثاقتشان مورد اتفاق باشد بسیار نادر هستند. حتی شخصیت هایی مثل بخاری و مسلم - که اکثر آن ها کتاب آن دو را صحیح ترین کتب بعد از قرآن می دانند - وثاقتشان مورد اتفاق نیست. بنابراین برای استناد ما به حدیث یک راوی، توثیق وی از طرف دو یا سه نفر از عالمان رجال سنّی کافی است، اما چنان چه در جرح و قدح یک راوی اجماع وجود داشته باشد نمی توان به حدیث وی احتجاج کرد.

هم چنین حدیثی که بین فریقین مورد اتفاق باشد حجت است و توثیق راوی آن

از سوی چند نفر برای احتجاج کافی است. هر چند این توثیقات، با جرح تعدادی دیگر معارض باشد.

اما اگر برای احتجاج، اجماع بر وثاقت شرط باشد، ائمه فقه و حدیث اهل سنت از اعتبار ساقط می شوند، چرا که بخاری، مسلم، ترمذی، احمد و ابوحنیفه و... همگی مخدوش هستند.

در جرح و تعدیل های اهل سنت نیز اختلافات عجیبی وجود دارد. به تصریح برخی از عالمان سنی عصیبت، هوای نفس و اختلافات مذهبی تأثیر ژرفی در جرح و تعدیل افراد گذاشته است. به طوری که می توان با قاطعیت گفت یک ضابطه کلی که بتوان براساس آن با اهل سنت احتجاج کرد، وجود ندارد.

اهل سنت برای تصحیح صحاح به ویژه صحیحین تلاش فراوانی کرده اند، و این امر موجب گرفتاری آن ها در ارائه ضابطه ای روشن برای جرح و تعدیل شده است، آن ها از یک سو ادعا می کنند که کتاب مسلم و بخاری صحیح ترین کتاب ها بعد از قرآن هستند، و از سوی دیگر در بین روایات این دو کتاب با روایانی مواجه هستند که به کذب، بدعت، تدلیس و یا به تشیع رمی شده اند. اگر تشیع و رفض مضرّ به وثاقت بوده باشد، نمی توان به صحت این دو کتاب قائل شد، و لازمه قول به صحت این دو کتاب التزام به وثاقت و عدالت همه راویان آن خواهد بود.

با این مقدمه به بررسی ضوابط جرح و تعدیل اهل سنت می پردازیم.

اهل سنت یا اهل بدعت بودن راوی

بنابر نقل ذهبی، اهل سنت در ابتدا همه روایات را بدون بررسی سندی می پذیرفتند، تا آن که فتنه و چند دستگی پدید آمد، در این هنگام برای جلوگیری از فتنه، روایات اهل سنت پذیرفته می شد و احادیث اهل بدعت ترک می گردید. ذهبی می نویسد:

عن ابن سیرین قال: لم یكونوا یسألون عن إسناده الحدیث حتی وقعت

الفتنه، فلما وقعت نظروا من كان من أهل السنه أخذوا حديثه، ومن كان من أهل البدع تركوا حديثه؛ (۱)

از ابن سیرین [نقل شده که] گفت: از سند احادیث سؤال نمی کردند تا این که موجب وقوع فتنه شد پس وقتی فتنه واقع شد نگاه می کردند هر کس از اهل سنت بود حدیثش را اخذ کردند و هر کس از اهل بدعت بود حدیثش را ترک کردند.

پس به اعتقاد ابن سیرین یکی از ضوابط قبول حدیث آنست که راوی از اهل سنت باشد. براساس تحقیقات انجام شده معلوم گردید که مراد از اهل سنت، پیروان بنی امیه هستند و دیگران همه اهل بدعت به شمار می آیند.

طبق این قاعده صحیحین مخدوش و بسیاری از روایات اهل سنت مردود می شود. به اعتراف عالمان سنتی در میان راویان صحیحین اهل بدعت فراوان هستند.

سیوطی در تدریب الراوی می نویسد:

فائدة: أردت أن أسرد هنا من رمى ببدعه ممن أخرج لهم البخاري ومسلم أو أحدهما؛ (۲)

می خواهم کسانی را که رمی به بدعت شده اند نام ببرم. کسانی [از اهل بدعت] که بخاری و مسلم یا یکی از آن دو از آن ها روایت کرده اند.

بر اساس این قول روشن می شود که در میان راویان کتاب بخاری و مسلم نیز اهل بدعت وجود دارد.

بسیاری از بزرگان اهل سنت نیز مخدوش هستند، و از نظر برخی عالمان سنتی دروغگو و از رئوس اهل بدعت به شمار می آیند، که از آن جمله می توان به مفسرین بزرگ سنتی مثل قتاده، ضحاک، عکرمه و حسن بصری اشاره کرد. در میان اهل بدعت،

ص: ۱۳۳

۱- ۱. احوال الرجال: ۱/۳۶، الجرح والتعديل: ۲/۲۸، حلیه الاولیاء: ۲/۲۷۸، میزان الاعتدال ۱/۳ و ۲۲۹: ۸۷۹.

۲- ۲. تدریب الراوی: ۱/۳۲۸.

راویان مهمی به چشم می خورد که در عمل، التزام به این ضابطه را ناممکن ساخته است. علی بن مدینی می گوید:

قلت لیحیی القطان: إنَّ عبدالرحمن قال: أنا أترك من أهل الحديث كلَّ رأس في بدعه. فضحك يحيى وقال: كيف تصنع بقتاده؟ كيف تصنع بعمر بن ذرِّ؟ كيف تصنع بآبن أبي رواد؟ وقد عدَّ يحيى قوماً أمسكت عن ذكرهم. ثم قال يحيى: «إنَّ ترك هذا الضرب ترك حديثاً كثيراً»؛ (۱)

به یحیی بن سعید قطان گفتم: همانا عبدالرحمان گفت: من از اهل حدیث هر که را در بدعت بود وا گذاشتم. پس یحیی خندید و گفت: با قتاده چه می کنی؟ با عمر بن ذرّ چه می کنی؟ با ابن ابی رواد چه می کنی؟ و همین طور عده ای را نام برد که من از ذکر آن ها خودداری می کنم. سپس گفت: «اگر به همین ترتیب راویان را وا گذارد، احادیث فراوانی کنار خواهد رفت».

عدم دعوت مردم به بدعت

چون کنار گذاشتن احادیث اهل بدعت عملاً ناممکن می نمود، اهل سنت برای حلّ این مشکل ضابطه اول را مشروط کردند، بدین ترتیب که گفتند: اگر راوی از اهل سنت باشد حدیثش را اخذ می کنیم، هم چنین اگر از اهل بدعت باشد اما مردم را به بدعت خویش دعوت نکند حدیثش پذیرفته می شود، ولی چنان چه مردم را به بدعت دعوت کند حدیث وی مردود خواهد بود.

این سخن بسیار متین است، زیرا بدعت به معنای افزودن به دین یا کاستن از دین است، و اهل بدعتی که مردم را به مکتب خود دعوت می کند، بدعت های خود را به عنوان حدیث از رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد دین خواهد کرد، پس اگر حدیثش

ص: ۱۳۴

۱-۱). سیر اعلام النبلاء: ۶/۳۸۷، الکفایه فی علم الروایه: ۱/۱۲۹، تهذیب الکمال: ۲۱/۳۳۷ و ۲۳/۵۰۹.

قبول شود باب جعل احادیث و دخول بدعت ها در دین گشوده می شود.

پس ضابطه جرح و تعدیل تا این جا چنین شد: «تأخذ بحديث أهل السنه بلا قيد و شرط» و ملاک اهل بدعت هم بدین قرار است: «کل من لم یکن من اهل السنه فهو من اهل البدعه» در مواجهه با اهل بدعت نیز گفته شده است:

من رأى رأياً ولم يدع إليه احتمال، ومن رأى رأياً ودعا إليه فقد استحق الترك؛ (۱)

اگر کسی [در مقابل اهل سنت] نظر دیگری داشت و [کسی را به مکتب خود] دعوت نکرد، می توان او را پذیرفت، و هر کس مکتب فکری جدیدی داشت و به مکتب خود دعوت کرد مستحق ترک است.

چنان که پیشتر اشاره شد، بی اعتباری اهل بدعت و احادیث آن ها موجب مخدوش شدن صحیحین است و با این کار، ترک روایات بسیاری لازم می آید. بدین روی اهل سنت بر آن شدند تا شرط دعوت به مکتب را برای ردّ احادیث اهل بدعت اضافه کنند. براین اساس اهل سنت مدعی شده اند در صحیحین از روایات اهل بدعت حدیثی نقل نشده است، اما این ادعا درست نیست و اهل بدعتی که مردم را به مکتب خویش می خواندند نیز در بین روایات صحیحین فراوان هستند. برای نقض ادعای اهل سنت ارائه یک شاهد کافی است؛ زیرا موجب جزئیة نقیض سالبه کلیه است. لذا برای نشان دادن بی پایگی ضوابط ارائه شده و عدم التزام اهل سنت به این ضوابط به ذکر یک نمونه اکتفا می شود.

عباد بن یعقوب رواجی از رجال بخاری و غیر بخاری است. (۲) در احوالات وی

ص: ۱۳۵

۱- ۱). الخلاصه فی علم الجرح والتعدیل: ۱/۲۴۹، الکفایه فی علم الروایه: ۱۲۶، معرفه الثقات: ۱/۱۰۶.

۲- ۲). صحیح بخاری: ۶/۲۷۴۰ حدیث ۷۰۹۶، سنن ترمذی: ۵/۵۹۳ حدیث ۳۶۲۶، سنن ابن ماجه: ۱/۴۷۱ حدیث ۱۴۶۸.

گفته اند: «رافضی مشهور» و در علت رمی وی به رفض آمده است: «کان یستم عثمان» (۱) پس عباد از نظر عالمان سنی اهل بدعت و دارای مکتب است و بدعت خود را اظهار می کرده است. در نتیجه معلوم است که وی مردم را به شتم عثمان دعوت می کرده است. ابن حبان می نویسد:

کان رافضياً داعیه؛ (۲)

او راضی بود و مردم را به عقیده خود دعوت می کرد.

علاوه بر عباد راویان دیگری از اهل بدعت هستند که مردم را به مکتب خویش دعوت می کرده اند با این حال احادیث آن ها در صحیحین نقل شده است. از آن جمله می توان به: عباد بن منصور، عبدالمجید بن ابی رواد، عبدالله بن نجیح، شبابه بن سوار و دیگران اشاره نمود.

با این حساب لازمه التزام به این ضابطه هم حذف بسیاری از احادیث اهل سنت مخصوصاً در صحاح می باشد، و لذا در عمل کسی نتوانسته است به این ضابطه ملتزم شود.

بدعت صغری و بدعت کبری

عالمان سنی برای حل مشکل صحاح سته و صحیحین بالخصوص، باز هم مجبور به عقب نشینی شده و قید دیگری به ضابطه عدم پذیرش حدیث اهل بدعت اضافه کرده اند. در این راستا ذهبی اهل بدعت را به دو دسته تقسیم می کند. براساس این تقسیم بندی، تشیع بدون غلو و سب شیخین بدعت صغری نامیده می شود، و غلو در تشیع و لعن و سب شیخین بدعت کبری نام گرفته است. ذهبی معتقد است بسیاری

ص: ۱۳۶

۱- ۱). تهذیب التهذیب: ۵/۹۶: ۱۸۴.

۲ - ۲). المجروحین ابن حبان: ۱۷۲، مقدمه فتح الباری: ۲/۴۱۲، میزان الاعتدال: ۲/۳۸۰، الموضوعات: ۲/۲۶، تهذیب التهذیب: ۵/۹۶، منهاج السنه ۸/۱۲۹.

از «تابعین» و «تابعین تابعین» اهل بدعت صغری هستند و ردّ احادیث آن‌ها موجب از بین رفتن بسیاری از آثار نبوی می‌گردد و این موضوع مفسده‌ای آشکار است. بدین روی باید احادیث اهل بدعت صغری پذیرفته شود. اما به عقیده ذهبی در میان اهل بدعت کبری هیچ راستگویی وجود ندارد، و اگر مسلمانی نسبت به شیخین بدگویی کند به طور کلی از اعتبار ساقط است و چنین کسی در سراسر تاریخ اسلام به دروغگویی رمی می‌شود.

ذهبی در مورد ابان بن تغلب (۱) می‌نویسد:

شیعی جلد، لکنه صدوق، فلنا صدقه وعلیه بدعته، وقد وثقه أحمد بن حنبل وابن معین وأبو حاتم، وأورده ابن عدی وقال: کان غالباً فی التشیع. وقال السعدی: زائغ مجاهر؛ (۲)

او شیعه خیلی محکمی است ولیکن راستگو و صدوق است پس صدق و راستگویی او برای ما [در اخذ حدیث از او کافی است] اما بدعت او بر عهده خود اوست [و در قیامت باید پاسخگو باشد] و به تحقیق احمد بن حنبل و ابن معین و ابوحاتم او را توثیق کرده‌اند و ابن عدی او را ردّ کرده و گفته است: «او در تشیع غلو می‌کند» و سعدی می‌گوید: «او [شخص] گمراهی است که [گمراهی خود را] علناً اظهار می‌کرد.

اشکال و حل ذهبی در مورد توثیق اهل بدعت

در این جا ذهبی اشکالی را مطرح می‌کند و می‌نویسد:

فلقائل أن يقول: كيف ساغ توثيق مبتدع، وحدّ الثقة العدالة والإتقان؟

ص: ۱۳۷

۱-۱). وی از اصحاب سه امام بزرگوار یعنی امام سجّاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام به شمار می‌آید و هم چنین فقیه و مفسر و محدث گران قدری است (متوفای ۱۴۰).

۲-۲). میزان الاعتدال: ۲: ۱/۵.

فکیف یکون عدلاً من هو صاحب بدعه؟ (۱)

پس ممکن است کسی بگوید: چگونه توثیق کسی که اهل بدعت است جایز می شود در حالیکه ثقه باید دارای [دو ویژگی] عدالت و اتقان باشد و چطور [ممکن است] او عادل باشد در حالیکه صاحب بدعت است.

ابان بن تغلب از رجال مسلم و سنن اربعه است، و ردّ او موجب مخدوش شدن صحاح می گردد. بنابراین ذهبی برای فرار از این مشکل پس از طرح اشکال فوق چنین پاسخ می دهد:

إن البدعه علی ضربین: بدعه صغری کغلوّ التّشیع أو کالتّشیع بلا غلوّ ولا تحرّف [تحرّق]، فهذا کثیر فی التابعین وتابعیهم مع الدین والورع والصدق، فلو ردّ حدیث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبویه وهذه مفسده بیّنه.

ثمّ بدعه کبری، کالرفض الکامل والغلوّ فیه والحطّ علی اُبی بکر وعمر والدعاء إلی ذلک، فهذا النوع لا یحتج بهم ولا کرامه. وأيضاً، فما أستحضر الآن فی هذا الضرب رجلاً صادقاً ولا مأموناً؛ (۲)

همانا اهل بدعت دو دسته هستند: بدعت صغری مانند غلو در تشیع یا تشیع بدون غلو و بدون تحریف. این نوع از بدعت در تابعین و تابعین آن ها فراوان است با [این که ایشان اهل] دین و ورع و راستگویی [هستند] و چنان چه حدیث ایشان ردّ شود بسیاری از آثار نبوی از بین خواهد رفت و این مفسده ای آشکار است.

سپس بدعت کبری است مانند رفض [شیعه بودن] کامل و غلو در آن و بدگویی به ابوبکر و عمر و دعوت مردم به این کار، پس اگر کسی دارای این گونه از بدعت

ص: ۱۳۸

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱/۵۹، لسان المیزان: ۱/۹، میزان الاعتدال: ۱/۵.

۲-۲. میزان الاعتدال: ۱/۵.

بود به کلام او احتجاج نمی شود و کرامتی ندارد و من هم اکنون در این گروه مرد راستگو و امینی سراغ ندارم.

اهل بدعت کبری در میان راویان صحاح سته

این ضابطه ای است که ذهبی پایه گذاری کرده است. پس از ذهبی و ابن حجر عسقلانی، مطلب جدیدی در این باب ارائه نشده است.

اما این ضابطه هم کامل نیست و مشکل صحاح را حل نمی کند؛ زیرا در بین رجال صحاح سته اهل بدعت کبری نیز وجود دارد. ذیلاً به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می کنیم:

۱. اسماعیل بن عبدالرحمان بن ابی کریمه سدی، از مفسران و محدثان بزرگ سنی و از رجال صحیح مسلم و سنن اربعه است. (۱) ذهبی در مورد وی می نویسد:

یستم ابابکر و عمر؛ (۲)

ابوبکر و عمر را شتم می کند.

طبق ضابطه، کسی که ابوبکر و عمر را شتم کند اهل بدعت کبری است و حدیث چنین کسی مردود است.

۲. ابان بن تغلب، چنان که پیشتر بیان شد از رجال مسلم و سنن اربعه است، (۳)

ص: ۱۳۹

۱ - ۱. صحیح مسلم: ۲/۱۵۳ حدیث ۱۶۷۴، سنن نسایی: ۳/۸۱، سنن ترمذی: ۵/۶۳۶ حدیث ۳۷۱۸، سنن ابی داوود: ۳/۱۰۷ حدیث ۲۹۸۳، سنن ابن ماجه: ۱/۵۲ حدیث ۱۴۵. مسلم و سنن ابی داوود حداقل هفت روایت از او نقل می کنند، و سنن ابن ماجه ده روایت، سنن ترمذی حداقل سی روایت، صحیح ابن حبان حداقل هشت روایت و مسند احمد احادیث فراوانی را از اسماعیل بن عبدالرحمان نقل می کنند.

۲ - ۲. میزان الاعتدال: ۹۰۷: ۱/۲۳۷، احوال الرجال: ۳۷: ۱/۵۴، المغنی فی الضعفاء: ۳۹۸۹: ۱/۸۴.

۳ - ۳. صحیح مسلم: ۱/۶۵ حدیث ۱/۸۰، ۲۷۵ حدیث ۳۴۳، سنن ابی داوود: ۱/۲۳۹ حدیث ۶۲۱ و ۴/۳۴ حدیث ۳۹۸۹، سنن نسائی: ۵/۱۶۱ حدیث ۲۷۵۱، سنن ترمذی: ۴/۳۶۱ حدیث ۱۹۹۹، سنن ابن ماجه: ۱/۳۶۰ حدیث ۱۱۳۶؛ صحیح ابن حبان: ۱/۴۸۷ حدیث ۲۵۳، ۱۲۷۷، ۵۴۶۶.

و به گفته ذهبی در تشیع غلو می کرده است. (۱)

۳. تلید بن سلیمان کوفی، از رجال ترمذی و مسند احمد است. (۲) او نیز طبق ضابطه ذهبی صاحب بدعت کبری است. وی در مورد او می گوید:

رافضی یستم ابا بکر و عمر؛ (۳)

رافضی است و ابوبکر و عمر را شتم می کند.

۴. سالم بن ابی حفصه، از رجال صحیح ترمذی است. (۴) ابن معین و گروهی دیگر او را توثیق کرده اند (۵) در حالی که وی از جمله کسانی است که در رأس بدگویان به ابوبکر و عمر قرار دارند. در مورد وی نوشته اند:

کان من رؤوس من یتنقص ابا بکر و عمر. (۶)

□
۵. شریک بن عبدالله قاضی، از رجال مسلم و سنن اربعه است (۷) او از شیخین بدگویی می کرده است، و این مطلب را به خود وی نیز گوش زد کرده اند و با تعجب به او گفتند:

ص: ۱۴۰

۱-۱. میزان الاعتدال: ۲: ۱/۵.

۲-۲. سنن ترمذی: ۵/۶۱۶: حدیث ۳۶۸۰.

۳-۳. میزان الاعتدال: ۱۳۳۹: ۱/۳۵۸، تاریخ بغداد: ۳۵۸۲: ۷/۱۳۷.

۴-۴. سنن ترمذی: ۵/۶۰۷: حدیث ۳۶۵۸ و حدیث ۳۷۲۷.

۵-۵. الجرح والتعديل: ۷۸۲: ۴/۱۸۰، معرفه الثقات: ۵۳۹: ۱/۳۸۲، معرفه الرجال: ۱/۱۰۹.

۶-۶. میزان الاعتدال: ۳۰۴۶: ۲/۱۱۰.

۷-۷. صحیح مسلم: ۸/۲: حدیث ۶۶۶۶، سنن ترمذی: ۵/۶۳۶: حدیث ۳۷۱۸، سنن نسایی: ۱/۶۸ و ۷۳ و ۲۲۹ حدیث ۲۵ و ۴۸ و

۶۷۶، سنن ابی داوود: ۱/۱۶، ۶۶: ۱/۸۲ و حدیث ۴۵، ۱۷۱ و ۲۰۴، سنن ابن ماجه: ۱/۳ و ۱۳۱ حدیث ۱ و ۳۰.

... و أنت تنتقص الشيخين! (۱)

... و تو به شیخین بدگویی می کنی!

۶. علی بن غراب، این شخص از سوی احمد بن حنبل، دارقطنی، ابوحاتم و ابوزرعه توثیق شده است. نسائی و ابن ماجه هم از وی حدیث نقل می کنند (۲). ابن معین ضمن توثیق علی بن غراب می گوید:

المسکین صدوق؛ (۳)

بیچاره آدم راستگویی است.

بنابراین روشن شد که در بین رجال صحاح سته، اهل بدعت کبری فراوانند، در نتیجه قیدی که ذهبی اضافه کرده و ضابطه ای که بنیان نهاده به هیچ وجه مشکل صحاح و غیر صحاح را حل نمی کند و طبق این ضابطه هم صحاح مخدوش هستند.

بدعتی که موجب خروج از اسلام نباشد

چون در صحیحین و سایر کتب اهل سنت رجالی هستند که مردم را به بدعت خود دعوت می کردند، بنابراین برخی از عالمان سنتی بر آن شدند تا قیود دیگری به این ضابطه اضافه کنند تا مشکل صحیحین مرتفع گردد. ذهبی به نقل از برخی بزرگان اهل سنت می نویسد:

وقال بعضهم: إذا علمنا صدقه و كان داعيةً و وجدنا عنده سنه تفرّد بها، فكيف يسوغ لنا تركُ تلك السنه؟ فجميع تصرفات أئمة الحديث تؤذن بأنّ المبتدع إذا لم تبع بدعته خروجه من دائرة الاسلام ولم تبع دمه، فإنّ

ص: ۱۴۱

۱-۱. وفيات الاعيان: ۲۹۱: ۲/۴۶۴.

۲-۲. سنن نسائی: ۳/۲۸۴ و ۵/۴۳۹ و ۴۶۸ حدیث ۹۴۶۲، ۹۴۶۱، ۵۳۹۰ و ۹۵۹۸، سنن ابن ماجه: ۱/۳۴۹ حدیث ۱۰۹۸.

۳-۳. میزان الاعتدال: ۵۹۰۶: ۳/۱۴۹.

قبول ما رواه سائغ؛ (۱)

و بعضی [از عالمان سنّی] گفته اند اگر صدق کسی را که [به بدعت خود] دعوت می کند دانستیم و نزد او سنتی را یافتیم که منحصرأ نزد اوست چگونه ترک آن سنّت برای ما جایز است؟ همه تصرفات ائمه حدیث [این] اذن [را به ما] می دهد که اگر بدعت بدعت گذار موجب خروج وی از دائره اسلام و اباحه خون وی نگردد، قبول آن چه روایت کرده جایز است.

پس به نظر برخی از عالمان سنّی اگر روایتی منحصر به یک نفر از محدثین و او از اهل بدعت باشد و راوی دیگری آن حکم شرعی را نقل نکرده باشد، اسقاط این راوی موجب از بین رفتن یک حکم شرعی می شود، بنابراین اگر اهل بدعت راستگو باشد و سنّتی را که نقل می کند، منحصر به خود او باشد، حدیثش پذیرفته می شود، البته با این شرط که بدعت وی موجب خروج او از دین نگردد و به واسطه آن بدعت، خویش مباح نشود.

ذهبی پس از نقل این قید، آن را نمی پذیرد و در این باره می گوید:

وهذه المسأله لم تتبرهن لی كما ينبغي؛ (۲)

این مسأله آن چنان که شایسته است بر من روشن نشده است.

بنابراین، این قید هم مورد اتفاق نیست و ضابطه چهارم نیز مخدوش است.

عدالت و اتقان

روشن شد که در واقع صاحبان کتب و بزرگان علمای حدیث عملاً از اهل بدعت صغری و بدعت کبری، و نیز از رؤس بدعت و داعیان مردم به سوی بدعت

ص: ۱۴۲

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۷/۱۵۴.

۲-۲. همان.

روایت نقل کرده اند. و این افراد در رجال صحیحین نیز وجود دارند. پس هیچ یک از این قیود مشکل صحیحین و کتب دیگر اهل سنت را رفع نمی کند، بنابراین لازم است یا اهل سنت از صحیحین و علمای بزرگ خود دست بردارند و قائل به صحت کتب خود نگردند، یا برای توثیق راویان و قبول احادیثشان قیدی جز عدالت و اتقان ذکر نکنند، همان طور که ذهبی حدّ ثقه را فقط عدالت و اتقان معرفی کرد. (۱)

عادل کسی است که دروغ نگوید و نسبت دروغ به کسی ندهد، چنین فردی اگر در نقل حدیث اتقان هم داشته باشد حدیثش اخذ می گردد.

ولیکن، با مراجعه به ترجمه رجال اهل سنت معلوم می شود که بسیاری از عالمان سنّی حائز این دو شرط هم نیستند. در زندگی صحابه، عالمان و محدثان سنّی به موارد فراوانی از قضایای منافی با عدالت بر می خوریم. درباره بسیاری از صحابه و عالمان سنّی، مواردی چون قتل نفس محترمه، شرب خمر، لواط، ترک نماز و... گزارش شده است، و گاهی برخی از اهل سنت مطالبی در احوال بزرگان خود نقل کرده اند که شرم آور است. (۲)

ص: ۱۴۳

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱/۵۹.

۲-۲. ر. ک: میزان الاعتدال: ۲/۲۷۲، الجرح و التعديل: ۲/۲۰۱، لسان المیزان: ۳/۱۳۴:۴۷۰. واضح است که منظور از ذکر این موارد بدگویی رجالی که قرن ها پیش از دنیا رفته اند، نیست، بلکه مسائلی است که در محافل علمی و حوزه ها مطرح می گردد و هدف از آن شناخت کسانی است که اقوالشان مبنای اعتقاد مردم قرار می گیرد لذا ذکر این مسائل برای غرض صحیح، جایز است. البته به قدر ضرورت. بنابراین در مورد اهل سنت نیز قدر ضرورت رعایت می گردد و این معنا به قاعده ای معروف گشته است: «الضرورات تتقدر بقدرها». ما بنای جستجو نداریم بلکه مطالبی را که توسط خود ایشان مطرح شده و معروف است نقل و به این وسیله عدالت و اتقان راویان را بررسی می کنیم تا مبنای پذیرش و ردّ احادیث قرار گیرد.

الف) در احوالات یحیی بن معین گذشت که وی مردی شهوت ران و هوس باز بوده است، به طوری که در مواجهه با زیبارویی از خود بی خود شده است و اعتقاد خود مبنی بر عدم جواز صلوات بر غیر پیامبر صلی الله علیه و آله را نادیده انگاشته است. چنان که پیشتر بیان شد، یحیی بن معین در پاسخ کسی که از حال و سخن وی اظهار تعجب کرده بود، می گوید:

نعم صلی الله علیها وعلی کلّ ملیح؛ (۱)

بله صلوات خدا بر او و بر هر زیبارویی [اعم از زن و مرد].

این حال کسی است که از او به عنوان «شیخ المحدثین» تعبیر می شود و جرح و تعدیل وی مورد اعتماد قرار می گیرد! اما آیا واقعاً نگاه کردن عمدی به نامحرم و اظهار علاقه به او کردن و زیر پا نهادن اعتقاد در مواجهه با یک زیباروی، منافی عدالت نیست؟!

ب) شخصی در احوالات یحیی بن اکثم می گوید:

او که قاضی القضاات حکومت بنی عباس بود. من چند مسأله فقهی داشتم، به خدمتش رفتم و مسائل خود را مطرح کردم. وی سؤالات را جواب می داد و پنج سؤال از مسائل مرا خوب پاسخ داد. در این میان نوجوان زیبارویی وارد شد، وقتی یحیی بن اکثم آن نوجوان را دید، حواسش پرت و حالش مضطرب شد و دیگر قادر به گفتگو پیرامون مسائل مطرح شده نبود [لذا دوستم] داود گفت: برخیز برویم [حال او خراب شد و ادراکاتش] به هم ریخته است. (۲)

ص: ۱۴۴

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۱/۸۷.

۲-۲. سیر اعلام النبلاء: ۱۲/۱۰.

ج) در احوالات خطیب بغدادی نوشته اند:

كان سبب خروج الخطيب من دمشق إلى صور: أنه كان يختلف إليه صبي مليح، فتكلم الناس في ذلك؛ (1)

علت خارج شدن خطیب از دمشق به صور آن بود که نوجوان ملیحی با او رفت و آمد داشت پس [این موضوع به سر زبان ها افتاد و] اسباب حرف و سخن گردید.

د) زاهر بن طاهر شحامی نیشابوری از بزرگان اهل سنت و از محدثان نیشابور بوده است. ذهبی به نقل از کسانی که در سفر وی به اصفهان همراه او بوده اند نقل می کند که زاهر بن طاهر در طول مدت سفر نماز نخواند. (2)

این ها موارد معدودی از بین قضایای متعددی است که از عدم عدالت بزرگان اهل سنت حکایت دارد.

شواهدی بر عدم اتقان برخی بزرگان اهل سنت

الف) حسین [بن ذکوان] معلم بصری از رجال صحاح سته است. بخاری، مسلم، ترمذی، ابوداؤد و دیگران از او حدیث نقل می کنند. (3) این فرد به اقرار بزرگان اهل سنت در نقل احادیث اضطراب داشته. یعنی فاقد شرط اتقان بوده است، بنابراین نمی توان بر نقل او اعتماد کرد.

ابوجعفر عقیلی صاحب کتاب الضعفاء الکبیر که از کتب مهم اهل سنت در جرح و تعدیل به شمار می آید، نام حسین بن ذکوان را ذکر کرده و در مورد وی می نویسد:

ص: ۱۴۵

۱-۱. همان: ۱۸/۲۸۱.

۲-۲. همان: ۲۰/۱۱-۱۲.

۳-۳. برای نمونه ر. ک: صحیح بخاری: ۴۵۳، ۳۷۵، ۱۲۵، ۱/۱۴ و ۲/۸۴۶ و ۶/۲۶۸۸ شماره احادیث، ۱۲۸۶، ۱۰۶۵، ۳۲۵، ۱۳، ۲۲۷۳ و ۶۹۴۸.

ذهبی نیز اضطراب وی را پذیرفته است. اما چون او از رجال صحاح سته است، به دفاع از او می پردازد و می نویسد:

الرجل ثقة وقد احتج به صاحبا الصحيحین، فلیس من شرط الثقة أن لا یغلط أبداً، فقد غلط شعبه ومالک؛ (۲)

او مردی موثق است و صاحبان صحیحین به او احتجاج کرده اند پس شرط ثقة بودن آن نیست که فرد هرگز اشتباه نکند به تحقیق شعبه و مالک [نیز] اشتباه دارند.

این در حالی است که ذهبی خود، عدالت و اتقان را شرط ثقة بودن و اعتبار حدیث می داند، با این حال از کسی که به «مضطرب الحدیث» معروف است، دفاع می کند چرا که او از رجال مسلم و بخاری است و خدشه به وی موجب مخدوش شدن صحیحین می گردد.

ب) ابن ابی داوود از محدثان بسیار بزرگ اهل سنت است. برخی از عالمان سنی او را قبح کرده اند، اما ذهبی در دفاع از ابن ابی داوود هم به سخنی مانند آن چه در مورد حسین بن ذکوان گفته بود، استدلال می کند. ذهبی این بار می گوید:

لیس من شرط الثقة أن لا یخطئ ولا یغلط ولا یسهو. (۳)

در پاسخ به این استدلال ذهبی باید گفت: چنان چه شخصی یک مرتبه دچار غلط یا سهو یا خطا شود استدلال شما صحیح است. زیرا روشن است که نمی توان قائل به عصمت محدثان شد و حدّ ثقة بودن هم عصمت نیست، اما اگر شخص به نحو

ص: ۱۴۶

۱-۱. الضعفاء عقیلی: ۲۹۹: ۱/۲۵۰، تهذیب التهذیب: ۵۹۹: ۲/۲۹۳، سیر اعلام النبلاء: ۶/۳۴۶.

۲-۲. سیر اعلام النبلاء: ۶/۳۴۶.

۳-۳. همان: ۱۳/۲۳۳.

حمل شایع صناعتی به یکی از این اوصاف متصف گردد، اتقان وی از بین می رود و هرگز نمی توان به حدیث چنین شخصی اعتماد کرد. گاهی ممکن است کسی در یک حدیث یا دو حدیث اشتباه کند. این خطا قابل گذشت است، اما کسی که با عنوان «مضطرب الحدیث» از او یاد می شود هرگز قابل دفاع نیست. بنابراین روشن است که برای اهل سنت حفظ حریم صحیحین مهمتر از هر ضابطه ای است و تنها ضابطه حاکم بر فکر عالمان سنی حب و بغض است؛ تا آن جا که یک فرد فاسق یا فاسد العقیده و یا مضطرب توثیق می شود؛ صرفاً به این دلیل که از رجال مسلم و بخاری است. در مقابل فردی که دارای عدالت و اتقان است مخدوش می گردد؛ چون شیعه است، یعنی در واقع ملاک جرح و تعدیل نه عدالت و اتقان بلکه هوای نفس است.

عدم قبول جرح عالمان معاصر نسبت به یکدیگر

در بین علمای اهل سنت که با هم معاصر بوده اند و گاه از نظر رتبه در یک ردیف قرار می گیرند، اختلافات و عداوت های بسیاری دیده می شود. این اختلافات و دشمنی ها منشأ جرح عالمان از سوی یکدیگر شده است. از این رو برخی گفته اند، جرح عالمان هم رتبه و معاصر نسبت به یکدیگر پذیرفته نمی شود. ذهبی می گوید:

لا یسمع قول الأقران بعضهم فی بعض؛ (۱)

کلام افراد هم عصر بر ضد یکدیگر شنیده [و پذیرفته] نمی شود.

بر اساس این قاعده به ورع، تقوی، دیانت و امانت این عالمان نظر نمی شود، بلکه همین مقدار که دو شخص در یک دوره بوده اند جرحشان نسبت به همدیگر پذیرفته نمی شود. مثلاً احمد بن حنبل با شخص دیگری که هم رتبه اوست و در یک زمان زندگی می کرده است. بدگویی هیچ کدام نسبت به دیگری قابل قبول نخواهد بود.

ص: ۱۴۷

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱/۵۹ و ۵/۳۹۹، میزان الاعتدال: ۱/۱۱۱:۴۳۸، لسان المیزان: ۶۳۷:۱/۲۰۱ و ۵/۲۷:۱۰۴.

ذهبی در علت این قانون می نویسد:

لعداوه أو لمذهب أو لحسد؛ (۱)

[منشأ بدگویی های معاصران نسبت به یکدیگر] یا دشمنی یا اختلاف در مذهب و یا حسد بوده است.

آیا بدگویی به دلیل دشمنی، اختلاف مذهب یا حسد نافی عدالت نیست؟ روشن است کسی که از سر دشمنی یا به دلیل حسادت و یا اختلاف در مذهب فردی را جرح کند از اعتبار ساقط می گردد. اما جای بسی تعجب است که اهل سنت بدون توجه به این مسأله علی رغم این که به برخی عالمان خود نسبت حسد و تهمت و عصبیت می دهند، در عین حال از دیانت، ورع، مقام علمی و شخصیت والای آنان دم می زنند و القاب و عناوین بسیاری برای ایشان ذکر می کنند!

گاهی نیز برای مخفی ماندن زوایای شخصیتی عالمانشان از ذکر مسائل فیما بین آن ها خودداری می کنند. ذهبی می نویسد:

وبكلّ حال، کلام الأقران بعضهم فی بعض یحتمل، وطیبه أولى من بئّه؛ (۲)

به هر حال قدح عالمانی که با هم معاصرند در یکدیگر (بدون ترتیب اثر) باید تحمّل کرد و بسته نگاه داشتن (پرونده آن ها) سزاوارتر است از باز کردن و پخش آن.

با این وجود موارد فراوانی از عداوت، عصبیت و حسد در شرح حال عالمان سنّی به چشم می خورد. (۳) حتی گاه یک بی التفاتی از سوی فردی از عالمان موجب

ص: ۱۴۸

۱-۱. میزان الاعتدال: ۴۳۸: ۱/۱۱۱.

۲-۲. سیر اعلام النبلاء: ۴۳۲: ۱۱.

۳-۳. سیر اعلام النبلاء: ۴/۵۵۸ و ۱۱/۵۹، ۸۳، ۴۳۲-۸۳، ۴۵۱، میزان الاعتدال: ۴۵۳۸: ۱/۱۱۱، لسان المیزان: ۶/۲۵۲.

ناسزاگویی و اتهام عالم دیگر نسبت به وی شده است.

احمد بن صالح مصری از علمای برجسته اهل سنت و از رجال صحاح سته (۱) و بزرگان از او روایت کرده و از شخصیت او بسیار تجلیل می نمایند. وی با نسائی معاصر بوده است. می گویند روزی نسائی وارد مجلس احمد بن صالح شد و از او کم لطفی دید. یعنی چنان که نسائی انتظار داشت احمد بن صالح او را احترام نکرد، این موضوع باعث ناراحتی نسائی شد و به جرح و بدگویی وی نسبت به احمد بن صالح منجر گردید، تا آن جا که عالمان سنی نتوانسته اند کار او را توجیه کنند، لذا همگی از احمد بن صالح مصری جانبداری کرده اند. به اعتقاد آنان، نسائی مرتکب فعل قبیحی شده است؛ چرا که احترام نکردن احمد بن صالح به نسائی نمی تواند مجوزی برای جرح و توهین به وی باشد، (۲) اما آنان در توجیه کار احمد بن صالح احتمالاتی مطرح کرده و گفته اند، شاید او در موقعیتی نبوده که بتواند ادای احترام کند، شاید غفلت کرده و متوجه حضور نسائی نشده است. به هر حال از شخصیت بزرگی چون نسائی به دور است که به خاطر مسأله ای نه چندان مهم این گونه برخورد کند و عکس العمل نشان دهد.

به دلیل وجود چنین مسائلی است که اهل سنت گفته اند: «جرح عالمان هم رتبه و معاصر یکدیگر پذیرفته نمی شود» و برای حفظ شخصیت عالمان خود گفته اند: «بهتر است مسائلی را که بین اقران بوده نقل نکنیم» اما این مسائل فراوان است، و همگی بر عدم عدالت عالمان سنی دلالت دارند، و گویای این واقعیت هستند که منشأ بسیاری از جرح و تعدیل ها هوای نفس، عصبیت، اختلافات مذهبی، حسد و مسائلی از این دست بوده است. روشن است که این جرح و تعدیل ها هرگز نمی تواند ملاک

ص: ۱۴۹

۱-۱). همان: ۱۱/۱۶۰.

۲-۲). سیر اعلام النبلاء: ۱۶۰/۱۲-۱۶۱ و ۱۶۸، تاریخ بغداد: ۴/۲۰۰، تاریخ الاسلام: ۱۸/۴۷.

درستی برای قبول یا ردّ یک راوی و احادیث وی باشد، و هرگز نمی توان شریعت را بر پایهٔ چنین روایاتی استوار ساخت.

عدم اختلاف عقیده بین جارح و مجروح

چنان که پیشتر روشن شد، تقریباً عالمی در بین اهل سنّت یافت نمی شود که همه در توثیق وی اتفاق و اجماع داشته باشند. هم چنین معلوم گردید حب و بغض ها و اختلافات مذهبی تأثیرات ژرفی در جرح و تعدیل ها داشته است، این موضوع موجب متزلزل شدن پایهٔ مجامع حدیثی اهل سنّت شده است، از این رو، ایشان قاعده ای برای جرح افراد قرار داده اند مبنی بر این که در جرح و تعدیل نباید بین جارح و مجروح اختلاف عقیده وجود داشته باشد، و در صورت وجود اختلاف بین دو عالم، جرح یکی بر دیگری مسموع نخواهد بود؛ چرا که احتمال دارد علت جرح اختلاف عقیده باشد. بنابراین لازم است پیش از قبول کردن جرح کسی احوالات جارح و مجروح از نظر اختلاف یا عدم اختلاف در عقیده بررسی شود.

توثیق یک راوی به معنای پذیرش حدیث وی است، و معنای پذیرش روایت راوی بنای شریعت بر پایهٔ روایات اوست. و در مقابل، جرح یک راوی موجب عدم قبول روایت او می شود، بنابراین جرح و تعدیلی که براساس عداوت و اختلاف در مذهب باشد هرگز نمی تواند مبنای اخذ به یک روایت گردد. علاوه بر این که جرح و تعدیل های این چنینی هیچ مناسبتی با تقوا، ورع، دیانت و امانت ندارد و منافی آن هاست. در نتیجه اگر علت جرح عداوت و اختلاف مذهبی باشد آن جرح از اعتبار ساقط می شود. ابن حجر عسقلانی می نویسد:

وممن ینبغی أن یتوقف فی قبول قوله فی الجرح: من کان بینه و بین من

جرحه عداوه سببها الاختلاف في الاعتقاد؛ (۱)

از جمله افرادی که شایسته است در قبول قول او در جرح توقف شود کسی است که بین او و آن که جرحش کرده است به سبب اختلاف عقیده، عداوت وجود دارد.

و در کتاب طبقات الشافعیه آمده است:

ومما ينبغي أن يتفقد عند الجرح: حال العقائد واختلافها بالنسبه إلى الجارح والمجروح، فربما خالف الجارح المجروح في العقیده فجرحه بذلك، وإليه أشار الرافعی؛

وينبغي أن يكون المزكّون برآء من الشحناء والعصبيه في المذهب، خوفاً من أن يحملهم على جرح عدل أو تزكیه فاسق، وقد وقع هذا لكثير من الأئمه؛ (۲)

و آن چه شایسته است در جرح بدان توجه شود عقاید افراد و اختلاف عقیده بین جارح و مجروح است پس گاهی جارح از نظر عقیده با مجروح مخالفت دارد پس به این سبب او را جرح می کند و رافعی به این جهت اشاره کرده است.

و شایسته است افرادی که تزکیه و جرح و تعدیل می کنند از عداوت و عصیبت در مذهب دور باشند. زیرا ترس آن می رود که فرد عادل بدین سبب جرح شود یا فاسقی تزکیه گردد و این در مورد بسیاری از رهبران واقع شده است.

بنابراین یکی از مسائلی که در جرح و تعدیل مورد تأکید فراوان قرار گرفته است عدم دخالت عصیبت و اختلاف مذهب در جرح و تعدیل هاست؛ حال آن که

ص: ۱۵۱

۱-۱. لسان المیزان: ۱/۱۶.

۲-۲. طبقات الشافعیه الکبری: ۲/۱۲.

بسیاری از روایات به صرف نقل یک فضیلت برای امامان اهل بیت علیهم السلام به تشیع رومی می شوند و مورد جرح قرار می گیرند!

نمونه هایی از جرح راویان به دلیل تشیع

جرح ابوالطفیل صحابی!

ابوطیفیل عامر بن واثله، از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وآله و از دوستان و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام می باشد، به همین جهت علی رغم این که عدالت صحابه نزد اهل سنت مشهور و معروف است، ابن حزم اندلسی ابوطیفیل را قدح کرده است.

ابن حجر عسقلانی در مورد ابوطیفیل می نویسد:

أثبت مسلم وغيره له الصحبه... قال ابن المدینی: قلت لجریر: أكان مغیره يكره الروايه عن أبي الطفيل؟ قال: نعم. وقال صالح بن أحمد بن حنبل عن أبيه: مكّي ثقة. وكذا قال ابن سعد وزاد: كان متشيعاً؛

مسلم-صاحب صحیح-و غیر او صحابی بودن ابوطیفیل را اثبات کرده اند. ابن مدینی می گوید: به جریر گفتم: آیا مغیره از نقل روایات ابوطیفیل کراهت داشت؟ گفت: بله. صالح بن احمد بن حنبل از پدرش نقل می کند: [ابوطیفیل] مکی و ثقة است. ابن سعد نیز این گونه می گوید و اضافه می کند او شیعه است.

ابن حجر سپس به رأی ابن حزم در مورد ابوالطفیل اشاره می کند و می نویسد:

قلت: أساء ابن حزم، فضّعف أحاديث أبي الطفيل وقال: كان صاحب رايه المختار الكذاب؛

ابن حزم بد کرده که احادیث ابوالطفیل را تضعیف کرده و می گوید: او پرچمدار مختار بوده است.

ابن حجر در مقام دفاع از ابوالطفیل می گوید:

وَأَبُو الطَّفِيلِ صَحَابِي لَا شَكَّ فِيهِ، وَلَا يُؤْثِرُ فِيهِ قَوْلُ أَحَدٍ وَلَا سِيْمَا بِالْعَصِيْبَةِ وَالْهَوَى؛ (۱)

ابوالطفیل بدون شک صحابی است و قول کسی در مورد او پذیرفتنی نیست به خصوص اگر از روی عصبیت و هوای نفس باشد.

بنابراین به اعتراف بزرگان اهل سنت هیچ دلیلی برای تضعیف ابوالطفیل وجود ندارد. روایت نکردن مغیره از ابوالطفیل صرفاً به خاطر آنست که ابوالطفیل شیعه بوده است. تضعیف ابن حزم نیز برخاسته از هوای نفس و عصبیت اوست. تنها گناه ابوالطفیل نزد ابن حزم آنست که وی در قیام مختار علیه قاتلان سیدالشهدا علیه السلام شرکت کرده است!

جرح عمار بن یاسر صحابی!

عمار بن یاسر رحمه الله یکی دیگر از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است که به جرم پیروی از امیرالمؤمنین علیه السلام مورد بی مهری بعضی عالمان سنی قرار گرفته است. عبدالله بن ابوجعفر رازی یکی از محدثان اهل سنت و جزء رجال ابوداود سجستانی است. وی در مورد عمار بن یاسر رحمه الله می گوید:

كان عمار بن ياسر فاسقاً؛ (۲)

عمار بن یاسر فاسق بود.

اهل سنت به عدالت همه صحابه معتقدند و عدالت صحابه از مبانی معروف و مشهور نزد اهل سنت است، با این حال عمار بن یاسر فاسق معرفی می شود؛ چرا که او از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. اگر در مدح خصوص ابوالطفیل

ص: ۱۵۳

۱- ۱. مقدمه فتح الباری: ۴۱۰.

۲- ۲. تهذیب التهذیب: ۳۰۰/۱۵۵، تقریب التهذیب: ۱/۳۸۷، الکامل فی الضعفاء: ۱۰۲۴/۴/۲۱۷.

از رسول خدا صلی الله علیه وآله حدیثی نقل نشده است، اما احادیث فراوانی در جلالت و علو مقام عمار بن یاسر رحمه الله وارد شده (۱) که بسیاری از این احادیث معتبر و در بین شیعه و سنی متفق علیه است. با این حال عبدالله بن ابوجعفر رازی او را فاسق معرفی می کند و ابن حبان و ابوزرعه، عبدالله را توثیق می کنند. ابن حجر عسقلانی نیز عبدالله را صدوق شمرده است.

حال سؤال این است که آیا می توان کسی را که یکی از اصحاب بزرگ را فاسق می شمارد، توثیق کرد؟! عمار بن یاسر از بزرگان صحابه و جزء شهداست، با این حساب آیا فاسق خواندن چنین شخصیتی جز عصبیت و هوای نفس دلیل دیگری دارد؟ اما چون عمار بن یاسر از کسانی است که در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام و در جنگ علیه معاویه به شهادت رسیده است او را فاسق می خوانند!

جرح خالد بن مخلد

خالد بن مخلد قطوانی از مشایخ بخاری است و بخاری احادیث فراوانی از او نقل کرده است. (۲) اما چون این شخص متهم به تشیع بوده است، برخی در صدد تضعیف او بر آمده اند. ابن حجر عسقلانی درباره خالد می نویسد:

من كبار شیوخ البخاری. قال العجلی: ثقه وفيه تشیع، وقال ابن سعد: كان متشیعاً مفرطاً، وقال صالح جزره: ثقه إلا أنه كان متهماً بالغلو فی التشیع، وقال أحمد بن حنبل: له مناكير، وقال أبو داود: صدوق إلا أنه يتشیع، وقال أبو حاتم: يكتب حدیثه ولا یحتج به. قلت: أما التشیع، فقد قدمنا أنه إذا كان ثبت الأخذ والأداء لا یضره؛ (۳)

ص: ۱۵۴

۱- ۱. الأصابه: ۵۷۰۸: ۴/۵۷۵، الاستیعاب ۱۸۶۳: ۳/۱۱۳۶.

۲- ۲. صحیح بخاری: ۱/۳۴ حدیث ۶۲ (بخاری حدود ۶۷ حدیث از خالد بن مخلد نقل می کند).

۳- ۳. مقدمه فتح الباری: ۳۹۸، تهذیب التهذیب: ۶۱۹: ۳/۱۰۱.

او از بزرگان اساتید بخاری است، عجلی می گوید: موثق است و در او تشیع هست. ابن سعد می گوید: او در شیعه گری افراطی است. صالح جزره می گوید: راستگو است جز این که متهم به غلو در تشیع است. احمد بن حنبل می گوید: احادیث منکری روایت کرده است. ابوداود می گوید: راستگوست جز این که تشیع دارد. ابوحاتم می گوید: حدیث او نوشته می شود اما به آن احتجاج نمی شود. می گویم: اما چنان که پیشتر گفتیم اگر راوی در شنیدن و گفتن حدیث دقیق باشد تشیع مضر نیست.

ابن حجر کسی را که عمار بن یاسر را فاسق معرفی کرده است، توثیق می کند، اما در این جا به دفاع از خالد می پردازد و می گوید: تشیع مضر در وثاقت نیست. عبارت «التشیع غیر مضر» مکرر در مقدمه فتح الباری به چشم می خورد، و شاید یکی از دلایل آن پیش گیری از خدشه به صحیح بخاری است، در هر صورت ابن حجر تأکید می کند که شیعه بودن مضر به وثاقت نیست، حال می پرسیم، چرا اهل سنت فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام را صرفاً به دلیل آن که راوی آن ها شیعی است، رد می کنند؟!

ردّ احادیث با رمی راویان به تشیع

اهل سنت بسیاری از احادیثی را که با اعتقادشان تطبیق نمی کند مردود می شمارند و راوی آن را شیعی معرفی می کنند. در بسیاری از موارد یک راوی را فقط به دلیل نقل حدیثی که ممکن است در راستای تقویت تفکر شیعی باشد، رمی به تشیع می کنند، تا آن جا که حتی اگر یکی از عالمان سنی در یک مسأله فقهی مطابق مکتب اهل بیت علیهم السلام فتوا دهد او را به تشیع یا ارتکاب کبیره متهم می کنند. ذیلاً به چند نمونه از این برخوردها اشاره می شود.

محمد بن عمر بن محمد بن سالم معروف به ابوبکر بن جعابی، از فقها و محدثان بزرگ بغداد بود. وقتی مرحوم شیخ صدوق به بغداد آمد با وی جلساتی داشت. شیخ صدوق رحمه الله از او روایت دارد و او هم از مرحوم صدوق حدیث روایت می کند. (۱) ابوبکر جعابی قائل به مسح پاها در وضو بوده است، از این روی وی را به تشیع متهم کرده اند. (۲)

بنابر نقل ذهبی، شخصی می گوید: ابوبکر جعابی وقتی خواب بود با جوهر بر کف پای او علامتی گذاشتم، پس از سه روز دیدم جوهر هنوز باقی است. پس برای من یقین شد که او نماز نمی خواند. (۳)

این داستان حاکی از حساسیت بسیار بالای اهل سنت نسبت به عالمانی است که احیاناً در برخی مسائل قول خاصی داشته اند. هم چنین بیانگر سوء ظن ایشان نسبت به این گروه از عالمان است؛ زیرا این شخص به دلیل سوء ظن به ابوبکر بن جعابی حتی احتمال نداده که وی معتقد به مسح پا در وضو بوده است و به این جهت پاهایش را نمی شسته تا جوهر از بین برود!

و به عبارت دیگر: از این که عالمی را متهم کنند به ترک نماز مانعی ندارند، ولی حاضر نیستند بگویند شیعه شده و یا این که در این مسئله طبق مذهب شیعه عمل کرده است.

ص: ۱۵۶

۱- ۱. ر. ک: معجم رجال الحدیث: ۱۱۴۳۹: ۱۸/۷۱.

۲- ۲. لسان المیزان: ۱۰۶۳: ۵/۳۲۲.

۳- ۳. ر. ک: سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۹۰.

ابوجعفر طبری مؤلف دو کتاب معروف یعنی تاریخ طبری و تفسیر طبری می باشد. این شخص کتابی نگاشته و در آن به جمع آوری اسانید حدیث غدیر پرداخته است، به همین جهت او را به تشیع متهم کرده اند، حال آن که طبری هیچ نشانی از تشیع ندارد. (۱) او از فقها و محدثان سنی به علاوه رئیس مذهب و دارای مقلد در احکام فقهی بوده، و فقط جرمش جمع آوری اسانید یکی از احادیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. از آن جا که این کتاب موجب تقویت شیعه است، پس مؤلف آن باید به تشیع متهم شود و مورد طعن متعصبین قرار گیرد تا کتاب وی مخدوش شود! در این باره نوشته اند:

وإنما نبز بالتشیع لأنه صَحَّح حدیث غدیر خم؛ (۲)

چون حدیث غدیر را تصحیح نموده متهم به تشیع شده است.

و سبب دیگر رمی وی به تشیع قول او به جواز مسح پاها در وضو است. (۳)

داستان حاکم نیشابوری

حاکم نیشابوری یکی دیگر از بزرگان عالمان سنی است. وی در عصر خود رئیس المحدثین نیشابور بود. از او خواستند تا فضیلتی برای معاویه نقل کند، اما او با بی اعتنایی گفت: نمی توانم برای معاویه فضیلتی نقل کنم؛ از دلم نمی آید، به همین دلیل مورد اهانت اتباع بنی امیه قرار گرفت و منزوی و خانه نشین شد. (۴)

ص: ۱۵۷

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۴/۲۷۷ ش ۱۵۷.

۲-۲. لسان المیزان: ۳۴۴: ۵/۱۰۰، میزان الاعتدال: ۷۳۰۶: ۳/۴۹۸.

۳-۳. ذیل میزان الاعتدال: ۶۳۷: ۱/۱۷۹، لسان المیزان: ۳۴۴: ۵/۱۰۳. تفصیل این بحث را در رساله حکم الأرجل فی الوضوء می یابید.

۴-۴. الطبقات الشافعیة الکبری: ۴/۱۶۳، المنتظم: ۷/۲۷۵.

و از طرف دیگر بعضی از مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام را که نواصب سعی در تکذیب آن‌ها دارند حاکم نیشابوری روایت، بلکه تصحیح نموده.

از جمله این احادیث «حدیث طیر» است که حاکم با کمال جرئت، روایت و تصحیح کرده، و موجب حرف و حدیث فراوان، و حتی اتهام وی به «رافضی» بودن گردیده است. (۱)

داستان نسائی

وقتی نسائی وارد دمشق شد، مردم شام که در آن روزگار طرفدار معاویه و دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، از نسائی خواستند تا برای معاویه فضیلتی نقل کند، وی در پاسخ گفت: معاویه فضیلتی ندارد تا من نقل کنم، به همین جهت او را در مسجد دمشق به قدری کتک زدند و بر شکم و خصیتینش فشار آوردند که بعد از چند روز بر اثر همین ضرب و شتم جان سپرد. (۲)

داستان ابن السقای واسطی

ابن السقای واسطی از حفاظ و محدثان بزرگ اهل سنت بود و در شهر واسط (۳) سکونت داشت. ذهبی می گوید:

واتفق أنه أملی حدیث الطیر فلم تحتمله نفوسهم فوثبوا به وأقاموه وغسلوا موضعه فمضی ولزم بینه، فکان لا یحدّث أحداً من الواسطیین فلهدا قلّ حدیثه عندهم؛ (۴)

ص: ۱۵۸

۱-۱. ر. ک: نفحات الازهار: ۱۳/۱۱.

۲-۲. وفيات الأعیان: ۱/۷۷، طبقات الشافعیة الکبری: ۳/۱۵، شذرات الذهب: ۲/۲۳۹.

۳-۳. واسط، شهری است که به دستور حجاج بن یوسف ثقفی بنا شد، چون این شهر در وسط عراق ساخته شده است به آن واسط می گویند.

۴-۴. تذکره الحفاظ: ۳/۱۱۷:۹۰۸، سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۳۵۲.

و چنین اتفاق افتاد که او در حال بیان حدیث طیر بود پس [چون] نفس آن‌ها تحمل آن را نداشت به وی هجوم بردند و از منبر به زیر کشیدند و منبری را که روی آن نشسته بود آب کشیدند. بعد از این جریان او را در خانه حبس کردند و برای احدی از واسطیان حدیث نقل نمی‌کرد به همین جهت حدیث وی نزد آنان کم شد.

اتهام تشیع به دارقطنی

ابوالحسن دارقطنی بغدادی از بزرگان اهل سنت و محدثان بغداد بوده است. از وی به عنوان «شیخ الاسلام» یا «امیرالمؤمنین فی الحدیث» تعبیر می‌کنند. دارقطنی را به خاطر حفظ دیوان سید حمیری به تشیع متهم کرده‌اند؛ (۱) چرا که سید حمیری اشعاری در فضایل و مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام سروده است.

این‌ها نمونه‌هایی از برخورد اهل سنت با عالمان سنی است که گاهی صرفاً به دلیل نقل یک حدیث یا دادن یک رأی یا حفظ کردن یک شعر که موجب تقویت شیعه است به تشیع متهم می‌شوند.

معنای تشیع

روشن شد که اهل سنت-علی‌رغم قول به عدم دخالت اختلاف عقیده در جرح و تعدیل-بسیاری از راویان را به اتهام تشیع جرح می‌کنند، حتی در موارد بسیاری یک عالم بزرگ را به دلیل فتوایی و یا نقل حدیثی که ممکن است موجب تقویت تفکر شیعی شود به تشیع متهم و به او اهانت می‌کنند هر چند عدم تشیع او مسلم باشد.

چون راویانی که با این عنوان قذف می‌شوند بعضاً از نظر عقیده بسیار متفاوتند لازم است معنای شیعه و تشیع در لغت و اصطلاح اهل سنت بررسی شود.

ص: ۱۵۹

۱-۱). سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۴۵۲، تذکره الحفاظ: ۳/۱۳۲: ۹۲۵.

اهل لغت در معنای شیعه می گویند:

الشیعه: أتباع الرجل وأنصاره؛ (۱)

شیعه: پیروان و یاری کنندگان یک مرد را می گویند.

صاحب کتاب تاج العروس فی شرح القاموس ذیل واژه «شعب» به شعر کمیت استشهاد می کند، که گفته است: ومالی إلّا آل
أحمد شیعه

سپس در جای دیگر می گوید:

وقد غلب هذا الاسم على كل من يتولّى علياً وأهل بيته -رضى الله عنهم أجمعين- حتى صار اسماً لهم خاصاً. . . أصل ذلك من
المشايعة وهي المطاوعه والمتابعه؛ (۲)

و این اسم بر همه کسانی که از امیرالمؤمنین و اهل بیت ایشان علیهم السلام تبعیت می کنند [علم شده و] غلبه پیدا کرده است
تا آن جا که اسم مخصوص ایشان شده است و اصل و ریشه این واژه از «مشایعت» است و آن به معنای به دنبال کسی رفتن و
اطاعت کردن از او است.

پس شیعه به حمل شایع صناعتی به کسانی اطلاق می شود که از نظر اندیشه، عمل و اخلاق به دنبال اهل بیت علیهم السلام
حرکت و از ایشان پیروی و اطاعت می کنند.

ص: ۱۶۰

۱-۱. لسان العرب: ۸/۱۸۸.

۲-۲. تاج العروس: ۲/۱۲۰، لسان العرب: ۸/۱۸۸.

واژه شیعه به معنایی که ذکر شد در زمان رسول خدا صلی الله علیه وآله به کار می رفته و بزرگانی از صحابه به عنوان شیعه امیرالمؤمنین شناخته شدند. عنوان «شیعه» و «تشیع» از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله بر پیروان امیرالمؤمنین علیه السلام اطلاق شده است.

اهل سنت روایات فراوانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله در ذیل آیه مبارکه: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (۱) نقل کرده اند مبنی بر این که مراد از «خیر البریه» در این آیه امیرالمؤمنین علیه السلام و شیعیان ایشان می باشد. سیوطی در الدر المنثور می نویسد:

خیر البریه علی و شیعه علی بن ابی طالب. (۲)

از این موضوع استفاده می شود که پیروان و مخالفان امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان حیات پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز شناخته شده بودند.

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله در مواجهه با امیرالمؤمنین علیه السلام به چند دسته تقسیم می شوند:

اول: شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام

دوم: گروهی که حتی در عصر حیات رسول خدا صلی الله علیه وآله با امیرالمؤمنین علیه السلام خصومت داشتند.

سوم: گروهی که با امیرالمؤمنین علیه السلام مانند سایر مردم رفتار می کردند.

شیعیان امیرالمؤمنین همواره معتقد به خلافت بلافصل ایشان بوده اند.

ابن عبدالبر در احوالات امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

ص: ۱۶۱

۱-۱. سوره بینه: آیه ۷.

۲-۲. الدر المنثور: ۶/۳۷۹، شواهد التنزیل: ۲/۴۶۷.

روی عن سلمان وأبی ذرّ والمقداد وخبّاب وجابر وأبی سعید الخدری وزید بن الأرقم أنّ علیّ بن أبی طالب «رضی الله عنه»
أول من أسلم وفضّله هؤلاء علی غیره؛ (۱)

از سلمان، ابوذر، مقداد، خبّاب، جابر، ابوسعید خدری و زید بن ارقم روایت شده که علی بن ابی طالب علیه السلام اولین فردی است که اسلام آورده و این گروه امیرالمؤمنین علیه السلام را بر غیر او تفضیل می دادند.

این هفت نفر افرادی هستند که ابن عبدالبرّ ذکر کرده است، اما تعداد کسانی که در صدر اسلام به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بودند بیشتر است. ابن ابی الحدید پس از آن که سابقه قول به افضلیت حضرت را به صدر اسلام باز می گرداند، تعدادی از اصحاب را نام می برد که معتقد به افضلیت حضرت امیر علیه السلام بوده اند. (۲) پیشتر روشن شد که ابوالطفیل نیز از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله و شیعه امیرالمؤمنین علیه السلام بوده است. از افراد دیگری که معتقد به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران بوده اند می توان عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، خزیمه ذوالشهادتین، ابویوب انصاری را نام برد.

روشن است که لازمه قول به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام اعتقاد به خلافت بلافصل آن حضرت می باشد؛ چرا که «قبیح تقدم مفضول بر فاضل» حکم عقل است و این قاعده مورد قبول همه عقلاست. حتی افرادی چون ابن تیمیه نیز به این قاعده اعتراف دارند. ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه می گوید: «جمهور علمای سنّی و غیر سنّی این قاعده را پذیرفته اند». (۳)

ص: ۱۶۲

۱-۱ . الاستیعاب: ۱۸۵۵: ۳/۱۰۹۰.

۲-۲ . شرح نهج البلاغه: ۴/۱۱۶.

۳-۳ . منهاج السنه: ۶/۳۳۷.

پس اگر کسی قائل به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام از دیگران باشد بنابر قاعده عقلی یاد شده باید به تقدم او بر دیگران و از جمله شیخین معتقد باشد و معنای این سخن اعتقاد به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام است.

پس روشن شد که اهل سنت خود به این موضوع معترفند که تعداد زیادی از صحابه و تابعین قائل به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام بوده اند. تعدادی از این افراد جزء رجال صحاح هستند، بدین روی اهل سنت به ناچار گفته اند که این اعتقاد بدعت نیست.

ذهبی در این باره می نویسد:

لیس تفضیل علی برفض ولا هو ببدعه بل قد ذهب إليه خلق من الصحابه والتابعین؛ (۱)

[اعتقاد به] برتری علی علیه السلام رفض و بدعت نیست بلکه تعدادی از صحابه و تابعین به این مسلک رفته اند.

هم چنین معلوم گردید که از همان صدر اسلام و عصر حیات خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله عده ای از اصحاب ایشان به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسول خدا اعتقاد داشته اند. این گروه به عنوان پیروان امیرالمؤمنین شناخته می شدند و رسول خدا صلی الله علیه وآله از ایشان با عنوان شیعه علی تعبیر فرموده است.

اصطلاح «شیعه» در بین اهل سنت

روشن شد که معنای «شیعه» و «شیعی» به طور مطلق تبعیت از اهل بیت علیهم السلام و اعتقاد به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین پس از رسول خدا است. اما این واژه در میان

ص: ۱۶۳

جمعی از اهل سنت تبدیل به اصطلاحی برای قدح رجال شده است. اهل سنت این اصطلاح را دست کم در مورد سه گروه و با تعابیر مختلف به کار می‌برند. این سه گروه عبارتند از:

یک) کسانی که قائل به تقدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر شیخین هستند.

اهل سنت در مورد این گروه تعابیری چون «غال فی التشیع» و «کان شیعیاً مفرطاً» به کار می‌برند. در نظر اهل سنت این گروه خود دو دسته هستند.

اول: گروهی که امیرالمؤمنین علیه السلام را به طور مطلق بر غیر ایشان مقدم می‌دارند، اما در عین حال شیخین را سب و شتم نکرده‌اند.

دوم: گروهی که علاوه بر مقدم داشتن امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران، شیخین را هم سب و شتم می‌کرده‌اند.

بعدها اصطلاح «رافضی» برای گروه دوم جعل شد.

البته این تقسیم‌بندی مبنای صحیحی ندارد و شیعه بودن مساوی با رافضی بودن است. در حقیقت رافضی بودن چیزی جز شیعه بودن نیست. «رفض» به معنای نپذیرفتن است، کسی که به تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران معتقد باشد و آن حضرت را خلیفه بلافصل رسول خدا صلی الله علیه و آله بداند در حقیقت خلافت شیخین را نپذیرفته و از این جهت «رافضی» است. پس اصطلاح «رافضی» و اصطلاح «شیعی» در حقیقت به یک معنا هستند، اما اهل سنت برای شناختن راویان شیعه در صحاح سته و جدا کردن ایشان از شیعیان دیگر اصطلاح «رافضی» را جعل کردند تا چنین القاء کنند که هر چند راویان شیعه در صحاح سته معتقد به افضلیت امیرالمؤمنین علیه السلام هستند اما شیخین را سب و شتم نکرده‌اند. به همین جهت است که ذهبی می‌گوید:

لیس تفضیل علی برفض ولا هو ببدعه، بل قد ذهب إليه خلق من

برتر دانستن علی، رفض و بدعت نمی باشد، [چرا که] جمعی از صحابه و تابعین بر این عقیده بودند.

اما روشن است که اصطلاح «غال فی التشیع» و «کان شیعیاً مفرطاً» با اصطلاح «رافضی» مصداقاً یکی است و در خارج هیچ تفاوتی بین این دو گروه نیست.

برخی از اهل سنت برای مذمت «رافضه» احادیثی هم جعل کرده اند، اما برخی دیگر اذعان دارند که این اصطلاح در قرن دوم و در قضیه زید بن علی بن حسین علیهما السلام پیدا شده است. در نتیجه همه احادیثی که در مذمت «رافضه» به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت می دهند جعلی و دروغ است. ابن تیمیه که به دشمنی با شیعه مشهور است در مورد این احادیث می گوید:

وبهذا وغيره يعرف لفظ الأحاديث المرفوعه التي فيها لفظ الرافضه؛ (۲)

و به این دلیل و دلایل دیگر کذب این احادیث مرفوعه که در آن لفظ «رافضه» آمده است، دانسته می شود.

و نووی در المنهاج می نویسد:

سموا رافضه لأنهم رفضوا زید بن علی فتركوه؛ (۳)

رافضه نامیده شدند، به دلیل آن که ایشان زید بن علی را نپذیرفتند و او را ترک کردند.

دو کسانی که معتقد به تقدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر عثمان بن

ص: ۱۶۵

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۶/۴۵۷.

۲-۲. منهاج السنه: ۱/۱۵.

۳-۳. المنهاج شرح صحیح مسلم: ۱/۱۰۳.

عفان هستند (۱).

اصطلاح «فیه تشیع خفیف» یا «فیه تشیع یسیر» برای تضعیف راویانی است که شیعه به معنای حقیقی نیستند اما گاه خلاف اعتقادات اتباع بنی امیه سخن گفته اند، از جمله راویانی که این تعبیر در مورد آن ها به کار می رود، کسانی هستند که امیرالمؤمنین را پس از شیخین و قبل از عثمان بن عفان نام می برند. از باب نمونه به دو مورد از این افراد اشاره می کنیم.

وکیع بن جراح:

وکیع بن جراح از رجال کتب سته است. کتابی تألیف کرده و در آن به ذکر روایات فضائل و احوالات صحابه پرداخته است. وی در این کتاب پس از شرح حال ابوبکر و عمر در مرتبه سوم شرح حال امیرالمؤمنین علیه السلام را آورده و آن گاه احوالات عثمان را نوشته است. از این ترتیب معلوم می شود که وی به تقدم شیخین بر امیرالمؤمنین اعتقاد داشته و به تأخر عثمان از آن حضرت قائل بوده. از این روی در شرح حال وی گفته اند:

فیه تشیع یسیر؛ (۲)

در او کمی [رنگ] تشیع بوده است.

فضل بن دکین:

در احوالات ابونعیم الفضل بن دکین هم نوشته اند:

کان فی اَبی نعیم تشیع خفیف؛ (۳)

در [اعتقادات] اَبی نعیم اندکی [رنگ] تشیع هست.

ص: ۱۶۶

۱-۱. ر. ک: میزان الاعتدال: ۵۴۴: ۳/۵۵۲.

۲-۲. سیر اعلام النبلاء: ۹/۱۵۴.

۳-۳. همان: ۱۰/۱۵۱.

ابونعیم از رجال کتب سته است، اما علت این که در مورد وی چنین گفته اند، عبارتی است که در مورد حبّ امیرالمؤمنین علیه السلام از وی نقل شده است. ذهبی از ابونعیم نقل می کند که وی گفته:

حبّ علیّ عبادہ و خیر العبادہ ما کُنتم؛ (۱)

دوستی علی علیه السلام عبادت است و بهترین عبادت آنست که در دل مخفی نگه داشته شود.

سه) کسانی که با معاویه دشمنی داشته اند.

از نظر اتباع بنی امیه، حتی اگر کسی خلفا را به همان ترتیبی که مورد قبول اهل سنت است بپذیرد اما با معاویه مخالفت داشته باشد که این دشمنی را اظهار و یا حدیثی را روایت کند که دلالت داشته باشد بر وجوب بغض معاویه و بنی امیه و دشمنان امیرالمؤمنین علیه السلام، به تشیع متصف می شود.

اصطلاح «فیه ادنی تشیع» گاه در مورد این گروه از راویان به کار می رود.

ابوغسان نهدی

ابوغسان نهدی از رجال صحاح سته است. وی به سند خود از زید بن ارقم- که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله است- نقل می کند:

إنّ التّبی

صلی الله علیه وآله

قال لعلیّ وفاطمه والحسن والحسین: أنا حرب لمن حاربتم وسلم لمن سالمتم؛ (۲)

همانا پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فرمود: من دشمنم با کسی که با شما دشمنی کند و آشتی هستم با کسی که با شما آشتی باشد.

ص: ۱۶۷

(۱-۱). همان.

(۲-۲). سیر اعلام النبلاء: ۱۰/۴۳۲.

به این دلیل در مورد وی نوشته اند:

فيه أدنى تشيع؛ (۱)

در او کمترین حدّ تشیع هست.

البته برخی از عالمان اهل سنت کوشیده اند، علت رمی ابوغسان به تشیع را شتم معاویه هم از سوی وی، معرفی کنند.

از بخاری در مورد تشیع ابوغسان نه‌دی سؤال کردند، وی در پاسخ گفت:

هو علی مذهب أهل بلده، ولو رأيتم عبيدالله بن موسى وأبا نعيم وجماعه مشايخنا الكوفيين لما سألتمونا عن أبي غسان؛ (۲)

او بر مذهب اهل شهر خود بود اگر عبيدالله بن موسى و ابانعيم و جمعی از مشايخ کوفی ما را می دیدید در مورد ابوغسان سؤال نمی کردید.

اهل کوفه در عصر بخاری به تشیع معروف بودند لذا بخاری می گوید، تشیع ابوغسان در مقابل عبيدالله بن موسى و ابونعيم و جمعی از مشايخ کوفی ما چیزی نیست، یعنی اگر از اعتقادات و سخنان علمای کوفه مطلع می شدید، تشیع ابوغسان برای شما مهم نبود. البته ذهبی برای منصرف کردن اذهان مخاطبان حاشیه می رود و می نویسد:

قلت: وقد كان أبو نعيم وعبيدالله معظّمين لأبي بكر وعمر، وإنما ينالان من معاوية وذويه -رضي الله عن جميع الصحابة-؛ (۳)

می گویم: ابونعيم و عبيدالله ابوبکر و عمر را تعظیم می کردند اما معاویه و پیروانش را سب می کردند خداوند از همه صحابه راضی باشد.

ص: ۱۶۸

۱-۱ . همان.

۲-۲ . همان.

۳-۳ . همان.

ذهبی با این سخن قصد دارد این مطالب را که به بزرگان رجال حدیث نسبت داده شده به گونه ای توجیه کند که هم حرمت شیخین و هم حرمت صحاح سته حفظ شود، بنابراین اذهان را از سب و شتم شیخین به سب و شتم معاویه و یاران وی منصرف می کند.

□

اما براساس تحقیقات انجام شده، عبیدالله بن موسی، ابونعیم و عبدالرزاق [بن همام] صنعانی و همه علمای این طبقه و بلکه همه مشایخ کوفی، عثمان را هم سب می کردند. (۱)

توجه به این نکته ضروری است، که سب عثمان در آن عصر به منزله سب شیخین بوده است. به دلیل اختناق حاکم بر آن دوران کسی نمی توانست به صورت علنی علیه شیخین سخنی بگوید و آن چه را در باطن دارد اظهار کند؛ لذا شیعیان با سب عثمان در واقع ابوبکر و عمر را هم سب می کرده اند؛ زیرا خلافت عثمان فرع بر خلافت ابوبکر و عمر است و سب عثمان در حقیقت به ابوبکر و عمر باز می گردد.

□

نکته دیگر این که با اندکی تأمل می توان پی برد، حال عبیدالله بن موسی، ابونعیم و دیگر مشایخ کوفه بدتر از حال ابوغسان نبوده است. چرا که اگر این دو و مشایخ کوفه علناً معاویه را سب می کنند در مقابل ابوغسان حدیثی نقل می کند که پذیرش محتوای آن به سب کسانی منجر می شود که با امیرالمؤمنین علیه السلام جنگیدند. سران جنگ علیه امیرالمؤمنین علیه السلام عبارتند از: معاویه، عائشه، طلحه و زبیر.

□

یادآور می شویم که ابوغسان از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می کند که نسبت به امیرالمؤمنین و اهل بیت علیهم السلام فرمود:

أنا حرب لمن حاربتهم. (۲)

ص: ۱۶۹

۱- ۱). لسان المیزان: ۳/۴۳۲، میزان الاعتدال: ۲/۵۸۸.

۲- ۲). سیر اعلام النبلاء: ۱۰/۴۳۲.

و چون معاویه از کسانی است که با امیرالمؤمنین علیه السلام به جنگ برخاست پس براساس این حدیث دشمن رسول خدا صلی الله علیه و آله است و اعتقاد به این حدیث مساوی با سب معاویه خواهد بود. از این رو می توان گفت ابوغسان، عیدالله بن موسی، ابونعیم و همه مشایخ کوفی در حقیقت یک اعتقاد داشته اند. این افراد هرگز ابوبکر و عمر را نمی ستودند بلکه شیعه و مورد احترام ائمه اهل بیت علیهم السلام بوده اند. امامان اهل بیت علیهم السلام از کوفه و علمای کوفه در آن روزگار تجلیل می کردند.

در مورد محمد بن فضیل بن غزوان، از پدرش فضیل نقل می کنند که یک شب تا صبح پسرش را کتک زده تا او را به طلب مغفرت برای عثمان مجبور کند، اما وی از این کار ابا کرده است. (۱) محمد بن فضیل بن غزوان نیز از رجال صحاح سته می باشد. (۲)

چنان که اشاره شد، این علما به دلیل اختناق حاکم بر آن عصر قادر به اظهار اعتقاد درباره خود شیخین نبوده اند، با این حال تعدادی از ایشان با این که از رجال صحاح سته هستند علاوه بر سب عثمان، ابوبکر و عمر را هم بصورت علنی سب و شتم می کردند. به عنوان نمونه در احوالات تلید بن سلیمان نوشته اند:

کان یشتم عثمان ویشتم أبا بکر وعمر. (۳)

بنابراین معنای حقیقی شیعه متابعت از اهل بیت علیهم السلام و تقدیم امیرالمؤمنین بر غیر اوست، و اهل سنت برای توجیه رجال صحاح خود اصطلاحاتی چون «فیه تشیع قلیل»، «فیه ادنی تشیع» و امثال آن را جعل کرده اند.

شواهد زیادی برای اثبات این مدعا وجود دارد که ذیلاً به دو شاهد اشاره می شود.

ص: ۱۷۰

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۹/۱۷۴.

۲-۲. صحیح بخاری: ۲/۷۱۸ حدیث ۱۹۳۶.

۳-۳. تاریخ بغداد: ۷/۱۳۷، تهذیب الکمال: ۴/۳۲۲.

شاهد اول:

چنان که در احوالات شافعی گذشت، ذهبی در مورد وی می گوید:

من زعم أنّ الشافعی یتشیع فهو مفرّ لا یدری ما یقول... لو کان شیعیاً - وحاشاه من ذلك - لما قال: الخلفاء الراشدون خمسة، بدأ بالصدیق وختم بعمر بن عبدالعزیز؛ (۱)

کسی که گمان کند شافعی شیعه بوده پس او افتراگویی است که نمی داند چه می گوید اگر شافعی شیعه بود و حال آن که او از این [اتهام] بری است، هرگز نمی گفت خلفاء راشدین پنج نفرند و از ابوبکر آغاز و به عمر بن عبدالعزیز ختم کرده است.

از این عبارت استفاده می شود که «تشیع» به معنای تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران است، و شیعه کسی است که به خلافت بلافضل امیرالمؤمنین معتقد باشد.

شاهد دوم:

□
عوف بن ابی جمیله از کسانی است که به امامت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام معتقد بوده است. از این رو عبدالله بن مبارک در مورد وی می گوید:

□
والله ما رضی عوف ببدعه حتی کانت فیه بدعتان، کان قدریاً و کان شیعیاً؛ (۲)

سوگند به خدا! عوف به یک بدعت اکتفا نکرد در او دو بدعت بود [یعنی] او هم قدری بود و هم شیعی.

و از این که از تشیع وی به «بدعت» تعبیر شده است فهمیده می شود که قائل به امامت بلافضل بوده، زیرا تشیع به معانی دیگر بدعت نمی باشد.

ص: ۱۷۱

۱-۱. سیر اعلام النبلاء: ۱۰/۵۸.

۲-۲. میزان الاعتدال: ۶۵۳۰: ۳/۳۰۵.

پس شیعه یعنی کسی که معتقد باشد، امیرالمؤمنین علیه السلام خلیفه بلافضل پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امام اول است.

و چنان که پیشتر بیان شد چون شیعه به این معنا در بین صحابه و تابعین فراوان بوده است، اهل سنت برای حفظ منابع حدیثی خود با اصطلاح سازی، شیعه را به چند گروه تقسیم کردند و بعدها با به کارگیری لفظ «رافضی» در صدد توجیه رجال کتب سته و حفظ حرمت شیخین برآمدند، از این رو ذهبی مدعی شده است صرف تفضیل امیرالمؤمنین علیه السلام بر دیگران، رفض و بدعت نیست، و اذعان کرده که بسیاری از صحابه و تابعین بر این اعتقاد بوده اند. امّا روشن است که تفضیل امیرالمؤمنین بر شیخین به معنای رفض شیخین است. پس چاره ای نیست جز این که اهل سنت یا به مخدوش بودن صحاح خود معتقد شوند یا همه رجال و احادیث آن را بپذیرند. در این صورت نمی توانند هم به صحت کتب خود قائل شوند و هم حدیثی را که در فضائل اهل بیت علیهم السلام و مثبت مدعای شیعه است رد کنند؛ به این بهانه که راوی آن شیعی و رافضی است.

نتیجه بحث

نتایجی که در باب ضوابط جرح و تعدیل به دست آمد می توان در چند جمله خلاصه کرد.

۱. علی رغم این که تأثیر و اهمیت جرح و تعدیل در اخذ معارف دینی از راویان بر کسی مخفی نیست، اهل سنت در این باب مبانی مشخص، محکم و درستی ندارند.

۲. علمای جرح و تعدیل اهل سنت خود مخدوش و متهم به عصبیت، هوای نفس و منافیات عدالت و حسد هستند.

۳. رمی به تشیع یا رفض هرگز برای وثاقت راوی مضر نیست.

۴. جرح با عنوان تشیع بیانگر دخالت دادن اختلاف عقیده، تعصب و هوای

ص: ۱۷۲

نفس در جرح و تعدیل است.

۵. معیار اعتبار حدیث فقط وثاقت و اتقان است.

۶. شیعیان راستگو و ضابط در صحاح سته و غیر آن فراوان اند و اهل سنت چاره ای جز پذیرش روایات ایشان ندارند.

۷. اهل سنت برای حفظ حرمت صحاح سته مجبورند همه رجال آن را توثیق کنند حتی کسانی را که معاویه، عثمان و شیخین را سب و شتم می کردند.

ص: ۱۷۳

اشاره

از نظر اهل سنت، شاید جامع ترین کتابی که در علوم قرآن نگاشته شده است، کتاب الاتقان فی علوم القرآن باشد. این کتاب اثر حافظ جلال الدین سیوطی و یکی از معروف ترین کتاب هایی است که در محافل علمی اهل سنت به مطالب آن استناد می شود.

البته سیوطی از علمای متأخر است و در بین اهل سنت شخصیت خیلی بااهمیت نیست. ولی ارزش کتاب اتقان از آن جهت است که مشتمل بر اقوال علمای بزرگ سنی است که سخنان و نظرات آنان در این باب مورد اعتماد و اعتنا می باشد.

سیوطی فصلی در طبقات مفسرین دارد. وی در این فصل طبقات مفسرین را از صحابه، تابعین، تابعین تابعین و علمای تفسیر تا عصر خود، ذکر می کند. سیوطی در طبقه اول ده نفر از صحابه را نام می برد که به تفسیر مشهورند و تفسیر قرآن از ایشان گرفته شده است. به اعتراف سیوطی از خلفاء ثلاثه تفسیر معتناهی نقل نشده است. وی می نویسد:

النوع الثمانون فی طبقات المفسرین:

إشتهر بالتفسير من الصحابه عشره، الخلفاء الأربعة وابن مسعود وابن عباس وأبي بن كعب وزيد بن ثابت وأبو موسى الأشعري وعبدالله بن الزبير.

أُمِّيَا الخلفاء، فأكثر من روى عنه منهم: علي بن أبي طالب، والرواية عن الثلاثة نزره جداً... ولا أحفظ عن أبي بكر في التفسير إلا آثاراً قليلة جداً لا تكاد تتجاوز العشرة؛ (١)

فصل هشتم در طبقات مفسرین: ده نفر از صحابه به تفسیر مشهورند: خلفاء چهارگانه، ابن مسعود، ابن عباس، ابی بن کعب، زید بن ثابت، ابو موسی اشعری و عبدالله بن زبیر.

اما در میان خلفا بیشترین تفسیری که از ایشان روایت شده مربوط به علی بن ابی طالب علیهما السلام است و روایت از سه خلیفه دیگر جداً اندک است... من از ابوبکر چیزی در تفسیر حفظ نکرده ام مگر آثار بسیار اندکی که از عدد انگشتان دست هم تجاوز نمی کند.

در این کلام چند نکته وجود دارد که تأمل و بحث پیرامون آن ها ضروری می نماید.

نکته اول: بی بهره گی خلفا از علوم قرآنی

نکته دوم: علت ذکر نام خلفا در بین مفسرین با توجه به بی بهره گی آن ها از قرآن.

نکته سوم: عملکرد اهل سنت در مقابل تفاسیر رسیده از امیرالمؤمنین علیه السلام.

بر این اساس طبقه صحابه از مفسرین را در سه محور (خلفاء، امیرالمؤمنین علیه السلام و اصحاب دیگر) مورد بررسی قرار می دهیم.

ص: ۱۷۸

۱. خلفاء

سیوطی تصریح می کند آن چه در تفسیر قرآن از خلفاء سه گانه نقل شده بسیار اندک است. جهل خلفا به مسائل و معارف قرآنی نیز بسیار مشهور است. مدارک زیادی در منابع اهل سنت وجود دارد که از عدم علم خلفا به مسائل مختلفه قرآنی حکایت دارند. براساس این مدارک خلفا با آن که عرب زبان بودند، معنای برخی واژه ها را که در قرآن آمده نمی دانستند. مثلاً: روایاتی که در مورد جهل ابوبکر و عمر نسبت به معنای «کلاله» نقل شده فراوانند. (۱) با توجه به اهمیت بسیار بالای قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان، بی بهره گویی مدعیان خلافت مسلمین از علوم و معارف قرآنی، نقص بسیار بزرگی محسوب می شود. از این رو سؤالاتی به نظر می رسد که پیروان خلفا باید برای آن ها پاسخ های قانع کننده ارائه دهند:

□ □
آیا خلفا ملازم رسول الله صلی الله علیه وآله بوده اند تا چیزی یاد بگیرند؟

آیا آن ها وقتی نزد آن حضرت بوده اند سؤالی در خصوص قرآن پرسیده اند؟

ص: ۱۷۹

۱ - ۱. سنن دارمی: ۳/۳۶۵، تفسیر طبری: ۶/۳۰، الدر المنثور: ۲/۲۵۱، مسند احمد: ۱/۳۸، حدیث ۲۶۲، سنن بیهقی ۶/۲۲۴-۲۲۵ حدیث ۱۲۰۴۸، تفسیر ابن کثیر: ۲/۴۳۳؛ علّامه امینی در الغدیر بابی به عنوان نوادر الاثر فی علم عمر گشوده و مدارک این قضیه را ذکر کرده است. ر. ک: الغدیر: ۶/۱۲۷.

اگر پرسیده اند، آن مطلب و جواب حضرت چه بوده، و اگر نپرسیده اند، چرا؟

چرا آن حضرت ابتداءً چیزی به آن ها نیاموخته اند؟

اگر چیزی یاد گرفته اند، چرا نقل نکرده اند؟

بهترین عذری که برای بی بهره گی خلفا از علوم قرآن ذکر شده نداشتن فرصت است، آن ها توفیق کمتری برای حضور نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله داشتند و قهراً از برکات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله محروم شدند؛ در نتیجه طبیعی است که از معارف و علوم پی پایان قرآن بهره کمتری داشته باشند. بر اساس این توجیه، دیگران که فرصت بیشتری برای درک محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله و فراگیری علم از ایشان داشته اند، از خلفای ثلاثه اعلم خواهند بود. به عنوان مثال ابوهریره در نقل حدیث از رسول الله صلی الله علیه و آله بسیار افراط می کرد. وقتی وی را به جعل احادیث و نسبت کذب به رسول الله صلی الله علیه و آله متهم کردند، بلکه نقل شده که عمر بن خطاب ابوهریره را به خاطر این موضوع مورد اهانت و شتم قرار داد. ابوهریره در مقام دفاع از خود به ملازمت خویش با رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرصت کم دیگران استناد کرد. (۱)

بخاری به نقل از ابوهریره می نویسد:

إن إخواننا من المهاجرين كان يشغلهم بالأسواق، وإن إخواننا من الأنصار، كان يشغلهم العمل في أموالهم، وإن أبا هريره كان يلزم رسول الله ﷺ
صلى الله عليه وآله؛ (۲)

ص: ۱۸۰

۱- ۱). البته کذب این مدعا آشکار است. زیرا ابوهریره در آخرین سال های عمر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در این زمان اندک هم عملاً توفیق درک محضر رسول الله صلی الله علیه و آله را نیافت. گذشته از همه این ها حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به کذب بودن احادیث وی تصریح فرموده اند. شرح نهج البلاغه: ۴/۶۸.

۲- ۲). صحیح بخاری: ۱/۵۵ حدیث ۱۱۸ و ۲/۸۲۷ حدیث ۲۲۲۳.

همانا خرید و فروش در بازار برادران مهاجر ما را مشغول می کرد و برادران انصار ما نیز مشغول کار در اموال (مزارع، باغات) خود بودند در حالی که ابوهریره ملازم رسول خدا صلی الله علیه وآله بود.

□
عمر هم ضمن اعتراف به بی بهره گی خویش از محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله ، این موضوع را توجیهی برای جهل خود قرار داده است. نقل شده که روزی ابی بن کعب آیه ای از قرآن خواند، عمر به او اعتراض کرد و مدعی شد که آیه چنین نیست! ابی در پاسخ گفت:

□
لقد سمعتها من رسول الله

□
صلی الله علیه وآله

وَأنت یلهیک-یا عمر-الصفق بالبیع. فقال عمر: صدقت؛ (۱)

□
همانا آیه را [به همین نحو] از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم در حالی که کاسبی در بیع تو را مشغول کرده بود، عمر گفت: راست می گویی.

بخاری در کتاب البیوع باب «ما جاء فی التجاره فی البر» از صحیح خود می نویسد:

... إنَّ أبا موسى الأشعريَّ إستاذن عليَّ عمر بن الخطاب

□
رضی الله عنه

□
، فلم يؤذن له وكأنته كان مشغولاً، فرجع أبو موسى، ففرغ عمر فقال: ألم أسمع صوت عبد الله بن قيس ائذنوا له، قيل قد رجع، فدعاه فقال كُنَّا نؤمر

بذلك فقال: تأتيني على ذلك بالبينه، فانطلق إلى مجلس الأنصار فسألهم،

□
فقالوا لا يشهد على هذا إلا أصغرنا أبو سعيد الخدري، فذهب بأبي سعيد الخدري، فقال عمر: أخفى عليَّ من أمر رسول الله

□
صلی الله علیه وآله

، ألهاني الصفق بالأسواق یعنی الخروج إلى التجاره؛ (۲)

ص: ۱۸۱

۱ - ۱. مسند احمد: ۴/۴۰۰ حدیث ۱۹۵۹۶، صحیح مسلم: ۶/۱۷۹ حدیث ۵۷۵۷ و ۵۷۵۸، تفسیر ابن کثیر: ۶/۳۶، کنز العمال: ۱۳/۲۶۲ حدیث ۳۶۷۶۶.

۲-۲). صحیح بخاری: ۲/۷۲۷، حدیث ۱۹۵۶ و ۶/۲۶۷۶ حدیث ۶۹۲۰، صحیح مسلم: ۶/۱۷۹ حدیث ۵۷۵۷.

... همانا ابوموسی اشعری از عمر بن خطاب اذن خواست و به او اذن داده نشد مثل این که او مشغول بوده است. پس ابوموسی باز گشت، هنگامی که عمر از کار خود فارغ شد گفت آیا صدای عبدالله بن قیس را نشنیدم؟ به او اجازه دهید گفته شد او برگشته است، عمر او را خواست، ابوموسی گفت ما به این کار امر شده ایم، عمر گفت برای این ادعا دلیل بیاور. ابوموسی به مجلس انصار رفت و از ایشان در این باره سؤال کرد. گفتند کسی به این موضوع برای تو شهادت نمی دهد مگر کوچکترین ما ابوسعید خدری پس با ابوسعید خدری نزد عمر رفتند [و ابوسعید خدری به این موضوع شهادت داد] عمر گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من اموری مخفی مانده است؟ خرید و فروش در بازار مرا به خود مشغول کرد.

بر اساس برخی نقل ها شغل ابوبکر بزازی بوده است، (۱) یعنی چند طاقه پارچه به دوش می کشیده و آن ها را متری می فروخته است، در مورد عثمان هم همین شغل ذکر شده است، اما عمر شاگرد دلال خرید و فروش الاغ و چارپایان بوده است.

البته موقعیت اجتماعی عثمان در جامعه آن روز از ابوبکر و عمر بالاتر بود. (۲)

در هر صورت اشتغال به خرید و فروش و کسب و کار بهانه و عذری است که برای بی بهره گی خلفا از علوم قرآن و جهل آن ها نسبت به حقایق دینی و احکام اسلام ذکر شده است، بدین معنا که آن ها توفیق کمتری برای حضور در خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته اند، به فرض این که عذر مطابق واقع باشد اما روشن است که خلفا در جنگ ها و مسافرت های بسیاری همراه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند، آیا در این فرصت ها نیز خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نرسیده اند و سؤالی

ص: ۱۸۲

۱-۱. سیره حلیه: ۱/۴۴۹.

۲-۲. عثمان از بنی امیه بود. بنی امیه در آن روز قبیله بزرگی بودند و از موقعیت اجتماعی نسبتاً خوبی برخوردار بودند اما ابوبکر و عمر از دو قبیله تیم و عدی بودند که از قبائل پست به شمار می رفت.

در مورد قرآن از آن حضرت نپرسیده اند؟

نکته دیگر این که چرا با وجود احادیث بسیار کم و غیر قابل اعتنای خلفا به اقرار سیوطی، باز هم ایشان را در صف مقدم مفسرین ذکر می کند. ظاهراً هیچ پاسخ قانع کننده ای برای این سؤال وجود ندارد. جز حفظ مقام خلفا در همه امور، یعنی اهل سنت خلفا را در هر کاری و فضیلتی بر دیگران مقدم می دارند، از این رو در تفسیر نیز نام خلفا باید جزو مفسرین و بلکه پیشگامان این علم ذکر شود.

۲. امیرالمؤمنین

علیه السلام

مهم ترین نکته ای که به تأمل جدی نیاز دارد عملکرد اهل سنت در مقابل تفاسیر رسیده از امیرالمؤمنین علیه السلام است. سیوطی اذعان دارد که در بین خلفا بیشترین تفسیر متعلق به حضرت امیر است، با این حال در مراجعه به متون تفسیری اهل سنت به جز چند حدیث، چیزی از ایشان مشاهده نمی شود. این موضوع نشان می دهد که آن ها در عمل به روایات امیرالمؤمنین علیه السلام توجهی نداشته اند و اصلاً احادیث آن حضرت مورد قبول آنان قرار نگرفته است، بلکه تکذیب هم می کنند:

بخاری در باب «فضایل امیرالمؤمنین» می نویسد:

فکان ابن سیرین یری أن عامه ما یروی عن علیّ الکذب؛ (۱)

همواره نظر ابن سیرین این بود که عموم آن چه از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده، دروغ است.

از این که بخاری این قول را در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام آورده معلوم می شود که خود وی نیز به این سخن معتقد است. مفهوم این عبارت، کنار گذاشتن تفاسیر امیرالمؤمنین علیه السلام است. تفسیر آن حضرت با مبانی و اصول اعتقادات

ص: ۱۸۳

اهل سنت سازگار نیست، بنابراین باید برای پیش گیری از نشر آن چاره ای بیندیشند، از این رو از اساس صحت احادیثی را که بیان گر تفاسیر امیرالمؤمنین علیه السلام است منکر می شوند. در این راستا ابن تیمیه می گوید:

ما يُعرف بأیدی المسلمین تفسیر ثابت عن علی؛ (۱)

در دست مردم تفسیری که ثابت شود از امیرالمؤمنین است شناخته نشده است (سراغ نداریم).

ابن عباس مشهورترین شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است با این حال ابن تیمیه مدعی شده که اصحاب صحاح چیزی در باب تفسیر از ابن عباس به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت نکرده اند، بلکه روایت ابن عباس از امیرالمؤمنین را بسیار کم دانسته است. در منهاج السنه آمده است:

□
وهذا ابن عباس نقل عنه من التفسیر ما شاء الله بالأسانید الثابته، لیس فی شیء منها ذکر علی، وابن عباس یروی عن غیر واحد من الصحابه، یروی عن عمر وأبی هریره و عبدالرحمن بن عوف وعن زید بن ثابت وأبی بن کعب وأسامه بن زید و غیر واحد من المهاجرین والأنصار، وروایته عن علیّ قلیله جداً، ولم یخرج أصحاب الصحیح شیئاً من حدیثه عن علیّ؛ (۲)

و این ابن عباس است که از او در تفسیر روایات بسیار زیادی با اسانید ثابت نقل شده است و در هیچ یک از آن ها ذکر از علی علیه السلام نیست و ابن عباس از افراد دیگری از صحابه روایت می کند، از عمر، ابوهریره، عبدالرحمان بن عوف، زید بن ثابت، اُبی بن کعب، اسامه بن زید و افراد دیگری از مهاجرین

ص: ۱۸۴

۱-۱ . منهاج السنه: ۸/۳۳.

۲-۲ . همان: ۸/۳۲.

و انصار روایت می کنند. در حالی که روایت وی از امیرالمؤمنین علیه السلام جداً اندک است و اصحاب صحاح چیزی از حدیث ابن عباس منقول از امیرالمؤمنین علیه السلام نیاورده اند.

نکات شایان توجهی پیرامون ادعای ابن تیمیه وجود دارد که ذیلاً به آن ها متذکر می شویم:

نکته اول بر اساس آن چه از سیوطی نقل شد بسیاری از کسانی که ابن تیمیه به عنوان مشایخ تفسیری ابن عباس معرفی می کند اساساً جزو مفسرین نیستند.

هم چنین سیوطی تصریح می کند که روایات بسیار بسیار اندکی از خلفا در باب تفسیر وارد شده است، با این حال چگونه می توان مدعی شد که ابن عباس علوم تفسیری خود را از ابوبکر، عمر و عثمان اخذ کرده؟!

نکته دوم برخی از عالمان سنی اذعان دارند که ابن عباس هر چه دارد از امیرالمؤمنین علیه السلام (۱) است. پس هرگز شخصی چون او را نمی توان شاگرد افرادی

ص: ۱۸۵

۱- ۱). مناوی می نویسد: قال ابن عباس: ما أخذت من تفسیره فعن علی؛ ابن عباس گفت: آن چه از تفسیر قرآن فرا گرفتم از علی می باشد. فیض القدیر: ۴/۴۷۰. ابوبکر نقاش نیز از ابن عباس نقل می کند: جلّ ما تعلمت من التفسیر من علی بن ابی طالب؛ [ابن عباس می گفت]: هر آن چه از تفسیر فرا گرفتم از علی بن ابی طالب بود. و می افزاید: قال ابن عباس: علم النبی صلی الله علیه وآله من علم الله، و علم علی من علم النبی، و علم من علم علی؛ ابن عباس می گوید: علم پیامبر صلی الله علیه وآله از علم خداوند بود و علم علی و علم من علم علی، و علم من علم علی؛ ابن عباس می گوید: علم پیامبر نشأت می گرفت و [سرچشۀ] علم من از علم علی علیه السلام است. سعد السعود: ۲۸۵.

چون ابوهریره، عبدالرحمان بن عوف و... برشمرده. (۱)

بر اساس تحقیقات صورت گرفته به این نتیجه رسیدیم که به اعتراف خود اهل سنت تمام علوم اسلامی در همه بلاد مسلمین از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام منتشر شده است. روشن است که این علوم از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سرچشمه گرفته است، و چون امیرالمؤمنین علیه السلام واسطه بین بزرگان صحابه و رسول الله صلی الله علیه و آله بوده است در نتیجه علوم اسلامی اعم از قرآن، حدیث، احکام شرعی و فقه از طریق امیرالمؤمنین علیه السلام در مکه، مدینه، شام، یمن، کوفه و بصره انتشار یافته است. (۲)

بنابراین چگونه است که روایات امیرالمؤمنین علیه السلام در بین اهل سنت بسیار اندک است؟!

مفسرین اهل سنت در تفسیر آیه مبارکه «... وَ تَعِيَهَا أُذُنٌ وَاعِيَةٌ» (۳) اذعان کرده اند که مراد از «أُذُنٌ» در این آیه علی بن ابی طالب علیهما السلام است. (۴) هم چنین حدیث «علی مع القرآن و القرآن مع علی» در کتب معتبر آن ها نقل شده است، (۵) یا این حال جای این سؤال هست که چرا روایات تفسیری امیرالمؤمنین علیه السلام در صحاح نیامده است؟!

و از همه مهمتر این که چرا روایات تفسیری امیرالمؤمنین علیه السلام مورد پذیرش و اتباع قرار نگرفته است؟!

ص: ۱۸۶

۱-۱). البته روایات تفسیری که از ابن عباس نقل شده هرگز از سوی وی به ابوبکر و عمر اسناد داده نشده است. سند روایات ابن عباس به خود وی منتهی می شود که مستقیماً از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می کند و یا آموخته خود را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله انتقال می دهد.

۲-۲). ر. ک: نفحات الأزهار: ۱۲/۴۷-۵۶ و ابن ابی الحدید نیز به این معنی اذعان می کند. شرح نهج البلاغه: ۱/۱۷.

۳-۳). سوره الحاقه: آیه ۱۲.

۴-۴). تفسیر کبیر: ۳۰/۶۲۴، تفسیر طبری: ۲۹/۳۵، کشاف: ۴/۶۰۰، کنز العمال: ۱۳/۱۷۷ حدیث ۳۶۵۲۶.

۵-۵). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۴ حدیث ۴۶۲۸، المعجم الأوسط: ۵/۱۳۵، المعجم الصغیر: ۲/۲۸، الصواعق

المحرقة: ۲/۳۶۱ و ۳۶۸، تاریخ الخلفاء: ۱/۱۵۰، فیض القدیر: ۴/۴۷۰ حدیث ۵۵۹۴، کنز العمال: ۱۱/۶۰۳ حدیث ۳۲۹۱۲.

ابن مسعود از بزرگان صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله و از مشاهیر انصار است. وی در طبقه صحابه جزء مفسران بزرگ محسوب می شود. ابن مسعود برای خودش مصحفی داشت که عثمان به هنگام جمع قرآن مصحف او را گرفت و از بین برد، بنابراین می توان نتیجه گرفت که قرآن ابن مسعود با قرآن موجود- که در زمان عثمان جمع آوری شده است- تفاوت داشته است و گرنه به چه دلیل عثمان مصحف او را از بین برد؟! □ □

نوشته اند: این موضوع موجب بروز اختلاف بین عبدالله بن مسعود و عثمان بن عفان شد، تا آن جا که عثمان در این جریان به ابن مسعود اهانت کرد و او را کتک زد و دستور داد شهریه وی را از بیت المال قطع کنند. ابن مسعود نیز با عثمان قهر کرد و با حالت قهر از دنیا رفت. او وصیت کرده بود که مرگش را به عثمان اطلاع ندهند و عثمان بر جنازه وی نماز نخواند. □

حتی بر اساس برخی نقل ها عثمان در اواخر عمر ابن مسعود به دیدار او رفت. اما ابن مسعود، عثمان را احترام نکرد.

عثمان شهریه عقب افتاده ابن مسعود را پرداخت و گفت:

این سهم تو است آن را بگیر.

ابن مسعود در پاسخ گفت: آن گاه که من به این شهریه نیاز داشتم تو شهریه مرا قطع کردی و حال که من از آن بی نیازم می خواهم به من عطا کنی؟! من به آن نیاز ندارم. (۱)

ابن مسعود، از عثمان خشمگین بود تا زمانی که مُرد و عمار بر او نماز خواند.

□
چون عبدالله بن مسعود شخصیت بزرگی دارد، رفتار ناشایست عثمان با وی از مطاعن عثمان شمرده می شود، از این روی برخی عالمان سنی کوشیده اند عثمان را در این قضیه تبرئه کنند. (۲)

□
در هر صورت روشن است که قرآن عبدالله بن مسعود با قرآن موجود تفاوت هایی داشته است. ابن مسعود سوره فلق و ناس را جزء قرآن نمی دانسته است. (۳) هم چنین بر اساس برخی اقوال وی سوره حمد را نیز در قرآن خود ننوشته بوده و این سوره را جزء قرآن به شمار نمی آورده است.

بر اساس روایاتی که در کتاب های مشهور اهل سنت آمده است، برخی از آیات و الفاظ قرآن ابن مسعود با قرآن موجود تفاوت دارد. (۴) با این حال ابن مسعود اصرار

ص: ۱۸۸

۱- ۱). اخبار المدینه: ۲/۱۵۲، تاریخ یعقوبی: ۲/۱۷۰، انساب الاشراف: ۵/۵۲۵ و ۱۱/۲۲۸، شرح نهج البلاغه: ۳/۴۱.

۲- ۲). شرح نهج البلاغه: ۳/۴۰-۴۵، الصواعق المحرقة: ۱/۳۳۴.

۳- ۳). فتح الباری: ۸/۷۴۳، الاتقان: ۱۰۸۲: ۱/۲۱۳.

۴- ۴). بحث تحریف قرآن یکی از مباحثی است که اهل سنت پیوسته به آن دامن می زنند. آنان همواره سعی کرده اند قرآن را ناقص جلوه دهند و قول به تحریف را به شیعیان منتسب کنند. اما به اعتقاد ما هیچ زیاده و نقصانی در آن چه به عنوان قرآن بر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده، پدید نیامده است. عالمان شیعه همواره در نوشتجات، مباحث و مناظرات خود بر این موضوع تأکید کرده اند. کتابی با عنوان التحقيق فی نفی التحریف در این زمینه نگارش یافته و مکرر به چاپ رسیده است. در این کتاب کوشیده ایم تا روایات صحیحی که در صحاح اهل سنت و از قول بزرگان صحابه و تابعین آمده و بیانگر نقصان قرآن است، تأویل و توجیه کنیم. ما معتقدیم، خداوند متعال به برکت حضرت ولی عصر علیه السلام قرآن را حفظ کرده و از بازیگری بازیگران مانع شده است، ما شیعیان بر اساس روایات متواتر از امامان اهل بیت علیهم السلام مأثور هستیم که قرآن موجود را محترم بشماریم و آن را تلاوت و حفظ کنیم. قرآن موجود برای ما حجت است و ما احکام و اعتقادات خود را به آن مستند می کنیم.

داشته که همهٔ انظار و روایاتش مأخوذ از رسول خدا صلی الله علیه و آله و مطابق با بیان و تبلیغ ایشان است.

این سخن لوازمی در پی دارد که اهل سنت هرگز نمی توانند بدان ملتزم شوند. از جمله می توان به موارد زیر اشاره کرد:

□ اگر آن چه عبدالله بن مسعود می گوید صحیح باشد، مخدوش بودن قرآن لازم می آید، ابن مسعود زیر سؤال خواهد رفت.

اگر نسبت هایی را که به ابن مسعود داده شده منکر شویم، منابع صحیح اهل سنت مخدوش می شوند.

اگر به صحت کتب مذکور معتقد باشیم و قول ابن مسعود را صحیح بدانیم، قرائت معوذتین در نماز غیر جائز و موجب بطلان خواهد بود، و چنان چه فقیهی به صحت این نماز فتوا دهد فتوای وی نیز باطل است.

پس اثبات این که معوذتین جزء قرآن است موجب قرح ابن مسعود و پیروانش می گردد و قول به عدالت صحابه را بی اعتبار می کند (۱) از این رو برخی برای حل این

ص: ۱۸۹

۱-۱). چون شیعیان احدی را به جز پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام معصوم نمی دادند در این زمینه مشکل ندارند و بر اساس روایات امامان اهل بیت علیهم السلام معتقدند ابن مسعود در این مورد خطا کرده است. در روایات شیعه به نقل از امام صادق علیه السلام آمده است: «أخطأ ابن مسعود»؛ وسائل الشیعه: ۶/۱۱۵ حدیث ۷۴۹۱.

مشکلات و فرار از لوازم آن، در انکار معوذتین از سوی ابن مسعود تردید کرده اند.

سیوطی توجیحات علمای سنی را در این قضیه مطرح کرده است، وی در اتقان می نویسد:

وقال النووی فی

شرح المهدّب

...: وما نقل عن ابن مسعود باطل لیس بصحیح. وقال ابن حزم فی

المحلّی

: هذا کذب علی ابن مسعود وموضوع؛ (۱)

نووی در شرح المهدب می گوید: ... و آن چه از ابن مسعود نقل شده باطل و غیر صحیح است و ابن حزم در المحلی می گوید: این دروغی [است که] به ابن مسعود [نسبت داده شده] و موضوع (جعلی) است.

اما در مقابل، قول بسیاری از بزرگان اهل سنت را مطرح می کند که روایات انکار معوذتین از سوی ابن مسعود را صحیح می دانند. بنابر نقل سیوطی، ابن حجر عسقلانی این موضوع را ثابت می داند و می نویسد:

ثابت بالأسانید الصحیحه.

سیوطی پس از نقل قول ابن مسعود مبنی بر انکار وجود سوره حمد در قرآن می گوید:

وقال ابن حجر فی

شرح البخاری

: وقد صحّ عن ابن مسعود انکار ذلك، فأخرج أحمد وابن حبان عنه أنه كان لا یکتب المعوذتین فی مصحفه؛ (۲)

□

بر اساس آن چه سیوطی نقل کرده است، عبدالله بن احمد بن حنبل نیز در زیادات المسند می گوید:

ص: ۱۹۰

۱-۱. الاتقان: ۱۰۸۲: ۱/۲۱۳ و ر. ک: فتح الباری: ۸/۷۴۳.

۲-۲. الدر المنثور: ۱/۲، الاتقان: ۱۰۸۲: ۱/۲۱۳، فتح الباری: ۸/۷۴۳.

يقول أنّهما ليستا من كتاب الله تعالى؛ (۱)

□

[عبدالله بن مسعود صريحاً] می گوید: آن دو (معوذتین) از کتاب خدای تعالی نیستند.

سیوطی پس از نقل آراء عالمان سنّی پیرامون این مسأله آن را یکی از مشکلات لا ینحل دانسته است. به اعتقاد سیوطی و فخر رازی تردید در این که معوذتین جزء قرآن هستند یا خیر موجب تردید در تواتر قرآن می شود. سیوطی به نقل از فخر رازی می نویسد:

لأننا إن قلنا أنّ النقل المتواتر كان حاصلًا في عصر الصحابة بكون ذلك من القرآن، فإنكاره يوجب الكفر، وإن قلنا لم يكن حاصلًا في ذلك الزمان، فيلزم أنّ القرآن ليس بمتواتر في الأصل؛ (۲)

اگر بگوییم که نقل متواتر در زمان صحابه حاصل بوده مبنی بر این که معوذتین جزء قرآن است پس انکار آن موجب کفر می شود و اگر بگوییم تواتر در آن زمان حاصل نبوده است پس لازم می آید که قرآن از اصل متواتر نباشد.

بنابراین از نظر فخر رازی، اگر معتقد شویم که به نقل متواتر، معوذتین جزء قرآن است، باید ابن مسعود را کافر بدانیم، و اگر در تواتر این موضوع در عصر صحابه تردید کنیم، تواتر کلّ قرآن، از اصل زیر سؤال خواهد رفت.

نووی می نویسد:

أجمع المسلمون على أن المعوذتين والفتاحه وسائر السور المكتوبه في المصحف قرآن، وأنّ من جحد شيئاً منه، كفر؛ (۳)

ص: ۱۹۱

۱-۱. الاتقان: ۱۰۸۵: ۱/۲۱۳.

۲-۲. همان: ۱۰۷۹: ۱/۲۱۳.

۳-۳. شرح المذهب: ۳/۳۹۶ و ر. ک: الاتقان: ۱/۲۱۳.

اجماع مسلمانان بر آن است که معوذتین و فاتحه و سایر سوره های مکتوب در مصحف جزء قرآن هستند و اگر کسی چیزی از آن ها انکار کند کافر می شود.

بر اساس سخن نووی، ابن مسعود کافر خواهد بود؛ زیرا وی معوذتین را جزء قرآن نمی داند. اما این موضوع از یک سو با قول به عدالت صحابه ناسازگار است و از سوی دیگر موجب مخدوش شدن کتب صحاح خواهد بود. (۱) از این رو شهاب الدین قسطلانی تلاش کرده تا به نحوی این مشکل را مرتفع سازد. وی در کتاب ارشاد الساری فی شرح صحیح البخاری می نویسد:

وهذا مما اختلف فيه ثم ارتفع الخلاف ووقع الإجماع عليه، فلو أنكر أحد اليوم قرآنيته كفر؛ (۲)

[این که معوذتین جزء قرآن هستند یا خیر] از مسائل اختلافی بوده است [که] بعدها اختلاف در این مورد مرتفع شد و بر سر این موضوع اجماع واقع گردید پس اگر امروز کسی انکار کند [که این سوره ها] جزء قرآن هستند کافر می شود.

پس قسطلانی معتقد است صحابه بر سر قرآن موجود اجماع نداشته اند. بر این اساس می توان گفت قرآنی که در عصر حکومت عثمان جمع آوری شد با قرآن های موجود دیگر در آن عصر اختلاف داشته است. این قول موجب از بین رفتن تواتر در قرآن می شود. فخر رازی هم به این اشکال توجه داشته است از این رو اذعان دارد که مسأله ابن مسعود از مشکلات لا ینحل است.

صرف نظر از این اشکال با مراجعه به منابع دیگر اهل سنت، عدم صحت قول

ص: ۱۹۲

۱-۱). ریشه گرفتاری های اهل سنت در دو مطلب است. یکی عدالت همه صحابه و دیگری التزام به صحت کتب سته و یا دست کم التزام به صحت کتاب های بخاری و مسلم. در این بحث ثابت شد که نه عدالت صحابه تمام است و نه صحت کتب سته.

۲-۲). ارشاد الساری: ۷/۴۴۲.

قسطلانی هویدا می شود. احمد بن حنبل به سند خود از حنظله السدوسی نقل می کند:

قلت لعكرمه: إني أقرأ في صلاة المغرب بقل أعوذ بربّ الفلق وقل أعوذ بربّ الناس، وإن ناساً يعيرون ذلك عليّ؛ (۱)

به عكرمه گفتم: من در نماز مغرب سوره فلق و ناس را خواندم به همین جهت گروهی از مردم بر من ایراد گرفتند.

از این روایت معلوم می شود که اختلاف در مورد قرآن منحصر به عصر صحابه نبوده است بلکه در زمان های بعد نیز در بین اهل سنت پیرامون این موضوع اجماع حاصل نشده و اختلاف مرتفع نگشته است.

□ (ب) عبدالله بن عباس

□
عبدالله بن عباس از نظر ما شخصیت محترمی است. اگر چه در زندگی او نقاط مبهمی نیز وجود داشته است. (۲) اما در این مجال ما در پی بررسی موقعیت ابن عباس در بین صحابه از منظر اهل سنت هستیم. ابن عباس از نظر سیوطی یکی از ده مفسری است که در طبقه صحابه، روایات تفسیری زیادی از وی نقل شده است.

اما روایاتی که از ابن عباس در زمینه تفسیر نقل شده گاه برای اهل سنت مشکل ساز بوده است.

ص: ۱۹۳

۱-۱). مسند احمد: ۱/۲۸۲ حدیث ۲۵۵۰.

۲-۲). وقتی حضرت سیدالشهداء علیه السلام از حجاز به سمت عراق حرکت کرد ابن عباس در حجاز بود. وی در مورد سفر حضرت سیدالشهداء با ایشان بحث کرد و در این سفر با امام حسین علیه السلام همراه نشد. نکته دیگری که در زندگی ابن عباس به تحقیق و بررسی نیاز دارد این است که وی در زمان زمامداری امیرالمؤمنین علیه السلام از طرف ایشان والی بصره شد و بر اساس برخی نقل ها ابن عباس در مقداری از بیت المال بصره تصرف کرده بود. این موارد از نقاطی است که در زندگی ابن عباس وجود داشته و به تأمل و تحقیق نیاز دارد.

ترمذی از ابن عباس نقل می کند که در ذیل آیه مبارکه:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (۱) گفته است:

إِنْ مُحَمَّدًا رَأَى رَبَّهُ مَرَّتَيْنِ؛ (۲)

همانا رسول خدا صلی الله علیه وآله دو مرتبه پروردگارش را دیده است.

چون این حدیث، در سنن ترمذی آمده است و نمی توانند در سند آن مناقشه کنند، برخی در دلالت آن مناقشه کرده اند، (۳) و برخی احادیث معارض با این حدیث را مطرح ساخته اند. عده ای هم به صراحت قول ابن عباس را رد کرده اند و گفته اند ابن عباس مرتکب خطا شده است.

بر اساس نقل بخاری عایشه ضمن تکذیب ابن عباس، در مورد روایت او گفته است:

فَقَدْ كَذَبَ مِنْ حَدِّثِكَ أَنَّ مُحَمَّدًا

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

رَأَى رَبَّهُ. (۴)

مسلم و ترمذی در این باره از عایشه نقل می کنند که این قول افترای بزرگی به خداوند متعال است. آن دو به نقل از عایشه می نویسند:

فَقَدْ أَعْظَمَ عَلَى اللَّهِ الْفَرِيه. (۵)

نووی در مقام دفاع از ابن عباس می نویسد:

وَلَا يَقْدَحُ فِي هَذَا حَدِيثِ عَائِشَةَ، لِأَنَّ عَائِشَةَ لَمْ تَخْبِرْ أَنَّهُا سَمِعَتْ

ص: ۱۹۴

۱- ۱). سوره انعام: آیه ۱۰۳؛ «چشم ها او را در نمی یابند ولی او چشم ها را درمی یابد و او لطیف و آگاه است».

۲- ۲). سنن ترمذی: ۵/۳۹۴ حدیث ۳۲۷۸.

۳- ۳). این حدیث به روشنی بر تجسیم دلالت دارد. تجسیم از موضوعات مهمی است که در مباحث توحید مطرح می شود. بر اساس پاره ای از شواهد، اشاعره اهل سنت قائل به تجسیم بوده اند برخی قرائن نیز نشانگر آن هستند که قول به تجسیم تقریباً در میان همه اهل سنت وجود داشته است.

۴- ۴). صحیح بخاری: ۴/۱۸۴۰ حدیث ۴۵۷۴.

۵-۵). صحیح مسلم: ۱/۱۱۰ حدیث ۴۵۷، سنن ترمذی: ۵/۲۶۲ حدیث ۳۰۶۸، فتح الباری: ۸/۶۰۷.

النبي

صلى الله عليه وآله

يقول لم أر ربي وإنما ذكرت ما ذكرت متأوله... بقوله تعالى

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»

. والصحابي إذا قال قولاً - وخالفه غيره منهم لم يكن قوله حججه، وإذا صححت الروايات عن ابن عباس في إثبات الرؤية وجب المصير إلى إثباتها؛ (١)

حديث عايشه در این باره خللی وارد نمی کند زیرا عایشه از پیامبر صلی الله علیه وآله روایت نمی کند که ایشان فرموده من پروردگارم را ندیده ام و آن چه وی ابراز داشته بر اساس تأویلش از آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» است و اگر یک صحابی سخنی بگوید و دیگری با او مخالفت کند قول [مخالف] حجت نخواهد بود و چنان چه روایات ابن عباس در اثبات رؤیت صحیح بدانیم لازم است که در جهت اثبات آن گام برداشته شود.

ابن حجر عسقلانی ضمن ابراز تعجب از گفتار نووی می نویسد:

وهو عجيب، فقد ثبت ذلك عنها في

صحيح مسلم

الذی شرحه الشيخ، فعنده من طریق داود بن ابي هند عن الشعبي عن مسروق في الطريق المذكوره قال مسروق: و كنت متكئاً فجلست فقلت: ألم يقل الله

«وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَلَهُ أُخْرَى» (٢)

فقالت: أنا أول هذه الأمة سأل رسول الله

صلى الله عليه وآله

عن ذلك، فقال: إنما هو جبريل.

وأخرجه ابن مردويه من طريق أخرى عن داود بهذا الاسناد فقالت: أنا أول من سأل رسول الله

صلى الله عليه وآله

عن هذا، فقلت: يا رسول الله هل رأيت ربك؟ فقال: لا إنما رأيت جبريل منهبطاً.

١-١. المنهاج شرح صحيح مسلم: ٣/٥.

٢-٢. سورة نجم: آيه ١٣.

نعم، إحتجاج عائشه بالآيه المذكوره خالفها فيه ابن عباس؛ (۱)

و این سخن عجیب است، زیرا این [حدیث] از عایشه در صحیح مسلم ثابت است و شیخ (نووی) آن را شرح کرده است [حدیث] از طریق داوود بن ابی هند از شعبی از مسروق [نقل شده است] و در [حدیث به] طریق یاد شده مسروق می گوید: من تکیه داده بودم پس نشستم و پرسیدم آیا خداوند نفرموده که: «رسول خدا بار دیگر او را مشاهده کرد» [عایشه] گفت: اولین نفر از این اُمّیت بودم که درباره این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم پس فرمود: «مراد [از آن که من مشاهده کردم] جبرئیل است». و ابن مردویه از طریق دیگری از داوود به همین سند روایت کرده که عایشه گفت: من اولین کسی بودم که در مورد این آیه از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم و گفتم: ای رسول خدا آیا پروردگارت را دیده ای؟ فرمود: نه من جبرئیل را به هنگام پائین آمدن دیدم. بله ابن عباس در این مورد با احتجاج عایشه به آیه یاد شده مخالفت کرده است.

برخی معتقدند که قول ابن عباس صحیح نیست. اما چنان چه به عدم صحت قول ابن عباس قائل شویم و گفتار عایشه را در مورد ابن عباس بپذیریم، باید حکم کنیم که ابن عباس به خدا دروغ بسته است، در این صورت تمام روایات ابن عباس از اعتبار ساقط می شود-چه این روایات در صحاح باشد یا غیر از آن-چرا که در محل خود ثابت شده است که اگر کسی در یک روایت دروغ بگوید تمام روایات نقل شده از وی بی اعتبار خواهد شد. نووی در این باره می نویسد:

قال السمعانی: من کذب فی خبر واحد وجب إسقاط ما تقدّم من حدیثه؛ (۲)

ص: ۱۹۶

۱-۱. فتح الباری: ۸/۶۰۷.

۲-۲. تدریب الراوی: ۱/۳۳۰.

سمعانی می گوید: هر کس در يك خبر دروغ بگوید لازم است تمام احادیثی که از وی رسیده [از اعتبار] ساقط شود.

به همین جهت در سبیل الهدی والرشاد فی سیره خیر العباد به نقل از ابن کثیر می نویسد:

من روی عن ابن عباس أنه رآه ببصره فقد أغرب، فإنه لا يصح في ذلك شيء عن الصحابة؛ (۱)

آن که از ابن عباس روایت می کند که [رسول خدا] خدا را با چشم خود دیده بسیار غریب است و چنین نسبتی به صحابه صحیح نیست.

به هر حال، تکذیب ابن عباس با قول به عدالت صحابه سازگار نیست، ضمن این که خدشه و تکذیب روایات صحیحیه نیز نیاز به مؤونه دارد. لذا برخی دست به تأویل برده و گفته اند منظور از روایات رؤیت، دیدن خدا با چشم قلب است. اما تأویل کلام به خلاف ظاهر هم محتاج دلیل است. پس این توجیه و تأویل نیز ناتمام خواهد بود.

نکته دیگری که در زمینه مباحث قرآن از ابن عباس نقل شده و جای تأمل است، نظر ابن عباس درباره قرآن موجود می باشد. در موارد متعددی از ابن عباس نقل شده که وی معتقد بود به هنگام جمع آوری و نگارش قرآن، کاتب را خواب ربوده، (۲) و در نتیجه در الفاظ قرآن غلط واقع شده است. پذیرش این قول به خدشه در قرآن منجر می شود و عدم پذیرش آن به مخدوش شدن ابن عباس و راویان اقوالش به سند صحیح می انجامد. لذا این موضوع نیز از مشکلاتی است که اهل سنت باید چاره ای برای تدارک آن بیاندیشند.

ص: ۱۹۷

۱-۱. سبیل الهدی والرشاد: ۳/۶۳.

۲-۲. الاتقان: ۳۴۹۸: ۱/۵۴۱.

اَبی نیز از بزرگان صحابه است، و نظرات وی در تفسیر مورد توجه و عنایت قرار می گیرد. اَبی بن کعب نیز به سرنوشت ابن مسعود دچار گردید. وی برای خود قرآنی داشت که عثمان به هنگام جمع قرآن، آن را از او گرفت و از بین برد. از بین رفتن مصحف اَبی موجب ناخشنودی و اختلاف وی با عثمان شد. از این رو شهریه او نیز از بیت المال قطع شد.

رفتار نادرست عثمان با اَبی بن کعب هم از جمله مطاعن عثمان شمرده شده و اهل سنت در کتاب های کلامی خود به این نکته متذکر شده اند. ابن حجر مکی در کتاب الصواعق المحرقة به این موضوع پرداخته است. (۱) ابن حجر مکی کتاب مذکور را در ردّ شیعه نگاشته (۲) و در برابر اشکالات و انتقاداتی که به عثمان وارد شده است از وی دفاع می کند. از جمله داستان اَبی بن کعب را مطرح می کند و به توجیه کار عثمان و دفاع از او می پردازد.

از اَبی بن کعب آراء و اقوالی در مورد الفاظ قرآن مجید به اسانید معتبر نقل می کنند که از اعتقاد وی به نقصان قرآن مجید حکایت دارد.

نقل این اقوال در کتاب های معتبر اهل سنت موجب مخدوش شدن این کتاب ها نیز می شود.

انکار معوذتین-علاوه بر ابن مسعود-به اَبی بن کعب هم نسبت داده شده است، اما انتساب این موضوع به اَبی از قاطعیت چندانی برخوردار نیست. ابن حجر

ص: ۱۹۸

۱-۱) . الصواعق المحرقة: ۱/۳۳۴.

۲-۲) . ابن حجر مکی در مقدمه کتاب الصواعق المحرقة می نویسد: چون تعداد رافضه در مکه مکرمه رو به افزایش است و این مذهب در شهر مقدس مکه رواج پیدا کرده است، از این رو لازم دیدم پس از تألیف این کتاب آن را به صورت رسمی تدریس کنم تا از انتشار مذهب تشیع در مکه پیش گیری شود.

عسقلانی در این زمینه می نویسد:

واختلف علی ابی بن کعب یعنی فی إثبات المعوذتین؛ (۱)

در مورد این که ابی بن کعب معوذتین را جزء قرآن می دانسته [یا خیر] اختلاف به وجود آمد.

ابی بن کعب بر خوردهای شدیدی با عمر بن خطاب داشته است. سیوطی در الدر المنثور می نویسد:

إِنَّ أَبِي بَنَ كَعْبٍ قَرَأَ:

«مَنْ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ»

فقال عمر: كذبت، قال أنت أكذب.

فقال رجل. تكذب أمير المؤمنين؟

قال: أنا أشد تعظيماً لحق أمير المؤمنين منك، ولكن كذبت في تصديق كتاب الله تعالى، ولم أصدق أمير المؤمنين في تكذيب كتاب الله تعالى. فقال عمر: صدق؛ (۲)

ابی بن کعب [آیه را چنین] خواند: «مَنْ الَّذِينَ اسْتَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْأَوْلِيَانِ» عمر گفت: دروغ گفستی. ابی بن کعب گفت: تو دروغگوتر هستی. مردی گفت: آیا امیرالمؤمنین را دروغگوتر می خوانی ابی گفت: تعظیم من بر حق امیرالمؤمنین بیشتر از توست ولیکن او را به جهت تصدیق کتاب خدای تعالی تکذیب می کنم و امیرالمؤمنین را در راستای تکذیب کتاب خدای تعالی تصدیق نمی کنم پس عمر گفت: [ابی] درست می گوید.

ابی بن کعب جلسه تعلیم قرآن داشت و در زمینه علوم قرآنی برای مردم حدیث نقل می کرد، در سنن دارمی آمده است:

ص: ۱۹۹

۱-۱. لسان المیزان: ۲۹۳: ۳/۸۱.

۲-۲. الدر المنثور: ۲/۳۴۴ ذیل آیه ۱۰۷ سوره مائده، کنز العمال: ۲/۵۹۶ حدیث ۴۸۱۹.

عن سليمان بن حنظله قال: أتينا أبا بن كعب لنحدث إليه، فلما قام قمنا ونحن نمشي خلفه، فرهقنا عمر فتبعه فضربه عمر بالدرة قال: فاتقاه بذراعيه، فقال: يا أمير المؤمنين ما تصنع؟ قال: أو ما ترى فتنه للمتبع مدله للتابع؟ (١)

سليمان بن حنظله گوید: نزد ابي بن كعب رفتيم تا حديث بر او عرضه كنيم وقتي او برخاست ما هم برخاستيم و پشت سر او راه مي رفتيم، عمر به سراغ ما آمد و به دنبال ابي رفت و با درّه (شلاق مخصوص خود) او را زد ابي با آرنج از ضربات عمر پيش گيري و دفاع كرد و گفت اي اميرالمؤمنين ما چه کرده ايم؟ عمر گفت: آيا نمي داني كه فتنه متبوع [پيرو] موجب خواري تابع [امام] است.

ت) زيد بن ثابت

زيد بن ثابت شخصيت پيچيده و ناشناخته اي دارد. وي مورد توجه خاص خلفا بوده است. زيد بن ثابت در ماجرای سقيفه از همان ساعات اوليه تشكيل جلسه در سقيفه حضور داشت و از ابوبكر جانبداري مي كرد.

□
سقيفه محل اجتماع بزرگان انصار بود. بزرگان انصار پس از مصيبت فقدان رسول خدا صلي الله عليه وآله در آن مكان گرد هم آمدند تا براي آينده خود چاره اي بينديشند. در اين هنگام ابوبكر و عمر به اجتماع انصار وارد شده و طرح از پيش تعيين شده خود را براي غصب خلافت به اجرا گذاشتند. علي رغم اين كه زيد بن ثابت از انصار مي باشد ولي از ياران مهاجرين به شمار مي آيد و در اين جريان از ابوبكر و عمر طرفداري كرد و خطاب به انصار گفت:

□
إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

كان من المهاجرين، وإنما الإمام يكون من

ص: ٢٠٠

المهاجرین ونحن أنصاره كما كُنَّا أنصار رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ (۱)

همانا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ از مهاجرین بود و امام هم [باید] از مهاجرین باشد و ما انصار او هستیم چنان که انصار رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بودیم.

ابن کثیر پس از نقل این سخن اضافه می کند:

إن زید بن ثابت أخذ بيد أبي بكر فقال: هذا صاحبكم فبايعوه؛ (۲)

همانا زید بن ثابت دست ابوبکر را گرفت و گفت: این صاحب شماست پس با او بیعت کنید.

بنابراین روشن شد زید-با این که در سنین جوانی بوده-در جریان حکومت ابی بکر نقش اساسی داشته است و بعد از آن هم در عصر حکومت هر سه خلیفه نزد آنان از جایگاه بالایی برخوردار بود.

پس از رحلت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله ابوبکر، برای جمع قرآن به دنبال زید بن ثابت فرستاد. زید در این هنگام ۲۱ سال داشت. ابوبکر در جلسه ای که عمر هم بود حاضر شد، خطاب به وی گفت:

إنك غلام شاب عاقل لا تتهمك؛ (۳)

تو جوان عاقلی هستی که تو را متهم نمی کنیم [و مورد اعتماد ما هستی].

سپس ابوبکر به وی دستور داد تا قرآن را جمع آوری کند و از حالت پراکندگی بیرون بیاورد.

ص: ۲۰۱

۱- ۱) . مسند احمد: ۵/۱۸۵ حدیث ۲۱۶۵۷، سنن بیهقی: ۸/۱۴۳ حدیث ۱۶۳۱۵، الطبقات الکبری: ۳/۲۱۲، تاریخ دمشق: ۱۹/۳۱۴، سیر اعلام النبلاء: ۲/۴۳۳، فتح الباری: ۷/۳۱.

۲- ۲) . المستدرک علی الصحیحین: ۳/۸۰، البدایه والنهایه: ۵/۲۶۹، تاریخ الاسلام: ۳/۱۰، تاریخ دمشق: ۳۰/۲۷۷، کنز العمال: ۵/۶۱۳ حدیث ۱۴۰۷۹.

۳- ۳) . مسند احمد: ۱/۱۰ حدیث ۵۷، صحیح بخاری: ۴/۱۹۰۷ حدیث ۴۷۰۱، ر. ک: سیر اعلام النبلاء: ۲/۴۳۱.

دعوت خلفا از زید بن ثابت برای جمع آوری قرآن نارضایتی و انتقاد بزرگان صحابه را در پی داشت. عبدالله بن مسعود از کسانی بود که شدیداً به این کار معترض بود. ابن اثیر می نویسد:

وقد صحَّ عن ابن مسعود إَّنه قال لما كتب زيد المصحف: لقد أسلمت وإَّنه في صلب رجل كافر؛ (۱)

این قول صحیح است که ابن مسعود به هنگام کتابت قرآن توسط زید، گفت: به تحقیق، من اسلام آوردم در حالی که زید بن ثابت در صلب مردی کافر بود.

از اعتراض ابن مسعود معلوم می شود که وی دعوت از زید را برای جمع قرآن نوعی توهین به خودش نیز تلقی می کرده است، چرا که ابن مسعود از نظر سنّ، سابقه اسلام، علم و فضل برتر از زید بن ثابت بوده است. هم چنین از قول ابن مسعود می توان استفاده کرد که پدر زید غیر مسلمان و خود او تازه مسلمان بوده است. (۲)

حاکم نیشابوری در کتاب المستدرک علی الصحیحین به نقل از ابن مسعود می نویسد:

□
أقرأنی رسول الله

□
صلی الله علیه وآله

سبعین سوره أحکمتها قبل أن یسلم زید بن ثابت؛ (۳)

□
هفتاد سوره [از قرآن مجید] را نزد رسول خدا صلی الله علیه وآله قرائت کردم و به حافظه سپردم پیش از آن که زید بن ثابت اسلام بیاورد.

برخی این موضوع را با تعبیر دیگری از ابن مسعود نقل کرده اند:

ص: ۲۰۲

۱- ۱). اسد الغابه: ۱۲۷: ۱/۲۲۰.

۲- ۲). برخی بر این باورند که زید بن ثابت یهودی زاده و از عوامل نفوذی یهود در اسلام بوده است. شواهد و قرائن محکمی هم در این زمینه ارائه شده است. پرداختن به این موضوع از حوصله بحث این کتاب خارج است.

۳- ۳). المستدرک علی الصحیحین: ۲/۲۴۸ حدیث ۲۸۹۸: ذهبی با سکوت خود درباره این حدیث صحت آن را در تلخیص المستدرک می پذیرد. المعجم الاوسط: ۲/۳۴۱ حدیث ۲۱۶۷، المعجم الکبیر: ۹/۷۵ حدیث ۸۴۳۹.

بخاری نیز در کتاب التاریخ الکبیر از قول عبدالله بن مسعود چنین نقل می کند:

□
أخذت من فی رسول الله

□
صلی الله علیه وآله

سبعین سوره وأن زید بن ثابت صبئی من الصبیان؛

□
من از دهان رسول خدا صلی الله علیه وآله هفتاد سوره [فرا] گرفتم در حالی که زید بن ثابت کودکی بود در میان کودکان.

در برخی نقل ها نیز تعبیر زیر به کار رفته است:

... أن زید بن ثابت ذو ذؤابتین یلعب مع الصبیان. (۱)

صرف نظر از اعتراضات و انتقادهای تند ابن مسعود، تعامل ابوبکر با زید بن ثابت تأمل برانگیز است. پیرامون این موضوع، سؤالاتی وجود دارد که پاسخگویی به آن ها مشکل می نماید. به هر حال لازم است اهل سنت به پرسش های زیر پاسخ دهند:

□
۱. آیا قرآن، در عصر خاتم الانبیاء صلی الله علیه وآله جمع آوری نشده بود؟

۲. آیا به غیر از زید بن ثابت- که در آن روز فقط ۲۱ سال داشت- فرد مناسب تری برای جمع آوری قرآن وجود نداشت؟

۳. آیا از میان صحابه فقط این جوان مورد اعتماد بود و دیگران از نظر ابوبکر و عمر متهم بودند؟

۴. اتهام بزرگان صحابه از نظر ابوبکر و عمر چه بوده است؟

۵. عدم اعتماد ابوبکر و عمر به اصحاب چگونه با بحث عدالت صحابه قابل جمع است؟

۶. سرّ توجه خاص ابوبکر و عمر به زید بن ثابت چیست؟

مطالعه پیرامون زندگی زید بن ثابت نشان می دهد که عنایت خلفا به زید بن

ص: ۲۰۳

۱ - ۱). التاریخ الکبیر: ۳/۲۲۷ حدیث ۷۶۲، المعجم الکبیر: ۹/۷۴-۷۶، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۲۴۸ حدیث ۲۸۹۷،

الاستیعاب: ۳/۹۹۳، تاریخ دمشق: ۳۳/۱۳۸.

ثابت صرفاً به بحث جمع قرآن محدود نمی شود. و به دوره ابوبکر نیز منحصر نیست. توجه ویژه به زید بن ثابت و بزرگداشت وی و کنار گذاشتن صحابه بزرگ پیامبر در دوره های بعد نیز ادامه داشته است. ذهبی می نویسد: واقدی به سند خود از عثمان نقل می کند که می گفت:

من یعذرني من ابن مسعود؟ غضب إذ لم أوله نسخ المصاحف! هلا غضب علي أبي بكر وعمر إذ عزلاه عن ذلك، ووليا زيدا، فاتبعتهما؛ (۱)

چه کسی از ابن مسعود برای من عذر می آورد؟ وقتی که او را بر نسخ مصحف به کار نگرفتم بر من غضب کرد! آیا وی بر ابوبکر و عمر نیز غضب نکرد هنگامی که وی را از این کار عزل کردند و زید را بر آن گماشتند پس من نیز از عمل آن دو (ابوبکر و عمر) پیروی کردم.

از این حدیث استفاده می شود که ابوبکر، عمر و عثمان هر یک در عصر حکومت خود از زید بن ثابت درخواست کرده اند که قرآن را جمع آوری کند.

این موضوع بسیار عجیب است و نیاز به تأمل دارد. سؤالات زیر نیز به پاسخگویی نیاز دارند:

۱. آیا قرآن جمع آوری شده در زمان خلافت ابوبکر کمبود یا ایرادی داشته است؟

۲. اگر پاسخ منفی است چه نیازی به جمع قرآن در دوره های بعد بوده است؟

۳. آیا قرآن موجود که در عصر خلافت عثمان جمع آوری شده با قرآنی که در زمان ابوبکر جمع آوری شد تفاوت داشته است؟!

ص: ۲۰۴

صرف نظر از این بحث، مناصب زید بن ثابت در دستگاه حاکم نیز بسیار تأمل برانگیز است. بر اساس برخی نقل ها، هرگاه عمر بن خطاب در دوران حکومت خویش از مدینه خارج می شد، زید بن ثابت را به عنوان نائب خود منصوب می کرد و پس از بازگشت، هر بار نخلستانی از بیت المال مسلمانان را به زید هدیه می داد. در این باره نوشته اند:

كان عمر بن الخطاب كثيراً ما يستخلف زید بن ثابت إذا خرج إلى شيء من الأسفار، وقلما رجع من سفر إلا أقطع زید بن ثابت حدیقه من نخل؛ (۱)

بسیار اتفاق می افتاد که عمر بن خطاب هنگام مسافرت هایش زید بن ثابت را جانشین خود می کرد و خیلی کم اتفاق می افتاد که به هنگام مراجعت از سفر باغ نخلی به او هدیه ندهد.

ذهبی نیز این موضوع را در کتاب سیر اعلام النبلاء آورده است و محقق کتاب ذهبی درباره سند حدیث می گوید: «رجاله ثقات». (۲)

□
در این جا هم جای این سؤال هست، که چرا با وجود اصحاب بزرگ رسول خدا صلی الله علیه وآله زید بن ثابت جانشین عمر می شد؟ بخشش نخلستان ها به زید از حساب بیت المال چه توجیهی دارد؟

علاوه بر استخلاف زید در سفرهای خلفا، وی از سوی آنان به مقام مرجعیت دینی هم منصوب شده بود. عمر و عثمان، زید بن ثابت را در فتوا، قضاوت، تقسیم ارث و قرائت قرآن بر همه اصحاب مقدم می داشتند. ذهبی می نویسد:

ما كان عمر و عثمان یقدمان علی زید أحداً فی الفرائض و الفتوی

ص: ۲۰۵

۱- ۱. اخبار المدینه: ۱/۳۶۸ حدیث ۱۱۳۸ و ر. ك: الطبقات الكبرى: ۲/۳۵۹، تاریخ دمشق: ۱۹/۳۱۸-۳۲۰.

۲- ۲. سیر اعلام النبلاء: ۲/۴۳۴.

عمر و عثمان هرگز کسی را در احکام، فتوا، قرائت و قضاوت بر زید بن ثابت مقدم نمی کردند.

در کتاب السنن الکبری بابی با عنوان «باب ترجیح قول زید بن ثابت علی قول غیره من الصحابه فی الفرائض» (۲) گشوده شده است که این امر بیانگر اهتمام فراوان اهل سنت بر ترویج آراء زید بن ثابت است. با اندکی مطالعه در این زمینه روشن می شود که هیچ یک از آراء زید بن ثابت به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مستند نیست. خود زید نیز به این موضوع تصریح کرده است. ذهبی می نویسد:

إن مروان دعا زید بن ثابت وأجلس له قوماً خلف ستر، فأخذ يسأله وهم يكتبون؛ ففطن زید، فقال: یا مروان، أغدراً؟ إنما أقول برأیی؛ (۳)

مروان، زید را به مجلسی دعوت کرد و عده ای را در پشت پرده نشانند پس از زید سؤال می کرد و این افراد می نوشتند، زید از این موضوع آگاه شد و به مروان گفت: آیا خیانت می کنی؟ آن چه می گویم نظر شخصی خود من است.

بنابراین روشن است که زید بن ثابت توجهی به قرآن مجید و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله نداشته است، و در همه زمینه ها از جمله فتوا، قضاوت، قرائت قرآن و واجبات دین، از پیش خود نظر می داده است، اما با وجود تصریح زید بن ثابت به این موضوع چرا خلفا در این امور به وی مرجعیت داده بودند؟ و چرا اهل سنت قول زید بن ثابت را بر قول دیگران ترجیح می دهند؟!

ص: ۲۰۶

۱-۱) . سیر اعلام النبلاء: همان، الطبقات الکبری: ۲/۳۵۹، تذکره الحفاظ: ۱۶: ۱/۲۸.

۲-۲) . سنن بیهقی: ۶/۲۱۰: «باب مقدم نمودن کلام زید بن ثابت بر کلام دیگر صحابه [پیامبر] در دستورات دینی» .

۳-۳) . سیر اعلام النبلاء: ۲/۴۳۸.

البته شواهد زیادی وجود دارد که گاهی بزرگان صحابه آراء زید بن ثابت را مخالف سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله معرفی کرده اند، و به صراحت رأی زید را مردود دانسته اند.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام در مورد آراء زید بن ثابت می فرمایند:

الحکم حکمان: حکم الله وحکم الجاهلیه وقد قال الله

عزوجلّ

:

«وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ»

. وأشهد على زید بن ثابت لقد حکم فی الفرائض بحکم الجاهلیه؛ (۱)

حکم دو گروه است: حکم خدا و حکم جاهلیت خدای تعالی می فرماید: «و برای اهل یقین کدام حکم از حکم خدا نیکوتر خواهد بود؟» و بر علیه زید بن ثابت که به تحقیق در واجبات به حکم جاهلیت حکم کرد شهادت می دهم.

پس روشن شد که زید بن ثابت بر خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه وآله و بر اساس قوانین جاهلیت نظر می داده است. با این حال وی در زمان خلفا به عنوان مرجع دینی معرفی شده است.

علاوه بر مرجعیت دینی، زید بن ثابت در عصر خلافت عثمان کلیددار بیت المال مسلمین هم بوده است.

بخاری در التاریخ الکبیر می نویسد:

کان زید بن ثابت عامل عثمان علی بیت المال؛ (۲)

زید بن ثابت از طرف عثمان عامل (خزانه دار) بیت المال بود.

زید بن ثابت بعد از خلافت عثمان از معاویه حمایت می کرد و مبلغ او بود.

ص: ۲۰۷

۱- ۱). کافی: ۷/۴۰۷، تهذیب الأحکام: ۶/۲۱۸، وسائل الشیعه: ۲۷/۲۳ حدیث ۳۳۱۰۷.

۲- ۲). تاریخ کبیر: ۸/۳۷۳ حدیث ۳۳۷۳.

بر اساس نقل ذهبی، احادیثی از سوی زید بن ثابت در فضیلت معاویه جعل و به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است. (۱)

ث) ابوموسی اشعری

نام ابوموسی اشعری، عبدالله بن قیس است. در زندگی او نقاط تیره و لکه های ننگینی وجود دارد که با وجود این رسوایی ها نه تنها نمی توان وی را مفسر دانست و به آراء و اقوالش اعتماد کرد بلکه حتی نمی توان او را مسلمان نامید.

ابوموسی از افرادی است که به ترور پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله میادرت ورزیدند و مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفتند. عده ای از مهاجرین نقشه ترور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در سر می پروراندند. از این رو پس از جنگ تبوک و در مسیر بازگشت تصمیم گرفتند که نقشه خود را عملی سازند. آن ها چنین برنامه ریزی کرده بودند که شب هنگام شتر رسول الله صلی الله علیه و آله را در کنار دره ای رم دهند و موجب سقوط خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله به دره شوند.

در مسیر بازگشت از جنگ تبوک رسول خدا صلی الله علیه و آله سوار بر شتر بودند. عمار بن یاسر و حذیفه بن یمان نیز ملازم رکاب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بودند. عمار بن یاسر پیشاپیش شتر رسول خدا صلی الله علیه و آله حرکت می کرد و افسار شتر را به دست گرفته بود. وی قائد بود و ضمن هدایت شتر مراقب اوضاع هم بود. حذیفه بن یمان نیز سائق بود و شتر را به حرکت وامی داشت. به هنگام شب وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله از کنار دره عبور می کرد تعدادی از منافقان اقدام به رم دادن شتر پیامبر صلی الله علیه و آله کردند. حذیفه و عمار با تلاش فراوان شتر را مهار کردند و منافقان از مقصود خویش ناکام شدند. حذیفه تک تک منافقان را شناسایی کرد اما به

ص: ۲۰۸

امر رسول خدا صلی الله علیه وآله این سر را نهان ساخت. این شب به «لیله الجمل» معروف شد و رسول خدا صلی الله علیه وآله در آن شب منافقانی را که قصد ترور ایشان را داشتند، لعن کرد. (۱)

بنابر روایت ابن عساکر از عمار بن یاسر، ابوموسی اشعری یکی از این منافقان بوده است. بنابراین روایت بین عمار و ابوموسی مشاجره ای رخ داد و عمار با یادآوری لعن ابوموسی از سوی رسول خدا صلی الله علیه وآله از او براءت جست. راوی می گوید:

□
كنت جالسا مع عمار. فجاء أبو موسى، فقال: مالي ولك قال: ألسن أخاك؟ قال: ما أدري إلا أنني سمعت رسول الله
□
صلى الله عليه وآله

يلعنك ليله الجمل، قال [أبو موسى]، إنه قد استغفر لي. قال عمار. قد شهدت اللعن ولم أشهد الاستغفار؛ (۲)

من کنار عمار نشسته بودم، ابوموسی آمد. عمار گفت: چه رابطه و تناسبی میان من و تو هست؟ ابوموسی گفت: آیا من برادر تو نیستم؟ عمار گفت: من نمی دانم جز این که از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم در «لیله الجمل» تو را لعن کرد. ابوموسی گفت: پیامبر صلی الله علیه وآله [بعدها] برای من استغفار کرد. عمار گفت: من شاهد لعن ایشان بودم اما استغفار رسول خدا صلی الله علیه وآله را نشنیدم.

ص: ۲۰۹

۱- ۱) . البدایه والنهایه: ۵/۲۵، السیره النبویه ابن کثیر: ۴/۳۶، تاریخ الاسلام: ۲/۶۴۸. پس از آن برخی از منافقان جهت اطمینان خاطر از مخفی ماندن این توطئه به حدیفه مراجعه می کردند و از او می پرسیدند آیا من از منافقان هستم؟! ر. ک: تاریخ دمشق: ۱۲/۲۷۶، احیاء علوم الدین: ۱/۷۸، المغازی: ۳/۱۰۴۵.

۲- ۲) . تاریخ دمشق: ۳۲/۹۳، لسان المیزان: ۵/۲۸۹:۹۸۸، ذخیره الحفاظ: ۴/۱۹۰۷:۴۳۷۹. ر. ک: کنز العمال: ۱۳/۶۰۸ حدیث ۳۷۵۵۴.

پس روشن شد که ابوموسی اشعری در زمره منافقان و جزء مجریان طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. به همین دلیل مورد لعن رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفته است. براساس روایت فوق خود ابوموسی نیز به این امر معترف بوده است. اما در مقابل عمار ادعا می کند که پشیمان شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز بر او استغفار کرده است. عمار بن یاسر این ادعای او را نپذیرفته است.

برخی از اهل سنت برای سرپوش نهادن بر این رسوایی تلاش کرده اند در سند این روایت خدشه کنند، لذا جریان مشاجره عمار بن یاسر با ابوموسی اشعری موجب بروز اختلاف در میان عالمان سنی شده است. برخی در یکی از رجال سند خدشه می کنند و برخی همه روایات این حدیث را توثیق می کنند. از نظر جلال الدین سیوطی و ابن حجر عسقلانی روایان حدیث فوق ثقه هستند. (۱) در نتیجه از نظر ایشان این حدیث معتبر است. بنابراین باید از عالمان سنی از جمله سیوطی و ابن حجر عسقلانی سؤال کرد:

۱. آیا کسی که در اجرای طرح ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله شرکت داشته است. می تواند مفسر قرآن باشد؟!

۲. آیا نقل تفسیر از کسی که مورد لعن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار گرفته، صحیح است؟!

۳. آیا می توان به نقل کسی که جزء منافقان به شمار می رفته است، اعتماد کرد؟!

۴. آیا چنین کسی شایسته مرجعیت در تفسیر قرآن، نقل روایت و نظریه پردازی در علوم دینی است؟!

۵. واقعاً ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله را چگونه می توان توجیه کرد؟!

ص: ۲۱۰

اگر این توطئه نسبت به جان امیرالمؤمنین علیه السلام بود، اهل سنت آن را نتیجه اجتهاد و تکلیف شرعی وی می شمردند چنان که اقدام ابن ملجم را اقتضای اجتهاد وی معرفی کرده اند. (۱) آیا توطئه برای ترور رسول خدا صلی الله علیه و آله را چگونه توجیه می کنند؟ و این موضوع با ادعای عدالت همه صحابه چگونه سازگار می شود؟

نکته دیگر در زندگی ننگین ابوموسی، دشمنی وی با امیرالمؤمنین علیه السلام و جریان حکمیت است. وی یکی از منافقان بوده و لذا طبیعی است که بغض امیرالمؤمنین علیه السلام را در دل داشته باشد. نتیجه این بغض و کینه سرانجام در جنگ جمل و در قضیه حکمیت جنگ صفین نمایان گردید. ابن عبدالبر در شرح حال ابوموسی اشعری می نویسد:

وكان [أبو موسى] منحرفاً عن علي؛ (۲)

ابوموسی همواره از علی روی گردان بود.

و در جایی دیگر می افزاید:

فلم يزل واجداً (۳) منها علي علي، حتى جاء منه ما قال حذيفه. فقد روى فيه لحذيفه كلام كرهت ذكره (۴) والله يغفر له. ثم كان من أمره يوم

ص: ۲۱۱

۱- ۱). المحلي: ۱/۴۸۴، منهاج السنه: ۵/۲۵ و ۷/۱۱۰.

۲- ۲). الاستيعاب: ۴/۱۷۶۴.

۳- ۳). «واجد»؛ به معنای متنفر و خشمگین، همان تعبیری است که بخاری در داستان حضرت زهرا علیها السلام با ابوبکر به کار برده است. وی می نویسد: ماتت فاطمه وهی واجده علی أبي بكر [صحیح بخاری: ۵/۳۸۸ باب غزوه خیبر حدیث ۳۹۹۸]؛ فاطمه سلام الله علیها رحلت کرد در حالی که از ابوبکر متنفر و خشمگین بود.

۴- ۴). ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد: قلت: الکلام الذی أشار الیه أبو عمر بن عبدالبر ولم يذكره، قوله فيه. . . أما أنا فأشهد أنه عدو لله ولرسوله. و حرب لهما في الحياه الدنيا ويوم يقوم الأشهاد. . . و كان حذيفه عارفاً بالمنافقين، أسر إليه رسول الله صلى الله عليه وآله وأعلمه أسماءهم. [شرح نهج البلاغه: ۱۳/۳۱۴-۳۱۵]. می گویم کلامی که ابن عبدالبر بدان اشاره کرده اما متذکر آن نشده است قول حذیفه در مورد ابوموسی است [که گفت]: . . . اما من شهادت می دهم که او دشمن خدا و رسول اوست و با خدا و رسول او در دنیا و آخرت دشمن است. حذیفه منافقان را می شناخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله نقشه آن ها را به حذیفه گفته بود و او را از اسامی منافقان مطلع ساخته بود. نکته ای در این جا هست که بسیار جای تأمل دارد. عادت عالمان سنتی بر آنست که از نقل بسیاری از مطالب خودداری می کنند و عجیب تر آن که مطلب را منکر نمی شوند و صریحاً ناخشنودی خود را اعلام و آن را دلیل عدم نقل مطلب معرفی می کنند. در سیره ابن هشام، تاریخ طبری و کامل ابن اثیر نمونه های فراوانی از این موضوع به چشم می خورد و این حاکی از آنست که اهل سنت جهت سر پوش گذاشتن و توجیه بسیاری از وقایع مهم از نقل این وقایع خودداری می کنند. در این راستا گاه عبارت اشخاص را حذف

می‌کنند و گاهی عبارت را می‌آورند امّا به نام راوی اشاره نمی‌کنند. به همین جهت در کتب معتبر اهل سنت از جمله صحیحین در موارد زیادی از عباراتی مثل «قال کذا و کذا» و «قال فلان» استفاده شده است. از روش‌های دیگر اهل سنت برای فرار از واقعیت می‌توان به انکار انتساب کتاب به مؤلف آن اشاره کرد به عنوان مثال برخی از اهل سنت مدعی شده‌اند که کتاب الامامه والسیاسه نوشته ابن قتیبه نیست. گاهی هم با نسبت تشیع به افراد مطالب آن‌ها را مردود می‌شمارند چنان‌که به ابن قتیبه نسبت تشیع داده‌اند و حال آن‌که وی دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام و از هواداران بنی‌امیه است. در مورد ابن عبدالبرّ هر چند وی از نقل مطلب حدیثه دربارهٔ ابوموسی خودداری کرده است. امّا به خاطر همین اشاره، ابن تیمیه او را شیعه دانسته است. [ر. ک: منهاج السنه: ۷/۲۶۴].

[ابوموسی] از علی علیه السلام خشمگین بود تا آن چه حذیفه می گوید از او سرزد پس حذیفه مطلبی را روایت می کند که خوش ندارم آن را ذکر کنم خداوند او را بیامرزد. سپس در روز حکمین اقدام به آن کار کرد.

ص: ۲۱۲

ابوموسی اشعری در زمان عثمان والی کوفه بود. پس از کشته شدن عثمان، امیرالمؤمنین علیه السلام ابوموسی را از ولایت کوفه عزل نکرد. در جریان جنگ جمل امیرالمؤمنین علیه السلام از ابوموسی خواست تا مردم را برای شرکت در جنگ دعوت کند، اما ابوموسی از این دستور سرپیچی و مردم را از شرکت در جنگ نهی کرد. این سرکشی موجب عزل ابوموسی از ولایت کوفه شد.

حاکم نیشابوری در مستدرک می نویسد:

لما قتل عثمان وبویع علی

علیه السلام

خطب أبو موسى وهو علی الكوفة، فنهی الناس عن القتال والدخول فی الفتنه فعزله علی عن الكوفة؛ (۱)

وقتی عثمان کشته شد و مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کردند ابوموسی که والی کوفه بود بر مردم خطبه خواند و آن ها را از جنگ و داخل شدن در فتنه نهی کرد. پس امیرالمؤمنین علیه السلام او را از ولایت کوفه عزل کرد.

ابن حجر عسقلانی می گوید:

فاستشار أبو موسى السائب بن مالك الأشعری فقال: إتبع ما أمرک به. قال [أبو موسى] : إننی لا أرى ذلك، وأخذ فی تخذیل الناس عن النهوض؛ (۲)

ابوموسی با سائب بن مالک اشعری مشورت کرد او گفت: از آن چه به تو امر شده تبعیت کن. ابوموسی گفت: نظر من چنین نیست و مانع حرکت مردم به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام شد.

بر اساس نقل بخاری، وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از واکنش ابوموسی آگاه شد، حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام و عمار بن یاسر را به کوفه فرستاد. در کوفه جلسه ای با حضور ابوموسی و سران قوم تشکیل شد. در این جلسه ابوموسی رو به

ص: ۲۱۳

۱-۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۲۶ حدیث ۴۶۰۲.

۲-۲. فتح الباری: ۱۳/۵۸.

عمار کرد و گفت. این اقدام تو بدترین کاری است که از تو سر می زند، چرا در این امور دخالت می کنی؟ (۱)

ابن قتیبه هم می نویسد:

□
ثم خرج أبو موسى فصعد المنبر ثم قال: أيها الناس، إن أصحاب رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

□
الذين صحبوه في المواطن أعلم بالله ورسوله ممن لم يصحبه، وإن لكم حقاً على أؤدّيه إليكم: ان هذه الفتنة النائم فيها خير من اليقظان، والقاعد خير من القائم، والقائم فيها خير من الساعي، والساعي خير من الراكب، فاعمدوا سيوفكم حتى تجلّى هذه الفتنة؛ (۲)

□
سپس ابو موسی خارج شد و بالای منبر رفت و گفت: ای مردم اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله که در مواضع بسیاری همراه او بودند نسبت به کسانی که ایشان را همراهی نکرده اند به خدا و رسولش عالمترند و همانا شما بر من حقی دارید که آن را برای شما ادا می کنم. این فتنه ای است که شخص در خواب بهتر از شخص بیدار است، نشسته بهتر از ایستاده، ایستاده بهتر از حرکت کننده و حرکت کننده بهتر از سواره است. پس شمشیرهایتان را غلاف کنید تا این فتنه فروکش کند.

□
این مطلب به عنوان حدیثی از ابو موسی نقل شده است و به روشنی با حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله مخالفت دارد، آن جا که ابویوب انصاری می گوید:

□
أمر رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

علی بن ابی طالب بقتال الناکثین والقاسطین والمارقین؛ (۳)

ص: ۲۱۴

۱-۱. صحیح بخاری: ۶/۲۶۰۱ حدیث ۶۶۸۹. ر. ک: المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۲۶ حدیث ۴۶۰۲.

۲-۲. الامامه والسیاسه: ۱/۵۹.

۳-۳. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۵۰ حدیث ۴۶۷۴ و ۴۶۷۵، تاریخ دمشق: ۴۲/۴۷۳-۴۶۸، تاریخ بغداد: ۱۳/۱۸۶، البدء والتاریخ: ۱/۳۲۴.

رسول خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام امر نمود تا با ناکثین، قاسطین و مارقین بجنگد.

این جنگ ها حجت را بر مخالفان تمام و مردم را به حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام متذکر ساخت. (۱) زیرا مقابله آن حضرت با معاویه و طلحه و زبیر و اهل نهروان به امر رسول الله بوده و شهادت عمار بن یاسر در جنگ صفین قرینه دیگری بر باطل بودن و رسوایی معاویه و اتباع او بود؛ چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده بود:

یا عمار، تقتلک الفئه الباغیه؛ (۲)

ای عمار، تو را گروه سرکش و ستمکار خواهند کشت.

بنابراین، جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام و حقانیت ایشان در این جنگ ها بیشتر از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله اخبار شده بود. در نتیجه اقدام ابوموسی به نهی مردم از یاری امیرالمؤمنین علیه السلام و فتنه خواندن جهاد در رکاب ایشان حاکی از عدم ایمان و نفاق ابوموسی است (۳) علاوه بر این که بر اساس احادیث صحیح فراوان

ص: ۲۱۵

۱- ۱). ابن تیمیه در کتاب منهاج السنه به جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام انتقاد می کند. البته جنگ نهروان (جنگ با مارقین) را تا حدودی می پذیرد. در کتاب دراسات فی منهاج السنه فصلی به بیان این قضایا با استناد به مدارک معتبر اهل سنت اختصاص داده شده است.

۲- ۲). اسد الغابه: ۳/۶۱۱-۶۱۲، سیره حلبیه: ۲/۲۶۲، السیره النبویه ابن هشام: ۳/۲۵، تاریخ دمشق: ۴۲/۴۷۲، تاریخ الاسلام: ۳/۵۷۷ و ۲۲/۸۷ و ۲۵/۵۸، منهاج السنه: ۴/۲۳۹، السیره النبویه ابن کثیر: ۲/۳۰۶-۳۰۹، سیر اعلام النبلاء: ۱/۴۱۹-۴۲۱، الأصابه: ۱/۲۳۴ و ۲/۵۸۶، گفتنی است این روایت را از اخبار متواتر محسوب نموده اند.

۳- ۳). ممکن است این سؤال به ذهن برسد که چرا با وجود نفاق ابوموسی اشعری، امیرالمؤمنین علیه السلام از ابتدا او را از ولایت کوفه عزل نکرد؟ پاسخ آنست که امیرالمؤمنین علیه السلام ایشان را برکنار کرد اما مردم کوفه نپذیرفتند. پس از کشته شدن عثمان گروهی خواستار تجزیه سرزمین های اسلامی و برپائی حکومت فدرال بودند به همین لحاظ امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بصره شدند و در کوفه اقامت گزیدند تا از تجزیه سرزمین های اسلامی پیش گیری کنند اما در پاسخ این پرسش که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام مجبور به پذیرش نظر اهل کوفه شدند؟ باید گفت بر اثر کارهای خلفا اکثریت قریب به اتفاق مردم از حقیقت منحرف شده بودند و شرایط به گونه ای رقم خورده بود که اصلاح آن بسیار مشکل بود چنان که امیرالمؤمنین علیه السلام مردم را از خواندن «نماز تراویح» منع می کردند و در مقابل با شعار «واعمره» مواجه می گشتند. [ر. ک: شرح نهج البلاغه: ۱۲/۲۸۳]. و این نظیر داستان قوم بنی اسرائیل است که وقتی حضرت موسی جهت مناجات به کوه طور رفت و سرپرستی امور قوم خود را به هارون سپرد، مردم همه مرتد شدند [سوره طه: ۸۵-۹۴] و هنگامی که هارون ایشان را ارشاد می کرد تصمیم به قتل او گرفتند. اگر گفته شود که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافت ظاهری خود قدرت داشت با این حال چرا با اعمال فشار به اصلاح امور اقدام نکرد؟ می گوئیم حل این اشکال وابسته به پاسخ این پرسش است که: «آیا امام وظیفه دارد مردم را به هر وسیله ای اصلاح کند؟! در جای مناسب باید به این پرسش پاسخ داده شود. این

مسائل به تحقیق و بررسی بیشتری نیاز دارد که در این جا مجال پرداختن به آن ها نیست.

و بلکه متواتر، رسول خدا امیرالمؤمنین را میزان حق و مرز میان ایمان و کفر و نفاق معرفی کرده است (۱) نشانه نفاق ابوموسی است.

چنان که پیشتر اشاره شد، ابوموسی اشعری از پرچمداران مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام بود و آخر الامر در قضیه حکمیت خیانتش را آشکار ساخت.

در جنگ صفین علی رغم قریب الوقوع بودن پیروزی لشکر امیرالمؤمنین آن حضرت با اصرار، اعمال فشار و تهدید برخی از لشکریان خویش مجبور به توقف

ص: ۲۱۶

۱- ۱). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۴ حدیث ۴۶۲۸، تاریخ بغداد: ۱۴/۳۲۰، تاریخ دمشق: ۴۲/۴۴۹، مجمع الزوائد: ۷/۴۷۵ و ۴۷۶ حدیث ۱۲۰۲۷ و ۹/۱۲۴، ۱۲۰۳۱، کنز العمال: ۱۱/۶۱۶ و ۶۲۱ حدیث ۲۳۰۱۶، ۳۲۹۹۰ و ۳۳۰۱۸، فیض القدیر: ۴/۴۷۲.

جنگ و پذیرش حکمیت شد.

امیرالمؤمنین علیه السلام، ابن عباس را به عنوان نماینده خود معرفی کرد، امّا با مخالفت شدید منافقان لشکریانش روبرو گردید، و سرانجام منافقان لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام ابوموسی اشعری را به ایشان تحمیل کردند.

عمرو بن عاص هم به عنوان نماینده معاویه معرفی شد. عمرو بن عاص به ابوموسی گفت: با معاویه بیعت کن تا غائله ختم شود، ابوموسی نپذیرفت. عمرو گفت: من معاویه را عزل می کنم، تو نیز علی را عزل کن. سپس پسر عبدالله را به عنوان خلیفه مسلمین معرفی می کنیم! این پیشنهاد نیز از سوی ابوموسی رد شد. ابوموسی پیشنهاد کرد که پس از عزل علی و معاویه، عبدالله بن عمر بن خطاب را خلیفه مسلمین معرفی می کنیم!

ابن قتیبه ضمن روایت خطبه ابوموسی از او چنین نقل می کند:

إني رأيت وعمراً أن نخلع علياً ومعاوية ونجعلها لعبد الله بن عمر! (۱)

همانا من و عمرو عاص تصمیم گرفتیم که علی (علیه السلام) و معاویه را از [خلافت] برکنار کنیم و آن را برای عبدالله بن عمر قرار دهیم.

پس از این خیانت، امیرالمؤمنین علیه السلام رسماً در قنوت نماز ابوموسی اشعری را لعن و نفرین می کرد. ابن ابی شیبّه-استاد بخاری-روایت کرده است که امیرالمؤمنین علیه السلام افرادی از جمله ابوموسی اشعری را در قنوت نماز نفرین می کرد. (۲)

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه می نویسد:

ص: ۲۱۷

۱-۱. الامامه والسیاسه: ۱/۱۱۱.

۲-۲. مصنف ابن ابی شیبّه: ۲/۳۱۷ حدیث ۷۱۱۳.

يقنت في صلاة الفجر وفي صلاة المغرب ويلعن معاويه، وعمراً... وأبا موسى الأشعري و...؛ (١)

و اميرالمؤمنين عليه السلام در قنوت نماز صبح و نماز مغرب معاويه، عمرو... و أبو موسى اشعري را لعن می کرد.

ج) عبدالله بن زبير

در مورد عبدالله بن زبير همین کافی است که اميرالمؤمنين عليه السلام فرمود:

ما زال الزبير منا أهل البيت حتى نشأ ابنه المشؤم عبدالله؛ (٢)

زبير همواره از ما اهل بيت بود تا اين که فرزند شؤم او عبدالله به دنيا آمد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه فقط در يك مورد حدیث را به صورت کامل آورده است. وی در ذیل این حدیث به تحریف عالمان سنی در این حدیث اشاره می کند و می نویسد: ابن عبدالبر در کتاب الاستیعاب حدیث را ذکر می کند و لفظ «مشؤم» را نمی آورد. با این حال خود وی نیز در موارد دیگر این حدیث را نقل و لفظ «مشؤم» را حذف کرده است، (٣) البته این تحریف اختصاص به ابن عبدالبر ندارد، ابن ابی شیبہ در مصنف و ابن اثیر در اسد الغابه این حدیث را با حذف لفظ «مشؤم» نقل کرده اند. (٤)

مشؤم از «شؤم» به معنای بد یمن و بد قدم است. مراد اميرالمؤمنين عليه السلام آنست که عبدالله بد قدم بود و موجب گمراهی پدرش شد. زبير در ماجرای سقیفه همراه اميرالمؤمنين عليه السلام و در خانه ایشان بود. او حاضر به بیعت با ابوبکر نشد و با

ص: ٢١٨

١-١) . شرح نهج البلاغه: ٤/٧٩، ٢/٢٦٠، ٤/٧٩، ر. ك: كنز العمال: ٨/٧٩ حدیث ٢١٩٧١.

٢-٢) . نهج البلاغه: ٥٥٥، كلمات قصار: ٤٥٣، شرح نهج البلاغه: ٢٠/١٠٢.

٣-٣) . شرح نهج البلاغه: ١/٢٢-٤/٧٩، ٢/١٦٧، ٢٣.

٤-٤) . مصنف ابن ابی شیبہ: ١١/١٣٠ حدیث ٣١٣٠٤، الاستیعاب: ٣/٩٠٦، اسد الغابه: ٣/١٣٩، تاریخ دمشق: ١٨/٤٠٤.

دیگران در این مورد معارضه می کرد. زبیر پسر «صفیه» عمه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرالمؤمنین علیه السلام بود.

عبدالله بن زبیر در جریان جنگ جمل نقشی اساسی داشت. خلاصه داستان جنگ جمل و نقش عبدالله به شرح زیر است.

عائشه در زمان حیات عثمان در مکه بود و مردم را به کشتن عثمان تحریک می کرد و فریاد می زد:

اقتلوا نعتلاً قتل الله نعتلاً؛

نعتل را بکشید خداوند نعتل را بکشد.

و راوی می افزاید:

ثم لم ترض بذلك حتى قالت: أشهد أنّ عثمان جيفة على الصراط غدأً؛ (۱)

سپس به همین نیز راضی نشد تا این که گفت: شهادت می دهم که عثمان فردا [ی قیامت] مرداری بر صراط است.

پس از کشته شدن عثمان طلحه و زبیر نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آمدند. آن ها به ولایت کوفه و بصره طمع داشتند، اما چون از دست یابی به آرزوی خود ناامید شدند از امیرالمؤمنین علیه السلام اجازه خواستند تا برای عمره به مکه بروند. البته قصد آن ها عمره نبود بلکه قصد داشتند نزد عائشه بروند و توطئه ای را علیه امیرالمؤمنین علیه السلام طراحی کنند، لذا امیرالمؤمنین خطاب به آن دو فرمود: «اکنون که اوضاع به حالت عادی بازگشته، بهتر است بمانید و در انجام کارها مرا یاری کنید» اما آن دو اصرار داشتند که برای عمره به مکه بروند.

امیرالمؤمنین که از نقشه آن ها آگاه بود، فرمود:

ص: ۲۱۹

۱ - ۱). شرح نهج البلاغه: ۲۰/۲۲، ر. ک: الفتنه ووقعه الجمل: ۱/۱۱۵، تاریخ طبری: ۳/۱۲، سیره حلبیه: ۳/۳۵۶، الامامه والسیاسه: ۱/۴۸، المحصول: ۴/۴۹۲، النهايه في غريب الاثر: ۵/۱۷۷.

استأذنانی فی العمره فأعلمتهما أن لیس العمره یریدان؛ (۱)

اجازة رفتن به عمره را آن دو از من گرفتند، پس به آن دو فهماندم که شما اراده رفتن به عمره را ندارید!

□

بالاخره طلحه و زبیر به همراه محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر به مکه رفتند و با حضور عایشه در مکه جلسه ای تشکیل دادند و برای شوریدن بر امیرالمؤمنین علیه السلام توافق کردند، سپس شتری برای عایشه خریدند و راهنمایی استخدام کرده و به سوی بصره رهسپار گشتند. در مسیر به منطقه ای با نام «حوأب» رسیدند. سگ های این منطقه بسیار پارس می کردند. پارس سگ های حوأب عایشه را به سخن رسول خدا صلی الله علیه وآله متذکر کرد. رسول خدا صلی الله علیه وآله روزی در جمع زنان خود فرموده بودند:

أیتکنّ تنبح علیها کلاب الحوأب؟ (۲)

کدام یک از شماست که سگ های حوأب بر او پارس خواهند کرد؟

رسول خدا آن گاه رو به عایشه کرد و فرمود:

إیاک أن تکونی أنت یا حمیراء؛ (۳)

مواظب باش که آن فرد تو نباشی.

ص: ۲۲۰

۱- ۱). الامامه والسیاسه: ۱/۴۸، شرح نهج البلاغه: ۱/۲۳۳ و ۳۱۰.

۲- ۲). مصنف ابن ابی شیبه: ۱۵/۲۵۸ حدیث ۳۶۹۲۶، صحیح ابن حبان: ۱۵/۱۲۶ حدیث ۶۷۳۲، مسند احمد: ۶/۵۲ حدیث ۲۴۲۹۹ و ۶/۹۷ حدیث ۲۴۶۹۸، مسند ابن راهویه: ۳/۸۹۱، مسند ابی یعلی: ۸/۲۸۲، شرح نهج البلاغه: ۶/۲۱۷، ذخیره الحفاظ: ۴/۱۹۲۲، فتح الباری: ۱۳/۵۵، مجمع الزوائد: ۷/۴۷۴ و ۸/۵۱۲، کنز العمال: ۱۱/۱۹۷ و ۳۳۴ و منابع دیگر.

۳- ۳). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۲۹ حدیث ۴۶۱۰، الامامه والسیاسه: ۱/۵۷، شرح نهج البلاغه: ۶/۲۱۸ و ۹/۳۱۱، الفتوح: ۲/۴۵۸، کنز العمال: ۱۱/۳۳۴ حدیث ۳۱۶۷۱، سنن ابن ماجه: ۲/۸۲۶ حدیث ۲۴۷۴، البدایه والنهایه: ۶/۲۳۷، دلائل النبوه بیهقی: ۱۰/۱۴۸.

نوشته اند که عایشه چون با این صحنه مواجه شد یک شبانه روز در منطقه «حوأب» ماند و مکرر می گفت: «ردّونی» یعنی مرا برگردانید؛ اما عبدالله بن زبیر که خواهرزاده عایشه بود سوگند خورد که نام این منطقه «حوأب» نیست. وی علاوه بر این که به دروغ شهادت داد و قسم خورد، عده ای از اعراب را نیز به این کار واداشت. لذا جمعی از اعراب هم سوگند یاد کردند که نام این منطقه «حوأب» نیست. به این ترتیب عبدالله بن زبیر عایشه را به ادامه راه تشویق کرد و تأثیر به سزایی در وقوع جنگ جمل داشت.

□
از این رو، وقتی عبدالله بن زبیر ابن عباس را به خاطر جنگ با عایشه سرزنش کرد و گفت: «تو کسی هستی که با ام المؤمنین عایشه و حواری رسول الله صلی الله علیه و آله جنگیدی».

ابن عباس در پاسخ وی گفت:

فأنت أخرجتها وأبوک، و بنا سمیت أم المؤمنین؛

تو و پدرت او را از خانه اش خارج کردید [و اگر لقب «أم المؤمنین» شرافت باشد، عایشه به خاطر انتساب] به خاندان ما «أم المؤمنین» نامیده شده است.

ابن عباس سپس به جنگ او با امیرالمؤمنین علیه السلام اشاره می کند و می گوید: «شما با علی جنگیدید، پس اگر او مؤمن بود شما به خاطر جنگ با یک مؤمن مرتکب کبیره شده اید، و اگر او کافر بود شما به خاطر فرار از جنگ با او از روی ضعف، مرتکب گناه کبیره هستید». (۱)

ص: ۲۲۱

۱- ۱). العقد الفرید: ۴/۹۸ و ۵/۱۶۲، انساب الاشراف: ۱/۴۶۳، جمهره خطب العرب: ۲/۱۲۶، ثمرات الاوراق: ۱/۴۶؛ متن حدیث چنین است: . . . إن ابن الزبیر قال لابن عباس: قاتلت ام المؤمنین وحواری رسول الله. . . فقال: أما أم المؤمنین فأنت اخرجتها وأبوک و بنا سمیت ام المؤمنین. وقاتلت أنت وأبوک علیاً، فإن کان علی مؤمناً فقد ضللتهم بقتال المؤمنین، وإن کان کافراً فقد بؤتم بسخط من الله لفرارکم من الزحف.

امیرالمؤمنین علیه السلام هیچ گاه آغازگر جنگ نبودند، از این رو قبل از وقوع جنگ جمل نیز زبیر را فرا خواندند و در ملاقات با وی پیش گویی رسول خدا صلی الله علیه وآله را یادآور شد و فرمود:

□ □
أُنشِدُكَ بِاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَا تَذَكَّرُ يَوْمًا قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ
□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

□
(یا زبیر! اُتَحَبُّ عَلِيًّا)؟ فَقُلْتَ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَا يَمْنَعُنِي مِنْ حُبِّهِ وَهُوَ ابْنُ خَالِي؟

فَقَالَ لَكَ: (أَمَا! إِنَّكَ سَتُخْرَجُ عَلَيْهِ يَوْمًا وَأَنْتَ ظَالِمٌ؟

فَقَالَ الزَّبِيرُ: اللَّهُمَّ بَلِّ! قَدْ كَانَ ذَلِكَ.

□ □
قَالَ عَلِيٌّ: فَأُنشِدُكَ بِاللَّهِ الَّذِي أَنْزَلَ الْفُرْقَانَ، أَمَا تَذَكَّرُ يَوْمًا جَاءَ رَسُولُ اللَّهِ
□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

من عند بنی عمرو بن عوف و أنت معه وهو آخذ بيدك... فقال لك النبي

□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

: مهلاً یا زبیر! فلیس به زهو ولتخرجن علیه یوماً و أنت ظالم له.

فقال الزبیر: اللهم بلی؛ (۱)

□
قسم به خدایی که الاهی جز او نیست، آیا به خاطر داری روزی رسول خدا صلی الله علیه وآله خطاب به تو فرمود:

ای زبیر! آیا علی را دوست می داری؟ پس تو گفتی ای رسول خدا چه چیزی مانع دوست داشتن او می شود در حالی که او
پسردایی من است؟ پس به تو فرمود:

ص: ۲۲۲

۱ - ۱). الفتوح: ۲/۴۷۰، المناقب خوارزمی: ۱۸۰، الفصول المهمه: ۱/۴۱۲، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۴۱۳ حدیث ۵۵۷۵، سیره حلبیه: ۳/۳۵۷، دلائل النبوه بیهقی: ۷/۲۴۶، التاریخ الکبیر: ۹/۲۱ حدیث ۱۶۵، تاریخ دمشق: ۱۸/۴۰۸، العواصم من القواصم: ۱/۱۵۳، تاریخ الاسلام: ۳/۴۸۸.

مواظب باش، روزی تو به جنگ علی علیه السلام خواهی رفت در این صورت تو نسبت به او ستمکار خواهی بود.

زبیر گفت: به خدا قسم چنین است. علی علیه السلام فرمود:

□
قسم به خدایی که فرقان را نازل کرد آیا به خاطر داری که روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله از نزد بنی عمرو بن عوف آمد و تو همراه ایشان بودی و ایشان دست تو را گرفته بود. . . پس پیامبر به تو فرمود: صبر کن ای زبیر! در حالی که کبری نداشت و تو روزی با او خواهی جنگید در این حال تو نسبت به او ستمکاری زبیر گفت: سوگند به خدا بله [چنین است].

زبیر این سخن را به یاد آورد و قسم خورد که از جنگ کناره گیری کند.

زبیر یکی از دو رهبر جنگ جمل بود و در صورت عقب نشینی وی تعداد زیادی از لشکریان عقب نشینی می کردند، از این رو هنگامی که لشکریان از تصمیم زبیر آگاه شدند به دور او حلقه زدند تا وی را از تصمیم ترک جنگ منصرف سازند. ولی عبدالله بود که توانست او را برای شرکت در جنگ قانع کند. وی به پدرش گفت:

فقد فضحتنا فضیحه [لا نقدر أن نرفع] رؤوسنا أبداً لا تغتسل منها؛

تو ما را چنان رسوا کردی که هرگز نمی توانیم سر خود را بلند کنیم و خود را از این آلودگی پاک سازیم.

زبیر به تحریک فرزند خود به میدان جنگ بازگشت و به لشکریان امیرالمؤمنین علیه السلام حمله برد. امیرالمؤمنین به اصحاب خود فرمودند که راه را برایش باز کنید، زیرا او می خواهد در مقابل فرزندش ابراز قدرتی کند. (۱)

امیرالمؤمنین علیه السلام و لشکریانش در کشتن زبیر نقشی نداشتند، بلکه فردی

ص: ۲۲۳

به نام «عمرو [عمیر] ابن جرموز» شبانه و به هنگام استراحت، زبیر را ذبح کرد. (۱)

□

بنابراین، از مهمترین و اصلی ترین عوامل شروع و ادامه جنگ جمل، عبدالله بن زبیر بود که این اقدام وی به کشته شدن تعداد زیادی از مسلمانان انجامید. به علاوه این جنگ، خروج بر امام زمان به شمار می آید، زیرا آنان با امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان خلیفه مسلمین بیعت کرده بودند و خلافت ایشان را پذیرفته بودند، در نتیجه قیام آنان در حقیقت مبارزه با اسلام و رسول الله صلی الله علیه و آله بود. گذشته از این، امیرالمؤمنین علیه السلام کسی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد ایشان فرمود:

من سبّ علیاً فقد سبّنی؛ (۲)

هر کس علی را سب کند مرا سب کرده است.

ص: ۲۲۴

۱- ۱). ر. ک: شرح نهج البلاغه: ۲/۱۶۸ و ۱۳۷، الامامه والسیاسه: ۱/۶۵، الفصول المهمه: ۱/۴۱۵. یکی از اسرار الاهی در جنگ جمل آنست که طلحه و زبیر به دست امیرالمؤمنین علیه السلام و یاران ایشان کشته نشدند. طلحه از قاتلان عثمان بود و مروان هم قاتلان عثمان را می شناخت وقتی طلحه و زبیر، عایشه را به بصره آوردند و آتش جنگ جمل را افروختند، مروان نیز در لشکر عایشه بود. مروان همواره در صدد انتقام از قاتلان عثمان بود از این رو فرصت را غنیمت شمرد و انتقام خون عثمان را از او گرفت. در منابع اهل سنت تصریح شده است: «قد ثبت ان قاتل طلحه هو مروان». ر. ک: [اسد الغابه: ۳/۵۳۲، سیر اعلام النبلاء: ۱/۴۰، المستدرک علی الصحیحین: ۳/۴۰۶ و ۴۱۶، تحفه الأحوذی: ۱۰/۱۶۸، عمده القاری: ۲۲/۲۸۰، مشکاه المصابیح: ۱/۲۰۶]. ابن سعد در طبقات الکبری می نویسد: کان مروان مع طلحه فی الخیل فرأی فرجه فی درع طلحه فرماه بسهم فقتله [الطبقات: ۳/۲۲۳]. مروان با طلحه در لشکر بود پس در زره طلحه شکافی دید، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را کشت.

۲- ۲). سنن بیهقی: ۵/۱۳۲ حدیث ۹۴۷۶، جامع الاحادیث: ۲۰/۳۶۸ حدیث ۲۲۳۶۵، المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۳۰ حدیث ۴۶۱۵ و ۴۶۱۶، ذهبی در تلخیص المستدرک می گوید: این حدیث صحیح است، مسند احمد: ۶/۳۲۳، فیض القدر: ۶/۱۹۰، مجمع الزوائد: ۹/۱۷۵. صاحب مجمع الزوائد می گوید: «رجالہ رجال صحیح غیر اَبی عبدالله جدلی وهو ثقہ».

یا علیّ حربک حربی؛ (۱)

ای علی دشمن تو، دشمن من است.

در نتیجه عبدالله بن زبیر که در شروع و ادامه جنگ جمل نقش اساسی داشت، قطعاً دشمن رسول خدا صلی الله علیه وآله است، و حال کسی که با رسول خدا صلی الله علیه وآله دشمنی کند، روشن است.

داستان عبدالله بن زبیر به همین جا ختم نمی شود. وی آرزو داشت خلیفه مسلمین شود. ابن خلکان در کتاب وفيات الاعیان به شرح حال عبدالله بن عمر می پردازد و در منقبت وی به درخواست معنوی او از خداوند متعال در رکن یمانی اشاره می کند. در این جریان آرزو و درخواست عبدالله بن زبیر هم آمده است. شعبی می گوید:

لقد رأیت عجباً، کنا بفناء الکعبه أنا وعبدالله بن عمر وعبدالله بن الزبیر ومصعب بن الزبیر وعبدالملک بن مروان؛ . . . فقام [عبدالله بن زبیر] وأخذ بالرکن الیمانی. فقال: اللهم إنک عظیم ترجی لکل عظیم، أسئلك بحرمة عرشک وحرمة وجهک وحرمة نبيک - علیه الصلاة والسلام - . . . أن لا تمیتنی حتی تولیننی الحجاز ویسلم علیّ بالخلافه؛ (۲)

چیز عجیبی مشاهده کردم. ما در حیات کعبه بودیم من به همراه عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر، مصعب بن زبیر و عبدالملک مروان، عبدالله بن زبیر برخاست و رکن یمانی را گرفت و گفت خدایا تو بزرگی و در هر کار بزرگی به تو امیدواریم به حرمت عرشت، به حرمت وجهت و به حرمت نبی ات - علیه الصلاة والسلام -

ص: ۲۲۵

۱- ۱). شرح نهج البلاغه: ۲/۲۹۷ و ۲۰/۲۲۱، ینابیع الموده: ۱/۱۷۲ و ۲۰۰ و ۲۵۳، المناقب خوارزمی: ۱۲۹.

۲- ۲). وفيات الاعیان: ۳/۳۰، تاریخ دمشق: ۳۱/۱۷۲.

می خواهیم که مرا نمیرانی تا ولایت حجاز را به دست گیرم و خلافت را بر من فراهم سازی.

□
چون عبدالله بن زبیر چنین آرزویی داشت، از این رو پس از مرگ معاویه با یزید بیعت نکرد، و هنگامی که حضرت سیدالشهدا علیه السلام بعد از اباء از بیعت با یزید به سوی مکه حرکت فرمود عبدالله بن زبیر نیز به مکه رفت. (۱) در این سفر عبدالله بن زبیر از بیراهه به سمت مکه حرکت کرد و حضرت سیدالشهدا علیه السلام راه اصلی را مسیر خویش قرار داد.

در مکه علی رغم این که دیگران می خواستند حضرت سیدالشهدا علیه السلام در مکه بمانند و از حرکت به سمت کوفه منصرف شوند. (۲)

□
اما عبدالله بن زبیر برخلاف دیگران اصرار داشت که حضرت سیدالشهدا علیه السلام از مکه خارج شوند.

□ □
روشن است که نیت عبدالله بن زبیر خیر نبوده است. نوشته اند که اصرار عبدالله بن زبیر به خروج امام حسین علیه السلام از مکه به خاطر محبوبیت حضرت سیدالشهدا علیه السلام نزد اهل حجاز بوده است، و چون عبدالله بن زبیر قصد داشت در مکه بماند و امیدوار بود که اهالی حجاز با او بیعت کنند و او خلیفه مسلمین شود از

ص: ۲۲۶

۱-۱). تاریخ الاسلام: ۴/۱۷۰.

۲-۲). آن ها رفتار اهل کوفه با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام را به عنوان علت این رأی ذکر می کردند. حضرت سیدالشهدا علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد و به همراه یارانش توسط مردم کوفه به شهادت رسید، اما بر اساس تحقیقات انجام شده شیعیان کوفه در ایجاد و بروز آن فاجعه عظیم نقشی نداشته اند. بلکه طرح به شهادت رساندن حضرت سیدالشهدا در خارج از سرزمین حجاز پیشتر توسط معاویه پی ریزی شده بود، بنابراین طراح فاجعه عظیم کربلا معاویه بوده است و یزید نقشه شوم معاویه را به همان صورت که طراحی شده بود، اجرا کرد. ر. ک: ناگفته هایی از حقائق عاشورا.

این رو حضرت سیدالشهدا علیه السلام را مانعی در راه رسیدن به اهداف خود می دانست و از حضور آن حضرت در مکه رنج می برد. و برای خروج امام حسین علیه السلام از مکه لحظه شماری می کرد تا در مکه بی رقیب باشد.

در ارشاد می نویسد:

لأنه قد عرف أنّ أهل الحجاز لا يبائعونه مادام الحسين

عليه السلام

في البلد؛ (۱)

زیرا او می دانست که مردم حجاز تا زمانی که امام حسین علیه السلام در آن سرزمین است با او بیعت نمی کنند.

بنابراین روشن است که ابای عبدالله بن زبیر از بیعت با یزید برای رضای خدا نبود بلکه جهت رسیدن به حکومت حجاز بوده است. عبدالله بن زبیر سرانجام به آرزوی خود رسید و اهل حجاز و عراق با او بیعت کردند، او در این دوران ستم های زیادی به مردم مخصوصاً بنی هاشم روا داشت. مسعودی می نویسد:

وكثرت أذيتة لبني هاشم؛

اذیت او بر بنی هاشم زیاد شد.

و نیز می نویسد:

وخطب ابن الزبير فقال: قد بايعني الناس ولم يتخلف عن بيعتي إلا هذا الغلام - محمّد بن الحنفية - والموعِد بيني وبينه أن تغرب الشمس، ثم أضرم دارة عليه ناراً؛ (۲)

ابن زبیر خطبه خواند و گفت: مردم همه با من بیعت کرده اند و از بیعت با من سر

ص: ۲۲۷

۱-۱. ارشاد: ۲/۳۶.

۲-۲. مروج الذهب: ۷۵-۷۷.

باز نرده جز این غلام یعنی محمّد بن حنفیه و موعد بین من و او تا غروب آفتاب است پس از آن خانه اش را بر سرش آتش خواهم زد.

□
عده ای به تهدید وی اعتراض کردند. برخی از نزدیکان عبدالله بن زبیر هم در پاسخ این اعتراضات، اقدامات اسلاف را یادآوری کردند. (۱)

□
بنابراین زندگی عبدالله بن زبیر پر از حاشیه های منفی است. خلاصه آن چه از زندگی او مطرح گردید عبارت است از:
۱. بیرون آوردن عایشه از خانه.

۲. ایفای نقش کلیدی در شروع و ادامه جنگ جمل و ریخته شدن خون بسیاری از مسلمانان.

۳. ادای شهادت دروغ جهت قانع ساختن عایشه برای ادامه جنگ و وادار کردن عده ای برای ادای شهادت دروغ.

۴. دشمنی و جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام.

۵. تلاش برای دستیابی به خلافت.

۶. آزار و اذیت بنی هاشم و تهدید ایشان از جمله ابن عباس و محمّد بن حنفیه.

□
عبدالله بن زبیر با چنین زندگی نامه ای، یکی از ده مفسری است که سیوطی در طبقه صحابه از آن نام می برد! (۲)

سیوطی پس از ذکر نام این ده نفر به عنوان مفسر قرآن می گوید:

□
وقد ورد عن جماعة من الصحابه غير هؤلاء اليسير من التفسير، كأنس وأبي هريره وابن عمر وجابر (بن عبدالله)، وورد عن عبدالله بن عمرو بن عاص أشياء تتعلق بالقصص وأخبار الفتن والآخرة وما أشبهها

ص: ۲۲۸

۱- ۱. شرح نهج البلاغه: ۲۰/۱۴۷.

۲- ۲. الاتقان: ۶۳۶۹: ۲/۴۹۳.

بأن يكون مما تحمله عن أهل الكتاب؛ (۱)

غیر از این عده [ده نفری که پیش از این نامبرده شدند] از تعداد دیگری از صحابه نیز تفسیر کوتاهی وارد شده است. مثل انس، ابوهریره، ابن عمر، جابر بن عبدالله واز عبدالله بن عمرو بن عاص نیز مطالبی از آن چه که از اهل کتاب آموخته بود وارد شده که شامل قصه ها، اخبار فتن و آخرت و مشابه این موارد است.

چ) انس بن مالک

در شرح حال انس نوشته اند که وی مدتی خادم رسول الله صلی الله علیه وآله بوده است. او بیش از صد سال عمر کرد و قبل از آخرین صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله - یعنی ابوالطفیل-درگذشت.

اشاره به دو مورد از دروغگویی های انس برای شناخته شدن شخصیت وی کافی است. وی در قضیه «طیر مشوی» صریحاً دروغ گفته است. حاکم در المستدرک می نویسد:

قال أنس بن مالك: كنت أخدم رسول الله

صلى الله عليه وآله

، فقدّم لرسول الله

صلى الله عليه وآله

فرخ مشوی فقال: اللهم ائني بأحب خلقك إليك... فجاء علي [بن أبي طالب] فقلت: إن رسول الله صلی الله علیه وآله علی حاجه، ثم جاء فقلت إن رسول الله صلی الله علیه وآله علی حاجه، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: افتح، فدخل، فقال رسول الله صلی الله علیه وآله: ما حبسك علی؟ فقال: إن هذا آخر ثلاث كرات يردني أنس يزعم أنك علی حاجه. فقال: ما حملك علی ما صنعت؟ فقلت: يا رسول الله،

ص: ۲۲۹

سمعت دعاءك فأحبت أن يكون رجلاً من قومي؛ (۱)

انس می گوید: من خادم رسول خدا صلی الله علیه وآله بودم. مرغ بریانی برای رسول خدا صلی الله علیه وآله آوردند، ایشان عرضه داشت. خدایا محبوب ترین، خلق خودت را نزد من بفرست... پس علی بن ابی طالب [علیهم السلام] آمد و من گفتم رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول کاری است. سپس [برای بار دوم] آمد، گفتم رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول کاری است. پس رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود [درب را] باز کن پس [علی علیه السلام] وارد شد. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: چه امری تو را [از آمدن به نزد من] باز داشت. عرض کرد: این آخرین بار از سه مرتبه ای است که برمی گردم [زیرا] انس گمان می کرد شما مشغول کاری هستید. پیامبر [به انس] فرمود: چه چیز تو را به این کار واداشت؟ [انس می گوید] گفتم: ای رسول خدا دعای شما را شنیدم پس دوست داشتم که مردی از قوم من [مشمول دعای شما] باشد.

و در روایت دیگری آمده است:

فقال رسول الله

صلى الله عليه وآله

: يا أنس، انظر من على الباب، فقلت: اللهم اجعله رجلاً من الأنصار. فذهبت فإذا عليّ بالباب، قلت: إن رسول الله عليّ حاجة؛

(۲)

ص: ۲۳۰

۱-۱). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۴۱ حدیث ۴۶۵۰، التاریخ الکبیر: ۱/۳۵۸ حدیث ۱۱۳۲؛ المعجم الکبیر: ۱/۲۵۳ حدیث ۷۳۰ و ۷/۸۲ حدیث ۶۴۳۷، المعجم الاوسط: ۲/۲۰۶، ۶/۹۰ و ۹/۱۴۶، ۷/۲۶۷، ۳۳۶ حدیث ۶۵۶۱، ۵۸۸۶، ۱۷۴۴ و ۷۴۶۶، حلیه الاولیاء: ۶/۳۳۹، ذکر اخبار اصبهان: ۱/۲۰۵، تاریخ بغداد: ۹/۳۶۹ حدیث ۴۹۴۴؛ تاریخ دمشق: ۴۲/۲۴۵، ۳۷/۴۰۶-۲۵۸ و ۴۳۲، اسد الغابه: ۳/۶۰۸، تاریخ الاسلام: ۳/۶۳۳، البدایه والنهایه: ۷/۳۸۷-۳۹۰، مجمع الزوائد: ۹/۱۶۷-۱۶۹ حدیث ۱۴۷۲۳ و ۱۴۷۲۶ و ۱۴۷۲۸.

۲-۲). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۴۲ حدیث ۴۶۵۱، مجمع الزوائد: ۹/۱۶۸ حدیث ۱۴۷۲۶، تاریخ دمشق: ۴۲/۲۵۱.

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای انس بین چه کسی پشت درب است. گفتم: خدایا او را مردی از انصار قرار بده، پس رفتم وقتی دیدم علی [علیه السلام] پشت درب است گفتم: رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول کاری است.

بر اساس برخی نقل ها انس این دروغ را تا سه مرتبه تکرار کرد. پارسا سوم امیرالمؤمنین علیه السلام درب را هل دادند و وارد شدند. در برخی روایات هم آمده است که خود رسول خدا صلی الله علیه وآله درب را باز کردند. برخی نقل ها حاکی از آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله از همان جا که نشسته بودند، خطاب به انس ندا کردند:

کیست که هر بار می آید و تو می گویی رسول خدا صلی الله علیه وآله مشغول کاری است؟ اگر علی است بگو وارد شود! امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شدند. (۱)

و در روایت دیگری آمده است:

فلما رآه النبي

صلى الله عليه وآله

تبسم وقال: الحمد لله الذي جعلك، فإني أدعو في كل لقمه أن يأتيني الله بأحب الخلق إليه وإليّ فكنت أنت. (۲)

ص: ۲۳۱

۱-۱. این داستان یکی از ادله قطعی برای اثبات امامت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است زیرا فقط «احب الخلق إلى الله وإلي رسول» شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه وآله را دارد. از این رو، اهل سنت تلاش کرده اند به اشکال مختلف در سند و دلالت این حدیث خدشه کنند. برخی از عالمان سنی هم گفته اند اختصاص این قضیه به امیرالمؤمنین علیه السلام از آن جهت بوده است که ابوبکر و عمر در آن روز به مسافرت رفته بودند و در مدینه حضور نداشتند، امّا ابویعلی موصلی و نسائی می گویند: جاء ابوبکر فردّه و جاء عمر فردّه؛ و جاء علی فأذن له؛ ابوبکر آمد و او را رد کردند سپس عمر آمد او را هم برگرداندند و علی [علیه السلام] آمد و به ایشان اجازه دادند. مسند ابویعلی: ۷/۱۰۵ حدیث ۴۰۵۲، خصائص علی بن ابی طالب: ۵۲، مجمع الزوائد: ۹/۱۶۸ حدیث ۱۴۷۲۵. هیشمی می گوید: رجال حدیث مسند ابویعلی ثقه هستند.

۲-۲. ذخائرالعقبی: ۱/۶۲، جواهر المطالب: ۱/۵۲.

از موارد دیگر در زندگی انس کتمان حدیث غدیر و عدم شهادت به آن است. امیرالمؤمنین علیه السلام در کوفه بالای منبر اعلام کردند که هر کس حدیث غدیر را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده است برخیزد و شهادت دهد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز غدیر فرمودند:

من كنت مولاه فهذا علي مولاه، اللهم وال من والاه وعاد من عاداه؛

هر کس من مولای اویم، این علی مولای اوست خدایا کسی که ولایت او را بپذیرد او را تحت سرپرستی خود قرار بده و دشمن کسی باش که با او دشمنی کند.

جمعی برخاستند و شهادت دادند و تعدادی هم کتمان کردند. انس از افرادی بود که شهادت نداد. وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از وی پرسید چرا شهادت نمی دهی؟ او در پاسخ گفت: من پیر شده ام و فراموش کرده ام! حضرت هم دعا کرد که اگر انس دروغ می گوید، خداوند او را به مرضی ظاهر مبتلا سازد که قادر به مخفی کردن آن مرض نباشد.

بر اثر دعای امیرالمؤمنین انس دچار بیماری «برص» یعنی «پیسی» شد به طوری که هر چه عمامه اش را بزرگتر می کرد نمی توانست آن لکه را بپوشاند.

توجه به این نکته ضروری است که انس در این جریان حداکثر ۴۵ سال داشته است؛ زیرا براساس آن چه نقل شده، انس در سن هشت سالگی به خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و خادم ایشان شد. پیامبر ده سال در مدینه حیات داشتند. پس سن انس هنگام رحلت رسول خدا هجده سال بوده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از ۲۵ سال امور را به دست گرفتند، پس در خلافت ظاهری امیرالمؤمنین انس ۴۳ ساله بوده است. بنابراین روشن است که ادعای پیری به عنوان عذری برای عدم شهادت به حدیث غدیر، دروغی مضحک بوده، و به همین

جهت امیرالمؤمنین علیه السلام او را نفرین کردند.

ابن قتیبہ می نویسد:

□
كان بوجهه برص، وذكر قوم أن علياً سأله عن قول رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

□
اللهم وال من والاه وعاد من عاده. فقال [أنس] : كبرت سنّي ونسيتُ، فقال عليّ: إن كنت كاذباً فضربك الله بيضاء لا توارىها
العمامة؛ (۱)

□
در صورت او پیسی بود. قومی ذکر کرده اند که امیرالمؤمنین علیه السلام از وی در مورد حدیث رسول خدا صلی الله علیه
وآله پرسید که [رسول خدا صلی الله علیه وآله] فرمودند: خدایا کسی را که ولایت علی را بپذیرد تحت سرپرستی خود قرار
بده و با دشمن او دشمن باش. انس گفت: سنّ ام بالا رفته و فراموش کرده ام امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: اگر دروغ می
گویی خداوند تو را به لکه سفیدی مبتلا سازد که عمامه هم آن را نپوشاند.

در انساب الاشراف آمده که امیرالمؤمنین علیه السلام به خاطر کتمان حدیث غدیر از سوی انس فرمود:

اللهم من كتم هذه الشهادة وهو يعرفها، فلا تخرجه من الدنيا حتى تجعل به آية (أى آفه) يعرف بها، قال (أبووائل) فبرص أنس؛
(۲)

خدایا کسی را که از این جریان مطلع بود اما آن را کتمان کرد از دنیا خارج مکن تا آیه (یا آفتی) در او قرار دهی که به آن
شناخته شود، پس (ابووائل) می گوید: انس پیسی گرفت [و به واسطه این مرض در میان مردم انگشت نما شده بود].

ذهبی بدون اشاره به اصل داستان و نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام می نویسد:

ص: ۲۳۳

۱- (۱) . المعارف: ۵۸۰، حلیه الأولیاء: ۵/۲۷.

۲- (۲) . انساب الاشراف: ۲/۱۵۷.

کان انس بن مالک ابرص وبه وضع شدید؛ (۱)

انس بن مالک پیسی گرفت و به واسطه آن سفیدی شدیدی [در پیشانی او] به وجود آمد.

احمد بن حنبل هم به نام کتمان کنندگان حدیث غدیر اشاره نمی کند و وارد جزئیات نمی شود فقط به صورت کلی می گوید:

فقام إلی ثلاثة لم یقوموا. فدعا علیهم فأصابتهم دعوته؛ (۲)

پس همه برخاستند جز سه نفر که برای ادای شهادت برخاستند پس [امیرالمؤمنین علیه السلام] بر آنان نفرین کرد و نفرینش آن ها را مبتلا ساخت.

برخی هم داستان را بدون ذکر نام انس نقل کرده اند. در المعجم الکبیر می نویسد:

کان علی

رضی الله عنه

دعا علی من کتم؛ (۳)

علی علیه السلام کسی را که کتمان کرده بود نفرین کرد.

ابونعیم اصفهانی که انس را در زمره اولیاء شمرده است داستان ابتلای او به پیسی را با تصرفاتی این گونه ذکر می کند:

فقاموا کلهم، فقالوا: أَللّهم نعم. وقعد رجل. فقال [أمیرالمؤمنین علیه السلام]: ما منعک أن تقوم؟ قال: یا أمیرالمؤمنین کبرت ونسیت. قال: أَللّهم إن کان کاذباً فاضربه ببلاء حسن، قال: فما مات حتی رأینا بین عینیه نکته بیضاء لا تواریه العمامه؛ (۴)

همه برخاستند و گفتند: به خدا چنین است در حالی که مردی نشسته بود.

ص: ۲۳۴

۱- ۱. سیر اعلام النبلاء: ۳/۴۰۵.

۲- ۲. مسند احمد: ۱/۱۱۹ حدیث ۹۴۹.

۳- ۳. المعجم الکبیر: ۵/۱۷۱ حدیث ۴۹۸۵، مجمع الزوائد: ۹/۱۳۲.

۴- ۴. حلیه الاولیاء: ۵/۲۶-۲۷.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: چه چیزی از برخاستن تو مانع شد؟ گفت: ای امیر مؤمنان سنّ من بالا رفته و فراموش کرده ام. فرمود: خدایا اگر دروغ می گوید: او را به بلائی قابل تحمّلی گرفتار کن. پس او نمرود تا این که در پیشانی وی لکه سفیدی مشاهده کردیم که عمامه هم آن را نمی پوشانید.

علی رغم تصرفات و تحریفات عالمان سنّی (۱) روشن است که انس بن مالک به خاطر مخالفت با امیرالمؤمنین علیه السلام و کتمان شهادت به حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در اثر نفرین امیرالمؤمنین علیه السلام به مرضی مبتلا شد که تا آخر عمر انگشت نما گردید.

ح) ابوهریره

ابوهریره به قدری رسواست که اگر همه عقلا و علمای عالم برای موجه جلوه دادن وی بکوشند، تلاششان نزد محققین و منصفین بی ثمر خواهد بود. ابوهریره در دروغگویی و جعل و نسبت دروغ به رسول خدا صلی الله علیه و آله مشهور است. خود او نیز اعتراف می کند که صحابه وی را دروغگو می دانند. در کتاب الجمع بین الصحیحین (۲) آمده است:

□
خرج إلینا أبو هریره، فضرب بیده علی جهته. فقال: ألا إنکم تحدّثون علیّ أنّی أكذب علی رسول الله؟ (۳)

□
ابوهریره به سوی ما آمد پس به پیشانی خود زد و گفت: آیا شما به همدیگر می گوید من به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ می بندم؟

ص: ۲۳۵

۱- ۱). تذکر به این نکته ضروری است که همه تصرفات و تحریفات را نمی توان به مؤلفان کتاب های یاد شده نسبت داد چرا که ممکن است این تصرفات توسط راویان و رجال حدیث صورت گرفته باشد یا در چاپ و نشر کتاب به تصرف و تحریف در قسمت هایی از کتاب اقدام شده باشد.

۲- ۲). کتاب الجمع بین الصحیحین بین احادیث صحیح بخاری و صحیح مسلم جمع کرده است و از نظر اهل سنّت کتاب بسیار معتبری است.

۳- ۳). صحیح مسلم: ۶/۱۵۳ حدیث ۵۶۱۸، الجمع بین الصحیحین: ۳/۹۲ حدیث ۲۳۳۳.

ابن قتیبه می نویسد:

وقد أكذبه عمر وعثمان و علي وعائشه؛ (۱)

علی [علیه السلام]، عمر، عثمان و عایشه، ابوهریره را تکذیب کرده اند.

عمر علاوه بر تکذیب ابوهریره او را مورد اهانت و شتم هم قرار داده و هتک کرده است. زمخشری در کتاب الفائق فی غریب الحدیث می نویسد:

استعمله عمر علی البحرین، فلما قدم علیه قال له [عمر]: يا عدو الله وعدو رسوله، أسرقت من مال الله؟ فقال: لست بعدو الله ولا عدو رسوله ولكني عدو من عاداهما، ولكنها سهام اجتمعت ونتاج خيل. فأخذ منه عشرة آلاف درهم فألقاها في بيت المال؛ (۲)

عمر او را به ولایت بحرین منصوب کرده بود وقتی ابوهریره [به مدینه آمد و] بر عمر وارد شد. عمر به او گفت: ای دشمن خدا و دشمن رسول خدا! آیا از بیت المال دزدی کرده ای؟! ابوهریره گفت من دشمن خدا و رسول او نیستم ولیکن با دشمنان آن ها دشمنم و این اموال سهم و حصه هایی است که جمع کرده ام و اثر زاد و ولد اسبهاست، عمر ده هزار درهم از او گرفت و در بیت المال قرار داد.

اگر این اقدام عمر صحیح و نسبتی که به او ابوهریره داده درست بوده است، فتلک مصیبه و اگر ابوهریره راست گفته باشد و عمر بدون دلیل و مجوز شرعی مرتکب این عمل شده است، فالمصیبه أعظم!

مسائل فراوانی در مورد ابوهریره مطرح می باشد و کتاب های زیادی درباره شخصیت وی نگاشته شده است. مرحوم شرف الدین و شیخ محمود ابوریه هر یک کتابی نوشته اند و در شخصیت او بر اساس منابع خدشه کرده اند. هر چند در مقابل

ص: ۲۳۶

۱- ۱). تأویل مختلف الحدیث: ۲۲، ر. ک: شرح نهج البلاغه: ۲۰/۳۱.

۲- ۲). الفائق: ۱/۱۰۲.

عده ای هم در صدد دفاع از ابوهریره برآمده اند. اما چنان که گفتیم ابوهریره برای افراد منصف قابل توجیه نیست، و در طعن او همین مقدار کافی است که امیرالمؤمنین علیه السلام او را تکذیب کرده است. تکذیب عمر، عثمان و عایشه نیز حجت خوبی برای اثبات دروغگویی ابوهریره نزد اهل سنت است، لذا اقرار اهل سنت به این که علی، عمر، عثمان و عائشه، ابوهریره را تکذیب کرده اند برای قدح او کفایت می کند. (۱)

ممکن است اشکال شود که اگر ابوهریره از هر جهت مخدوش است، پس چرا گاهی به احادیث او استدلال می شود؟

پاسخ این سؤال روشن است، زیرا استناد به سخن ابوهریره در مقابل مخالفین از باب الزام و احتجاج است نه به جهت پذیرش اقوال او. پس کسی که ابوهریره را پذیرفته باید احادیث او را هم بپذیرد. از این رو اگر وی در موردی به حق اقرار کرد اقرار وی حجتی است علیه کسانی که از یک سو ابوهریره را پذیرفته اند و از سوی دیگر حق را انکار می کنند.

سیره همه عقلا بر این است که در موارد نزاع و اختلاف چنان چه از سوی مخالف اقراری به حق شده باشد بر اساس آن اقرار با ایشان احتجاج می کنند «والفضل ما شهدت به الأعداء».

ص: ۲۳۷

۱- ۱). ابوحنیفه، شافعی و بزرگان فقههای اهل سنت احادیث، ابوهریره را معتبر نمی دانند این بحث طولانی است و این جا مجال پرداختن به آن نیست. به عنوان نمونه از ابوحنیفه نقل شده است که: «أَقْلَدُ اقْوَالِ جَمِيعِ الصَّحَابَةِ إِلَّا ثَلَاثَةً مِنْهُمْ: أَبُو هُرَيْرَةَ وَ...؛ اقوال همه صحابه را جمع کردم مگر سه نفر را: ابوهریره... ر. ک: نفحات الازهار: ۶/۳۵۰».

□
وی پس از عثمان با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرد. علی رغم بیعت همگانی با امیرالمؤمنین علیه السلام، عبدالله بن عمر به همراه زید بن ثابت و حسان بن ثابت از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام ابا کردند. اما در مدارک متعددی آمده است که عبدالله بن عمر از عدم بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام تأسف می خورد و آرزو می کرد ای کاش با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت می کردم و در رکاب ایشان با معاویه می جنگیدم. (۱)

□
علاوه بر این که عبدالله بن عمر از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام ابا کرد، در طول حیات خود با افرادی مثل معاویه، زید بن معاویه، عبدالملک بن مروان و حجاج بن یوسف بیعت کرد. معاویه در حیات خود برای یزید بیعت می گرفت. وی کسانی را که حاضر به بیعت با یزید نبودند، از بین برد و عده ای را هم برای واداشتن به بیعت با یزید تطمیع کرد. (۲)

به عنوان مثال او امام حسن مجتبی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص (۳) عبدالرحمان بن خالد بن ولید، (۴) را مسموم کرد. اهالی شام پس از معاویه خواستار حکومت عبدالرحمان بن خالد بودند لذا چنان چه او می ماند با یزید معارضه می کرد.

عبدالرحمان بن ابی بکر را نیز به قتل تهدید کرد و چیزی از آن تهدید نگذشته

ص: ۲۳۸

۱- ۱). سنن بیهقی: ۸/۱۷۲، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۵۰۲ حدیث ۳۷۲۲ و ۳/۱۲۵ حدیث ۴۵۹۸ مجمع الزوائد: ۳/۴۲۱ حدیث ۵۰۸۹ و ۷/۴۷۷ حدیث ۱۲۰۵۴؛ گفتنی است ذهبی در تلخیص المستدرک به صحت این حدیث بنا بر شرط بخاری و مسلم تصریح می کند.

۲- ۲). ناگفته هایی از حقایق عاشورا: ۸۰.

۳- ۳). انساب الاشراف: ۳/۵۵، مقاتل الطالبیین: ۶۰ و ۸۰، شرح نهج البلاغه: ۱۶/۴۹.

۴- ۴). الاغانی: ۱۶/۲۰۹، تاریخ طبری: ۳/۲۰۲؛ الاستیعاب: ۲/۸۲۹، اسد الغابه: ۳/۳۳۶.

بود که عبدالرحمان مرد. (۱) چرا که عبدالرحمان نیز دربارهٔ جانشینی یزید مخالفت می نمود.

ابن أعمش می نویسد: مروان بن حکم در خطبه ای گفت: معاویه فرزندش یزید را جانشین خود قرار داده و خیر اُمت در این است:

□
فقام عبدالرحمن بن أبي بكر فقال: كذبت، والله يا مروان! وكذب معاوية، ما الخير أردتما لأُمّه محمّد، ولكنكم تريدون أن تجعلوها هرقلية، كلما مات هرقل قام هرقل؛ (۲)

عبدالرحمان بن ابی بکر برخاست و گفت: سوگند به خدا ای مروان! دروغ گفتی، و معاویه [نیز] دروغ گفت، شما خیرخواه اُمت محمّد نیستید، شما می خواهید خلافت را [به سان پادشاهان یونان] سلطنتی کنید، هر شاهی که بمیرد بعد از او شاه دیگر بیاید!

□
عبدالله بن زبیر هم آرزوی خلافت داشت.

در نتیجه وجود افراد سرشناسی که حاضر به بیعت با یزید نبودند مشکلاتی را برای یزید به بار می آورد. لذا معاویه ابتدا آن ها را تطمیع می کرد و در صورتی که این کار هم ثمربخش نمی شد دست به ترور آن ها می زد. عبدالله بن عمر یکی از اشخاص بود که از معاویه حق السکوت گرفت و با یزید بیعت کرد.

ابن حجر عسقلانی در فتح الباری می نویسد:

إن معاوية أراد ابن عمر على أن يبایع ليزيد، فأبى وقال لا أبایع لأمیرین، فأرسل إليه معاوية بمأه ألف درهم فأخذها فسدس إليه رجلاً فقال له: ما يمنعك أن تبایع؟ فقال إن ذاك لذلك یعنی عطاء ذلك المال لأجل وقوع

ص: ۲۳۹

۱- ۱). تاریخ طبری: ۳/۲۴۹.

۲- ۲). الفتوح: ۴/۳۳۵، الکامل فی التاریخ: ۳/۵۰۶.

المبايعه، إن ديني عندى إذا لرخيص، فلما مات معاويه كتب ابن عمر إلى يزيد ببيعته؛ (۱)

معاويه می خواست که فرزند عمر با يزيد بيعت کند، پس او ابا کرد و گفت: با دو امير بيعت نمی کنم؛ معاويه صد هزار درهم برای او فرستاد. پس او گرفت، بعد مردی را به جاسوسی فرستاد و به او گفت: چه چیز تو را از بيعت کردن منع می نمود. پس [ابن عمر در پاسخ] گفت: همانا این برای آن بود، یعنی رسیدن به این مال در مقابل بيعت کردن است، همانا دین من در نزد من ارزان است، پس وقتی معاويه مُرد، برای بيعت با يزيد [نامه ای] نوشت.

بخاری می نویسد:

لَمَّا خَلَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ يَزِيدَ بْنَ مَعَاوِيَةَ، جَمَعَ ابْنَ عُمَرَ حَشْمَهُ وَوَلَدَهُ فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ النَّبِيَّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

يقول: يَنْصَبُ لِكُلِّ غَادِرٍ لَوَاءَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ، وَإِنَّا قَدْ بَايَعْنَا هَذَا الرَّجُلَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَرَسُولَهُ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ غَدْرًا أَكْبَرَ مِنْ أَنْ يَبَايَعَ
رَجُلًا عَلِيٌّ يَبْعُ اللَّهُ وَرَسُولَهُ، ثُمَّ يَنْصَبُ لَهُ الْقِتَالَ، وَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَحَدًا مِنْكُمْ خَلَعَهُ وَلَا تَابَعَ فِي هَذَا الْأَمْرِ إِلَّا كَانَتْ الْفَيْصَلُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ؛
(۲)

وقتی مردم مدینه يزيد بن معاويه را خلع کردند، ابن عمر خادمان و فرزندان او را جمع کرد و گفت: من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می گفت: برای هر خیانت کننده ای در قیامت پرچمی هست و ما با این مرد (یعنی يزيد) بر بيعت خدا و رسولش بيعت کرده ایم و من خیانتی بالاتر از این نمی شناسم که کسی براساس بيعت خدا و رسولش با مردی بيعت کند سپس با او بجنگد و اگر من بدانم که

ص: ۲۴۰

۱-۱. فتح الباری: ۱۳/۷۰.

۲-۲. صحیح بخاری: ۶/۲۶۰۳ حدیث ۶۶۹۴.

احدی از شما یزید را خلع و در این امر با دیگری بیعت کرده این موضوع موجب جدایی و فاصله بین من او خواهد بود.

ذهبی نیز می گوید:

□
لما خلع أهل المدینه یزید جمع ابن عمر بنیه وأهله ثم تشهّد وقال: أمّا بعد، فإنّنا قد بايعنا هذا الرجل على بيع الله ورسوله، . . .
فلا يخلعن أحد منكم یزید؛ (۱)

□
وقتی اهل مدینه یزید را خلع کردند عبدالله بن عمر بن خطاب به فرزندان و خانواده خود گفت: ما با این مرد بر اساس بیعت خدا و رسولش بیعت کردیم، . . . پس احدی از شما یزید را خلع نکند.

□
عبدالله بن عمر مدعی است بر اساس بیعت خدا و رسول، با یزید بیعت کرده است، اما چنان که گذشت ابن حجر عسقلانی تصریح می کند که عبدالله بن عمر برای بیعت با یزید از معاویه صد هزار درهم گرفته بود، جالب این که برخی از سنّیان این قول ابن عمر را مبنای اعتقادات خویش قرار داده اند و معتقدند بیعت عبدالله بن عمر با یزید بن معاویه به حکومت وی شرعیت بخشیده است. در کتاب ارشاد الساری می نویسد:

فيه وجوب طاعه الإمام الذي انعقدت له البيعه والمنع من الخروج عليه ولو جار، وأنّه لا ينخلع بالفسق؛ (۲)

در این کار دلیل است برای وجوب طاعت و عدم خروج بر امام که بر او بیعت گرفته شده است، هر چند ستم کند به واسطه فسق خلع نمی شود.

ص: ۲۴۱

۱-۱. تاریخ الاسلام: ۵/۲۷۴.

۲-۲. ارشاد الساری: ۱۰/۱۹۹.

ابن عربی مالکی نیز در کتاب العواصم من القواصم (۱) می نویسد:

فهذه الأخبار الصّاح كلّها تعطيك أن ابن عمر كان مسلماً في إمره يزيد، وأنه بايع له والتزم ما التزم الناس ودخل فيما دخل فيه المسلمون وحرم على نفسه ومن إليه بعد ذلك أن يخرج على هذا أو ينقضه. . . وقد صدق البخاري- في روايته قول معاوية على المنبر- أنّ ابن عمر قد بايع بإقرار ابن عمر ذلك وتسليمه له وتماديه عليه؛ (۲)

پس این اخبار صحیح می رساند که ابن عمر در [قبول] امارت یزید تسلیم بوده است و همانا وی با او بیعت کرد و به آن چه مردم ملتزم بودند ملتزم شد و در آن چه که مسلمانان وارد شدند، وارد شد و بر خود و بر دیگران خروج و قیام بر [یزید] را حرام کرد. . . و راست گفت بخاری در نقل قول معاویه که بر منبر گفت: «همانا ابن عمر به تحقیق بیعت کرده است»؛ [چرا که] ابن عمر بر این بیعت اقرار و تسلیم او شد و در این مورد استقامت ورزید.

در جای دیگر پیرامون شهادت امام حسین علیه السلام می گوید:

ولا قاتلوه إلّا بما سمعوا من جدّه؛ (۳)

و او را نکشتند مگر به خاطر آن چه که از جدش شنیده بودند [!!]

این سخن بسیار عجیب است. سؤال ما از ابن عربی و پیروانش این است که چرا خودداری عبدالله بن عمر از بیعت با امیرالمؤمنین علیه السلام - که خلافت آن حضرت مورد قبول همگان بود- برای او نقص شمرده نمی شود، اما ابای حضرت

ص: ۲۴۲

۱- ۱). ابن عربی از فقها و محدثان سنی است. وی تألیفاتی دارد که از جمله می توان به سه کتاب آیات الاحکام، شرح بر صحیح ترمذی و العواصم من القواصم اشاره کرد. مبانی وی در کتاب العواصم من القواصم در راستای تقویت عقاید نواصب است از این رو وهابیان این کتاب را با پاورقی و اضافات چاپ و نشر کرده اند.

۲- ۲). العواصم من القواصم: ۲۳۲.

۳- ۳). همان: ۲۴۵.

سیدالشهدا علیه السلام از بیعت با فرد ستمکار و فاسقی چون یزید، جوازی برای ستم به ایشان به حساب می آید؟! بیعت عبدالله بن عمر چگونه به حکومت کسی که اشتها به فسق دارد مشروعیت می بخشد؟ و حجیت این بیعت چگونه اثبات می شود؟ (۱)

چنان که پیشتر اشاره شد، عبدالله بن عمر علاوه بر یزید با عبدالملک مروان و حجاج بن یوسف نیز بیعت کرده است، در فتح الباری می نویسد:

بایع لیزید بن معاویه ثم لعبدالملک بن مروان بعد قتل ابن الزبیر. (۲)

عجیب تر این که وقتی حجاج به جنگ عبدالله بن زبیر آمد، عبدالله بن عمر پشت سر ابن زبیر نماز خواند، (۳) و پس از آن که حجاج عبدالله بن زبیر را به دار آویخت، عبدالله بن عمر به بیعت با حجاج شتافت. مورخین نقل می کنند:

لما دخل الحجاج مکه وصلب ابن زبیر، راح عبدالله بن عمر إليه وقال: مَدَّ يَدَكَ لِأَبَايَعَكَ لعبدالملک قال رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

-من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية، فأخرج الحجاج رجله وقال: خذ رجلى فإن يدي مشغولة، فقال ابن عمر أتستهزئ مني؟ قال الحجاج، يا أحمق بنى عدى، ما بايعت مع على وتقول اليوم من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية؛ أو ما كان على إمام زمانك؟ -والله- ما جئت إلى لقول النبي -

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

-بل جئت مخافة تلك الشجرة التي صلب عليها ابن الزبیر، انتهى؛ (۴)

ص: ۲۴۳

۱-۱. در مباحث بعدی معنای لغوی واژه «بیعت»، «بیعت» در اسلام و آثار و لوازم بیعت مطرح و بررسی خواهد شد.

۲-۲. فتح الباری: ۵/۲۴.

۳-۳. ر. ک: طبقات ابن سعد: ۴/۱۴۹: کان ابن عمر يقول لا أقاتل فی الفتنه وأصلی وراء من غلب.

۴-۴. شرح نهج البلاغه: ۱۳/۲۴۲.

وقتی حجاج مکه معظمه را فتح کرد و ابن زبیر را به دار آویخت. عبدالله بن عمر نزد او آمد و گفت: دستت را به من بده تا برای عبدالملک با تو بیعت کنم، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» حجاج گفت دستم مشغول است پس پایش را دراز کرد و گفت: پایم را به عنوان بیعت بگیر، ابن عمر گفت: آیا مرا مسخره می کنی؟ حجاج گفت: ای احمق بنی عدی! [مگر علی امام زمان تو نبود؟] تو با علی بیعت نکردی و امروز می گویی «من مات ولم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة»؟ به خدا سوگند تو به خاطر فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله این جا نیامده ای بلکه ترس از این درخت که ابن زبیر به آن آویخته شده است، تو را به این جا کشانیده!

جالب است که مبنای اعتقادی ابن عربی و پیروان وی از جمله وهابیان بر عمل کسی استوار است که به خاطر ترس از جان خود با پای حجاج بیعت می کند!!

کسی که در زمان معاویه و در قضیه حکمیت به عنوان کاندیدای خلافت مسلمین مطرح شده بود. سرانجام کارش به جایی می رسد که به حجاج اقتدا می کند و پشت سر او نماز می خواند (۱) و به جای دست با پای او بیعت می کند!! و در آخر بعد از گذشت سه ماه از اعدام ابن زبیر او نیز به حيلة حجاج به قتل می رسد. (۲)

با چنین اوصافی، سیوطی عبدالله بن عمر را به عنوان یکی از مفسرین طبقه صحابه معرفی می کند!

د) عبدالله بن عمرو بن عاص

وی از فرماندهان لشکر معاویه در صفین بود. در کتاب مستدرک چند بیت شعر از

ص: ۲۴۴

۱- ۱. تاریخ دمشق: ۱۲/۱۲۳.

۲- ۲. الاستیعاب: ۱۶۱۲: ۳/۹۵۲، اسد الغابه: ۳۰۸۰: ۳/۲۴۰.

عبدالله بن عمرو بن عاص در مورد جنگ با امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است. در یک بیت از این شعر چنین می گوید:
فقالوا لنا إنا نرى أن تبايعوا

ابن اثیر در اسد الغابه می نویسد:

وكان على الميمنه، . . . فخرج، فقاتل وتقلد سيفين، وندم بعد ذلك، فكان يقول: مالي ولصفيين، مالي ولقتال المسلمين، لوددت أني متّ قبله بعشرين سنه؛ (۱)

او فرمانده میمنه (۲) لشکر [معاویه] بود. . . وی می جنگید در حالی که دو شمشیر بسته بود اما بعد از آن پشیمان شد و می گفت: مرا چه به صفین، مرا چه به جنگ با مسلمانان! ای کاش بیست سال پیش از صفین مرده بودم.

□

نکته قابل ملاحظه دیگری که در زندگی نامه و شخصیت عبدالله بن عمرو بن عاص وجود دارد، اشتها وی به وارد کردن اسرائیلیات در احادیث مسلمین است. (۳)

همه می دانیم، یکی از مشکلات اساسی در جوامع روایی-اعم از روایات تفسیری و غیر تفسیری-داخل شدن اسرائیلیات در آن هاست. این روایات از منابع

ص: ۲۴۵

۱ - ۱ . مصنف ابن ابی شیبّه: ۸/۵۲۱ حدیث ۲۶۵۷۸، وقعه صفین: ۳۷۱، الفتوح: ۳/۲۷، المستدرک علی الصحیحین: ۳/۶۰۵ حدیث ۶۲۴۳، تاریخ دمشق: ۳۱/۲۷۸، الاستیعاب: ۳/۱۳۷۵: ۲۳۴۰، أسد الغابه: ۴/۳۳۲: ۴۷۵۲.

۲ - ۲ . اسد الغابه: ۳۰۹۰: ۳/۲۴۶، الاستیعاب: ۱۶۱۸: ۳/۹۵۸، تاریخ دمشق: ۳۱/۲۷۸، سیر اعلام النبلاء: ۳/۹۲، الطبقات الکبری: ۴/۲۶۶: ۴۰۰۷.

۳- ۳ . لشکر از سه قسمت اصلی میمنه، میسر و قلب تشکیل می شود.

اهل کتاب و به ویژه یهودیان نقل و در لابلای کتب مسلمانان وارد شده است.

□
فراگیری مطالب یهودیان و نقل حرف های آن ها در بین مسلمانان در عصر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز اتفاق افتاده است. برخی از اصحاب بدون اجازه و رضایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یهودیان ارتباط داشتند و نزد آن ها تورات می خواندند. بر اساس برخی نقل ها عمر در مواردی مطالبی از تورات را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که این کار عکس العمل شدید پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را در پی داشت.

آن چه تأمل بیشتری می طلبد، تسلط برخی از صحابه به زبان عبری است. اما زید بن ثابت که در زمان سقیفه و پس از آن در جمع قرآن و امورات حکومتی نقش اساسی و پست های کلیدی داشته است، چون یهودی زاده بود به زبان عبری مسلط بود، دستگاه حاکم که خواسته اصل وی را مخفی کند کوشیده تا تسلط زید به زبان عبری را توجیه کند. از این رو در نقل ها آورده اند که وی به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله زبان عبری را در مدتی کمتر از پانزده روز فرا گرفت! (۱)

اما توجه به دو نکته بسیار مهم برای دست یابی به حقیقت در این موضوع راهگشاست اول: این که فراگیری زبان بیگانه در حدی که انسان به خواندن و نوشتن آن زبان تسلط یابد مدت طولانی می خواهد و نکته دوم: این که یهودیان هرگز زبان عبری آموزش نمی دادند مگر به هم پیمانان خود.

این شواهد و قرائن حاکی از نفوذ یهود در بین مسلمانان است. در اثر این نفوذ مطالب بسیاری از اسرائیلیات وارد منابع و متون اسلامی گردید. چنان که اشاره شد یکی از کسانی که در ورود این مطالب در جوامع روایی مسلمانان نقش داشته، عبدالله بن عمرو بن عاص است به طوری که سیوطی می گوید:

ص: ۲۴۶

وورد عن عبدالله بن عمرو بن عاص أشياء تتعلق بالقصص وأخبار الفتن والآخرة وما أشبهها بأن يكون مما تحمله عن أهل الكتاب؛ (١)

□
و از عبدالله بن عمرو بن عاص مطالبی وارد شده که شامل قصه ها، اخبار فتن و آخرت و مشابه آن هاست از آن چه که از اهل کتاب آموخته بود.

ابن حجر می نویسد:

□
إن عبدالله قد ظفر في الشام بحمل جمل من كتب أهل الكتاب، فكان ينظر فيها ويحدث منها، فتجنب الأخذ عنه كذلك كثير من الأئمة التابعين؛ (٢)

□
پس از فتح شام عبدالله به اندازه بار یک شتر از کتاب های اهل کتاب را به دست آورد وی از این منابع حدیث نقل می کرد لذا بسیاری از امامان تابعین به نقل حدیث از او پرهیز کردند.

نکاتی در این نقل وجود دارد که توجه به آن ها ضروری است از جمله:

□
اول: احادیث عبدالله بن عمرو بن عاص از ابوهریره بیشتر بوده است.

□
دوم: این که اسرائیلیات به عنوان احادیث پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد متون اسلامی شده است.

□
افرادی که از کتاب های یهودیان حدیث نقل می کردند، به مستندات خود اشاره نمی کردند بلکه این مطالب را به رسول خدا صلی الله علیه وآله نسبت می دادند. کناره گیری تابعین از احادیث عبدالله بن عمرو بن عاص نیز به همین جهت بوده است.

ملا علی قاری در کتاب شرح نخبه الفکر - که در علم حدیث از کتب بسیار معتبر به شمار می رود - می نویسد:

ص: ۲۴۷

۱-۱. الاتقان: ۶۳۹۷: ۲/۴۹۸.

۲-۲. فتح الباری: ۱/۲۰۷.

الذی عُرِفَ بالنظر فی الإسرائیلیات کعبدالله بن سلام وکعبدالله بن عمرو بن عاص... حتی کان بعض أصحابه ربّما قال: حدّثنا عن النبی ولا تحدّثنا من الصحیفه؛ (۱)

کسانی که به نظر در اسرائیلیات شناخته شده بودند مثل عبدالله بن سلام و عبدالله بن عمرو بن عاص... [کارشان به جایی رسیده بود که] گاهی برخی از صحابه به آن‌ها می‌گفتند آن چه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده‌ای برای ما بگو، نه آن چه را از این کتاب‌ها گرفته‌ای!

جای بسی تأسف است که مسلمانان تفسیر قرآن را از چنین افرادی اخذ می‌کنند! و مبانی اعتقادی خود را بر پایه احادیث این اشخاص استوار می‌سازند! آیا مسلمانان به این موضوع اندیشیده‌اند که چرا باید امامان اهل بیت علیهم السلام و حاملان علوم قرآن به حاشیه رانده شوند و در مقابل پرچمداران دشمنی با امیرالمؤمنین علیه السلام پایه گذار اعتقادات مسلمین باشند؟!

ص: ۲۴۸

پس از بحث اجمالی پیرامون شخصیت و زندگی نامهٔ مفسران در طبقهٔ صحابه مختصری هم به شرح حال تابعین می پردازیم.

تابعین کسانی هستند که رسول خدا صلی الله علیه وآله را درک نکرده اند، این طبقه بعد از صحابه رسول الله صلی الله علیه وآله هستند و مطالب خود را از صحابه دریافت نموده اند. پس بین تابعین و رسول خدا صلی الله علیه وآله یک واسطه-یعنی صحابه پیغمبر-هست. برخی از تابعین بیش از صد نفر از صحابه را درک کرده اند و برخی موفق به درک صحابه کمتری شده اند.

جلال الدین سیوطی در مورد مفسرین این طبقه می نویسد:

طبقه التابعین.

قال ابن تیمیه، أعلم الناس بالتفسير أهل مكة، لأنهم أصحاب ابن عباس، كمجاهد وعطاء بن أبي رباح وعكرمة مولى ابن عباس وسعيد بن جبیر وطاووس وغيرهم؛ وكذلك في الكوفة أصحاب ابن مسعود؛ وعلماء أهل المدينة في التفسير، مثل زيد بن أسلم الذي أخذ عنه ابنه عبدالرحمن بن زيد ومالك بن أنس... ومنهم الحسن البصري... وعطاء بن أبي سلمة الخراساني ومحمد بن كعب القرظي وأبو العالیه

ص: ۲۴۹

طبقه تابعین. ابن تیمیه می گوید: داناترین مردم به تفسیر اهل مکه هستند، زیرا آن ها از شاگردان ابن عباس هستند مثل مجاهد، عطاء بن ابی رباح، عکرمه غلام ابن عباس، سعید بن جبیر، طاووس و غیر این ها. هم چنین در کوفه اصحاب ابن مسعود [به تفسیر عالمترند].

و علمای اهل مدینه در تفسیر مثل زید بن اسلم که پسرش عبدالرحمان بن زید و مالک بن انس از او اخذ کرده اند. . . و آن ها عبارتند از: حسن بصری. . . عطاء بن ابی سلمه خراسانی، محمد بن کعب قرظی، ابوالعالیه، ضحاک بن مزاحم، عطیه عوفی و قتاده.

ابن عباس شاگرد امیرالمؤمنین علیه السلام است. وی در مکه و بصره، قرآن تدریس می کرده است. نوشته اند که او شب ها را تا صبح-علی الخصوص در ماه مبارک رمضان-به قرآن مشغول بوده است.

ابن مسعود هم در تفسیر از شاگردان نزدیک امیرالمؤمنین بوده است. وی در کوفه قرآن تدریس می کرده و شاگردانی تربیت کرده است.

ابوالدرداء از شاگردان ابن مسعود است. از امیرالمؤمنین علیه السلام نیز استفاده کرده است (۲) و او در شام اقامت داشت. (۳)

بنابراین بسیار روشن و ثابت است که علم تفسیر توسط شاگردان امیرالمؤمنین علیه السلام در بلاد مختلف منتشر شده است. و چنان که پیشتر اشاره شد، کسانی که علوم اسلامی را در بلاد مختلف گسترش دادند همه از شاگردان

ص: ۲۵۰

۱-۱). الاتقان: ۲/۴۹۸-۶۳۹۸: ۵۰۰ و ۶۴۰۷.

۲-۲). المناقب: ۱۰۲.

۳-۳). تذکره الحفاظ: ۱/۲۳.

امیرالمؤمنین علیه السلام بودند، و لذا هر جا نشانی از علم باشد منشأ آن امیرالمؤمنین علیه السلام است، و ما اعلمیت امیرالمؤمنین علیه السلام پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله را در همه علوم اثبات خواهیم کرد.

به اعتقاد ابن تیمیه در طبقه تابعین داناترین افراد به قرآن شاگردان ابن عباس هستند. متأسفانه علی رغم این که ابن عباس نزد ما محترم است اما بعضی از شاگردان وی شخصیت مثبتی ندارند. بررسی شخصیت و شرح حال تک تک مفسرین در طبقه تابعین از حوصله این بحث خارج است، لذا اجمالاً به شرح حال مشاهیر آن ها می پردازیم.

۱. حسن بصری

او در زمان حکومت عثمان و خلافت امیرالمؤمنین زندگی می کرد. وی نیز از سوی ائمه جرح و تعدیل قذح شده است. ابن حجر در مورد وی می گوید:

كان يرسل كثيراً ويدلس؛

او احادیث مرسل زیادی دارد و تدلیس هم می کند.

تدلیس یکی از اسباب جرح است، و اگر موجب جرح راوی نباشد روایت او را مجروح می کند.

ابوبکر بزار معتقد است:

كان يروى عن جماعة لم يسمع منهم فيتجوّز ويقول حدّثنا وخطبنا؛ (۱)

او از جماعتی که از آن ها [حدیث نشنیده] روایت می کند و پا را فراتر می گذارد و می گوید بر من حدیث کردند و خطبه خواندند.

ابن حجر می گوید: گفتن «حدّثنا» در چنین موردی کذب است نه تدلیس و

ص: ۲۵۱

۱- ۱). تقریب التهذیب: ۱/۱۶۰، فتح الباری: ۱۳/۶۶، تهذیب التهذیب: ۲/۲۳۵.

کذب از تدلیس بدتر است. (۱)

ملا علی قاری هم در شرح سخن ابن حجر می گوید:

متی (وقع) أى الحديث بصيغته صريحه [لا يجوز فيها] أى فى [السماع] وهى لفظ أخبرنى أو حدثنى أو سمعته والحال أنه ثبت عدم السماع، (كان) أى الراوى (كاذباً) وليس بمدلس أصلاً؛ (۲)

هر گاه حدیثی با لفظ صریح در شنیدن [از راوی] نقل شود [در حالی که جایز نباشد] یعنی از الفاظ أخبرنى یا حدثنى یا سمعته [که بر شنیدن مستقیم و بدون واسطه دلالت کند] استفاده شود و حال آن که روای از ایشان نشنیده، [چون در طبقه بالاتری هستند] ناقل حدیث دروغگو محسوب می شود و نه مدلس.

علاوه بر نقاط ضعف فوق، وی با امیرالمؤمنین علیه السلام هم مخالف بوده است. براساس برخی اقوال روزی حسن بصری مشغول وضو بود و آب زیادی مصرف می کرد. حضرت امیر به وی متذکر شدند که مصرف این همه آب اسراف است. او در پاسخ امیرالمؤمنین علیه السلام گفت: ریختن این مقدار آب اسراف است ولی این همه خون که تو ریختی اسراف نبود! (۳)

۲. مجاهد

(متوفای ۱۰۱) (۴)

ابن حبان وی را در شمار ضعفا آورده است. برخی معتقد بودند که مجاهد

ص: ۲۵۲

۱-۱) . نخبه الفكر: ۲۲۹، شرح نخبه الفكر: ۱/۴۱۹، تهذيب التهذيب: ۲/۲۳۵.

۲-۲) . شرح نخبه الفكر: ۱/۴۱۹.

۳-۳) . احتجاج: ۱/۱۷۱ در روایتی امیرالمؤمنین علیه السلام او را سامری این اُمت معرفی کرد. و او را از دشمنان حضرت امیر علیه السلام معرفی کرده اند و از جنگ های آن حضرت ناراحت بود و با این ناراحتی از دنیا رفت. برای اطلاع بیشتر درباره وی ر. ک: احتجاج: ۱/۴۰۲، بحار الانوار: ۴۱/۳۰۲، ۳۲/۲۲۵.

۴-۴) . نقل های دیگر در وفات او: ۱۰۳، ۱۰۲ و ۱۰۴.

شاگرد عالمان یهودی بود و گاهی مطالب اهل کتاب را به عنوان تفسیر نقل می کرده است.

ذهبی می نویسد:

قال أبو بكر بن عياش: قلت للأعمش: ما بال تفسیر مجاهد مخالف؟ . . . قال: أخذها من أهل الكتاب؛ (۱)

ابوبکر بن عیاش می گوید: به اعمش گفتم بر چه اساسی تفسیر مجاهد [با تفاسیر دیگر] مخالف است؟ گفت [وی این تفاسیر] را از اهل کتاب گرفته است.

این موضوع از برخی مطالب تفسیری مجاهد نیز قابل استفاده است. به عنوان مثال ذهبی تفسیر مجاهد را ذیل آیه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» (۲) می نویسد:

ومن أنكر ما جاء عن مجاهد في التفسير في قوله تعالى:

«عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا»

قال: يجلسه معه على العرش؛ (۳)

و از [تفاسیر] منکر چیزی است که مجاهد در تفسیر آیه «عَسَىٰ أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُودًا» گفته: پیامبر همراه خدا در عرش می نشیند.

این قول مبتنی بر تجسیم است چرا که بر اساس آن خداوند در عرش می نشیند و پای خود را روی کرسی می گذارد، نزد خداوند برای یک نفر جا هست که رسول خدا صلی الله علیه وآله آن جا خواهد نشست. اعتقاد به تجسیم ریشه در اعتقادات اهل کتاب دارد، لذا روشن است که مجاهد در تفسیر این آیه از اهل کتاب متأثر شده است.

ص: ۲۵۳

۱-۱ . میزان الاعتدال: ۷۰۷۲: ۳/۴۳۹.

۲-۲ . سوره اسراء: آیه ۷۹.

۳-۳ . میزان الاعتدال: ۷۰۷۲: ۳/۴۳۹.

فخر رازی در ذیل آیه: «لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ» (۱) می گوید: شاگردان ابن عباس از او نقل کرده اند:

تمثل له يعقوب، فرآه عاضاً على أصابعه ويقول له: أتعمل عمل الفجار وأنت مكتوب في زمرة الأنبياء؟ فاستحى منه، وهو قول عكرمه ومجاهد والحسن وسعيد بن جبیر وقتاده والضحاك ومقاتل وابن سيرين؛ (۲)

حضرت یعقوب برای حضرت یوسف ممثل شد پس یوسف پدرش را دید در حالی که انگشت به دندان می گزد و به او می گوید: آیا مرتکب عمل فجار می شوی در حالی که نام تو در زمرة انبیاء نوشته شده است پس یوسف از او حیا کرد و این قول عکرمة، مجاهد، حسن بصری، سعید بن جبیر، قتاده، ضحاك، مقاتل و ابن سیرین است.

در این تفسیر به حضرت یوسف علیه السلام نسبت فسق داده شده است.

مطمئناً ابن عباس اجل از آنست که به پیغمبری از پیامبران خدا نسبت فسق دهد، سعید بن جبیر هم شخص شریف و جلیل القدری است و مدارک و شواهد فراوانی حاکی از آنست که وی از داشتن چنین عقیده ای منزّه است. بنابراین افرادی چون مجاهد این مطلب را از اهل کتاب اخذ کرده و به ابن عباس و سعید بن جبیر نسبت داده اند. به هر حال این تفسیر نزد عقلاء مردود است.

۳. عکرمة مولی ابن عباس

(متوفای ۱۰۴)

عکرمة غلام بوده است. از وی به «عکرمة بربری» تعبیر می کنند. وی کذاب، ناصبی و دارای عقیده خوارج بوده است. در برخی منابع آمده که خوارج مغرب عقاید

ص: ۲۵۴

۱-۱. سوره یوسف: آیه ۲۴.

۲-۲. تفسیر کبیر: ۱۸/۴۴۳.

خود را از عکر مه گرفته اند. در مورد وی نوشته اند:

کان یری رأی الاباضیه؛ (۱)

او بر عقیده اباضیه بود.

فالخوارج الذین بالمغرب عنه أخذوا؛ (۲)

خوارج مغرب [عقاید خود را] از وی اخذ کرده اند.

یحیی بن سعید، عکر مه را کذاب می دانسته است. (۳)

□
راوی می گوید: به منزل علی بن عبدالله بن العباس رفتم دیدم عکر مه را با طناب به در مستراح بسته، به او گفتم: از خدا نمی ترسی؟ مگر کسی با غلام خود چنین رفتار می کند! علی بن عبدالله بن عباس گفت:

إنّ هذا الخبیث یکذب علی أبی؛ (۴)

این خبیث به پدرم دروغ می بندد.

سعید بن مسیب که از بزرگان تابعین است به خدمتکارش گفت:

یا برد، إیّاک أن تکذب علیّ کما یکذب عکر مه علی ابن عباس؛ (۵)

ای برد، مبادا بر من دروغ ببندی چنان که عکر مه بر ابن عباس دروغ می بست.

قاسم بن محمّد- که از فقهای مدینه بود- گفته است:

ص: ۲۵۵

۱- ۱) . انساب الاشراف: ۹/۲۸۵، الانساب: ۴/۱۹۷: ۱۱۸۳، تاریخ الاسلام: ۷/۱۸۰، الطبقات الکبری ۵/۲۹۲، تاریخ دمشق: ۴۱/۱۱۸ و ۱۲۱، تهذیب التهذیب: ۷/۲۳۷، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۷۸، سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۲، مغانی الاخیار: ۱۸۲۵: ۳/۳۸۹، میزان الاعتدال: ۳/۹۵: ۵۷۱۶.

۲- ۲) . مقدمه فتح الباری: ۴۲۶.

۳- ۳) . تهذیب الکمال: ۲۰/۲۸۲.

۴- ۴) . میزان الاعتدال: ۳/۹۴، ر. ک تهذیب الکمال: ۲۰/۲۸۰، سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۳، شذرات الذهب: ۱/۱۰۳، المعارف: ۱/۱۰۲.

۵- ۵) . ثقات ابن حبان: ۵/۲۳۰، تاریخ دمشق: ۴۱/۱۰۹، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۸۰.

عکرمه کذاب. (۱)

ابن سیرین می گوید:

ما یسؤنی أن یکون من أهل الجنة ولكنه کذاب؛ (۲)

ضرری به من نمی رسد از این که عکرمه اهل بهشت باشد ولیکن او کذاب است.

ابن ابی ذئب می گوید:

رأیت عکرمه وکان غیر ثقه؛ (۳)

عکرمه را دیدم و او غیر ثقه است.

محمد بن سعد صاحب کتاب الطبقات الکبری معتقد است:

لیس یحتج بحديثه ویتکلم الناس فيه؟ (۴)

به حدیثش احتجاج نمی شود و مردم درباره او سخن می گویند.

عکرمه نماز خواندن را خوب نمی دانست، ذهبی در این باره می نویسد:

یحیی بن سعید یقول: حدّثونی-والله-عن أيوب أنه ذکر له أن عکرمه لا یحسن الصلاة، قال أيوب: وکان یصلی؟! (۵)

یحیی بن سعید می گوید: سوگند به خدا! برای من نقل شد که در نزد ایوب سخن از عکرمه به میان آمد و این که او نماز خواندن را بلد نبود! [سپس] ایوب [با تعجب] گفت: مگر عکرمه نماز می خواند؟!!

ذهبی می نویسد: عکرمه در ایام حج گفته است:

ص: ۲۵۶

۱-۱) . تاریخ دمشق: ۴۱/۱۰۶، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۸۶، سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۸.

۲-۲) . سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۵؛ مغانی الاخیار: ۳/۳۸۹ حدیث ۱۸۲۵، الکامل فی الضعفاء: ۱/۵۳.

۳-۳) . سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۵، مغانی الاخیار: ۳/۳۹۰.

۴-۴) . الطبقات الکبری: ۵/۲۹۲.

۵-۵) . سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۷، میزان الاعتدال: ۳/۹۵، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۸۴، تاریخ دمشق: ۴۱/۱۱۷.

و ددت أن يبدى حربه فأعرض بها من شهد موسماً يميناً وشمالاً؛

دوست داشتم در دست من شمشیری بود تا با آن به کسانی که به موسم حج از راست و چپ حاضر می شوند حمله کنم.

يعقوب حضرمي از جدش چنین نقل می کند:

وقف عكرمه على باب المسجد وقال: ما فيه إلّا كافر؛ (۱)

عكرمه بر در مسجد [رسول خدا صلی الله علیه وآله] ایستاده بود و می گفت: در این مسجد کسی نیست مگر کافر [!]

عكرمه معتقد بوده که حکمت وجود آیات متشابه در قرآن گمراه کردن مردم است. از وی نقل کرده اند:

إنما أنزل الله متشابه القرآن ليضل به؛ (۲)

خداوند متشابهات را در قرآن نازل کرده تا به واسطه آن ها مردم را گمراه کند.

ذهبی پس از نقل این عبارت از عكرمه بی درنگ می گوید:

ما أسوأها عبارة بل أخبثها؛ (۳)

این بدترین بلکه خبیث ترین عبارت است.

عكرمه به بازار می رفته و ادعا می کرده که آیه تطهیر درباره زنان پیامبر (۴) است و هر کس می خواهد من با او در این باره

مباهله می کنم، (۵) این در حالی است که عایشه

ص: ۲۵۷

۱- ۱. میزان الاعتدال: ۳/۹۵، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۷۸، تاریخ الاسلام: ۷/۱۰۸، تاریخ دمشق: ۴۱/۱۱۸.

۲- ۲. سیر اعلام النبلاء: ۵/۳۳، میزان الاعتدال: ۵۷۱۶: ۳/۹۴.

۳- ۳. سیر اعلام النبلاء: همان، میزان الاعتدال: همان.

۴- ۴. الصواعق المحرقة: ۲/۴۲۱ «عكرمه ينادى به فى السوق».

۵- ۵. تفسیر ابن ابی حاتم رازی: ۹/۳۱۳۲، تفسیر ابن کثیر: ۶/۳۶۵ و ۵/۱۹۸ «وقال عكرمه: من شاء باهلتها أنها نزلت فى أزواج النبی صلی الله علیه وآله».

وأم سلمه که هر دو از زنان رسول خدا صلی الله علیه وآله بودند، اعتراف می کنند که این آیه مربوط به ما نیست. (۱)

عکرمه در بین مردم عصر خود هم اعتباری نداشته است، نقل شده که، عکرمه و کثیر عزه کیسانی (۲) در یک روز مردند مردم کثیر را تشییع کردند، اما جنازه عکرمه روی زمین ماند و چند سیاه پوست حمال پول گرفتند و او را به خاک سپردند. (۳)

با وجود این همه قدح و جرح عکرمه، بخاری از وی روایت نقل می کند. ولی مسلم او را مردود می داند، و چون عکرمه-علی رغم این همه ضعف و جرح-از رجال بخاری است لذا ابن حجر عسقلانی برای توجیه وی تا آبروی بخاری و کتابش را حفظ کند تلاش فراوانی کرده است. (۴)

در منابع معتبر ما نیز در مورد عکرمه روایت هست که یکی از آقایان آن را نشانه تأیید عکرمه خیال کرده اند. لذا نسبت به وی حسن ظن دارد. اما- اگر مقصود از عکرمه در این روایت همین عکرمه مولی ابن عباس باشد-هیچ دلالتی بر مدح وی ندارند. بلکه بر اساس همین روایت نیز وی مذموم است.

مرحوم کلینی نقل می کند:

عن أبي بصير عن أبي جعفر

عليه السلام

قال: كنا عنده وعنده حمران، إذ دخل عليه مولی فقال له: جعلت فداك هذا عکرمه فی الموت وکان یری رأی الخوارج وکان منقطعاً إلی أبي جعفر

عليه السلام

فقال لنا أبو جعفر

عليه السلام

انظرونی حتی أرجع إلیکم فقلنا: نعم. فما لبث أن رجع

ص: ۲۵۸

۱-۱). تفسیر ابن ابی حاتم رازی: ۹/۳۱۳۳، تفسیر ابن کثیر: ۶/۳۶۷، اسد الغابه: ۳/۶۰۷، الدر المنثور: ۵/۱۹۸.

۲-۲). عزه نام زنی است که کثیر عاشق او شده بود.

۳-۳). میزان الاعتدال: ۳/۹۶ حدیث ۵۷۱۶، تهذیب الکمال: ۲۰/۲۹۰.

۴-۴). مقدمه فتح الباری: ۴۲۷.

فقال: أما إني لو أدركت عكرمه قبل أن تقع النفس موقعها لعلمته كلمات ينتفع بها ولكني أدركته وقد وقعت النفس موقعها. قلت: جعلت فداك وما ذاك الكلام؟ قال: هو والله ما أنتم عليه، فلقنوا موتاكم عند الموت شهادة أن لا إله إلا الله والولاية؛ (١)

ابوبصير از امام باقر علیه السلام نقل می کند [و می گوید] ما به همراه حران نزد امام باقر علیه السلام بودیم که غلامی وارد شد و عرض کرد. فدایت شوم عکرمه در حال مرگ است. او بر عقیده خوارج بود و به منزل امام باقر علیه السلام هم آمد و شد داشت امام باقر علیه السلام به ما فرمود: منتظر باشید تا باز گردم عرض کردیم: بله. طولی نکشید که ایشان بازگشت و فرمود: چنانچه پیش از قرار گرفتن نفس در محل خودش عکرمه را می دیدم کلماتی به او می آموختم که از آن ها نفع برد ولیکن وقتی او را دیدم که نفس وی در محلش قرار گرفته بود عرض کردم فدایت شوم آن کلام [که به حال او نفع داشت] چیست؟ فرمود: سوگند به خدا آن عقیده ای است که شما بر آنید پس به مردگان خود هنگام مرگ شهادت بر لا اله الا الله و ولایت [ما اهل بیت] را تلقین کنید.

پس اولاً: معلوم نیست عکرمه ای که در این روایت از او نام برده شده همان غلام ابن عباس باشد. (٢)

ثانیاً: چنانچه این همان عکرمه باشد، روایت دلالتی بر مدح وی ندارد. در این روایت تصریح شده که عکرمه بر عقیده خوارج بود، و نیز به روشنی بیان گردیده که ملاقات امام باقر علیه السلام با وی پس از مرگ او بوده است. از این رو به دست حضرت هدایت نشده و بر همان عقیده خوارج از دنیا رفته است. به همین جهت امام باقر علیه السلام

ص: ٢٥٩

١-١. کافی: ٣/١٢٣ حدیث ٥، تهذیب الاحکام: ١/٢٨٧-٢٨٨ حدیث ٦، وسائل الشیعه: ٢/٤٥٨ حدیث ٢٦٤٢.

٢-٢. تنقیح المقال: ٢/٢٥٦.

ملاقات خود را با عکرمه، به حال او نافع ندانسته است.

روشن است که اگر وی برای هدایت شدن اهلیت داشت، امام باقر از هدایت او دریغ نمی کردند. چنان که حضرت امام حسین علیه السلام به هنگام احتضار اسامه به بالین وی رفت و جهت رفع نگرانی و اضطراب او ادای دین اش را بر عهده گرفت (۱) با این که اسامه-چنان که نوشته اند-جزء معدود کسانی بود که با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نکرده بودند.

هم چنین امام صادق علیه السلام از سید حمیری دستگیری و او را به تشیع مشرف ساختند. در حالی که وی بر عقیده کیسانیه بود. (۲) سید حمیری پس از شرف هدایت به دست امام صادق علیه السلام در ضمن شعر بلندی (۳) می گوید: تجعفرت باسم الله والله أكبر

در منابع معتبر موارد زیادی از هدایت گمراهان به دست ائمه علیهم السلام ذکر شده است. بنابراین چنان چه عکرمه هم اهلیت هدایت را داشت حتماً هدایت می شد. اما امام باقر علیه السلام تصریح می کند که عکرمه را دیرتر از موقعی که به حالش نفع داشته، ملاقات کرده است.

ص: ۲۶۰

۱- ۱. مناقب ابن شهر آشوب: ۴/۶۵، بحار الانوار: ۴۴/۱۸۹.

۲- ۲. بحار الانوار: ۳۷/۳ و ۴۲/۷۸، کمال الدین: ۱/۴۲-۴۳، رجال کشی: ۲۸۷.

۳- ۳. برخی نسبت این قصیده را به سید حمیری منکر شده اند و او را کیسانی مذهب می شمارند [مروج الذهب: ۳/۷۹] اما بزرگان شیعه وی را تجلیل می کنند و معتقدند که ایشان در گفتگو با امام صادق علیه السلام از عقیده خود دست کشید و به امامت امام صادق علیه السلام معتقد شد. [ر. ک: سفینه البحار: ۲/۴۲۷ ماده حمر].

در رجال کشی این موضوع به صورت روشن تر بیان شده است. او روایت را به سند دیگری چنین نقل می کند:

... قال أبو جعفر

عليه السلام

□
: لو أدركت عكرمه عند الموت لنفعته. قيل لأبي عبد الله

عليه السلام

: بما ذا ينفعه؟ قال: كان يلقنه ما أنتم عليه، فلم يدرکه أبو جعفر

عليه السلام

ولم ينفعه؛ (۱)

امام باقر علیه السلام فرمود: چنان چه عکرمه را هنگام احتضار ملاقات می کردم به او نفع می رساندم به امام صادق علیه السلام عرض شد: به چه چیزی او را منتفع می شده فرمود: عقیده ای را که شما بر آن هستید به وی تلقین می کرد اما او را ملاقات نکرد و به او نفع نرساند.

بنابراین هیچ دلیلی برای حسن ظن به عکرمه وجود ندارد و قرائن حاکی از آن است که وی عقیده خوارج را داشته و شخص منحرفی بوده است. لذا کشی پس از نقل این حدیث می گوید:

وهذا... لم یوجب لعکرمه مدحاً بل أوجب ضده؛ (۲)

و این روایت موجب مدح عکرمه نیست بلکه ضدش واجب است.

مرحوم علامه حلی در مورد عکرمه می نویسد:

[إنه] ليس على طريقنا ولا من أصحابنا؛ (۳)

او در طریق ما [شیعیان] نیست و از اصحاب [علماء شیعه] شمرده نمی شود.

سید ابن طاووس می فرماید:

ص: ۲۶۱

الحديث: ٧٧٥٢: ١٢/١٧٧، وسائل الشيعة: ٢/٤٠٨، حديث ٢٦٤١.

٢-٢. رجال كشي: همان.

٣-٣. الخلاصه: ٢٤٥.

ورد حدیث یشهد بأنه علی غیر الطریق، وحاله فی ذلک ظاهر لا یحتاج إلی اعتبار روایه؛ (۱)

حدیثی وارد شده که شهادت می دهد او بر غیر راه [مستقیم] است و حالش در این جهت ظاهر است و نیازی به اعتبار روایت نیست.

قرائنی هست بر این که عکرمه، اشخاصی چون ابن عباس و دیگران را برتر از امام باقر علیه السلام می دانسته است. در تنقیح المقال می نویسد:

وإنه یفضل علیه ابن عباس وغیره؛ (۲)

وی ابن عباس و غیر او را بر [امام باقر علیه السلام] تفضیل می داده است.

یکی از آقایان بر این باور است که چون عکرمه شاگرد ابن عباس است، قدح و ذم وی موجب خدشه دار شدن ابن عباس خواهد شد؛ در نتیجه روایات ابن عباس از بین می رود. اما این سخن صحیح نیست؛ زیرا اولاً: جرح و تعدیل باید بر اساس ضابطه و حجت باشد. و ثانیاً: روایات ابن عباس از طریق افراد مورد اعتماد و محترم مثل سعید بن جبیر هم نقل شده است.

عکرمه از سوی برخی ائمه مذاهب اربعه مثل احمد بن حنبل و مالک بن انس نیز قدح شده است. (۳)

در سیر اعلام النبلاء می نویسد:

قال أحمد بن زهیر سمعت یحیی بن معین یقول: إنما لم یذکر مالک عکرمه-یعنی فی

الموطأ

-قال: لأنَّ عکرمه کان ینتحل رأی الصفریه...؛

احمد بن زهیر گفت: از یحیی بن معین شنیدم که می گوید: مالک [بن انس] نام

ص: ۲۶۲

۱-۱. . تحریر طاووسی: ۴۳۶، منتهی المقال: ۴/۳۱۴.

۲-۲. . تنقیح المقال: ۲/۲۵۶.

۳-۳. . سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۱.

عکرمه را در موطا ذکر نمی کند فقط به دلیل این که عکرمه پیرو اعتقاد صفریه بود.

و در جای دیگر می گوید:

کان مالک لا یری عکرمه ثقہ... قال أحمد بن حنبل: ... عکرمه مضطرب الحدیث؛ (۱)

مالک عکرمه را ثقہ نمی دانست... و احمد بن حنبل گوید: عکرمه در نقل حدیث مضطرب است.

ائمه جرح و تعدیل اهل سنت نیز همان طور که بیان شد او را رد کرده اند.

جالب آن که جرح عکرمه از سوی عالمان سنی به خاطر اتهام وی به تشیع نبوده است. وی به عقیده خوارج رمی شده است. هم چنین او را کذاب دانسته اند. این نحوه از جرح با رمی به تشیع - که در مورد افرادی مثل عطیه صورت گرفته - متفاوت است. از این رو اگر ما در مورد عطیه عوفی توقف کنیم. در مردود بودن عکرمه نمی توان تردید کرد.

۴. ضحاک بن مزاحم

(متوفای بعد از ۱۰۰)

وی نیز نزد ائمه جرح و تعدیل مجروح است. عده ای هم شاگردی وی نزد ابن عباس را مورد تردید قرار داده اند، و حتی گفته اند حضور هیچ یک از صحابه را در ک نکرده است. یحیی بن سعید در مورد وی می گوید:

الضحاک ضعیف عندنا؛ (۲)

ضحاک نزد ما ضعیف است.

ص: ۲۶۳

۱-۱. همان.

۲-۲. میزان الاعتدال: ۳۹۴۲: ۲/۳۲۶.

ابن عدی در الکامل فی الضعفاء می نویسد:

ضحاک بن مزاحم إنما عرف بالتفسير، فأما رواياته عن ابن عباس وأبي هريره وجميع من روى عنه، ففي ذلك كله نظر؛ (۱)

ضحاک بن مزاحم به تفسیر شناخته شده، اما روایاتش از ابن عباس، ابی هریره و همه کسانی که از آن ها روایت می کند محل تردید است.

مزی نیز می نویسد:

لم يثبت له سماع من أحد من الصحابه؛ (۲)

سماعی از هیچ یک از صحابه برای وی ثابت نشده است.

عبدالملک بن میسرهم می گوید:

الضحاک لم يلق ابن عباس؛ (۳)

ضحاک، ابن عباس را ملاقات نکرده است.

ذهبی، ابن جوزی و عقیلی هم معتقدند او ضعیف است و ابن عباس و دیگر صحابه را ندیده است.

و در نسب وی گفته اند:

كانت أمه حاملاً به ستتين؛ (۴)

مادرش دو سال به او حامله بوده است.

ص: ۲۶۴

۱-۱) . الکامل فی الضعفاء: ۴/۹۶، میزان الاعتدال: ۲/۳۲۶:۳۹۴۲، تهذیب الکمال: ۱۳/۲۹۷، المغنی فی الضعفاء: ۱/۴۹۴، الضعفاء

الکبیر: ۲/۲۱۸:۹۴۴، تهذیب التهذیب: ۴/۳۹۸:۷۹۴.

۲-۲) . تهذیب الکمال: ۱۳/۲۹۲.

۳-۳) . الجرح والتعديل: ۵/۳۶۶، تهذیب التهذیب: ۴/۳۹۸:۷۹۴.

۴-۴) . تهذیب الکمال: ۱۳/۲۹۶، مشاهیر علماء الامصار: ۱/۱۹۴:۱۵۶۲.

(متوفای ۱۱۱)

وی شاگرد ابن عباس و ابوسعید خدری است. بعضی از ائمه جرح و تعدیل اهل سنت عطیه را به خاطر تشیع ضعیف می‌شمارند. ذهبی در مورد او می‌نویسد:

تابعی شهیر، ضعیف، یروی عن ابن عباس و أبی سعید الخدری و ابن عمر. . . قال أبو حاتم: یکتب حدیثه، ضعیف. قال سالم المرادی: کان عطیه یتشیع. . . وقال أحمد [بن حنبل] : ضعیف الحدیث. . . قال النسائی وجماعه: ضعیف؛ (۱)

تابعی مشهور و ضعیف است که از ابن عباس، ابوسعید خدری و ابن عمر روایت می‌کند. ابوحاتم می‌گوید: حدیثش نوشته می‌شود [ولی] ضعیف است. سالم مرادی می‌گوید: عطیه شیعه بود. احمد بن حنبل می‌گوید: حدیثش ضعیف است. نسائی و جماعتی دیگر می‌گویند: ضعیف است.

ابن جوزی در کتاب الموضوعات (۲) ادعاء اجماع بر ضعف او می‌کند.

با این اوصاف از اهل سنت می‌پرسیم که اگر عطیه ضعیف است، چرا او را جزء مفسرین می‌شمارید، و از وی حدیث نقل می‌کنید؟

تضعیف عطیه بیشتر به خاطر تشیع اوست. به وی گفته شد که امیرالمؤمنین علیه السلام را سب کند! اما حاضر به این کار نشد، و به همین جهت مورد ضرب و شتم قرار گرفت. ابن سعد می‌نویسد:

فکتب الحجاج إلى محمد بن القاسم الثقفي ادع عطیه، فإن سب علی بن أبی طالب وإلّا فاضربه ۴۰۰ سوطاً واحلق رأسه ولحیته؛ (۳)

ص: ۲۶۵

۱-۱. میزان الاعتدال: ۵۶۶۷: ۳/۷۹.

۲-۲. الموضوعات: ۱/۱۱۴: فقد ضعفه الجماعة.

۳-۳. الطبقات الكبرى: ۶/۳۰۴، المنتخب من ذیل المذیل: ۱/۱۲۸، الاعلام زر کلی: ۴/۲۳۷.

حجاج به محمد بن قاسم ثقفی نوشت که عطیه را بخوان پس اگر علی بن ابی طالب را سب کرد او را رها کن و الا به او ۴۰۰ ضربه شلاق بزن و مو و ریش او را بتراش.

۶. قتاده بن دعامة

(متوفای ۱۱۸)

وی بر مذهب قدریه و مروّج آن بوده است. (۱) حاکم نیشابوری در مستدرک نقل می کند:

القدریه مجوس هذه الامة؛ (۲)

قدریه مجوس این اُمت هستند.

قتاده، معروف به تدلیس بود. ذهبی می نویسد:

مدلس وقد رمی بالقدر. (۳)

و نیز روایات را به صورت مرسل هم نقل می کرد. (۴)

وی از عمر بن سعد روایت می کرد. (۵)

و عمر بن سعد کسی است که یحیی بن معین در مورد او می گوید:

کیف یکون من قتل الحسين ثقة؟ (۶)

چطور ممکن است که قاتل حسین ثقة باشد؟

ص: ۲۶۶

۱-۱ . سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۷۱، تذکره الحفاظ: ۱/۹۳.

۲-۲ . المستدرک علی الصحیحین: ۱/۱۵۹ حدیث ۲۸۶.

۳-۳ . المغنی فی الضفعاء: ۵۰۲۸: ۳/۳۸۵.

۴-۴ . تهذیب التهذیب: ۸/۳۱۹، تحفه التحصیل فی ذکر رواه المراسیل: ۱/۲۶۴. تدلیس به اندازه ای قبیح است که برخی در تقبیح آن گفته اند: «لأمن أرنی أحبّ إلی من أن ادلس» اگر زنا کنم بهتر از آنست که در نقل روایت تدلیس کنم. ر. ک: الجرح والتعدیل: ۱/۱۷۳، الفصول فی الاصول: ۳/۱۸۹، رسائل ابن حزم: ۳/۱۷۷.

۵-۵ . تهذیب الکمال: ۲۱/۳۵۶.

۶-۶ . همان: ۲۱/۳۵۷.

از شعبی پرسیدند: آیا قتاده را دیده ای؟ گفت: آری! گفتند: آیا در تفسیر و حدیث می توان به او اعتماد کرد؟ گفت:

قتاده حاطب لیل؛ (۱)

این سخن کنایه از آن است که وی دقت لازم را در نقل احادیث نداشته است، و روایات صحیح و غیر صحیح را با هم جمع می کرده است.

سیوطی می نویسد:

وکان یحیی بن سعید لا یری إرسال قتاده شیئاً ویقول: هو بمنزله الريح؛ (۲)

یحیی بن سعید اهمیتی به مراسلات قتاده نمی داد و آن ها را به منزله باد می دانست.

نقل شده که روزی قتاده وارد منزل ابوبرده-فرزند ابوموسی اشعری- شد و قسم یاد کرد که: [□] وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ مَا يَسْأَلُنِي الْيَوْمَ أَحَدٌ مِنَ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ إِلَّا أَجَبْتَهُ . -یعنی به خدایی که غیر او خدایی نیست کسی امروز در مورد حلال و حرام از من سؤال نخواهد کرد مگر آن که به او پاسخ خواهم گفت.

ابوحنیفه سؤالی مطرح کرد و بعد به اصحاب خود گفت: لئن حدّثت بحديث ليكذبن ولئن قال برأى نفسه ليخطئن -یعنی اگر به حدیثی استناد کند دروغ گفته [و حدیث را جعل کرده] است و اگر نظر خود را بگوید دو خطا کرده است.

قتاده از پاسخ سؤال ابوحنیفه درماند.

سپس گفت: سلونی عن التفسیر -یعنی در مورد تفسیر از من برسید-.

ابوحنیفه سؤال دیگری مطرح کرده ولی قتاده قادر به پاسخ گفتن نبود.

این بار قتاده گفت: سلونی عما اختلف فيه العلماء -یعنی در مورد مسائلی که علما در آن ها اختلاف دارند از من برسید-.

ص: ۲۶۷

۱- ۱). الكامل فی الضعفاء: ۱/۵۵، تهذیب التهذیب: ۸/۳۱۷، سیر اعلام النبلاء: ۵/۲۷۲.

۲- ۲). تدریب الراوی: ۱/۱۶۹.

ابوحنیفه برای بار سوم سؤالی مطرح کرد، امّا باز هم قتاده از جواب دادن عاجز بود. لذا برخاست و با حالت خشم و غضب به سوی منزل خود روانه شد. (۱)

۷. محمد بن شهاب زهري

(متوفای ۱۲۴)

وی را فقیه، محدث و مفسر معرفی کرده اند. زهري عمر خود را در کاخ های بنی امیه و در خدمت عبدالملک بن مروان، هشام بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک گذرانده است.

به عبارت دیگر وی عالم دربار بوده است، از این رو برخی او را عامل بنی امیه و برخی شرطه بنی امیه نامیده اند.

در مورد زهري نوشته اند:

لم یزل الزهري مع عبدالملک، ثم مع هشام بن عبدالملک. وکان مع یزید بن عبدالملک، وقد استقضاها؛ (۲)

زهري همواره، [در خدمت] عبدالملک و سپس، [در خدمت] هشام بن عبدالملک بود و هم چنین تا پایان عمر در خدمت یزید بن عبدالملک بود.

حاکم نیشابوری و ابن عساکر می نویسند:

کان یعمل لبني أمیه؛ (۳)

او سرباز بنی امیه بود.

حضرت امام سجاد علیه السلام نامه ای به زهري نوشته است. در بخشی از این نامه خطاب به وی چنین می فرماید:

... واعلم أن أدنی ما کتمت وأخفّ ما احتملت أن آنست وحشه الظالم

ص: ۲۶۸

۱-۱. تاریخ بغداد: ۱۳/۳۴۸.

۲-۲. وفيات الاعیان: ۴/۱۷۸.

۳-۳. معرفه علوم الحدیث: ۱/۹۹، تاریخ دمشق: ۲۰/۵۹.

وسهلت له طريق الغي بدنونك منه حين دنوت وإجابتك له حين دعيت... جعلوك قطباً أداروا بك رحي مظالمهم وجسراً يعبرون عليك إلى بلاياهم وسلاماً إلى ضلالتهم، داعياً إلى غيهم، سالكاً سيئهم... احذر فقد نُبتت وبادر فقد أُجّلت... أما ترى ما أنت فيه من الجهل والغرّه وما الناس فيه من البلاء والفتنه... أما بعد، فأعرض عن كل ما أنت فيه حتى تُلحق بالصالحين... مالك لا تتبّه من نعستك...؛ (١)

بدان کمترین چیزی که پنهان کرده ای و دم فرو بسته ای آنست که به همدمی ظالم در وحشت او تن داده ای و راه رسیدن به مقصود را برای وی آسان گردانیده ای چرا که هر گاه تو را به حضور طلبیده به او نزدیک شده ای و هر گاه به تو توجه کرده به وی پاسخ مثبت داه ای... تو را محور قرار داده اند که آسیاب ستمهایشان گرد تو می چرخد و پلی قرار داده اند که در گرفتاریهایشان از تو عبور می کنند و تو را از نردبان گمراهی خود، دعوت کننده به پرچمشان و راهرو راهشان قرار داده اند... [از این کار] پرهیز کن تا بالا روی و [در این کار] عجله کن تا بزرگ شوی... آیا نمی بینی که در جهل و غرور فرو رفته ای و مردم در سختی و گرفتاری واقع شده اند... اما بعد پس از آن چه در آن هستی روی گردان تا به صالحان ملحق شوی... تو را چه می شود که از خواب بیدار نمی شوی...؛ (٢)

زهري از رجال صحاح سته است (٣) و ابن تیمیه وی را اعلم از حضرت امام

ص: ٢٦٩

١-١). تحف العقول: ٢٧٧-٢٧٥.

٢-٢). این نامه از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است و در درجه بالایی فصاحت قرار دارد به همین جهت در منابع ذکر شده است. اما برخی منابع جهت مخفی ساختن فضایل و مناقب اهل بیت علیهم السلام بدون ذکر نام نگارنده نامه فقط متن آن را نقل کرده اند. غزالی در احیاء العلوم ضمن اشاره به رفت و آمد زهري با دستگاه بنی امیه می نویسد: «کتب إليه اخ له فی الدین» برادر دینی وی به او نوشت.

٣-٣). تهذیب الکمال: ٥٦٠٦: ٢٦/٤٢.

باقر علیه السلام می داند! (۱) و البته از مثل ابن تیمیه عجیب نیست که سرباز بنی امیه را از اهل بیت رسول خدا علیهم السلام اعلم بدانند!

جهت پرهیز از اطالۀ کلام به همین مقدار از معرفی مفسران اهل سنت اکتفا می شود، اما آن چه از همین مختصر روشن و هویدا گردید آنست که هیچ یک از مفسران مورد قبول اهل سنت نه در طبقه صحابه و نه در طبقه تابعین، شایسته اعتماد نیستند.

۸. مقاتل بن سلیمان اُردی

(متوفای ۱۵۰)

وی نیز از سوی ائمه جرح و تعدیل اهل سنت تضعیف شده است.

دارقطنی در الضعفاء والمتروکین، عقیلی در الضعفاء الکبیر، ابن جوزی در الضعفاء والمتروکین و ذهبی در المغنی فی الضعفاء مقاتل بن سلیمان را وارد کرده اند. (۲) ابن مبارک در مورد او گفته است:

ما أحسن تفسیره، لو کان ثقہ؛ (۳)

تفسیرش چقدر نیکوست، اگر می شد که او ثقہ باشد.

وکیع بن جراح او را کذاب معرفی کرده است، و نسائی می گوید:

کان مقاتل یکذب؛ (۴)

مقاتل همواره دروغ می گفت.

ص: ۲۷۰

۱- ۱. منهاج السنه: ۲/۲۸۲.

۲- ۲. الطبقات الکبری: ۷/۳۷۳، التاريخ الکبیر: ۸/۱۴: ۱۹۷۶، الضعفاء عقیلی: ۴/۲۳۹، الکامل فی الضعفاء ابن عدی: ۶/۴۳۵، الضعفاء والمتروکین دارقطنی: ۱/۲۳: ۵۲۸، الضعفاء والمتروکین ابن جوزی: ۳/۱۳۶: ۳۴۰، المغنی فی الضعفاء: ۲/۴۲۷: ۶۴۰، تهذیب التهذیب: ۱۰/۲۴۹.

۳- ۳. الضعفاء عقیلی: ۴/۲۴۰.

۴- ۴. الجرح والتعدیل: ۸/۳۵۴، میزان الاعتدال: ۴/۱۷۳، تاریخ دمشق: ۶۰/۱۲۱، تهذیب الاسماء: ۱/۶۵۰.

ابن حبان نیز می گوید:

كان مقاتل يأخذ عن اليهود والنصارى علم القرآن... وكان يكذب مع ذلك في الحديث؛ (۱)

مقاتل همواره علم قرآن را از یهود و نصاری فرا می گرفت... و به همین خاطر در حدیث هم دروغ می گفت.

یحیی بن معین در مورد وی گفته است:

لیس حدیثه بشیء؛ (۲)

حدیث او به حساب نمی آید.

بخاری نیز می گوید: سکتوا عنه - یعنی علمای حدیث او را ترک کرده اند. (۳)

۹. زید بن أسلم (متوفای ۱۳۶) و فرزندان او

زید غلام عمر بن خطاب بوده است. حماد بن زید می گوید: وارد مدینه شدم در حالی که مردم درباره زید بن أسلم سخنانی می گفتند، از عبیدالله بن عمر بن خطاب (۴) پرسیدم:

ما تقول فی مولاکم قال: ... إنه یفسر القرآن برأیه؛ (۵)

شما درباره غلامتان چه می گوئید گفت: ... همانا قرآن را طبق نظر خود تفسیر می کرد.

و بر اساس روایات فریقین تفسیر قرآن به رأی حرام است؛ پیامبر اکرم در این

ص: ۲۷۱

۱-۱. الضعفاء والمتروکین لابن جوزی: ۳/۳۴۰: ۳/۱۳۷.

۲-۲. الضعفاء والمتروکین لابن جوزی: ۳/۱۳۶، تاریخ بغداد: ۱۳/۱۶۸، تهذیب الکمال: ۲۸/۴۴۵.

۳-۳. مقدمه فتح الباری: ۴۸۱، منهج النقد فی علوم الحدیث: ۱/۱۱۲.

۴-۴. عبیدالله بن عمر همان کسی است که هرمان را کشت.

۵-۵. الکامل فی الضعفاء: ۳/۲۰۸، تاریخ دمشق: ۱۹/۲۸۹، میزان الاعتدال: ۲/۹۸: ۲۹۸۹.

باره می فرمایند:

□
من فسّر القرآن برأيه فقد افترى على الله الكذب؛ (۱)

هر کس قرآن را به رأی خود تفسیر کند در حقیقت به خدا دروغ بزرگی بسته است.

و در جای دیگر آمده است:

من فسّر القرآن برأيه فليتبوأ مقعده في النار؛ (۲)

هر کس قرآن را بر اساس نظر خود تفسیر کند جایگاهش در آتش است.

این فرد با این توصیفات همان کسی است که سیوطی در مورد وی گفته بود:

وعلماء أهل المدينة في التفسير: زيد بن أسلم الذي أخذ عنه ابنه عبدالرحمان بن زيد؛ (۳)

و از علمای تفسیر مدینه زید بن اسلم است که فرزندش عبدالرحمان بن زید بن اسلم و از او حدیث اخذ کرده است.

□
عبدالله بن زید بن اسلم متوفای ۱۶۴، عبدالرحمان بن زید بن اسلم متوفای ۱۸۲ و اسامه بن زید بن اسلم متوفای در حکومت منصور دوانقی سه برادرند که هر سه از پدر خود-زید بن اسلم-روایت می کنند. ذهبی در الکاشف در مورد عبدالرحمان می گوید: ضعفوه (۴)-یعنی همه او را تضعیف کرده اند.

دارقطنی او را در کتاب الضعفاء والمتروکین آورده است. (۵)

ص: ۲۷۲

۱-۱) . وسائل الشیعه: ۲۷/۱۰۹ حدیث ۳۳۵۶۷.

۲-۲) . تفسیر کبیر: ۷/۱۴۸.

۳-۳) . الاتقان: ۶۳۹۸: ۲/۴۹۹.

۴-۴) . الکاشف: ۱/۶۲۸ حدیث ۳۱۹۶.

۵-۵) . الضعفاء والمتروکین: ۳۳۲: ۱/۱۵.

احمد می گوید:

□
عبدالله ثقه و الآخران ضعیفان؛ (۱)

□
عبدالله ثقه است و برادران دیگر وی ضعیف هستند.

ابن حجر در تقریب التهذیب و بسیاری از علما عبدالرحمان بن زید بن اسلم را تضعیف کرده اند. (۲)

خلاصه مباحث مقدماتی

در مناظره، استدلال بر اساس مبانی مخالف و استناد به منابع خصم ضروری است. به همین جهت لازم بود، هر چند به صورت اجمالی، نسبت به علما، کتب، مبانی و احادیث اهل سنت، شناختی حاصل گردد.

آشنایی با منابع و مبانی مخالفان علاوه بر طریقت در مناظره و مباحثه به خودی خود موضوعیت هم دارد. از این رو به اختصار کتب حدیث اهل سنت معرفی گردید. مباحثی در مورد ائمه اربعه، علما و ضوابط جرح و تعدیل اهل سنت مطرح شد. به قدر ضرورت راجع به مفسرین سنی مطالبی ارائه گردید و روشن شد که در هیچ یک از این موارد نمی توان به اهل سنت اعتماد کرد.

ص: ۲۷۳

۱-۱ . میزان الاعتدال: ۴۸۶۸: ۲/۵۶۴.

۲- ۲ . الضعفاء الصغیر: ۲۰۸: ۱/۷۴، الجرح والتعدیل: ۲/۲۸۵ و ۵/۵۹: ۲۳۳، الضعفاء اصفهانی: ۱/۱۰۲: ۱۲۲، تقریب التهذیب: ۳۸۶۶: ۱/۳۴۰، میزان الاعتدال: ۴۸۶۸: ۲/۵۶۴.

تعريف امامت

اشاره

ص: ۲۷۴

تعریف موضوع بحث از اهمیت فوق العاده ای برخوردار است.

«تعریف» در حقیقت عصاره مباحث مربوط به هر علم به شمار می آید، بنابراین پیش از وارد شدن در مسائل علمی لازم است ابتدا تعریفی ارائه شود، تعریف باید به گونه ای باشد که همه مباحث مطرح شده، در چهارچوب آن بگنجد، هم چنین در طول بحث هرگز نباید از تعریف خارج شد و از آن تخطی کرد. (۱) از این رو ما نیز در آغاز بحث امامت به بیان تعریف آن از دو دیدگاه شیعی و سنی می پردازیم.

تعریف امامت از نظر متکلمان شیعه

مرحوم علامه حلی (۲) در کتاب الباب الحادی عشر، امامت را چنین تعریف می کند:

ص: ۲۷۷

۱-۱). مطلبی را که خارج از تعریف ذکر می شود، مطلب استطرادی می گویند. در مباحث اعتقادی بحث استطرادی وجود ندارد، یعنی اگر امری اعتقادی باشد، بحث می شود و چنان چه خارج از موضوع باشد رها می گردد.

۲-۲). ما مبانی بحث های شیعه را ابتدا از مرحوم علامه حلی نقل و سپس به کلام علمای دیگر استناد و استشهاد می کنیم. مطالب در آثار علامه رحمه الله بسیار منظم، مرتب و مبرهن ارائه شده است. هم چنین کتاب های کلامی علامه رحمه الله کلام مقارن است. اولین شرحی که بر کتاب تجرید الاعتقاد نوشته شد، شرح مرحوم علامه حلی بود. تجرید الاعتقاد نوشته مرحوم خواجه نصیرالدین طوسی است ایشان پس از سقوط عباسیان اوج گرفتند و ریاستشان فراگیر شد. اولین اقدام ایشان در این موقعیت نگارش کتاب تجرید الاعتقاد بود. از این رو اهل سنت از وی ناخشنود هستند. سه کتاب شرح مواقف، شرح مقاصد و شرح عقاید نسفیه ناظر به کتاب تجرید الاعتقاد نگاشته شده اند. کتاب الامامه فی اهمّ الکتب الکلامیه و عقیده الشیعه الامامیه نگاشته مؤلف حاشیه ای بر باب امامت سه کتاب یاد شده است.

الإمامه رياسه عامه في أمور الدين والدنيا لشخص من الأشخاص نيابة عن النبي

صلى الله عليه وآله؛

امامت [به معنای] ریاست عمومی در امور دین و دنیا برای شخصی از اشخاص و به نیابت از پیامبر است.

فاضل مقداد رحمه الله در شرح این عبارت واژه «انسانی» را به «شخص» اضافه می کند و می نویسد:

الإمامه رياسه عامه في أمور الدين والدنيا لشخص إنساني؛

امامت [به معنای] ریاست عمومی در امور دین و دنیا برای یک شخص انسانی است.

وی پس از این تعریف می گوید:

وزاد بعض الفضلاء في التعريف: «بحق الأصالة» وقال في تعريفها: «الإمامه رياسه عامه في أمور الدين والدنيا لشخص إنساني بحق الأصالة. واحترز بهذا عن نائب يفوض إليه الإمام عموم الولايه، فإن رياسته عامه لكن ليست بالأصالة. والحق، إن ذلك يخرج بقيد العموم، فإن النائب المذكور لا رياسه له على إمامه، فلا تكون رياسته عامه؛ (1)

برخی از فضلاء [قید] بحق الاصله را در تعریف امامت اضافه کرده و در تعریف آن گفته اند: «امامت [به معنای] ریاست عمومی در امور دین و دنیا برای یک شخص انسانی است به اصالت» [این گروه] با این قید خواسته اند نائبی را که ولایت عمومی از سوی امام به وی تفویض شده است از تعریف خارج سازند چرا که [معتقدند] ریاست نائِب هم عمومی است اما اصالت ندارد.

ص: ۲۷۸

و در انتها می فرماید:

ومع ذلك كله، فالتعريف ينطبق على النبوه، فحينئذ يزداد فيه: بحق النياحه عن النبي أو بواسطة بشر؛ (١)

با همه این ها، این تعریف بر نبوت منطبق است پس در این جا [قید] نیابت از پیامبر یا به واسطه بشر را به تعریف می افزایند.

تعریف امامت نزد متکلمان سنی

تفتازانی (٢) در تعریف امامت می نویسد:

والإمامه رياسه عامه في أمر الدين والدنيا خلافة عن النبي؛ (٣)

و آن به معنای ریاست عمومی در امر دین و دنیا و از باب جانشینی پیامبر است.

و از فخر رازی نقل می کند:

وقال الإمام الرازي: هي رياسه عامه في الدين والدنيا لشخص من الأشخاص؛ (٤)

و امام رازی می گوید: آن به معنای ریاست عمومی در دین و دنیا برای شخصی از اشخاص است.

قاضی ایجی در ابتدای باب امامت می نویسد:

ولابد من تعريفها أولاً:

قال قوم: الإمامه رياسه عامه في أمور الدين والدنيا. ونقض بالنبوه.

ص: ٢٧٩

١-١. النافع يوم الحشر: ٩٤.

٢-٢. سعدالدين تفتازاني-متوفى ٧٩٣-از عالمان بزرگ سنی است که در ادبیات تفسیر، اصول فقه و اعتقادات تألیفاتی دارد. وی کتابی به عنوان المقاصد فی علم الکلام نگاشته و سپس آن را شرح کرده است.

٣-٣. شرح المقاصد: ٢/٢٧٢.

٤-٤. همان: ٢٧٢.

والأولى أن يقال: هي خلافه الرسول في إقامه الدين بحيث يجب اتباعه على كافة الأمة. وبهذا القيد يخرج من ينصبه الإمام في ناحيه والمجتهد؛ (١)

در ابتدای امر ناگزیر از تعریف آن هستیم. قومی گفته اند: امامت به معنای ریاست عمومی در امور دین و دنیا است [این تعریف] با نبوت نقض می شود و بهتر است که گفته شود: آن جانشینی پیامبر است در بر پا داشتن دین از آن جهت که تبعیت از امام بر همه اُمّت واجب است و با این قید آن که امام در منقطه ای منصوب کرده و نیز مجتهد از دایره این تعریف خارج می شود.

بر اساس این تعریف، امام باید معصوم باشد، چرا که وجوب اطاعت مطلق با عدم عصمت ناسازگار است. فخر رازی هم در ذیل آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» به این موضوع تصریح می کند و می نویسد:

□ □
إن الله تعالى أمر بطاعه أولى الأمر على سبيل الجزم في هذه الآية، ومن أمر الله بطاعته على سبيل الجزم والقطع لابد وأن يكون معصوماً عن الخطأ، إذ لو لم يكن معصوماً عن الخطأ كان بتقدير إقدامه على الخطأ يكون قد أمر الله بمتابعته، فيكون ذلك أمراً بفعل ذلك الخطأ، والخطأ لكونه خطأ منهي عنه، فهذا يفضي إلى اجتماع الأمر والنهي في الفعل الواحد بالاعتبار الواحد، وإنه محال؛ (٢)

خدای تعالی به طور حتم در این آیه به اطاعت از اولی الامر دستور داده است و هر کس که خداوند به طور حتم و به صورت قطعی به اطاعت از او امر کرده باشد ناگزیر باید از خطا معصوم باشد زیرا چنان چه او معصوم از خطا نباشد، آن خطا به

ص: ۲۸۰

۱-۱. المواقف: ۳/۵۷۴.

۲-۲. تفسیر کبیر: ۱۰/۱۱۳.

دلیل اقدام وی امری خواهد شد که خداوند به متابعت از آن دستور داده است و این موضوع به معنای دستور به انجام آن خطاست و خطا از آن رو که خطاست مورد نهی قرار گرفته است پس این موضوع به اجتماع امر و نهی در فعل واحد و به اعتبار واحد منجر می شود و آن محال است.

بر اساس تعریف ایجی از امامت، امام باید معصوم باشد، زیرا روشن است که عصمت لازمه وجوب طاعت است، چنان که فخر رازی به این امر اعتراف کرده است.

اما تعریف قاضی ایجی از امامت دچار اشکال است، زیرا «وجوب طاعت» از لوازم امامت و آثار وجودی امام است و داخل کردن اثر در تعریف خلاف قاعده است.

به هر حال، تا این جا روشن شد که تعریف امامت نزد شیعه و سنی واحد است، و متکلمان شیعه و سنی در محورهای اصلی تعریف اتفاق دارند، تفاوت هایی هم در جزئیات وجود داشت که ضمن طرح دیدگاه های مختلف روشن شد.

نکاتی از تعریف

از تعاریف ارائه شده برای امامت نکاتی استفاده می شود که ذیلاً به برخی از آن ها اشاره می کنیم:

اول: امامت «خلافه الرسول» و در نتیجه از توابع و شئون نبوت است.

دوم: خلیفه و جانشین پیامبر صلی الله علیه وآله همه وظایف او را بر عهده دارد، پس آن چه در پیامبر اعتبار می شود همگی - جز نبوت - در خلیفه ایشان هم اعتبار می شود. به عبارت دیگر «خلیفه» کسی است که خلاء فقدان رسول الله صلی الله علیه وآله را پر می کند، پس باید دارای جمیع ویژه گی هایی باشد که رسول خدا صلی الله علیه وآله واجد آن ها بوده است. یکی از ویژه گی های اساسی رسول خدا صلی الله علیه وآله عصمت است، پس جانشین ایشان هم باید معصوم باشد.

سوم: ریاست در امور دین و دنیا، به ابعاد وجودی امام اشاره دارد. چنان که وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله ذو وجوه است، جانشین ایشان هم باید دارای ابعاد وجودی ایشان باشد از جمله: هدایت خلق، وساطت فیضی، حفظ شریعت، تعلیم احکام، بسط عدالت، اجرای حدود، اقامه حکومت، قضاوت، تفسیر قرآن و کلام رسول خدا صلی الله علیه وآله و تمام امور مربوط به دین و دنیا باید به امام مراجعه شود.

چهارم: از قید «لشخص انسانی» یا «لشخص من الاشخاص» هم استفاده می شود که در زمان واحد وجود دو امام ممکن نیست. خلیفه و جانشین بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله باید یک نفر باشد. اهل سنت هم خلافت بیش از یک نفر را در زمان واحد جایز نمی دانند.

مسلم در این باره از پیامبر اکرم نقل می کند:

إذا بویع لخلیفتین فاقتلوا الآخر منهما؛ (۱)

اگر در زمان واحد با دو خلیفه بیعت شد یکی از آن دو را بکشید.

پنجم: هم چنین قید «لشخص انسانی» گویای آن است که امام جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله باید انسان باشد، پس فرشته، جن، خرد بشری و... هیچ کدام نمی توانند جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله و پُر کننده خلأ باشند.

معنای لغوی امام و واژه های مرتبط

معنای «امام»

امام از ریشه «أَمَّ، یؤمّ، امامه» گرفته شده و به معنای پیشوا و کسی است که به او اقتدا می شود. (۲) امام جماعت کسی است که مأمومین در رکوع و سجود به او اقتدا

ص: ۲۸۲

۱-۱. صحیح مسلم: ۶/۲۳ حدیث ۴۹۰۵.

۲-۲. لسان العرب: ۱۲/۲۰۶.

می کنند.

امامت از مفاهیم ذات اضافه می باشد، که ذات مفهوم متقوم است به طرف، تا امام و مأموم وجود نداشته باشد، مفهوم امامت تحقق پیدا نمی کند، پس پیشوایی و مقتدا بودن زمانی تحقق می یابد که پیرو و اقتدا کننده ای باشد.

امامت گاه مقید است مثل امام جماعت که فقط مأمومین در نماز جماعت از وی تبعیت می کنند. گاهی نیز امامت بدون هیچ قیدی و به صورت عام و امامت کلیه و مطلقه مطرح است. امامت ائمه اهل بیت علیهم السلام از این نوع می باشد یعنی امامان معصوم علیهم السلام و اوصیاء رسول الله صلی الله علیه و آله مقتدای علی الاطلاق هستند یعنی بر همه واجب است که در تمام امور به ایشان رجوع کنند و مطیع باشند و اقتدا نمایند.

معنای «ولی»

ولی از ماده «وَلَى، یَلِی، وِلاَیَهِ» به معنای سرپرست و عهده دار امری است. (۱) ولایت نیز از مفاهیم ذات اضافه است و به دو طرف نیاز دارد، یعنی سرپرستی وقتی معنا دارد که فرد یا افرادی تحت سرپرستی وی باشند. بنابراین ولایت نیز گاهی مقید و گاه مطلق است. ولایت کلیه شامل ولایت تکوینی (۲) ولایت تشریحی (۳) و ولایت در احکام شرعی (۴) می باشد.

ص: ۲۸۳

۱-۱. همان: ۱۵/۴۰۷.

۲-۲. ولایت تکوینی به معنای حق تصرف در امور تکوینی است.

۳-۳. ولایت تشریحی، یعنی اولی بودن از مردم نسبت به جان و مال ایشان.

۴-۴. مراد از احکام شرعی واجبات، محرمات و... می باشد.

خلیفه هم از ریشه «خلف، یخلف خلافة» به معنای جانشین است. (۱) خلیفه باید خلاء حاصل از فقدان مستخلف عنه را پر کند، یعنی باید واجد جمیع حیثیات و خصوصیات وی باشد، و به اصطلاح خلیفه باید به حمل شایع صناعی خلیفه باشد. در غیر این صورت باز خلاء باقی خواهد بود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به حکم آیه شریفه «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» (۲) از دنیا می رود؛ از سوی دیگر به حکم آیه «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ» (۳) دین خداوند باقی است؛ پیامبری هم بعد از خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله نخواهد بود «وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ»؛ (۴) پس به جهت ادامه رسالت ایشان باید خلیفه ای وجود داشته باشد، و او باید فردی باشد که به جز نبوت تمام خصوصیات و کمالات رسول خدا صلی الله علیه و آله را دارا باشد.

حاکم از ماده «حکم، یحکم، حکومه» و به معنای فرمانروا است. (۵) به عبارت روشن تر حاکم کسی است که امر و نهی می کند. حکومت هم مانند واژه پیشین از مفاهیم ذات اضافه است، یعنی تا حاکم و محکوم-یعنی کسی که حکم متوجه او است- وجود نداشته باشد، حکومت صدق نمی کند. هم چنین ممکن است حکومت مقید و محدود یا بدون قید و مطلق باشد امام مطلق حکومت مطلقه دارد، یعنی امر

۱-۱. لسان العرب: ۹/۹۵.

۲-۲. سوره زمر: آیه ۳۰.

۳-۳. سوره آل عمران: آیه ۱۹. مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مبلغ آن بودند] در نزد خدا، اسلام است.

۴-۴. سوره احزاب: آیه ۴۰.

۵-۵. العین ۶ ۳/۶۷، لسان العرب: ۱۲/۱۴۰.

و نهی ایشان از هیچ جهتی مقید نمی شود، و در هر زمان و مکانی بر همگان لازم است که از ایشان اطاعت کنند.

□
حکومت از شؤون و مقامات خلیفه رسول الله و از وظایف صاحب ولایت است. پس بالفعل نبودن حکومت منافات با خلافت و ولایت ندارد و موجب سلب مقام وی نخواهد بود.

خدای تعالی می فرماید:

﴿يَا دَاوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ﴾ ؛ (۱)

ای داود ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم پس بین مردم به حق حکم کن.

از این آیه به روشنی استفاده می شود که،

اولاً، امامت به جعل الاهی است.

□
ثانیاً، خلافت الله مطلق است و به مکان خاصی محدود نمی شود. یعنی خلیفه خدا در سراسر زمین خلیفه است. به عبارت دیگر چون سلطنت خداوند متعال مطلق است عالم در اختیار خلیفه او خواهد بود.

ثالثاً: آمدن «حکومت» با «فاء» تفریع بعد از «خلافت» دلالت دارد بر تفرّع حکومت از خلافت، و گفتن این که خلافت حکومت است اشتباه است.

ص: ۲۸۵

مبانی امامت

اشاره

ص: ۲۸۶

*امامت از اصول دین است

*وجوب نصب امام

*شرایط امام

*راه های تعیین امام

ص: ۲۸۷

ما معتقدیم که امامت از اصول دین است، و این مدعی را چنان مستند به ادله به اثبات می‌رسانیم که مورد قبول و اذعان مخالفان نیز باشد، زیرا استدلال به قرآن و سنت قطعی می‌باشد.

دلالت قرآن

از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که امامت از اصول دین است، خدای تعالی می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ﴾ ؛ (۱)

ای رسول آن چه که از سوی پروردگارت بر تو نازل شده، ابلاغ کن و اگر چنین نکنی رسالت را نرسانیده‌ای.

و نیز می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾ ؛ (۲)

امروز دین شما را برایتان تکمیل کردم و نعمتم را بر شما تمام گردانیدم و از این که دین شما اسلام باشد راضی شدم.

ص: ۲۹۱

۱- ۱. سوره مائده: آیه ۶۷.

۲- ۲. سوره مائده: آیه ۳.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَ سَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ»؛ (۱)

و نیست محمد مگر رسولی که پیش از او رسولانی بوده اند آیا اگر او رحلت کند یا شهید شود شما به [شُرک] سابق خود برمی گردید؛ حال آن که هر کس به [شُرک] سابق خویش باز گردد زیانی به خدا نمی رسد و خداوند به شکرگذاران پاداش خواهد داد.

با توجه به شأن نزول دو آیه قبل، (۲) و با توجه به این که مردم بعد از رسول الله همچنان تظاهر به اسلام داشتند و هیچ یک از شعائر دین ترک نشده بود، نتیجه سه آیه این است که عدم پذیرش امامت و تسلیم نشدن در مقابل جانشین خاتم الانبیاء علیه السلام، ارتداد و بازگشت به جاهلیت است. بنابراین از اصول دین بودن امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به وضوح از آیات فوق به اثبات می رسد.

دلالت سنت

روایاتی در منابع معتبر وجود دارد که مورد اتفاق فریقین است، و اصل بودن امامت از این روایات به خوبی استفاده می شود. برخی از این روایات در ادامه مطرح می گردد:

حدیث «من مات ولم يعرف امام زمانه...»

قال رسول الله

صلى الله عليه وآله

: من مات من أهل القبلة ولم يعرف إمام

ص: ۲۹۲

۱-۱. سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.

۲-۲. این دو آیه در غدیر خم-آیه اول قبل از خطبه رسول الله و آیه دوم بعد از بیعت گرفتن از مردم-نازل شده، و تفصیل این مطلب در شرح حدیث غدیر خم خواهد آمد ان شاء الله.

هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی شناسد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

این حدیث به همین لفظ در کتاب شرح مقاصد و شرح عقاید نسفیه آمده است. تفتازانی این روایت را به طور ارسال مسلمات از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند.

بر اساس نقل ملا علی قاری در کتاب مرقاه المفاتیح این حدیث با همین لفظ در صحیح مسلم آمده است. (۲)

اما در چاپ های موجود صحیح مسلم این حدیث به الفاظ دیگر از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نقل شده است. در صحیح مسلم آمده است:

من مات ولیس فی عنقه بیعه مات میته جاهلیه. (۳)

احمد بن حنبل نیز روایت را به این صورت نقل می کند.

من مات بغیر امام مات میته جاهلیه. (۴)

در برخی منابع اهل سنت نیز روایت به صورت زیر وارد شده است:

من مات ولیس علیه امام جماعه فإن موته موته جاهلیه. (۵)

چنان که گفتیم این روایت مورد اتفاق فریقین است. مرحوم صدوق رحمه الله علیه نقل می کند:

ص: ۲۹۳

۱-۱. شرح مقاصد: ۲/۲۷۵، شرح عقائد نسفیه: ۲۳۲.

۲-۲. الغدیر: ۱۰/۴۹۳. در این منبع آمده که این حدیث از چاپ سال ۱۳۱۳ عقائد نسفیه اسقاط شده.

۳-۳. صحیح مسلم: ۶/۲۲ حدیث ۴۸۹۹، مرقاه المفاتیح: ۱۱/۳۱۲.

۴-۴. مسند احمد: ۴/۹۶ حدیث ۱۶۹۲۲.

۵-۵. المستدرک علی الصحیحین: ۱۵۰/۲۰۳ حدیث ۲۵۹ و ۴۰۳.

إِنَّ الْأَرْضَ لَا تَخْلُو مِنْ حَجِّهِ لَلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَإِنَّ مِنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفِ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِثْلَهُ جَاهِلِيَّةً؛ (۱)

زمین تا روز قیامت از حجت خدا بر خلق خالی نمی شود و هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی شناسد به مرگ جاهلیت مرده است.

مرحوم کلینی روایت دیگری، از فضیل بن یسار نقل می کند که گفت:

□
ابتدأنا أبو عبد الله

عليه السلام

□
يوماً وقال: قال رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

□
: من مات وليس عليه إمام فميتته ميتة جاهلية. فقلت: قال ذلك رسول الله

□
صلى الله عليه وآله؟

□
فقال: إي والله قد قال، قلت: فكل من مات وليس له إمام فميتته ميتة جاهلية؟ قال نعم؛ (۲)

□
روزی امام صادق علیه السلام سخن آغاز کرد و فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس بمیرد در حالیکه امامی برای او نیست پس مرگش، مرگ، جاهلیت است. عرض کردم: رسول خدا صلی الله علیه و آله چنین فرموده است؟ فرمود: بله به خدا سوگند [ایشان] چنین فرموده است. عرض کردم: هر کس بمیرد در حالیکه امام ندارد مرگش، مرگ جاهلی است؟ فرمود: بله.

□
در این حدیث امام صادق علیه السلام در مقابل سؤال راوی قسم یاد می کند و تاکید می فرماید که این حدیث قطعاً از رسول خدا صلی الله علیه و آله صادر شده است.

□
در روایت دیگری حارث بن مغیره از امام صادق علیه السلام در مورد صحت استناد این حدیث به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله سؤال می کند، و پس از تایید

ص: ۲۹۴

امام علیه السلام عرض می کند:

جاهلیه جهلاء أو جاهلیه لا یعرف إمامه؟ قال: جاهلیه کفر ونفاق وضلال؛ (۱)

[منظور از جاهلیت] جاهلیت نادانی است یا جاهلیت به معنای عدم شناخت امام؟ [امام صادق علیه السلام] فرمود: [مراد] جاهلیت [به معنای] کفر، نفاق و گمراهی است.

□
روشن است که بر اساس همین روایت که فریقین در مورد صدور آن از رسول خدا صلی الله علیه وآله اتفاق نظر دارند، می توان حکم کرد به این که امامت اصلی از اصول دین اسلام است.

حدیث ثقلین

این حدیث هم به صورت های مختلف در منابع اهل سنت آمده است. (۲) و محل استدلال ما در این جا معنای جامع بین الفاظ است. ترمذی در سنن و حاکم نیشابوری در مستدرک خود چنین نقل می کنند:

□
یا أيها الناس! إني قد تركت فيكم ما إن أخذتم به لن تضلوا: كتاب الله وعترتي أهل بيتي؛ (۳)

ای مردم! من چیزی نزد شما باقی گذاشتم که اگر آن را بگیرید، گمراه نمی شود: کتاب خدا و عترت و اهل بیتم.

«ما» در عبارت «ما إن اخذتم به» «موصوله» است که بیان گر اتحاد قرآن و عترت می باشد، و «لن» نیز در این روایت «تأییدیه» است و این معنا را می رساند که با مراجعه

ص: ۲۹۵

۱-۱ . کافی: ۱/۳۷۷.

۲-۲ . و در بخش ادله امامت از هر جهت مورد بحث قرار خواهد گرفت.

۳-۳ . سنن ترمذی: ۵/۶۶۲ حدیث ۳۷۸۶، المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۱۸ حدیث ۴۵۷۷.

به کتاب و عترت هرگز گمراه نمی شوید.

ترمذی حدیث ثقلین را به چندین صورت نقل می کند که یکی دیگر از آن ها عبارت است از:

□
إني تارك فيكم ما إن تمسكتم به لن تضلوا بعدى، أحدهما أعظم من الآخر: كتاب الله، حبل ممدود من السماء إلى الأرض
وعترتي أهل بيتي، ولن يفترقا حتى يردا على الحوض، فانظروا كيف تخلفوني فيهما؛ (۱)

همانا من چیزی در بین شما می گذارم که در صورت تمسک به آن هرگز پس از من گمراه نمی شوید یکی از آن دو،
بزرگتر از دیگری است: کتاب خدا ریسمانی از آسمان به سوی زمین است و [دومی] عترت و اهل بیت من است و بین این دو
جدایی نیست تا در کنار حوض بر من وارد شوند؛ پس بنگرید که چگونه [حق] مرا در مورد آن دو رعایت می کنید؟

و احمد بن حنبل به دو طریق نقل می کند:

□
إني تارك فيكم خليفتين: كتاب الله، حبل ممدود ما بين السماء والأرض (أو ما بين السماء إلى الأرض) وعترتي أهل بيتي
وإنهما لن يفترقا حتى يردا على الحوض؛ (۲)

همانا در بین شما دو جانشین می گذارم، کتاب خدا که ریسمانی بین آسمان و زمین است (یا بین آسمان به سوی زمین است)
و عترت و اهل بیت من و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

ص: ۲۹۶

۱-۱. سنن ترمذی: ۵/۶۶۳ حدیث ۳۷۸۸.

۲-۲. مسند احمد: ۵/۱۸۱ و ۵۹، ۲۶، ۱۷، ۱۴/۳، ۱۸۹، احادیث: ۱۱۵۷۸، ۱۱۲۲۷، ۱۱۱۴۷، ۳۱۶۹۷، ۲۱۶۱۸، ۱۱۱۱۹.

در مسند احمد تعبیر «خلیفین» آمده است. خلیفه به معنای جانشین و کسی است که خلأ پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله را پر می کند. و احمد بن حنبل روایت را به صورت دیگری هم نقل کرده است او می نویسد:

□
قال رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

□
: إني اوشك أن أدعى فأجيب، وإني تارك فيكم الثقلين: كتاب الله

عزوجل

□
وعترتي، كتاب الله جبل ممدود من السماء إلى الأرض وعترتي أهل بيتي، وإن اللطيف الخبير أخبرني أنهما لن يفترقا حتى يردا عليّ الحوض، فانظروني بم تخلفوني فيهما؛ (۱)

□
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: احتمال می رود که من [به دیدار خداوند] دعوت شوم پس [این دعوت را] پاسخ گویم. و من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم: کتاب خدای عزوجل و عترتم را. کتاب خدا ریسمانی است که از آسمان به سوی زمین کشیده شده است و عترتم اهل بیتم است و [خدای] لطیف و دانا به من خبر داده که این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند پس بنگرید [شان] مرا چگونه در مورد این دو حفظ می کنید.

در قاموس می نویسد:

و «الثقل» بفتح تين محرکه: متاع المسافر... وكلّ شيء خطير نفيس مصون؛ (۲)

ثقل با دو فتحه به معنای کالای مسافر می باشد، و هر چیزی گرانبها و با ارزشی که مورد نگهداری قرار می گیرد.

□
پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله چون به مسافرت حقیقی می رود، باید بهترین و باارزش ترین کالا را به همراه خود ببرد، اما بر اساس این روایت، ایشان این متاع

ص: ۲۹۷

(۱-۱) . مسند احمد: ۳/۱۷ حدیث ۱۱۱۴۷.

(۲-۲) . القاموس المحيط: ماده ثقل ۳/۳۴۲، تاج العروس: ماده ثقل ۱۴/۸۵.

گرانها و نفیس را به عنوان میراث خویش باقی می گذارد تا مسلمانان با تمسک به آن از گمراهی و ضلالت رها شوند.

سند و دلالت حدیث ثقلین

حدیث ثقلین از نظر سند بسیار محکم و در حد تواتر است. چهل نفر از صحابه، صد نفر از تابعین و بسیاری از عالمان بزرگ در زمان های مختلف این حدیث را روایت کرده اند.

بسیاری از محدثان، صاحب نظران در علم حدیث و علمای بزرگ اهل سنت این حدیث را صحیح دانسته و در کتب خود نقل کرده اند.

حدیث ثقلین از نظر محتوا نیز به امور زیر دلالت دارد:

یک) عصمت اهل بیت علیهم السلام

دو) اعلی‌ت اهل بیت علیهم السلام

سه) همراهی و تعامل اهل بیت علیهم السلام با قرآن در تمام اعصار

چهار) اصل دین بودن امامت

بر اساس این حدیث اهل بیت علیهم السلام در کنار قرآن قرار می گیرند، پس حکم آن ها حکم قرآن است. روشن است که مخالفت با قرآن ضلالت و گمراهی است در نتیجه مخالفت با اهل بیت علیهم السلام نیز ضلالت و گمراهی خواهد بود؛ پس امامت از اصول دین است.

معارضات و مناقشات در سند و دلالت حدیث ثقلین

علی رغم شواهد و دلایل محکم بر قطعی الصدور بودن حدیث ثقلین، چون این حدیث بر امامت اهل بیت و این که امامتشان از اصول دین است دلالت دارد، ابوالفرج ابن جوزی- پس از نقل آن فقط به یکی از اسانید- مدعی شده که یکی از

راویان این حدیث موثق نیست لذا آن را جزء احادیث ضعیف به شمار آورده است.

اما علاوه بر تواتر سند، این حدیث در کتب معتبر اهل سنت مانند صحیح مسلم نقل شده است؛ پس خدشه در این حدیث، موجب مخدوش شدن این کتب می شود. از این رو بزرگان اهل سنت ضمن تاکید بر این که احادیث صحیح مسلم قابل معارضه، مناقشه و تضعیف نیستند، رأی ابن جوزی را در این خصوص اشتباه دانسته اند.

ابن حجر مکی می گوید:

قال الترمذی حسن غریب، وأخرجه آخرون، ولم یصب ابن الجوزی فی إیراده فی

العلل المتناهیة

، کیف وفی

صحیح مسلم

و غیره... (۱)

ترمذی می گوید: [حدیث] حسن و غریب است دیگران نیز آن را آورده اند پس ایراد ابن جوزی در العلل المتناهیة درست نیست و چطور ممکن است ایراد وی وارد باشد در حالی که حدیث در صحیح مسلم و غیر آن آمده است.

و از آن جا که سند حدیث و دلالتش بسیار محکم است و نمی توان در اصل صدور و دلالت آن تردید کرد. برخی قسمتی از حدیث را پذیرفته اند اما قسمت دیگر حدیث را که در مورد اهل بیت علیهم السلام است، تضعیف کرده اند. ابن تیمیه قسمت «إنی تارک فیکم الثقلین کتاب الله» را می پذیرد اما قسمت «عترتی وأهل بیتی وإنهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض» را ضعیف می شمارد. (۲) هم چنین می گوید: إن النبی قال عن عترته أنها والکتاب لن یفترقا حتی یردا علی الحوض وهو الصادق المصدوق، فیدل علی إن اجماع العتره حجه... لکن العتره هم بنو هاشم کلهم، ولد العباس وولد علی وولد الحارث بن

ص: ۲۹۹

۱-۱) . الصواعق المحرقة: ۲/۶۵۲.

۲-۲) . منهاج السنه: ۷/۲۷۹: وأما قوله وعترتی أهل بیتی وأنهما... فهذا رواه الترمذی وقد سئل عنه أحمد بن حنبل فضعه... ؟! وضعفه غیر واحد من أهل العلم وقالوا لا یصح.

عبدالمطلب و سائر بنی اَبی طالب و غیرهم و علی و حده لیس هو العتره و سید العتره هو رسول الله. (۱)

عده ای از بزرگان اهل سنت نیز اساساً بخش مربوط به اهل بیت علیهم السلام را حذف و یا در آن تصرّف کرده اند.

خطیب بغدادی حدیث را چنین نقل می کند:

يا أيها الناس إني فرط لكم وأنتم واردون عليّ الحوض، وإني سائلكم حين تردون عليّ عن الثقلين فانظروا كيف تخلفوني فيهما، الثقل الأكبر كتاب الله سبب طرفه بيد الله وطرفه بأيديكم فاستمسكوا به ولا تفلتوا ولا تبدلوا؛ (۲)

ای مردم من از میان شما می روم و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید. در این هنگام من از شما در مورد ثقلین خواهم پرسید؛ پس بنگرید که چگونه شأن مرا در مورد آن دو مراعات می کنید؟ ثقل اکبر کتاب خداوند وسیله ای است که یک سوی آن به دست خدا و سوی دیگرش در دست شماست؛ پس به آن چنگ زنید تا گمراه و دگرگون نشوید.

□
ابوجعفر عقیلی هم می نویسد: قد ترکت فیکم ما لم تفلتوا بعده إن اعتصمتم به کتاب الله وأنتم مسئولون عني، فما أنتم قائلون؟ قالوا: نشهد أنك قد بلغت وأدیت

ص: ۳۰۰

۱-۱). همان: ۷/۲۸۰: به درستی که پیامبر گفت: عترتش و قرآن جدایی پذیر نیستند تا زمانی که در کنار حوض وارد شوند؛ و او راستگو و تصدیق شده است پس این مطلب دلالت دارد که اجماع عترت حجت است... ولی عترت همه بنی هاشم و فرزندان عباس، علی، حارث بن عبدالمطلب و سائر فرزندان ابوطالب و غیر از ایشان؛ و علی به تنهایی عترت نیست و آقای عترت خود رسول خدا می باشد.

۲-۲). تاریخ بغداد: ۸/۴۴۲.

و نصحت فقال: اللهم اشهد؛ (۱)

من در میان شما چیزی می گذارم که در صورت چنگ زدن به آن پس از من گمراه نمی شوید [و آن] کتاب خداست و از شما در مورد من سؤال می شود پس چه خواهید گفت؟ گفتند شهادت می دهیم که [پیام را] رساندی [رسالت را] ادا کردی و خیر خواه بودی. پس فرمود: خداوندا شاهد باش.

برخی هم در مصداق «عترتی اهل بیته» تشکیک کرده اند. (۲)

جعل احادیث معارض با حدیث ثقلین

عده ای هم احادیثی را جعل و به عنوان معارض حدیث ثقلین مطرح کردند. ترمذی از قول رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند:

اقتدوا باللذین من بعدی من أصحابی اُبی بکر و عمر؛ (۳)

پس از من به دو نفر از اصحابم اقتدا کنید [یعنی] ابوبکر و عمر.

و در مرقاه آمده است:

خُذُوا شَطْرَ دِينِكُمْ عَنِ الْحَمِيرَاءِ؛ (۴)

حدود دین خود را از این حمیرا [عایشه] اخذ کنید.

و نیز در همین راستا احادیثی جعل کردند تا به حکومت های بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله ، مشروعیت بخشند.

اما روشن است که اهل سنت نمی توانند مدعی عدالت همه حکومت ها باشند، لذا جهت توجیه حکومت ها، احادیثی را مبنای کار خود قرار دادند که بر اساس آن ها

ص: ۳۰۱

۱-۱ . الضعفاء عقيلي: ۲/۲۵۰.

۲-۲ . مختصر تحفة اثني عشرية: ۲۱۹.

۳-۳ . سنن ترمذی: ۵/۶۰۹ حدیث ۳۸۰۵.

۴-۴ . مرقاه المفاتیح: ۱۱/۳۳۸.

اطاعت از سلطان جائز نیز واجب است. در حدیثی که گذشت به این موضوع تصریح شده بود. در حدیثی دیگر آمده است:

□
تَوَدُّونَ الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْكُمْ وَتَسْأَلُونَ اللَّهَ الَّذِي لَكُمْ؛ (۱)

شما حقی را که برگردن دارید ادا کنید و حقوق خود را از خدا بخواهید.

و نیز آمده است:

□
يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ قَامَتِ عَلَيْنَا أُمْرَاءُ يَسْأَلُونَا حَقَّهُمْ وَيَمْنَعُونَا حَقَّنَا، فَمَا تَأْمُرُنَا؟ قَالَ

□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

: إِسْمَعُوا وَأَطِيعُوا، فَإِنَّمَا عَلَيْهِمْ مَا حَمَلُوا وَعَلَيْكُمْ مَا حَمَلْتُمْ؛ (۲)

ای پیامبر خدا اگر امیرانی بر ما حاکم شدند که حق خود را از ما خواستند اما از ادای حق ما امتناع ورزیدند در این مورد چه می فرمایید؟ فرمودند: بشنوید و اطاعت کنید آن ها پاسخگوی اموری هستند که بر عهده آن ها نهاده شده است و شما پاسخگوی اموری هستید که بر عهده شما نهاده شده است.

در «کتاب الاماره» از صحیح مسلم بابی با عنوان «باب الوفاء ببيعه الخلفاء الأول فالأول»، «باب وجوب طاعة الأُمراء»، «باب الأمر بالصبر عند ظلم ولاة واستثارهم» و «باب فى طاعة الأُمراء وإن منعوا الحقوق» باز شده است. (۳) اهل سنت از روایات این ابواب چنین نتیجه می گیرند که رسول خدا صلی الله علیه وآله از حکومت های ظالم پس از خود رضایت داشته اند. فقه اهل سنت نیز از این روایات متأثر شده است؛ بر اساس فقه آنان، قیام علیه حاکم فاسق و ظالم حرام است. نووی می گوید:

وَأَمَّا الْخُرُوجُ عَلَيْهِمْ وَقِتَالُهُمْ فَحَرَامٌ بِإِجْمَاعِ الْمُسْلِمِينَ وَإِنْ كَانُوا

ص: ۳۰۲

۱-۱. صحیح بخاری: ۳/۱۳۱۸ حدیث ۳۴۰۸.

۲-۲. صحیح مسلم: ۶/۱۹ حدیث ۴۸۸۸، سنن ترمذی: ۴/۴۸۸ حدیث ۲۱۹۹.

۳-۳. صحیح مسلم: ۱۳، ۶/۱۷ و ۱۹.

به اجماع مسلمین خروج علیه حاکمان حرام است هر چند فاسق و ظالم باشند.

شوکانی می نویسد:

وقد أجمع الفقهاء على وجوب طاعة السلطان المتغلب والجهاد معه وأن طاعته خير من الخروج عليه؛ (۲)

اجماع فقها بر وجوب طاعت سلطان پیروز و جهاد با اوست به درستی که طاعت او بهتر از خروج علیه اوست.

نووی و شوکانی بر وجوب طاعت سلطان و حرمت خروج علیه وی ادعای اجماع کرده اند؛ اما این ادعا صحیح نیست. چرا که ابوبکر باقلانی در کتاب تمهید الاوائل بابی با عنوان «ذکر ما یوجب خلع الامام وسقوط فرض طاعته» باز کرده و در آن جا می گوید:

إن قال قائل: ما الذى يوجب خلع الإمام عندكم؟ قيل له: يوجب ذلك أمور منها: كفر بعد الإيمان ومنها: تركه إقامة الصلاة والدعاء إلى ذلك ومنها عند كثير من الناس: فسقه وظلمه بغصب الأموال وضرب الأبخار وتناول النفوس المحرمة وتضييع الحقوق وتعطيل الحدود.

وقال الجمهور من أهل الإثبات وأصحاب الحديث: لا ينخلع بهذه الأمور ولا يجب الخروج عليه بل يجب وعظه وتخويله وترك طاعته فى شيء مما يدعو إليه من معاصى الله. واحتجوا فى ذلك بأخبار كثيرة متظاهره عن النبى

ﷺ
صلى الله عليه وآله

وعن أصحابه فى وجوب طاعه الأئمة وإن جاروا واستأثروا بالأموال وأنه

ﷺ
صلى الله عليه وآله

قال: إسمعوا وأطيعوا؛ (۳)

ص: ۳۰۳

۱-۱. المنهاج شرح صحيح مسلم: ۱۲/۲۲۹.

۲-۲. نيل الاوطار: ۷/۲۰۱.

۳-۳. تمهيد الاوائل: ۱/۴۷۸.

اگر کسی بگوید نزد شما چه چیزی موجب خلع امام می شود؟ به او گفته می شود: اموری از قبیل [امور زیر] موجب خلع امام می شود: کفر بعد از ایمان و ترک اقامه نماز و دعا نزد آن و در نظر بسیاری از مردم فسق، ظلم، غضب اموال و ظلم و تعدی، توهین و تحقیر، تضييع حقوق دیگران و تعطیل حدود و احکام [از مواردی هستند که موجب خلع امام می شود].

[نمی گوید اجماع بلکه می گوید] اکثر اهل اثبات (یعنی علمای کلام) و علمای حدیث گفته اند: امام به واسطه این امور خلع نمی شود و خروج علیه او لازم نمی آید بلکه موعظه و ترساندن او و ترک اطاعت او در مواردی که به معصیت خدا می خواند، واجب است و در این مورد به روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب او احتجاج می کند که در وجوب طاعت ائمه [صادر شده است] هر چند ستم کنند و اموال مردم را بگیرند پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بشنوید و اطاعت کنید.

ابن کثیر هم در علت وجوب اطاعت از سلطان می گوید:

والإمام إذا فسق لا يعزل بمجرد فسقه على أصح قولی العلماء، بل ولا يجوز الخروج عليه، لما في ذلك من إثارة الفتنه ووقوع الهرج وسفك الدماء ونهب الأموال وفعل الفواحش؛ (۱)

بر اساس صحیح ترین قول علما اگر امام فاسق شود به مجرد فسقش عزل نمی گردد و خروج علیه او جایز نیست به خاطر مفاسدی که این کار دارد؛ مثل بروز فتنه، وقوع حرج و مرج، ریخته شدن خون ها و از بین رفتن اموال و کارهای ناروا.

ص: ۳۰۴

بدین ترتیب روشن شد که در مورد عدم جواز خلع امام فاسق و حرمت خروج علیه او، اجماعی وجود ندارد، و برخی از عالمان سنی هم تالی فاسدهای خروج علیه امام را دلیل عدم جواز آن دانسته اند. و محصل کلام آن ها این که اگر شرایط برای امر به معروف و نهی از منکر، رفع ظلم و دگرگون ساختن اوضاع جامعه اسلامی مهیا باشد، برکناری حاکم ستمکار، لازم خواهد بود. اما اگر خروج علیه سلطان فاسق و ظالم پیامدهای بدی داشته باشد در این صورت باید صبر و تحمل نمود.

□

از این بیان روشن می شود که دستور رسول خدا صلی الله علیه وآله به اطاعت از حاکمان ستمکار- اگر صحیح باشد- از باب توصیه به تقیه جهت حفظ جان و مال و آبرو بوده و هرگز بیان گر رضایت ایشان از حاکمان پس از خود نیست. علاوه بر این که به اعتراف برخی از عالمان سنی، حاکمیت ظالمان و جائران خلافت و نیابت رسول خدا صلی الله علیه وآله نیست بلکه پادشاهی است. شیخ محمد ابوزهره می گوید:

إذا خرج الحاكم عن شروط الولاية هذه بأن كان توليه بغير رضا المؤمنين، . . . أو كان من غير قریش أو كانت المبايعه غير حزه أو خرج عن حدود العدالة، ففي هذه الحال قرر جمهور الفقهاء: أن ولايته لا تعتبر خلافة نبويه ولكن تعتبر ملكاً دنيوياً. ولذا قالوا في ولاية يزيد بن معاوية: إنها ولاية ملك لا ولاية خلافة؛ (۱)

اگر حاکم شرایط ولایت و رهبری را از دست داد به این که رهبری وی بدون

ص: ۳۰۵

۱- ۱). المذاهب الاسلاميه: ۱۵۳: به اعتراف صحابه حاکمیت معاویه پادشاهی بوده است و بنی امیه که خود را جانشینان رسول خدا می دانستند، استحقاق خلافت را نداشتند! وقال ابن عباس لأبي موسى الأشعري: وليس في معاوية خله يستحق بها الخلافة وقال أبو هريره فيما يرويه عن رسول الله صلى الله عليه وآله: الخلافة بالمدينه والملك بالشام. . . . تاريخ دمشق: ۱/۱۸۳، البدايه والنهائيه: ۶/۲۴۷.

رضایت مردم بود یا حاکم قریشی نبود یا بیعت با او آزادانه صورت نگرفته نبود یا از دایره عدالت خارج شده بود در این حال اکثر فقها چنین مقرر کرده اند که رهبری او به اعتبار خلافت پیامبر نیست بلکه از باب پادشاهی دنیایی است و لذا در مورد رهبری یزید گفته اند: رهبری او سلطنت دنیایی است نه رهبری [به اعتبار] خلافت.

از آن جا که حدیث ثقلین به روشنی بر امامت اهل بیت علیهم السلام دلالت دارد، لذا جهت خدشه در آن، روایات مربوط به اطاعت از حاکم و سلطان جعل و نقل شده تا امامت و حق اهل بیت علیهم السلام پوشیده بماند؛ اما حقایق تاریخی به هویدایی تمام، کذب و باطل بودن احیث معارض را نمایان می سازد. (۱)

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای پیشگیری از تفرقه و گمراهی اُمت آن ها را به تمسک به ثقلین توصیه کرد و در عین حال از حوادث آینده آگاه بود و از حاکمیت امامان ضلالت پس از خود خبر می داد چنان که قرآن هم به ارتداد مردم پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله اشاره می کند و می فرماید:

«أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» ؛ (۲)

آیا چنان چه پیامبر رحلت کند یا کشته شود شما به [شُرک] سابق خود برمی گردید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در مورد اُمت خود فرمودند:

الشُرک فیکم أخفی من دیب النمل؛ (۳)

شُرک در میان شما مخفی تر از رد پای مورچه است.

ص: ۳۰۶

۱-۱. در آینده بطلان آن احادیث را به تفصیل بیان خواهیم کرد.

۲-۲. سوره آل عمران: آیه ۱۴۴.

۳-۳. الادب المفرد: ۲۵۰ حدیث ۷۱۶، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۳۱۹ حدیث ۳۱۴۸، کنز العمال: ۳/۴۷۵ حدیث ۷۵۰۱.

و نیز فرموده اند:

ألا إن فيكم من بعدى كفاراً يضرب بعضكم رقاب بعض؛ (۱)

آگاه باشید که پس از من کافرانی در شما خواهد بود که برخی گردن برخی دیگر را خواهند زد.

□
در صحیح مسلم حدیثی از حذیفه نقل می شود که بر اساس آن، رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد حاکمان پس از خود فرمودند:

يكون بعدى أئمة لا يهتدون بهدای ولا يستنون بسنتی، وسيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين في جثمان إنس قال: قلت: كيف أصنع يا رسول الله إن أدركت ذلك؟ قال: تسمع و تطيع للأمر و إن ضرب ظهرك و أخذ مالك، فاسمع و أطيع؛ (۲)

بعد از من امامانی خواهند بود که به هدایت من نرسیده اند و به سنت من عمل نمی کنند و مردانی در میان آن ها به پا می خیزند که قلبهایشان قلب شیطان در کالبد انسان است. عرض کردم: ای رسول خدا صلی الله علیه وآله چنان چه آنان را درک کردم، در مقابل آنان چگونه رفتار کنم؟ فرمود: [فرمان] امیر را بشنو و اطاعت کن حتی اگر بر پشت تو بکوبد و مالت را بگیرد [دستورش] بشنو و اطاعت کن.

□
بنابراین روشن است که رسول خدا صلی الله علیه وآله از وقایع آینده آگاه بودند، به همین جهت ضمن توصیه مسلمانان به چنگ زدن بر قرآن و عترت حاکم شدن کفر را بر ایشان گوشزد کردند؛ در نتیجه باطل بودن احادیث معارض با حدیث ثقلین واضح و آشکار است.

ص: ۳۰۷

۱- ۱). المستدرک علی الصحیحین: ۱/۱۷۱ حدیث ۳۱۸.

۲- ۲). صحیح مسلم: ۶/۲۰ حدیث ۴۸۹۱، سنن بیهقی: ۸/۱۵۷ حدیث ۱۷۰۶۰، المستدرک علی الصحیحین: ۴/۵۴۷ حدیث

اما برخی از اهل سنت جهت توجیه این روایات کوشیده‌اند که مصداق حاکمان جور را کسانی غیر از خلفا معرفی کنند. از این رو احادیث (۱) دیگری جعل و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده‌اند که بر اساس آن‌ها خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا سی سال پس از رحلت ایشان دوام خواهد داشت. این مدت مطابق حاکمیت خلفاء ثلاث، حکومت ظاهری امیرالمؤمنین علیه السلام و حکومت چند ماهه امام حسن مجتبی علیه السلام است.

□
بر این اساس حکومت‌هایی که بعد از سی سال تشکیل شود، خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیست بلکه سلطنت و پادشاهی است.

یعنی حکومت‌های بنی امیه و بنی عباس سلطنت و پادشاهی است. اهل سنت معتقدند که پس از برچیده شدن بساط عباسیان به دست هلاکوخان، سلطنت هم به پایان رسید و «الحکم لمن غلب» شد. پس از نظر اهل سنت حکومت از آن کسی است که بر حریف پیروز شود.

□
اما با توجه به آن چه گذشت بسیار روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله با آگاهی از وقایع پس از خود دستور داد، مسلمانان به قرآن و عترت تمسک کنند و در عین حال باطل بودن حاکمیت غیر عترت را به هواییدی تمام اعلام و نارضایتی خود را از حکومت آنان ابراز داشت.

در نتیجه بطلان احادیثی که اهل سنت به عنوان معارض یا حدیث ثقلین مطرح می‌کنند بسیار روشن و واضح است و نادرستی احادیثی که در توجیه حاکمیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل شده واضح‌تر!

بنابراین حدیث ثقلین به خوبی بیان‌گر اهمیت و حساسیت بحث خلافت و دلیلی بر اصل دین بودن امامت است.

ص: ۳۰۸

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمودند:

إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها هلك؛ (۱)

همانا مثل اهل بیت من در میان شما به مثل کشتی نوح می ماند که هر که بدان سوار شد نجات یافت و هر که از آن تخلف کرد هلاک گردید.

قسمت آخر روایت به تعابیر مختلفی نقل شده است. در برخی منابع آمده:

ومن تخلف عنها زُجَّ به فی النار. (۲)

عده ای چنین آورده اند:

ومن تخلف عنها زَجَّ فی النار. (۳)

و بالاخره در برخی از نقل ها عبارت چنین است:

ومن تخلف عنها غرق. (۴)

در برخی روایات لفظ «أما» افتاده و در برخی نقل ها نیز واژه «كمثل» به «مثل» تبدیل شده است. اما مضمون حدیث در همه این نقل ها واحد است.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله با استفاده از تشبیهات، مثل ها و بیان های مختلف، به تبیین مقام اهل بیت علیهم السلام و تذکر به امامت ایشان پرداخته است. (۵)

ص: ۳۰۹

۱- ۱. فضائل الصحابة: ۲/۷۸۵/۱۴۰۲، المعجم الاوسط: ۴/۹ و ۵/۳۵۴، ۶/۸۵، المعجم الكبير: ۳/۴۵: ۲۶۳۷، المستدرک علی الصحیحین: ۲/۳۷۳ حدیث ۳۳۱۲، حلیه الاولیاء: ۴/۳۰۶ و ۳/۱۶۳، مسند الشهاب: ۲/۲۷۳، البلدانیات: ۱/۱۸۶ حدیث ۲۹، کنز العمال: ۱۲/۹۴ حدیث ۳۴۱۶۹.

۲- ۲. النهایه فی غریب الاثر: ۲/۷۲۳، تاج العروس: ۴/۲۷۳، لسان العرب: ۳/۲۰.

۳- ۳. ذخائر العقبی: ۲۰، نزهه المجالس: ۳۶۵.

۴- ۴. المستدرک علی الصحیحین: ۲/۳۷۳ حدیث ۳۳۱۲ و ۳/۱۶۳ حدیث ۴۷۲۰، نزهه المجالس: ۳۶۵.

۵- ۵. مانند: تشبیه امیرالمؤمنین علیه السلام به انبیاء پیشین (حدیث تشبیه)، تشبیه اهل بیت علیهم السلام به ستارگان هدایت (حدیث نجوم)، تشبیه نسبت امیرالمؤمنین علیه السلام با رسول خدا صلی الله علیه وآله به نسبت هارون با موسی (حدیث

در این حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله اهل بیت خود را به کشتی نوح تشبیه کرده است. بر اساس آیات قرآن مجید هنگامی که خداوند اراده کرد بر اُمت نوح بلا نازل کند، به حضرت نوح علی نبینا و آله و علیه السلام دستور داد تا یک کشتی بسازد و مؤمنان را به سوار شدن بر آن دعوت کند. پس از آن طوفانی برپا شد و آب تمام سطح زمین و حتی ارتفاعات را فرا گرفت. بدین ترتیب مؤمنانی که دعوت پیامبر خدا را پذیرفته و بر کشتی سوار شده بودند، نجات یافتند، و قوم نوح که بی اعتنا به دعوت نوح از سوار شدن بر کشتی سرباز زدند، هلاک گشتند.

□

با توجه به این داستان قرآنی، معنای روایت رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار روشن و آشکار است. بر اساس این حدیث شریف، همه عالم را طوفان فتنه فرا گرفته و همه در معرض هلاکت هستند. مردمان همگی در ظلمت جهل و گمراهی فرو رفته اند جز آنان که به وصیت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گوش فرا داده اند، و با سر سپردن به اهل بیت ایشان علیهم السلام بر این کشتی نجات سوار شده اند. زیرا چنان که اُمت نوح هیچ پناه و راه نجاتی جز سوار شدن بر کشتی نداشتند؛ اُمت رسول الله صلی الله علیه و آله نیز برای نجات و رستگاری چاره ای جز تمسک به اهل بیت علیهم السلام ندارند.

الف) داستان کشتی نوح خدای تعالی می فرماید:

«وَإِذْ نَعَى الْفُلُكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا وَلَا تَخَاطِبُنِي فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ* وَيَضَعُ الْفُلُكَ وَكُلَّمَا مَرَّ عَلَيْهِ مَلَأَ مِنْ قَوْمِهِ سَخِرُوا مِنْهُ قَالَ إِنْ تَسْخَرُوا مِنَّا فَإِنَّا نَسْخَرُ مِنْكُمْ كَمَا تَسْخَرُونَ»؛ (۱)

ص: ۳۱۰

در حضور ما و به دستور (و وحی) ما کشتی بساز و در مورد ستمکاران با من سخن مگو که آن ها غرق خواهند شد و نوح کشتی می ساخت و هر زمان عده ای از قومش بر او می گذشتند او را مسخره می کردند (نوح) می گفت اگر شما (امروز) ما را مسخره می کنید پس ما هم روزی شما را همین گونه مسخره خواهیم کرد.

سپس خدای تعالی به فرزند نوح اشاره می کند و می فرماید:

«... وَ نَادَى نُوحٌ ابْنَهُ وَ كَانَ فِي مَعْرِزٍ يَا بُنَيَّ اِزْكَبْ مَعَنَا وَ لَا تَكُنْ مَعَ الْكَافِرِينَ * قَالَ سَاوِي اِلٰى جَبَلٍ يَعْصِيْ مِنيْ مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ اَمْرِ اللّٰهِ...» (۱)

... و نوح فرزندش را که در کناری بود ندا کرد ای پسر تو هم با ما به کشتی در آی و همراه کافران مباش (اما پسر) گفت به زودی به کوهی پناه می برم که مرا از (غرق شدن در) آب حفظ کند (نوح) گفت امروز هیچ حافظی در مقابل کار خدا وجود ندارد.

(ب) وجه تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح:

در این آیات تصریح شده که برای اُمت نوح هیچ پناه گاهی جز کشتی وجود ندارد، و رابطه پدر و فرزندی هم بدون ایمان نجات بخش نیست، هم چنین اُمت رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز برای نجات از هلاکت، ضلالت و شقاوت باید کشتی اهل بیت علیهم السلام را بیابند و با سوار شدن بر آن به ساحل نجات برسند.

حسین طیبی از محدثان بزرگ اهل سنت در شرح حدیث سفینه می نویسد:

شبه الدنيا بما فيها من الكفر والضلالات والبدع والأهواء الزائغة

«فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ» (۲)

وقد أحاط بأكنافه وأطرافه الأرض كلها وليس منه خلاص

ص: ۳۱۱

۱-۱. سوره هود: آیه ۴۲ و ۴۳.

۲-۲. سوره نور: آیه ۴۰.

دنيا و آن چه در آنست از كفر و بدعت و خواهش های نفسانی گمراه کننده، تشبیه شده است به «دریایی عمیق که موجی آن را پوشانده و بالای آن موج دیگری است و بر فراز آن ابرهای تیره بعضی بالای بعضی دیگر» که به اطراف و اکنافش همه زمین را احاطه کرده و خلاص و راه گریز از آن نیست مگر این کشتی.

ملا علی قاری نیز ضمن نقل عبارت طیبی آن را تایید کرده است. (۲)

در فیض القدیر هم وجه تشبیه اهل بیت علیهم السلام به کشتی نوح چنین تبیین شده است:

وجه التشبیه: أنّ النجاه ثبت لأهل السفینه من قوم نوح، فأثبت المصطفی

صلی الله علیه وآله

لأمتّه بالتمسک بأهل بیته النجاه وجعلهم وصله إليها. ومحصوله الحث علی التعلق بحبهم وحبهم وإعظامهم شکراً لنعمة مشرفهم والأخذ بهدی علمائهم، فمن أخذ بذلك نجا من ظلمات المخالفه وأدی شکر النعمة المترادفه، ومن تخلف عنه غرق فی بحار الکفران وتیار الطغیان فاستحقق النیران؛ (۳)

نجات برای اهل کشتی از قوم نوح ثابت است پس مصطفی صلی الله علیه وآله [با این تشبیه] نجات اُمت به واسطه تمسک به اهل بیتش را اثبات می کند و ایشان را راه رسیدن به نجات قرار داده است.

و نتیجه [این تشبیه] ایجاد انگیزه برای چنگ زدن به محبت اهل بیت علیهم السلام و ریسمان ایشان، بزرگداشت ایشان به جهت شکر نعمت تشریف [مردم به

ص: ۳۱۲

۱-۱. شرح الطیبی علی مشکاه المصابیح: ۱۱/۳۱۶.

۲-۲. المرقاه فی شرح المشکاه: ۱۱/۳۲۷.

۳-۳. فیض القدیر: ۲/۶۵۸ حدیث ۲۴۴۲.

اسلام] و گرفتن هدایت از علمای اهل بیت است؛ پس هر کس به این حدیث عمل کند از تاریکی های مخالفت نجات یافته و شکر نعمت متابعت را ادا کرده است و کسی که از آن تخلف کند در دریا های کفران و سیل سرکشی غرق می شود و مستحق آتش می گردد.

پس اهل سنت نیز معترفند که بر اساس این حدیث فقط اهل بیت علیهم السلام راه نجات هستند، و برای نجات از هلاکت و غرق در دریای ضلالت و شقاوت باید با تمسک به اهل بیت علیهم السلام و سوار شدن بر این کشتی نجات، خود را به ساحل امن رسانند.

این بود اعتراف اهل سنت به دلالت محتوای حدیث بر امامت اهل بیت علیهم السلام، و سند این حدیث نیز بسیار محکم است، و عده کثیری از بزرگان حدیث سنی این حدیث را روایت کرده اند. احمد بن حنبل، ابوبکر بزار، خطیب بغدادی، فخر رازی، ذهبی و ابن حجر عسقلانی، از جمله کسانی هستند که حدیث سفینه را روایت کرده اند. سیوطی در مورد سند حدیث سفینه می گوید:

اخرج أبو يعلى والبزار والحاكم عن أبي ذر؛ (۱)

ابویعلی، بزار و حاکم این حدیث را از ابوذر نقل کرده اند.

ابن حجر مکی می نویسد:

جاء من طرق عديدة يقوى بعضها بعضاً؛ (۲)

این حدیث به طرق متعددی نقل شده که برخی طرق دیگر را تقویت می کند.

حاکم نیشابوری هم می گوید:

ص: ۳۱۳

۱-۱. الخصائص الكبرى: ۲/۳۹۵.

۲-۲. الصواعق المحرقة: ۲/۴۴۵.

صحیح علی شرط مسلم. (۱)

خطیب تبریزی در کتاب مشکاه المصابیح (۲) حدیث را به احمد بن حنبل نسبت می دهد و از او نقل می کند. شیخ ناصر الدین البانی که یکی از محدثین معاصر اهل سنت است، در تحقیق کتاب مشکاه متذکر می شود که بر اساس نقل خطیب تبریزی باید حدیث سفینه در مسند احمد آمده باشد، اما در چاپ های موجود از مسند احمد این حدیث وجود ندارد. هم چنین در کتاب الصواعق المحرقة این حدیث به صحیح مسلم نسبت داده شده است (۳) در حالی که در چاپ های موجود کتاب مسلم حدیث سفینه حذف شده است.

اما علی رغم این تصرفات، حدیث سفینه از حیث سند و دلالت بسیار محکم است و اهل سنت نمی توانند در آن مناقشه کنند.

این حدیث نیز به خوبی گویای اصل دین بودن امامت است و امامت اهل بیت علیهم السلام و حقانیت شیعه را اثبات می کند. مرحوم علامه حلی نقل فرموده است که روزی از خواجه نصیر الدین طوسی رحمه الله پرسیدند: «دلیل شما بر امامت اهل بیت علیهم السلام چیست؟» ایشان در پاسخ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«ستفترق امتی علی ثلاث وسبعین فرقه، واحده منها ناجیه والباقی فی النار، وقد عین

□
صلی الله علیه و آله

الفرقه الناجیه والهالکه فی حدیث آخر صحیح متفق علیه وهو قوله

□
صلی الله علیه و آله

: مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح من رکبها نجا ومن تخلف عنها غرق، فوجدنا الفرقة الناجیه هی الفرقة الإمامیه لأنهم باينوا جميع المذاهب وجميع المذاهب قد

ص: ۳۱۴

۱-۱. المستدرک علی الصحیحین: ۲/۳۷۳ حدیث ۳۳۱۲.

۲-۲. مشکاه المصابیح: ۳/۳۴۸ حدیث ۶۱۷۴.

۳-۳. الصواعق المحرقة: ۲/۴۴۵.

□
به زودی اتم به هفتاد و سه فرقه متفرق خواهند شد، یک فرقه نجات می یابد و مابقی در آتش هستند و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرقه نجات یافته و هلاک شده را در حدیث صحیحی که مورد اتفاق است معین نمودند، [آن جا] که فرمود: مَثَل اهل بیت من مانند سفینه نوح است هر کس بر آن سوار شود نجات می یابد و هر کس تخلف کند غرق می شود.

پس ما فرقه نجات یافته را فرقه امامیه یافتیم؛ زیرا آن با جمیع مذاهب که در اصول عقائد مشترکند، تفاوت دارد.

□
و رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن حدیث سفینه فرمود:

ومن تخلف عنها هلك؛ (۱)

هر کس از اهل بیت علیهم السلام تخلف کند هلاک می شود.

با ضمیمه این دو حدیث به یکدیگر امامت اهل بیت علیهم السلام و اهل نجات بودن پیروان ایشان به روشنی اثبات می شود. اما اهل سنت که چاره ای جز پذیرش سند و دلالت روشن حدیث سفینه ندارند. جهت بر حق جلوه دادن خود ادعا کرده اند که پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام آنانند و ادعای شیعیان مبنی بر پیروی از اهل بیت علیهم السلام دروغ است. برخی دیگر محبت اهل بیت علیهم السلام را راه نجات معرفی می کنند و مدعی دوستی با اهل بیت علیهم السلام هستند. ابن حجر هیتمی در مورد دلالت حدیث سفینه می گوید:

ووجه تشبیههم بالسفینه فیما مر أنّ من أحبهم وعظّمهم شکرًا لنعمه مشرفهم وأخذ بهدی علمائهم نجا من ظلمه المخالفات! (۲)

ص: ۳۱۵

۱-۱. منهاج الكرامه: ۴۹، ر. ك شرح منهاج الكرامه: ۱/۱۲۴.

۲-۲. الصواعق المحرقة: ۲/۴۴۶.

علت تشبیه اهل بیت به کشتی [در آن حدیثی که گذشت] این است که هر کسی ایشان را دوست بدارد و بزرگ بشمارد به خاطر سپاسگزاری از نعمت وجودشان و به هدایت علماء ایشان گرایش نماید، از گمراهی سرپیچی ها نجات می یابد!

اما روشن است که محبت، بدون تبعیت، معنا ندارد و برای نجات از هلاکت کافی نیست.

تأویل حدیث توسط فخر رازی:

فخر رازی جهت توجیه عقاید خویش، دست به تأویل حدیث زده و گفته است:

راكب البحر يحتاج إلى أمرين، أحدهما: السفينه الخاليه عن العيوب والثقب. والثاني: الكواكب الظاهره الطالعہ النيره، فإذا ركب تلك السفينه ووقع نظره على تلك الكواكب الظاهره، كان رجاء السلامه غالباً، فكذلك ركب أصحابنا أهل السنه حب آل محمد ووضعوا أبصارهم على نجوم الصحابه، فرجوا من الله تعالى أن يفوزوا بالسلامه والسعاده في الدنيا والآخرة؛ (1)

کسی که به کشتی سوار می شود به دو چیز نیاز دارد یک کشتی بدون عیب و نقص و دوم ستاره های ظاهر و نورانی و روشنایی بخش پس چنان چه آن کشتی را سوار شد و به آن ستاره های آشکار نگاه دوخت امید سلامت می رود پس به همین جهت همراهان سنی ما بر کشتی دوستی آل محمد سوار شده و به ستاره صحابه چشم دوخته اند و از خدای تعالی امید رستگاری و سلامت و سعادت در دنیا و آخرت دادند.

وی مدعی شده که براساس حدیث «أصحابی كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم»

ص: ۳۱۶

کشتی اهل بیت برای حرکت در مسیر نجات به کمک نجوم احتیاج دارد، پس همان طور که اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات اُمت هستند، اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز وسیله نجاتند.

در پاسخ فخر رازی باید گفت:

اولاً: بزرگانی از اهل سنت مثل احمد بن حنبل و دیگران حدیث «اصحابی کالنجوم» را ضعیف دانسته اند. (۱) ابن تیمیه در این باره می گوید:

وَأما قوله: أصحابی... فهذا الحديث ضعيف ضعفه أهل الحديث... وليس هو في كتب الحديث المعتمدة؛ (۲)

اما روایت «اصحابی کالنجوم...» ضعیف است و اهل حدیث آن را ضعیف دانسته اند... و آن در کتاب های حدیثی مورد اعتماد [و معتبر] وجود ندارد.

ثانیاً: بر فرض پذیرش صحت این حدیث، ستارگان در روز هیچ نقشی در جهت یابی کشتی ندارند.

و ثالثاً: بر فرض این که کشتی فقط به هنگام شب حرکت کند باز هم هر ستاره ای نمی تواند راهنمای آن باشد.

حاصل آن که براساس حدیث سفینه، پذیرش امامت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه وآله تنها راه نجات است. و این موضوع بیان گر اصل دین بودن مسأله امامت است.

حدیث چهارم

قال رسول الله

صلى الله عليه وآله

: من سرّه أن يحيى حياتي ويموت مماتي ويسكن جنه عدن غرسها ربي، فليوال علياً من بعدى وليوال وليه وليقتد

ص: ۳۱۷

(۱-۱). در تحقیق این حدیث ساختگی رساله مستقلاً تألیف کرده ایم و منتشر شده است.

(۲-۲). منهاج السنه: ۸/۲۵۷.

بالأئمة من بعدى، فإنهم عترتى خلقوا من طينتى ورزقوا فهمى وعلمى، فويل للمكذبين بفضلهم من امتى القاطعين فيهم صلتى لا أنالهم الله شفاعتى؛ (۱)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: هر کس شاد می شود به این که زندگیش مثل زندگی من و مرگش مانند مرگ من باشد و در بهشت عدنی که خدای تعالی آن را کاشته است، ساکن شود باید از علی پیروی کند و دوستان او را دوست بدارد پس از من و پس از من به اهل بیت اقتدا کند؛ زیرا ایشان اهل بیت من هستند و از طینت من خلق شده اند و از فهم و علم من روزی داده شده اند پس وای بر کسانی از امتم که فضیلت ایشان را تکذیب کنند و صلۀ مرا در مورد ایشان قطع کنند، خداوند شفاعتم را به ایشان نمی رساند.

از این حدیث به خوبی استفاده می شود که اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم اجمعین ادامه ایشان هستند، از طینت ایشان خلق شده اند، و بدین ترتیب خلأ فقدان رسول الله صلی الله علیه وآله را پر می کنند و باید مقتدا باشند چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله مقتدا بود. خداوند فهم و علم رسول الله صلی الله علیه وآله را به ایشان عطا فرموده است لذا شایسته اطاعت از ایشان تنها راه نجات و عدم متابعت از ایشان موجب بدبختی است. صلۀ رسول خدا صلی الله علیه وآله با صلۀ اهل بیت ایشان علیهم السلام محقق می شود و قطع کنندگان این صلۀ از شفاعت پیامبر صلی الله علیه وآله محرومند.

در تفاسیر شیعه و سنی ذیل آیه «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى» (۲) آمده است که

ص: ۳۱۸

۱- ۱. حلیه الاولیاء: ۱/۸۶، تاریخ دمشق: ۴۲/۲۴۰.

۲- ۲. سوره ضحی: آیه ۵: پروردگار تو به زودی به تو چندان عطا کند که تو راضی شوی [در دنیا نصرت و در آخرت مقام شفاعت به تو بخشد].

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله به قدری گناهکاران اُمت خویش را شفاعت خواهند کرد تا آن که راضی و خشنود گردد. (۱)

□
به تصریح روایات شیعه (۲) و سنی شفاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شامل اهل کبائر نیز خواهد شد. طبرانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند:

شفاعتی لأهل الكبائر من امتی؛ (۳)

شفاعت من برای اهل کبائر از امت می باشد.

با این همه به تصریح حدیث مورد بحث، عدم متابعت از اهل بیت علیهم السلام گناهی است که هرگز بخشیده نمی شود، و شفاعت رسول خدا صلی الله علیه وآله منکران ولایت و مقتدا بودن اهل بیت علیهم السلام را شامل نمی گردد. با توجه به این نکته روشن است که امامت، از اصول دین است و انکار آن انکار یکی از اصول دین و گناهی نابخشودنی است.

از فروع دین بودن امامت از نظر اهل سنت

تا این جا با توجه به آیات قرآن مجید و روایات مورد اتفاق فریقین، به روشنی اثبات شد که امامت از اصول دین است، اما اهل سنت بدون توجه به کتاب خدا و سنت منقول در منابع معتبر خود، امامت را از فروع دین می شمارند.

تفتازانی در این مورد می نویسد:

لا نزاع فی أن مباحث الإمامه بعلم الفروع ألیق؛ (۴)

ص: ۳۱۹

۱-۱. ر. ک: البرهان: ۵/۶۸۳، تفسیر کبیر: ۳۱/۱۹۴، معالم التنزیل بغوی: ۵/۲۶۷، الکشف والبیان: ۱۰/۲۲۴، الدر المنثور: ۶/۳۶۱ و تفاسیر دیگر در ذیل سوره ضحی آیه ۵.

۲-۲. رسائل المرتضی: ۱/۱۵۱، الکافی حلی: ۴۶۹ و منابع دیگر.

۳-۳. التاریخ الکبیر: ۱/۱۷۰ حدیث ۵۰۹، المعجم الاوسط: ۴/۴۳، کنز العمال: ۱۴/۳۹۸ حدیث ۳۹۰۵۵.

۴-۴. شرح مقاصد: ۲/۲۷۱.

در این مورد اختلافی نیست که [اگر] مباحث امامت در فروع دین مطرح شود، شایسته تر است.

قاضی عضد الدین ایجی، میر سید شریف جرجانی و مشهور قوم بر این قولند که امامت از فروع دین است. در این قول، سخن از شایستگی طرح مسأله امامت در فروع دین نیست بلکه ایجی صریحاً این بحث را از فروع دین شمرده است.

این قول در بین اهل سنت مشهور و معروف است، و تقریباً می توان آن را به همه آن ها نسبت داد. حتی برخی در این مورد ادعای اجماع کرده اند. (۱)

نظر قاضی بیضاوی و نقد آن

اما برخی از عالمان سنی ضمن اشاره به اعتقاد شیعه-مبنی بر اصل بودن امامت-آن را پذیرفته اند تا به زعم خود از این طریق اعتقاد به امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام را مخدوش سازند.

قاضی بیضاوی می نویسد:

الفصل الثانی فیما علم کذبہ وهو قسمان: الأول: ما علم خلافه ضروره أو استدلالاً... الثانی: ما لو صح لتوفیر الدواعی علی نقله کما نعلم أنه لا بلده بین مکة والمدینة أكبر منهما إذ لو کان لنقل؛

وآدعت الشیعه أن النص دلّ علی إمامه علی ولم يتواتر کما لم تتواتر الإقامه والتسمیه ومعجزات الرسول

□
صلی الله علیه وآله

. قلنا: الأولان من الفروع ولا کفر ولا بدعه فی مخالفتهما، بخلاف الإمامه. وأما تلك المعجزات فلقله المشاهدين؛ (۲)

ص: ۳۲۰

۱- ۱). مواقف: ۳/۵۷۴، شرح مواقف: ۸/۳۴۴.

۲- ۲). الابهاج فی شرح المنهاج: ۲/۲۹۵.

باب دوم در اخبار [است که] شامل فصولی است. فصل دوم در مورد اخباری است که دروغش دانسته شده است و آن بر دو قسم است اول اخباری که با یک امر بدیهی یا استدلال [منطقی] مخالف است. دوم اخباری که در صورت صحت، انگیزه فراوانی برای نقل آن بود [و باید به گوش ما می رسید] چنان که می دانیم شهری بین مکه و مدینه وجود ندارد چرا که اگر [چنین شهری] بود حتماً نقل می شد [و به گوش ما می رسید].

شیعه ادعا می کند که نص، بر امامت علی علیه السلام دلالت دارد در حالی که متواتر نیست؛ چنان که اقامه، شروع نماز با بسم الله الرحمن الرحیم و معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله به تواتر به ما نرسیده است. می گوئیم دو مورد اول - یعنی اقامه و تسمیه - از فروع دین هستند و مخالفت و عدم پذیرش آن دو موجب بدعت و کفر نمی شود؛ بر خلاف امامت [که از اصول دین است و مخالفت با آن موجب کفر است] و امّا [عدم تواتر در نقل] معجزات پیامبر به دلیل قلت مشاهده کنندگان آن هاست.

منظور بیضاوی آنست که چون امامت از اصول دین است و انکار آن موجب بدعت و کفر می گردد؛ لذا چنان چه نصی در این زمینه وجود داشت، می بایست افراد زیادی آن را نقل می کردند. امّا از آن جا که این نص به تواتر به ما نرسیده است، پس چنین نصی وجود نداشته است.

سبکی در شرح این عبارت می نویسد:

أجاب... بخلاف الامامه، فإنها من الاصول ومخالفتها بدعه ومؤثره فی الفتن، فتتوافر الدواعی علی نقلها، فلما لم تتوافر دلّ علی عدم صحته؛ (۱)

ص: ۳۲۱

پاسخ می دهد به خلاف امامت، پس امامت از اصول است و مخالفت با آن بدعت و انگیزه فتنه است و انگیزه نقل آن فراوان بوده است لذا عدم تواتر آن بر عدم صحتش دلالت می کند.

اسنوی نیز می نویسد:

وخالفت الشيعه في القسم الثاني فادعت أن النص الجلي دل على إمامه علي

رضي الله عنه

ولم يتواتر غيره من الامور المهمه كالإقامه والتسميه في الصلاه ومعجزات الرسول

صلى الله عليه وآله

... والجواب عن الأولين - وهما الإقامه والتسميه - لأنهما من الفروع والمخطيء فيهما ليس بكافر ولا مبتدع؛ فلذلك لم تتوافر الدواعي على نقلهما، بخلاف الإمامه فإنها من اصول الدين ومخالفتها فتنه وبدعه؛ (۱)

و شيعه در قسم دوم مخالفت کرده و مدعی شده است که نص آشکار بر امامت علی علیه السلام دلالت می کند؛ در حالی که متواتر نیست. چنان که غیر از امامت در امور مهم دیگری نیز تواتر وجود ندارد. مثل اقامه و تسمیه در نماز و معجزات رسول خدا صلی الله علیه و آله. پاسخ در مورد اول که [مراد] اقامه و تسمیه می باشد، آنست که آن دو از فروع هستند و کسی که در این موارد خطا کند، کافر و بدعت گذار نخواهد بود. بنابراین انگیزه های زیادی برای نقل آن دو نبوده است؛ بر خلاف امامت که از اصول دین و مخالفت با آن فتنه و بدعت است.

وجود نصوص متواتر فراوان بر خلافت امیرالمؤمنین

در پاسخ این اشکال باید گفت: که در مورد امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نه یک نص، بلکه نصوص متواتری وجود دارد. برخی از نصوصی که به روشنی بر امامت

ص: ۳۲۲

امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند و اهل سنت در منابع خود آن‌ها را نقل کرده‌اند، عبارتند از:

الف) حدیث غدیر «من كنت مولاہ فعلى مولاہ»

ب) حدیث منزلت «أنت منى بمنزله هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي»

ج) حدیث «سأعطى الرايه غداً رجلاً يحبہ الله ورسوله»

د) حدیث ثقلین «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي»

این احادیث بخشی از نصوصی است که هر یک به نحوی بیان‌گر امامت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند و به تواتر به ما رسیده‌اند. (۱)

دلالت اخبار فراوان بر امامت امیرالمؤمنین

به علاوه روشن است که راه حصول یقین منحصر به خبر متواتر نیست بلکه خبر واحد محفوف به قرائن نیز مفید علم است، پس هر چند در امور اعتقادی یقین لازم است و نمی‌توان به ادله ظنی استناد کرد، امّا در این امور علاوه بر خبر متواتر، می‌توان به خبر واحد محفوف به قرائن نیز استناد کرد. لذا برای اثبات امامت امیرالمؤمنین علیه السلام استناد به خبری که به کمک قرائن افاده یقین کند، کافی است و نیازی به خبر متواتر وجود ندارد.

حاصل آن که اولاً: در مورد امامت امیرالمؤمنین علیه السلام نصوص متواتر وجود دارد و ثانیاً: برای اثبات این موضوع نیازی به تواتر نیست بلکه آن چه مفید علم باشد کافی است.

در منابع شیعه و سنی اخبار فراوانی وجود دارد که بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند. بیشتر این اخبار اگر متواتر نباشند، محفوف به قرینه هستند. از سوی

ص: ۳۲۳

دیگر خبری که فریقین در نقل آن متفق باشند، مفید اطمینان است و چنین خبری نزد همه عقلائی عالم مقبول است.

وجود موانع فراوان در راه نقل دلایل امامت امیرالمؤمنین

بیضاوی مدعی شده است که چون امامت از اصول دین است، پس باید انگیزه زیادی برای بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام وجود داشته باشد، در نتیجه اگر نصی در این مورد وجود داشت؛ لزوماً باید به تواتر می رسید. اما شواهد و قرائن متقنی حاکی از آنست که نه تنها اوضاع فرهنگی و سیاسی برای نقل دلایل امامت و فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام مناسب نبوده؛ بلکه موانع زیادی در این راه وجود داشته است. مرحوم علامه حلی به نقل از اخطب خوارزم می نویسد:

وقال: بعض الفضلاء، (۱) وقد سئل عنه

عليه السلام

فقال: ما أقول في شخص

أخفى أعداؤه فضائله حسداً له، وأخفى أوليائه فضائله خوفاً وحرراً وظهر فيما بين هذين فضائل طبقت الشرق والغرب؛ (۲)

از برخی فضلاء در مورد امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد [ایشان در پاسخ] گفت: چه بگویم در مورد کسی که دشمنانش از روی حسادت و پیروانش به جهت ترس و احتیاط، فضائل او را مخفی ساخته اند؛ با این حال فضائل ایشان در بین این دو گروه شرق و غرب [عالم] را فرا گرفته است.

این سخن به روشنی بیان گر این حقیقت است که پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله جریان های حاکم به شدت از نقل و انتشار فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام جلوگیری می کردند، اما علی رغم تلاش های فراوان حاکمان، فضائل بسیاری از

ص: ۳۲۴

۱-۱). مراد از «بعض الفضلاء» خلیل بن احمد فراهیدی از علمای بزرگ قرن سوم و صاحب کتاب العین است. کتاب وی اولین کتابی است که در لغت نگاشته شده است. ر. ک: احقاق الحق: ۴/۲.

۲-۲). کشف الیقین: ۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع مخالفان و موافقان موجود است. این موضوع از فراوانی فوق العاده فضیلت های امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد.

تغییر و تحریف نقل های متقدمین

نکته دیگری که در بیان مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام در منابع مخالفان به وضوح قابل مشاهده است، تغییر و تحریف نقل های متقدمین از سوی متأخرین است. احمد بن حنبل می گوید:

ما لأحد من الصحابه من الفضائل بالأسانید الصحاح ما ورد لعلی

رضی الله عنه؛ (۱)

به اندازه ای که احادیثی با سندهای صحیح در مورد علی [امیرالمؤمنین علیه السلام] وجود دارد، در مورد هیچ یک از صحابه، آن فضائل نقل نشده است.

حاکم نیشابوری عبارت «بالأسانید الصحاح» را حذف کرده و از قول عبدالله بن احمد بن حنبل می نویسد:

سمعت أبی یقول: ما جاء لأحد من أصحاب رسول الله

صلی الله علیه وآله

من الفضائل ما جاء لعلی بن أبی طالب؛ (۲)

شنیدم پدرم می گفت: فضائلی که در مورد علی بن ابی طالب علیهما السلام آمده در مورد هیچ یک از صحابه نیامده است.

ابن عبدالبر نیز در این عبارت تصرف می کند و می نویسد:

وقال أحمد بن حنبل وإسماعیل بن إسحاق القاضی: لم یرو فی فضائل أحد من الصحابه بالأسانید الحسان ما روی فی فضائل

علی بن

ص: ۳۲۵

۱-۱). مناقب احمد لابن الجوزی: ۱۶۳ به نقل از کتاب العمده ابن البطریق: ۶.

۲-۲). المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۱۶ حدیث ۴۵۷۲.

أبي طالب. وكذلك قال أحمد بن شعيب بن علي النسائي؛ (١)

أحمد بن حنبل و إسماعيل بن إسحاق قاضي مي گویند: آن چه در فضائل علي بن ابی طالب علیهما السلام با سندهای حسن روایت شده در فضائل هیچ یک از صحابه روایت نشده است. أحمد بن شعيب بن علي نسائي نیز چنین می گوید.

ابن عبد البر با تصرفی آشکار عبارت «بالاسانيد الحسن» را جایگزین عبارت «بالاسانيد الصحاح» کرده است. روشن است که بین سند حسن و سند صحیح تفاوت زیادی وجود دارد. (٢)

ابن حجر عسقلانی هم می نویسد:

ومناقبه كثيره حتى قال الإمام أحمد: لم ينقل لأحد من الصحابه ما نقل لعلی؛ (٣)

و مناقب [امیر المؤمنین علیه السلام] فراوان است تا آن جا که احمد [بن حنبل] می گوید آن چه در مورد علی [علیه السلام] نقل شده است در مورد هیچ یک از صحابه نقل نشده است.

و بالاخره در فتح الباری آمده است:

قال أحمد وإسماعيل القاضي والنسائي وأبو علي النيسابوري: لم يرد في حق أحد من الصحابه بالأسانيد الجياد أكثر مما جاء في علي؛ (٤)

أحمد، إسماعيل قاضي، نسائي و ابو علي نيشابوري می گویند: در حق هیچ یک از

ص: ٣٢٦

١-١. الاستيعاب: ٣/١١١٥.

٢-٢. در حالی که روایت با سند صحیح همواره مقبول است و همه علماء در فقه بر اساس چنین روایتی فتوا می دهند، برخی از علماء به روایات حسن عمل نمی کنند و طبق آن فتوا نمی دهند.

٣-٣. الاصابه: ٤/٥٦٥.

٤-٤. فتح الباری: ٧/٧١.

صحابه احادیثی با سند خوب وارد نشده است، بیشتر از آن چه در حق علی علیه السلام آمده است.

با توجه به تصرفات و تحریفاتی که از سوی عالمان سنی در کلام یکی از علمای خودشان صورت گرفته، روشن است که هرگز نمی توان انتظار داشت، نصوص دلالت کننده بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام به تواتر به دست ما برسد، حال آن که شواهد تاریخی بیان گر مخالفت ها، کینه توزی ها، حسادت ها و دشمنی های منافقان در عصر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله و پس از رحلت ایشان است. این موضوع بزرگترین دلیل برای اثبات عدم توافر دواعی در بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است. در ادامه برخی از شواهد را بررسی می کنیم.

شواهدی بر عدم توافر دواعی برای نقل دلایل امامت امیرالمؤمنین

الف) دشمنی بریده و خالد با امیرالمؤمنین

در مجمع الزوائد می نویسد:

□
عن بریده قال: بعث رسول الله

□
صلی الله علیه و آله

بعثنی إلى الیمن علی أحدهما علی بن أبی طالب

□
رضی الله عنه

وعلی الآخر خالد بن الولید، فقال: إذا التقیتم فعلی علی الناس، وإن افرقتما فکل واحد منكما علی جنده.

قال: فلقینا بنی زید من أهل الیمن فاقتتلنا، فظهر المسلمون علی المشرکین، فقتلنا المقاتله وسیینا الذریه، فاصطفی علی امرأه من السببی لنفسه.

□
قال بریده: فکتب معی خالد بن الولید إلى رسول الله یخبره بذلك، فلما أتیت النبی

□
صلی الله علیه و آله

□
دفعت الكتاب، فقرأ علیه، فرأیت الغضب فی وجه رسول الله. فقلت: یا رسول الله، هذا مکان العائذ، بعثتنی مع رجلٍ وأمرتنی أن أطیعه، ففعلت ما أرسلت به.

فقال رسول الله

صلى الله عليه وآله

: لا تقع في علي، فإنه مني وأنا منه وهو وليكم بعدى؛ (۱)

از بریده [نقل شده که] گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله دو گروه را به سوی یمن فرستاد، فرماندهی یک گروه بر عهده علی بن ابی طالب علیهما السلام بود و گروه دوم را خالد بن ولید فرماندهی می کرد [رسول خدا صلی الله علیه وآله] فرمود: چنان چه دو گروه به هم رسیدید علی علیه السلام فرمانده مردم [هر دو لشکر] خواهد بود و اگر از همدیگر جدا شدید هریک از شما فرماندهی لشکر خود را بر عهده خواهد داشت.

[بریده] گفت، ما با بنی زبید از اهل یمن برخورد کردیم و جنگیدیم، مسلمانان بر مشرکان پیروز شدند: تعدادی را در جنگ کشتیم و عده ای از زنان را به اسارت گرفتیم. علی علیه السلام زنی را از بین اسیران برای خود برگزید.

بریده گفت: من و خالد بن ولید نامه ای به رسول خدا صلی الله علیه وآله نوشتیم و این داستان را به او اطلاع دادیم. وقتی خدمت پیامبر صلی الله علیه وآله رسیدیم نامه را به او دادم، وقتی نامه برای ایشان خوانده شد، غضب را [در چهره رسول خدا صلی الله علیه وآله] دیدم. رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: در مورد علی بی انصافی و دشمنی مکن او از من است و من از اویم و پس از من سرپرست امور شماست.

این روایت به خوبی بیان گر کینه توزی و دشمنی برخی از صحابه با امیرالمؤمنین علیه السلام است. با توجه به این حقیقت تلخ، آیا توقع توافر دواعی برای نقل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام صحیح است؟!

ص: ۳۲۸

۱ - ۱). مجمع الزوائد: ۹/۱۷۲ حدیث ۱۴۷۳۲، مسند احمد: ۵/۳۵۶ حدیث ۲۳۰۶۲، سنن نسائی: ۵/۱۳۳ حدیث ۸۴۷۵، غایه المقصد فی زوائد المسند: ۲/۱۳۵، کنز العمال: ۱۱/۶۰۸.

بر اساس نقل های دیگر این حدیث، بریده بن حصیب به علت شدت کینه و بغض نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام با خالد بن ولید همراه شده بود. نسائی به سند خود، به نقل از عبدالله بن بریده می نویسد:

قال حدّثنی أبی قال:

لم یکن أحد من الناس أبغض إلیّ من علی بن أبی طالب، حتی أحببت رجلاً من قریش لا أحبّه إلّاعلی بغضاء علی، فبعث ذلك الرجل علی خیل فصحبته وما أصبحبه إلّاعلی بغضاء علی؛ (۱)

پدرم برایم گفت:

هیچ کس به اندازه من نسبت به علی بن ابی طالب علیهما السلام کینه و بغض نداشت تا آن جا که مردی از قریش را دوست داشتم و دوستی من با او دلیلی نداشت جز [اشتراک در] دشمنی با علی [پیامبر] فرماندهی گروهی را به این مرد سپرد و من با او همراه شدم و همراهی من دلیلی نداشت مگر [اشتراک در] دشمنی با علی.

در برخی از نقل ها آمده است:

فدعا خالد بن الولید بریده فقال: اغتتمها فأخبر النبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

ما صنع؛ (۲)

خالد بن ولید، بریده را خواند و گفت فرصت را غنیمت شمار [و از این قضیه بر ضد علی استفاده کن] و به پیامبر صلی الله علیه و آله خبر بده که او چه کرده است.

در نقل دیگر آمده است:

ص: ۳۲۹

۱-۱) . سنن نسائی: ۵/۱۳۵ حدیث ۸۴۸۲.

۲-۲) . المعجم الاوسط: ۶/۱۶۲ حدیث ۶۰۸۵، مجمع الزوائد: ۹/۱۷۲ حدیث ۱۴۷۳۳.

فكتب بذلك خالد بن الوليد إلى النبي

ﷺ
صلى الله عليه وآله

، وأمرني أن أنال منه؛ (١)

ﷺ
خالد بن وليد این قضیه را برای پیامبر صلی الله علیه وآله نوشت و به من دستور داد که به [امیرالمؤمنین علیه السلام] ناسزا بگویم.

(ب) فراگیر بودن دشمنی با امیرالمؤمنین میان مسلمانان

برخی نقل ها نیز از فراگیر بودن دشمنی مردم با امیرالمؤمنین علیه السلام حکایت دارد. در مجمع الزوائد به نقل از بریده می نویسد:

ﷺ
فقدمت المدينة ودخلت المسجد ورسول الله

ﷺ
صلى الله عليه وآله

ﷺ
فی منزله، وناس من أصحابه علی بابه. فقالوا: ما الخبر يا بریده؟ فقلت: خيراً فتح الله علی المسلمین. فقالوا: ما أقدمك؟ قلت: جاریه أخذها علی من الخمس، فجئت لأخبر النبي

ﷺ
صلى الله عليه وآله

فقالوا: فأخبر النبي فإنه يسقطه من عين النبي؛ (٢)

ﷺ
وارد مدینه شدم و داخل مسجد رفتم. رسول خدا صلی الله علیه وآله در منزلش بود و تعدادی از اصحابش بر درب منزل ایشان بودند، آن ها گفتند: بریده چه خبر؟ گفتم: خیر است، خداوند بر مسلمانان گشایش کرد [مسلمانان را پیروز گردانید] گفتند: چرا زودتر آمده ای؟ گفتم: علی کنیزی را به عنوان خمس برای خود اختیار کرده است؛ آمده ام این خبر را به پیامبر صلی الله علیه وآله برسانم. گفتند: این خبر را به پیامبر صلی الله علیه وآله برسان تا علی از چشم پیامبر صلی الله علیه وآله بیفتد!

فراگیر بودن دشمنی با امیرالمؤمنین در روایت این داستان به روشنی آمده

ص: ۳۳۰

۱- ۱). سنن نسائی: ۵/۱۳۳ حدیث ۸۴۷۵.

۲- ۲). المعجم الاوسط: ۶/۱۶۲ حدیث ۶۰۸۵، مجمع الزوائد: ۹/۱۷۲ حدیث ۱۴۷۳۳.

و موجب خشم شدید رسول خدا صلی الله علیه و آله گردیده است. بر اساس این نقل ها چهار نفر از صحابه خیر اختیار کنیز توسط امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان اعتراض برای پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند، و این موضوع خشم رسول خدا صلی الله علیه و آله را برانگیخت و فرمود:

ماذا تريدون من علي؟ ثلاث مرات. إن علياً مني وأنا منه وهو ولي كل مؤمن بعدى؛ (۱)

از علی چه می خواهید؟ سه مرتبه [این را تکرار کرد و فرمود] به درستی که علی از من است و من از اویم و او پس از من سرپرست هر مؤمنی است.

شدت و شمول بغض در میان صحابه نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام از روایات همین یک داستان به هویدایی تمام نمایان است، و این روایت به تنهایی دلیلی محکم برای اثبات عدم توافر دواعی در نقل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام است.

ج) عدم نقل کامل خطبه غدیر

شاهد دیگر عدم نقل کامل خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در غدیر خم است. قرائنی وجود دارد که شاهدان غدیر از سوی جریان حاکم به شدت تحت فشار بودند و از نقل داستان غدیر پرهیز می کردند.

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مسیر بازگشت از حجه الوداع، مسلمانان را جمع کرد و در ضمن خطبه ای ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را اعلان فرمود و از مسلمانان برای ایشان بیعت گرفت. بر اساس روایت بزرگان اهل سنت از جمله نقل صحیح مسلم (۲) و مسند احمد بن حنبل (۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در غدیر خم خطبه خواند.

ص: ۳۳۱

۱-۱) . المعجم الكبير: ۱۸/۱۲۸ حدیث ۱۴۹۷۵، کنز العمال: ۱۱/۵۶۹ حدیث ۳۲۸۸۳.

۲-۲) . صحیح مسلم: ۷/۱۲۲ حدیث ۶۳۷۸.

۳-۳) . مسند احمد: ۴/۳۷۲.

حاکم نیشابوری می نویسد:

ثم قام خطيباً فحمد الله وأثنى عليه وذَكَرَ ووعظ فقال ما شاء الله أن يقول؛ (۱)

سپس برخاست، خطبه خواند پس خدا را حمد کرد و ستود، تذکر داد و موعظه کرد پس گفت آن چه را که خدا می خواست، بگوید.

در مجمع الزوائد آمده است:

فوالله ما من شيء يكون إلى يوم الساعة إلا قد أخبرنا به يومئذ؛ (۲)

به خدا سوگند هیچ اتفاقی تا روز قیامت واقع نمی شود مگر آن که رسول خدا امروز خیر آن را به ما داد.

این موضوع به روشنی بیان گر آنست که اولاً رسول خدا صلی الله علیه وآله در غدیر خم خطبه خوانده است، ثانیاً خطبه ایشان طولانی بوده است و رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد وقایع آینده از امور مهم مسلمانان بیاناتی فرموده اند. حال آن که برخی از عالمان سنی اساساً خطبه را نقل نکرده اند. برخی دیگر هم به صورت بسیار ناقص به محتوای خطبه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در روز غدیر اشاره کرده اند و فرمایشات حضرت به جز عبارت «من كنت مولاه فهذا علي مولاه» حذف شده است.

بنابراین، روشن است که در طول تاریخ به شدت با غدیر و صاحب اصلی غدیر - یعنی امیرالمؤمنین علیه السلام - مبارزه کرده اند؛ تا آن جا که نقل جریان غدیر به شدت از سوی حاکمان منع شده بود، و نقل آن همواره با ترس و دلهره و تقیه همراه بوده است. در مسند احمد از قول راوی آمده است:

ص: ۳۳۲

۱- ۱. المستدرک علی الصحیحین: ۳/۱۱۸ حدیث ۱۴۵۷۷.

۲- ۲. مجمع الزوائد: ۹/۱۳۱ حدیث ۱۴۶۱۶.

سألت زيد بن أرقم فقلت له: إنَّ ختنألى حدثنى عنك بحديث فى شأن على

رضى الله عنه

يوم غدیر خم، فأنا أحب أن أسمعك منك. فقال: إنكم معشر أهل العراق، فيكم ما فيكم. فقلت له: ليس عليك منى بأس؛ (۱)

از زيد بن ارقم پرسیدم و به او گفتم من شوهر خواهری دارم که از تو حدیثی در شأن علی علیه السلام در روز غدیر خم نقل کرده است که من دوست دارم آن را از خود تو بشنوم [زيد بن ارقم] گفت شما اهل عراق هستید و در شما خصوصیتی هست [که نمی توان نزد شما سخن گفت، یعنی مایه در دسر هستید] به او گفتم از من به تو زیانی نخواهد رسید.

این روایت به خوبی حساسیت حاکمان نسبت به نقل فضایل و بیان دلایل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام را نشان می دهد و ثابت می کند که اگر انگیزه ای هم برای بیان موضوع وجود داشت به شدت از سوی حاکمان سرکوب می شد، لذا ادعای توافر دواعی برای طرح مسأله امامت الهی با واقعیت های تاریخ ناسازگار است.

(د) ابای عده ای از بردن نام امیرالمؤمنین

برخی از اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله به قدری نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام عداوت و کینه داشتند که حتی از بردن نام ایشان ابا داشتند.

در اواخر عمر شریف پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله هنگامی که ایشان در بستر بیماری بودند عایشه ابوبکر را از ضعف و بدحالی شدید پیامبر صلی الله علیه وآله آگاه ساخت. ابوبکر این فرصت را برای پیشبرد اهداف خویش مناسب دید و جهت اقامه نماز جماعت به جای رسول خدا صلی الله علیه وآله در مسجد حاضر شد. وقتی پیامبر صلی الله علیه وآله از این نقشه آگاهی یافت جهت جلوگیری از این کار با وجود

ص: ۳۳۳

شدت ضعف و بیماری به کمک عباس و امیرالمؤمنین علیه السلام در نماز جماعت حاضر گشت و با کنار زدن ابوبکر خود نماز را اقامه فرمود.

وقتی از عایشه در مورد دو نفری که به رسول خدا صلی الله علیه وآله کمک کردند. سؤال شد، وی در پاسخ گفت:

أحدهما العباس ورجل آخر؛ (۱)

یکی از آن ها عباس بود به همراه مردی دیگر.

عایشه حتی پس از اصرار سائل از بردن نام نفر دوم خودداری کرد. راوی پس از این برخورد عایشه به نزد ابن عباس رفته و داستان را برای وی بازگو کرد، ابن عباس گفت:

هل تدری من الرجل؟ قلت لا، قال: علی بن ابی طالب، ولکنها لا تقدر أن تذكره بخیر وهی تستطيع؛ (۲)

آیا می دانی آن مرد چه کسی بود؟ گفتم خیر! گفت: او علی علیه السلام است ولیکن عایشه نمی تواند از او به خیر یاد کند.

با وجود چنین کینه توزی هایی نسبت به امیرالمؤمنین علیه السلام در بین اطرافیان رسول خدا صلی الله علیه وآله، آیا بازهم ادعای توافر دواعی بر بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام قابل طرح و اثبات است؟! □

(د) نادیده گرفتن وصیت های رسول خدا در مورد امیرالمؤمنین

برخی نقل ها حکایت از آن دارد که اصحاب رسول خدا صلی الله علیه وآله علی رغم آگاهی از مقام امیرالمؤمنین علیه السلام، وصیت های رسول خدا صلی الله علیه وآله را نسبت □

ص: ۳۳۴

۱- ۱). صحیح بخاری: ۱/۲۴۳ حدیث ۶۵۵.

۲- ۲). تاریخ طبری: ۲/۲۲۶، أنساب الاشراف: ۱/۵۴۵، فتح الباری: ۲/۱۵۶، عمدہ القاری: ۸/۳۰۸.

به ایشان نادیده گرفته و هر یک به دنبال منافع خویش بودند. در روایتی آمده است:

حدیثی ابو الحسن علی بن سلیمان النوفلی، سمعتُ اَبیّاً یقول: ذکر سعد بن عبادہ یوماً علیاً بعد یوم السقیفه، فذکر امرأً من امره- نسبه أبو الحسن- یوجب ولایتہ. . . فقال له ابنه قیس بن سعد: أنت سمعت رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

یقول هذا الکلام فی علی بن اَبی طالب ثم تطلب الخلفه ویقول أصحابک منا اَمیر ومنکم اَمیر! لا کَلِمَتک وَالله من رأسی بعد
هذا کلمه اَبداً؛ (۱)

ابوالحسن علی بن سلیمان نوفلی نقل کرد که شنیدم اَبی می گفت: بعد از روز سقیفه روزی سعد بن عبادہ از علی علیه السلام یاد کرد و موضوعی را در مورد ایشان یاد آور شد که ولایت آن حضرت را ثابت می کرد. . . قیس به او گفت: تو این کلام را در مورد علی بن ابی طالب علیهم السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدی با این حال به دنبال خلافت بودی؟! و یاران تو می گفتند یک امیر از ما باشد و یک امیر از شما؟! به خدا سوگند پس از این هرگز کلمه ای با تو سخن نخواهم گفت.

هر چند در این حدیث کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل نشده است، اما راوی تصریح می کند که این کلام مثبت ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بود. با این حال علی رغم توصیه های رسول خدا صلی الله علیه و آله، اصحاب ایشان با بی اعتنایی به وصیت آن حضرت به دنبال تثبیت موقعیت خویش بودند. این موضوع به قدری تأسف برانگیز است که فرزند صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله از عملکرد پدر خویش به شدت متأثر شده و عمل وی را تقبیح می کند.

ص: ۳۳۵

حال می پرسیم، که واقعاً ادعای توافر دواعی برای بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام چگونه با این جریانات قابل جمع است؟

(و) رد استنصارهای حضرت زهرا در دفاع از ولایت امیرالمؤمنین

بر اساس برخی از نقل های دیگر، به این حقیقت تلخ پی می بریم که بعد از جریان سقیفه، بسیاری از مردم مصیحت اندیشی کرده و از اقرار به حق و تسلیم در مقابل آن امتناع ورزیدند. عده ای منافق نیز دعوت دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را جهت یاری حق با سخنانی پوچ و بی پایه رد کردند و پاسخ نگفتند. پس از جریان سقیفه و غضب حق امیرالمؤمنین علیه السلام حضرت صدیقه کبری سلام الله علیها جمعی از بزرگان صحابه را به یاری از حق فرا خواند؛ از جمله به درب خانه معاذ بن جبل رفت و ضمن یادآوری بیعت او با امیرالمؤمنین علیه السلام در غدیر خم، از سکوت و عدم یاری وی از حق، سؤال فرمود. این شخص منافق در پاسخ نصرت خواهی دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت:

یا ابنه رسول الله، قد مضت بیعتنا لهذا الرجل، لو كان ابن عمك سبق إلینا أبا بکر ما عدلنا به! (۱)

ای دختر رسول خدا شما دیر تشریف آورده اید، ما با ابوبکر بیعت کرده ایم و کار از کار گذشته است.

سپس حضرت زهرا سلام الله علیها از خانه معاذ بیرون آمد و فرمود:

لا اکلمک کلمه حتی أجمع أنا وأنت عند رسول الله...؛ (۲)

دیگر با تو کلمه ای حرف نمی زنم! تا در پیشگاه رسول الله صلی الله علیه و آله [در روز حساب] جمع شویم.

ص: ۳۳۶

۱-۱. الامامه والسیاسه: ۱/۱۶، شرح نهج البلاغه: ۶/۱۳.

۲-۲. بحار الانوار: ۲۹/۱۹۲.

وقتی محمد پسر معاذ بن جبل از این ماجرا آگاه شد به پدرش گفت:

□ □
أنا-والله-لا نازعتك الفصيح من رأسي حتى أورد علي رسول الله
□
صلى الله عليه وآله؛ (۱)

□
سوگند به خدا، من هم دیگر با تو حرفی ندارم تا این که بر رسول خدا صلی الله علیه وآله وارد شوم.

با این اوصاف چگونه می توان توقع داشت که برای بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام توافر دواعی بوده باشد؟!

(ز) تهدید امیرالمؤمنین برای اخذ بیعت

□
شرایط جامعه مسلمین پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله به گونه ای بود که عده ای به سادگی توانستند با غضب حق امیرالمؤمنین علیه السلام خود را خلیفه و جانشین پیغمبر اکرم معرفی کنند. بر اثر سکوت و بی اعتنائی مردم و بلکه همراهی آنان با غاصبان، کار به جایی رسید که حاکمان پس از پیامبر صلی الله علیه وآله جهت تثبیت حکومت خویش به اخذ بیعت اجباری از امیرالمؤمنین علیه السلام مبادرت ورزیدند، و علاوه بر غضب حق خلیفه راستین رسول خدا صلی الله علیه وآله، فضائل و مناقب آن حضرت را منکر شدند، و در مقابل دیدگان مسلمانان ایشان را به قتل تهدید کردند.

وقتی امیرالمؤمنین علیه السلام از بیعت با ابوبکر امتناع ورزید و فرمود اگر با او بیعت نکنم چه خواهید کرد، در پاسخ گفتند:

□ □ □
إذا والله الذي لا إله إلا هو. نضرب عنقك. فقال: إذا تقتلون عبدالله وأخا رسوله. قال عمر: أما عبدالله فنعم وأما أخو رسوله فلا؛
(۲)

ص: ۳۳۷

۱-۱). اختصاص: ۱۸۴، بحار الانوار: ۲۹/۱۹۱.

۲-۲). الامامه والسياسه: ۱/۱۶.

در این صورت قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم [امیرالمؤمنین علیه السلام] فرمود: در این صورت بنده خدا و برادر رسولش را کشته اید عمر گفت: اما بنده خدا درست است اما برادر رسول خدا خیر!!

□
چنان که می بینیم تنها به فاصله چند روز از رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله مؤاخاه ایشان با امیرالمؤمنین علیه السلام انکار می شود، و علی رغم توصیه های فراوان پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله حق برادر و جانشین حقیقی ایشان غصب می گردد، و مردم در برابر تهدید وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله به قتل، سکوت می کنند و بلکه بدان راضی هستند! تا آن جا که غاصبان به خود جرئت می دهند که طرح ترور امیرالمؤمنین علیه السلام را مطرح کنند. ابوسعید سمعانی در ذیل شرح حال عباد بن یعقوب رواجنی واقعه ترور را نقل می کند:

کان أمر خالد بن ولید أن یقتل علیاً؛ (۱)

[ابوبکر] به خالد دستور داد علی علیه السلام را به شهادت برساند.

این شرایط حاکی از آن است که نه تنها برای بیان امامت امیرالمؤمنین علیه السلام توافر دواعی وجود نداشته، بلکه کمترین انگیزه ای هم برای این کار نبوده است.

ح) سرکوب مدافعان امیرالمؤمنین

□
حاکمان بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله - که با سکوت مسلمانان موقعیت خود را تحکیم بخشیده بودند - هر ندایی را که در دفاع از حق برمی خاست به شدت سرکوب می کردند. جناب ابوذر جزء یاران امیرالمؤمنین علیه السلام بود که به جرم دفاع از حقیقت رنج های فراوانی را متحمل گردید، ایشان باب کعبه را با دست خویش می گرفت و ندا می کرد:

ص: ۳۳۸

أيها الناس، من عرفني فأنا من قد عرفتم، ومن لا يعرفني فأنا أبوذر، اني سمعت رسول الله

صلى الله عليه وآله

يقول: إنما مثل أهل بيتي فيكم كمثل سفينة نوح من دخلها نجا، ومن تخلف عنها غرق؛ (١)

ای مردم هر کس مرا می شناسد پس من کسی هستم که می شناسید و هر کس مرا نمی شناسد من ابوذر هستم، همانا از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: مثل اهل بیت من، همچون مثل کشتی نوح است. کسی که داخل آن شود نجات می یابد و آن که از او تخلف کند هلاک می شود.

ابوذر ابتدا خود را معرفی می کند تا به مردم یادآوری کند که رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد او فرموده است:

ما أظلت الخضراء ولا أقلت الغبراء أصدق من أبي ذر. (٢)

طیبی در شرح حدیث می نویسد:

أراد بقوله فأنا أبوذر المشهور بصدق اللهجة وثقه الرواية، وأن هذا حديث صحيح لا مجال للرد فيه؛ (٣)

[جناب ابوذر] با گفتن این که من ابوذر هستم قصد [تذکر به این نکته را] دارد که مشهور به صداقت گفتار و وثاقت روایت است و این حدیث صحیح است و مجالی برای رد آن نیست.

بنابراین، جناب ابوذر ابتدا خود را معرفی و تأیید و توثیق خویش را از سوی

ص: ۳۳۹

۱- ۱). المستدرک علی الصحیحین: ۲/۳۷۳ حدیث ۳/۱۶۳، ۳۳۱۲ حدیث ۴۷۲۰، مسند الشهاب: ۲/۲۷۳ حدیث ۱۳۴۳، المعجم الاوسط: ۴/۹ حدیث ۵/۳۵۴، ۳۴۷۸ حدیث ۵۵۳۶، المعجم الصغیر: ۱/۲۴۰ حدیث ۳۹۱، المعجم الکبیر: ۳/۴۵ حدیث ۲۶۳۷-۲۶۳۸، کنز العمال: ۱۲/۹۴ حدیث ۳۴۱۴۴ و منابع فراوان دیگر.

۲- ۲). مسند احمد: ۲/۲۲۳ حدیث ۷۰۷۸، المستدرک علی الصحیحین: ۳/۳۸۵ حدیث ۵۴۶۱.

۳- ۳). مرقاه المفاتیح: ۱۱/۳۲۷.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله یادآور می شد و سپس به بیان فضیلت و حقانیت اهل بیت علیهم السلام می پرداخت. با این وجود شرایط جامعه به گونه ای بود که جریان حاکم ایشان را به جرم حق گویی تحت فشار قرار داد و به ریزه تبعید کرد.

پس روشن شد که در زمان های مختلف جریان های حاکم به شدت با نقل فضائل و بیان مقام امامت الاهی امیرالمؤمنین علیه السلام مبارزه کردند؛ از این رو اولاً: به دلیل مصلحت اندیشی و عافیت طلبی مردم، حقیقت طرفداری نداشت و ثانیاً: حامیان اندک حق نیز تحت فشار قرار می گرفتند و از بیان حقیقت منع می شدند. در نتیجه نه تنها برای نقل امامت امیرالمؤمنین علیه السلام توافر دواعی وجود نداشت بلکه انگیزه های فراوانی برای مخفی ساختن فضائل و مقامات ایشان وجود داشت.

البته کتمان حقایق دین به خاطر ترس و تقیه منحصر به مسأله امامت نبود.

عمران بن حصین نزد اهل سنت از جایگاه بالایی برخوردار است و از وی بسیار تجلیل می کنند و مقامات معنوی زیادی برای او قائل هستند. وی در آخرین ساعات عمر خویش وقتی که در حال احتضار بود به دنبال کسی فرستاد تا حدیثی را از پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله برای آن شخص نقل کند عمران بن حصین با آن شخص شرط کرد که:

اگر من زنده ماندم حق نداری این حدیث را از من نقل کنی، اما پس از مرگم آن را نقل کن. (۱)

آن گاه پس از حصول اطمینان، حدیثی را در مورد متعه حج برای او نقل کرد.

ص: ۳۴۰

۱- ۱). صحیح مسلم: ۴/۴۸ حدیث ۳۰۳۵: عن مطرف قال بعث الی عمران بن حصین فی مرضه الذی توفی فیہ فقال: ائی کنت محدثک بأحادیث لعل الله أن ینفعک بها بعدی، إن عشت فاکتم عنی، وإن مت فحدّث بها إن شئت، إنه قد سلّم علیّ. إن النبی صلی الله علیه وآله قد جمع بین حج وعمره ثم لم ینزل فیها کتاب الله ولم ینه عنه نبی الله صلی الله علیه وآله، فقال رجل فیها برأیه ما شاء.

چون عمر متعه را تحریم کرده بود، عمران بن حصین با وجود جایگاه بالای خود در جامعه، از نقل حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله واهمه داشته است.

آیا واقعاً معنای توافر دواعی بر نقل حقایق اسلامی این است؟ وقتی تقیه مانع از نقل یک حدیث فقهی بوده است کسی را یارای آن بوده که حکومت حاکمان را تخطئه کند و ناحق بودن و ظلم ایشان را بر ملا سازد و از امامت الهی امیرالمؤمنین علیه السلام سخن بگوید؟!!

اما با این حال، نصوص متواتر و فراوانی به روشنی بر امامت امیرالمؤمنین علیه السلام دلالت دارند، و اخبار زیادی در منابع شیعه و سنی وجود دارد که هر یک به تنهایی مثبت ولایت و خلافت بلافصل امیرالمؤمنین علیه السلام هستند.

و این حقیقت حاکی از آن است که امامت از اصول دین است.

در کتب کلامی بعد از بحث پیرامون از اصول یا فروع دین بودن امامت، بحث نصب و تعیین امام مطرح می شود. از نظر سیر منطقی مباحث مسأله وجوب نصب امام باید پیش از بحث سابق و هم چنین بحث طریق نصب امام بوده باشد، زیرا با انکار وجوب تعیین جانشین برای رسول خدا و ضرورت نصب امام، آن دو بحث غیر قابل طرح و سالبه به انتفاء موضوع خواهد بود.

این مسأله یکی از مباحث مهم امامت است. در این باره سه قول وجود دارد. برخی از مسلمین معتقدند نصب امام برعهده مکلفین است و مردم باید جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را تعیین کنند. عده ای دیگر می گویند جانشین پیامبر خدا باید از سوی خود ایشان تعیین شود، و به اعتقاد دسته سوم تعیین امام از سوی خداوند متعال انجام می گیرد.

قائلین به هر یک از سه نظریه فوق برای اثبات مدعای خود هم دلیل عقلی ارائه می کنند و هم نقلی.

مشهور و معروف نزد اهل سنت آن است که نصب و تعیین امام برعهده مکلفین و از افعال آن هاست. در شرح عقاید نسفیه می نویسد:

الإجماع علی أن نصب الإمام واجب، وإنما الخلاف فی أنه يجب علی

اللّٰه تعالیٰ أو علی الخلق بدلیل سمعی أو عقلی؛ (۱)

در مورد وجوب نصب امام اجماع هست و اختلاف در آن است که آیا نصب امام بر خدای تعالی واجب است یا به خلق ما دلیل نقلی یا دلیل عقلی.

بنابراین اهل سنّت به اتفاق معترفند که نصب امام واجب است یعنی وجود امام پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله ضرورت دارد و لازم است که جانشینی برای پیامبر اکرم وجود داشته باشد.

همه مسلمانان در این مورد اتفاق نظر دارند. ابن حزم در این باره می نویسد:

اتفق جميع أهل السّنة وجميع المرجئه وجميع الشیعه وجميع الخوارج علی وجوب الإمامه، وأن الامه واجب علیها الانقیاد لإمام عادل یقیم فیهم أحكام اللّٰه ویسوسهم بأحكام الشریعه الّتی أتى بها رسول اللّٰه صلی اللّٰه علیه وآله

، حاشا النجداث من الخوارج... وهذه فرقه ما نرى بقى منهم أحد؛ (۲)

کلام در امامت و شایستگی [بر این مقام] است. تمام اهل سنّت، همه مرجئه، جمیع شیعیان و نیز خوارج در مورد وجوب امامت اتفاق نظر دارند و [قائلند که] تسلیم در مقابل امام عادل بر اُمت واجب است تا احکام خدا را در بین ایشان به پا دارد و آن ها را به احکام شریعت که رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله آورده است راهنمایی کند. مگر نجداث که گروهی از خوارج هستند. و من سراغ ندارم که کسی از آن ها باقی مانده باشد.

پس این مسأله از ضروریات دین است که پس از رسول خدا صلی اللّٰه علیه وآله در هر زمانی باید امامی باشد و بر مسلمانان واجب است که از این امام در هر عصری

ص: ۳۴۶

۱-۱. شرح عقاید نسفیه: ۲۳۲.

۲-۲. الفِصل: ۴/۷۲.

تبعیت کنند. رسول خدا صلی الله علیه وآله می فرماید:

من مات و لیس له إمام مات میتة جاهلیة؛ (۱)

هر کس بمیرد در حالی که امام نداشته باشد به مرگ جاهلی از دنیا رفته است.

بر اساس این حدیث شریف در هر عصری امامی هست که شناخت او و تسلیم در مقابل او امر و نواهی او بر مسلمانان واجب است، و مرگ با عدم شناخت و تبعیت از این امام مرگ جاهلی خواهد بود. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً (مستوراً) لئلا تبطل حجج الله وبيئاته؛ (۲)

زمین هرگز از کسی که حجت خدا را اقامه کند چه آشکار و شناخته شده باشد و یا ترسان و پنهان خالی نمی شود تا این که حجت ها و دلایل آشکار خداوند باطل نگردد.

ابن حجر عسقلانی در ضمن کلامی پیرامون حضرت حجت علیه السلام می نویسد:

وفي صلاة عيسى

علي نبينا وآله و عليه السلام

خلف رجل من هذه الأمة مع كونه في آخر الزمان وقرب قيام الساعة، دلاله للصحيح من الأقوال أن الأرض لا تخلو من قائم لله بحجة؛ (۳)

و در نماز حضرت عیسی علیه السلام پشت سر مردی از این اُمت که در آخر الزمان و نزدیک قیامت خواهد بود دلالت هست بر این قول صحیح که زمین هرگز از کسی که حجت خدا را اقامه کند، خالی نمی شود.

ص: ۳۴۷

۱-۱). صحیح ابن حبان: ۱۰/۴۳۴ حدیث ۴۵۷۳، کنز العمال: ۱/۱۰۳ و ۲۰۸ حدیث ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۱۰۳۸.

۲-۲). نهج البلاغه: ۴۹۷ حکمت ۱۴۷، ارشاد: ۱/۲۲۷.

۳-۳). فتح الباری: ۶/۴۹۴.

ضرورت وجود امام در هر عصر که حجت خداوند بر بندگان باشد نزد همه مسلمانان ثابت می باشد، در نتیجه لازم است امامت الهی بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله تا پایان عمر دنیا تداوم یابد. جمیع حجج و بیانات الهی در سینه مبارک امام است و آخرین امام کسی است که حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام از انبیای اولوا العزم به او اقتدا خواهد کرد. (۱) آیا نصب و تعیین امام در هر زمان به دست کیست؟ و راه شناخت او چیست؟ و چه کسی شایستگی حجت خدا بودن را دارد؟ در ادامه دیدگاه های دانشمندان شیعه و سنی را در این موارد بررسی می کنیم.

عقیده اهل سنت در نصب امام

اهل سنت معتقدند که نصب امام بر مردم واجب است. گروهی برای تثبیت مدعای خود دلیلی عقلی اقامه کرده اند و عده ای با ارائه مدارک نقلی قول خود را مستند ساخته اند. قاضی جرجانی در شرح مواقف می نویسد:

قد اختلفوا أن نصب الإمام واجب أم لا؟ واختلف القائلون بوجوبه فی طریق معرفته؛

مسلمانان در این که آیا نصب امام واجب است یا خیر اختلاف کردند و آنان که قائل به وجوب نصب امام بودند در طریق شناخت امام اختلاف نظر یافتند.

و بعد از اشاره به اختلاف رأی فرقه های اسلامی تصریح می کند:

ص: ۳۴۸

۱- ۱). اقتدای حضرت عیسی موجب اقتدا و پیوستن بسیاری از مسیحیان به حضرت امام عصر ارواحنا فدا است. خداوند متعال با حفظ حضرت مسیح و اقتدای ایشان به مولا و سرورمان حضرت صاحب العصر والزمان حجت را بر مسیحیان تمام، و به آنان ثابت خواهد کرد که قائم آل محمد امام و پیشوای تمام بندگان خداست، و تبعیت و فرمان برداری از ایشان بر همگان واجب است، و در صورت همراهی اکثریت مردم دنیا با ولی خدا ضرورتی برای جنگ های گسترده و به کارگیری سلاح نخواهد بود.

نصب الإمام عندنا واجب علينا سمعاً. وقالت المعتزله (۱) والزيدیه: (۲) بل

عقلاً، وقال الجاحظ (۳) والكعبي وأبو الحسين (۴) من المعتزله بل عقلاً

وسمعاً معاً. وقالت الإمامیه والإسماعیلیه: (۵) لا يجب نصب الإمام علينا

□
بل على الله؛ (۶)

به اعتقاد ما نصب امام بنا بر دليل نقلی بر ما واجب است. معتزله و زیدیه می گویند [نصب امام] عقلاً [بر مردم واجب است]. جاحظ، کعبی، ابوالحسن [که] از معتزلیان [هستند]، می گویند بلکه براساس هر دو دلیل عقلی و نقلی واجب است. امامیه و اسماعیلیه هم معتقدند که نصب امام بر ما وجوب ندارد بلکه بر خداوند است [که امام را نصب کند].

تفتازانی می نویسد:

نصب الإمام-بعد انقراض زمن النبوه-واجب علينا سمعاً عند

ص: ۳۴۹

۱- ۱). معتزله طایفه ای از اهل سنت هستند که در برخی از مسائل با سایر اهل تسنن اختلاف پیدا کرده اند و طایفه مستقلی شده اند.

□
۲- ۲). زیدیه به امامت چهار امام از ائمه اهل بیت بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله معتقدند. از نظر این فرقه یکی از شرایط امام قیام به سیف است لذا آن ها بعد از امام سجاد علیه السلام به امامت زید بن علی بن حسین معتقد شدند. این گروه دلیلی از کتاب و سنت برای امامت زید نیافتند، لذا با ادعای اقامه دلیل عقلی، به وجوب نصب امام از سوی مردم معتقد شدند.
۳- ۳). بنا بر معروف و مشهور جاحظ-متوفای ۲۵۵- از علمای قدیم معتزله است اما با تحقیق در احوالات وی روشن می شود که او عقیده ثابتی نداشته است.

۴- ۴). ابوالقاسم کعبی-متوفای ۳۱۹- و ابوالحسین بصری-متوفای ۲۴۷- از عالمان بزرگ معتزله هستند و آراء و نظرات به خصوصی دارند.

۵- ۵). اسماعیلیه، قائل به امامت اسماعیل فرزند امام جعفر صادق علیه السلام هستند. اسماعیل در زمان حیات حضرت امام صادق علیه السلام از دنیا رفت.

۶- ۶). شرح مواقف: ۸/۳۴۵، مواقف: ۳/۵۷۴.

أهل السنّه وعامه المعتزله، وعقلاً عند الجاحظ والخياط والكعبي وأبي الحسين البصرى. وقالت الشيعة- . . هو واجب على الله؛

(۱)

نزد اهل سنّت و بیشتر معتزله نصب امام پس از اتمام زمان نبوت بنا بر نقل بر مردم واجب است و از نظر جاحظ، خياط، كعبى و ابوالحسين بصرى بر اساس دليل عقلى واجب است و شيعه مى گويد: . . . نصب امام بر خدا واجب است.

بنابراين اهل سنّت و معتزليان نصب امام را بر مردم واجب مى دانند، در مقابل، شيعيان معتقدند كه واجب است «على الله» و تنها كسى شايستگى امامت را دارد كه از جانب خداوند تعيين و نصب شود. در ادامه ادله هر يك از دو قول را بررسى مى كنيم:

ادله اهل سنّت بر ادعاى خود

۱. اجماع صحابه

اشاره

متكلمان سنّى در اثبات وجوب نصب امام بر مردم به عمل صحابه بعد از رسول خدا صلى الله عليه وآله استدلال مى كنند. آن ها مدعى هستند كه بعد از آن حضرت به دليل اهميت مسأله امامت، صحابه مراسم تدفين و نماز بر جسد مطهر ايشان را ترك كردند و براى تعيين جانشين در سقيفه بنى ساعده گرد هم آمدند. از نظر اهل تسنّن اين عمل صحابه دليلى بر وجوب نصب امام از سوى مردم است. در شرح مواقف مى نويسد:

أما وجوبه علينا سمعاً، فلو جهين:

الأول: أنه تواتر إجماع المسلمين في الصدر الأول بعد وفاه النبي

صلى الله عليه وآله

على امتناع خلو الوقت عن خليفه وإمام، حتى قال أبو بكر في خطبته المشهوره حين وفاته

صلى الله عليه وآله

: «ألا إن محمداً قد

ص: ۳۵۰

مات ولا بد لهذا الدين ممن يقوم به.

فبادر الكل إلى قبوله ولم يقل أحد لا حاجة إلى ذلك، بل اتفقوا عليه وقالوا ننظر في هذا الأمر، وبكروا إلى سقيفه بنى ساعده وتركوا له أهم الأشياء وهو دفن رسول الله ﷺ
صلّى الله عليه وآله.

ولم يزل الناس بعدهم على ذلك في كل عصر إلى زماننا، من نصب إمام... متبع في كل عصر؛ (۱)

اما وجوب نصب امام بر مردم بر اساس نقل، دو وجه دارد:

دلیل اول، تواتر اجماع مسلمین در صدر اسلام بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله است بر این که هیچ زمانی بدون خلیفه و امام نمی شود، تا آن جا که ابوبکر در خطبه مشهور خود به هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه وآله گفت: «آگاه باشید که محمد صلی الله علیه وآله از دنیا رفت و این دین ناچار به کسی نیاز دارد که آن را برپا دارد» پس همه سخن او را پذیرفتند و هیچ کس نگفت که به این امر نیازی نیست؛ بلکه همه بر آن اتفاق کردند و گفتند در این رابطه مشورت می کنیم و صبح در سقیفه بنی ساعده جمع شدند و به خاطر این موضوع مهمترین مسأله را که دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ترک کردند و پس از آن مردم در هر عصری تا به امروز همواره این طریق را پیمودند و در هر دوره ای امامی نصب می کردند که از آن تبعیت کنند.

و در شرح مقاصد می نویسد:

نصب الإمام بعد انقراض زمن النبوه واجب علينا سمعاً... لنا على الوجوب وجوه:

ص: ۳۵۱

الأول: -وهو العمده- إجماع الصحابه، حتى جعلوا ذلك أهم الواجبات واشتغلوا به عن دفن الرسول، وكذا عقيب موت كل إمام؛

بعد از پایان نبوت بنا بر نقل نصب امام بر ما [مردم] واجب است. . . ما برای وجوب دلایلی داریم:

اولین دلیل که عمده دلیل ماست، اجماع صحابه است تا آن جا که این موضوع را مهمترین واجبات شمردند و به واسطه آن از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله بازمانده و بعد از مرگ هر امامی [رسم] این چنین است.

به اعتقاد تفتازانی مهمترین دلیلی که اهل تسنن برای اثبات ادعای خود به آن تکیه می کنند، اجماع صحابه بر لزوم نصب امام است. وی مدعی شده که بعد از مرگ هر امامی نیز رسم چنین است که مردم بلافاصله به نصب امام بعدی اقدام می کنند.

اما آیا بعد از مرگ ابوبکر، مسلمانان پیش از هر اقدامی به نصب عمر مبادرت ورزیدند؟! آیا صحابه بر امامت عثمان، معاویه و یزید اجماع کردند؟!!

تفتازانی پس از طرح این ادعا در ادامه می نویسد:

روی أنه لما توفی

□
صلی الله علیه وآله

خطب أبو بکر فقال: أيها الناس! من كان يعبد محمداً فإن محمداً قد مات ومن كان يعبد رب محمداً فإنه حي لا يموت، لا بد لهذا الأمر ممن يقوم به فانظروا وهاتوا آرائكم، رحمكم الله.

فتبادروا من كل جانب وقالوا: صدقت ولكن ننظر في هذا الأمر، ولم يقل أحد أنه لا حاجة إلى الإمام؛ (۱)

□
روایت شده که به هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ابوبکر خطبه خواند و گفت

ص: ۳۵۲

ای مردم هر که محمّد را عبادت می کرد پس همانا محمّد مُرد و هر که پروردگار محمّد را عبادت می کند پس او زنده ای است که نمی میرد. این امر [امامت] ناگزیر به کسی نیاز دارد که آن را برپا دارد، پس مشورت کنید و آراء خود با بیاورید، خداوند به شما رحم کند. پس مردم از هر طرف برای این امر شتافتند و گفتند: راست می گویی ولیکن در این مشورت خواهیم کرد و هیچ کس نگفت که احتیاجی به امام نیست.

در مورد این نقل توجه به سه نکته زیر ضروری است:

اول: راوی خطبه مجهول است.

دوم: آن چه از ابوبکر منقول است فقط چند کلمه می باشد که طی آن از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر می دهد و آن کلام ردّی بود بر عمر، که موت پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار نمود.

سوم: در حالی که در شرح مواقف می گوید: «مردم صبح زود به سمت سقیفه شتافتند» در شرح مقاصد اشاره ای به این جهت نشده و این درست است، زیرا حضور انصار در سقیفه در پی سخنان ابوبکر نبوده، بلکه آن ها اجتماع کرده بودند و سپس ابوبکر و عمر و ابو عبیده اضافه شدند.

در شرح عقاید نسفیه نیز سه دلیل برای وجوب نصب امام از سوی مردم ارائه می کند، و در ضمن دلیل دوم می نویسد:

وَلَأَنَّ الْأُمَّةَ قَدْ جَعَلُوا أَهْمَ الْمَهْمَاتِ بَعْدَ وِفَاةِ النَّبِيِّ

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

، نصب الإمام، قَدَمُوهُ عَلَى الدَّفْنِ؛ (۱)

چرا که اُمَّتْ نصب امام را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله مهمتر از امورات

ص: ۳۵۳

مهم دیگر قرار دادند، تا آن جا که آن را بر دفن پیامبر صلی الله علیه وآله مقدم داشتند.

نقد و بررسی

این دلیل اهل تسنن از چند جهت مخدوش است.

اول: چنان که گذشت، در هر سه کتاب به روشنی بر اهمیت فوق العاده نصب امام تأکید شده است. در شرح مواقف می گوید: «ترکوا له أهم الأشياء وهو دفن رسول الله [صلى الله عليه وآله]»، (۱) یعنی به خاطر اهمیت و ضرورت نصب امام مهمترین امر که دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله بود ترک شد. تفتازانی می نویسد، «جعلوا ذلك أهم الواجبات واشتغلوا به عن دفن الرسول [صلى الله عليه وآله]» (۲) یعنی صحابه نصب امام را مهمترین واجبات قرار دادند و به خاطر این کار از دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله باز ماندند. و بالاخره در شرح عقاید نسفیه تصریح می کند: «قد جعلوا أهم المهمات بعد وفاه النبي [صلى الله عليه وآله] نصب الإمام حتى قدموه على الدفن» (۳) یعنی صحابه، نصب امام را مهمتر از هر مهمی قرار دادند تا آن جا که آن را بر دفن رسول خدا صلی الله علیه وآله مقدم داشتند.

این همه تأکید و بزرگ نمایی در حالی است که اهل تسنن امامت را فرعی از فروع دین می دانند! سؤال این جاست که چطور فرعی از فروع دین به یک باره چنان وجوبی پیدا کرده و اهمیت آن از تجهیز و نماز خواندن بر پیکر مطهر رسول خدا صلی الله علیه وآله بیشتر می شود؟

جای بسی تأمل است که چرا عده ای از مسلمانان یکی از فروع دین را بر تشیع

ص: ۳۵۴

۱-۱. شرح مواقف: ۸/۳۴۶.

۲-۲. شرح مقاصد: ۲/۲۷۳.

۳-۳. شرح عقائد نسفیه: ۲۳۲-۲۳۳.

و تدفین جسد پیامبرشان که «أهم الأشياء» بود، مقدم داشتند؟

اهل تسنن در پاسخ به این سؤالات[□] یا باید اذعان کنند که «امامت» از اصول دین است، و یا بپذیرند که مسلمانانِ گرد آمده در سقیفه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله بی توجهی کرده و حرمت ایشان را پاس نداشته اند. هر چند اعتراف به اصول دین بودن «امامت» نیز هرگز این بی اعتنایی و حرمت شکنی را توجیه نخواهد کرد.

دوم: بر اساس عبارات یاد شده، مهمترین دلیل اهل تسنن بر وجوب نصب امام، اجماع صحابه است. اما به گواه تاریخی که توسط خود اهل تسنن گردآوری شده است، در سقیفه بنی ساعده تنها سه نفر از مهاجرین و عدۀ محدودی از انصار حضور داشتند، و بسیاری از بزرگان اصحاب و از همه مهمتر اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و یاران و انصار ایشان در سقیفه حاضر نبودند. (۱) بنابراین اجماع مورد ادعای متکلمان سنی هرگز قابل اثبات نیست. به همین دلیل متکلمان و عالمان بزرگ سنی در قرون سوم تا پنجم به صراحت اقرار کرده اند که ابوبکر فقط به بیعت عمر، خلیفه شد. همین موضوع سبب شده که متکلمان یاد شده بیعت واحد را برای تثبیت خلافت خلیفه کافی بدانند. پس خلافت ابوبکر نه به اجماع مستند است و نه به شورا.

□
در مباحث بعدی اثبات خواهیم کرد که در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره «امامت» و «ولایت» اساساً شورا مطرح نبوده است، بلکه این مسأله در آخر عمر عمر بن خطاب مطرح شد. به عبارت دیگر خلافت ابوبکر به بیعت عمر و خلافت عمر هم به وصیت ابوبکر بود. عثمان هم از سوی شورای شش نفره ای که عمر تعیین کرده بود و با رأی عبدالرحمان بن عوف، خلیفه شد، در نتیجه در مورد هیچ یک از خلفای سه گانه مسأله اجماع و نصب خلق در کار نبوده است.

ص: ۳۵۵

۱-۱). آیا اهل بیت پیامبر علیهم السلام جزء صحابه نبودند؟ آیا بر ایشان واجب نبود که در امر تعیین خلیفه شرکت کنند؟

به علاوه در مورد آن چه که در سقیفه رخ داد سؤالاتی اساسی وجود دارد که اکنون جای طرح آن ها نیست.

سوم: بر فرض قبول اجماع، نه تنها در سه کتاب یادشده و کتاب های دیگر اهل تسنن، دلیلی بر حجیت آن اقامه نشده است؛ بلکه خود ایشان تصریح می کنند که هیچ دلیلی بر حجیت اجماع صحابه وجود ندارد. در شرح مواقف می نویسد:

فإن قيل: لا بدّ للإجماع المذكور من مستند... ولو كان لنقل ذلك المستند نقلاً متواتراً، لتوفّر الدواعي إليه، قلنا: استغنى عن نقله بالإجماع فلا توفّر للدواعي، أو نقول كان مستنده من قبيل ما لا يمكن نقله من قرائن الأحوال التي لا يمكن معرفتها إلا بالمشاهدة والعيان لمن كان في زمن النبي

صلى الله عليه وآله؛ (1)

پس چنان چه گفته شود اجماع مذکور ناگزیر باید سند داشته باشد... هر چند به خاطر وجود انگیزه فراوان باید برای نقل این مستند، نقل متواتر باشد. [در پاسخ] می گوئیم به واسطه خود اجماع از نقل سستند بی نیاز هستیم پس انگیزه نقل آن فراوان نیست یا می گوئیم مستند آن از قبیل اموری است که نقل آن ممکن نیست مانند قرائن حالیه ای که شناخت آن ممکن نیست، جز به مشاهده اعیان برای افرادی که در زمان پیامبر بودند.

بنابراین روشن است که هیچ نقلی از رسول خدا صلی الله علیه وآله وجود ندارد تا اهل تسنن برای اجماع ادعایی خود و اثبات درستی خلافت ابوبکر به آن استناد کنند. به همین دلیل برای اثبات صحت اجماع به خود اجماع استناد کرده اند!

چهارم: چنان که پیشتر مطرح شد، در شرح مقاصد آمده بود که ابوبکر خطبه

ص: ۳۵۶

خواند و ضمن آن بر ضرورت نصب امام تأکید کرد، در این دو کتاب برای اثبات وجوب نصب امام توسط مردم به عدم اعتراض مسلمانان در مقابل خطبه ابوبکر استشهد و بیان شد که: «ولم يقل أحد أنه لا حاجة إلى الامام» (۱) - یعنی احدی نگفت که نیازی به امام نیست.

این استدلال و استشهد نیز از چند جهت مخدوش است زیرا:

اولاً: راوی خطبه ابوبکر مشخص نیست.

ثانیاً: از این که احدی اعتراض نکرد، صرفاً سکوت مردم در مقابل ابوبکر به دست می آید، نه تأیید کلام ابوبکر از سوی ایشان.

و ثالثاً: چنان چه عدم اعتراض مردم را به معنای تأیید سخنان ابوبکر بدانیم، باز این اشکال باقی می ماند که محل نزاع وجوب نصب امام به توسط مردم بود نه نیاز مردم به امام. پس از عبارت «لم يقل أحد أنه لا حاجة إلى الامام»، هرگز وجوب نصب امام به توسط مردم استفاده نمی شود.

و مسأله عدالت و حجیت عمل صحابه (۲) نیز نیاز به تأمل جدی دارد که در مباحث بعدی به تفصیل بررسی خواهد شد.

ص: ۳۵۷

۱- ۱. شرح مقاصد: ۲/۲۷۳.

۲- ۲. در مورد حجیت عمل صحابه اقوال مختلفی وجود دارد، برخی با استناد به حدیث جعلی «أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» ادعا می کنند که عمل هر یک از صحابه حجت است عده ای نیز مدعی هستند که عمل خلفای چهارگانه حجت است و برای اثبات ادعای خود به حدیث جعلی «عليكم بسنتي وسنة الخلفاء الراشدين من بعدى» استناد می کنند و گروهی حدیث جعلی «اقتدوا باللذين من بعدى أبي بكر وعمر» استناد می کنند و عمل شیخین را حجت می دانند و -به حمد خدا- ما در نقد هر یک از این احادیث رساله مستقلی نگاشته ایم.

یکی از دلایل اهل تسنن برای اثبات وجوب نصب امام بر مسلمانان، وجوب تحقق بخشیدن به احکام و دستورات الاهی است. بر این اساس گفته می شود، شارع مقدس به اموری از قبیل: تعلیم احکام شرعی، اجرای حدود، حفظ سرزمین های اسلامی، نظم جامعه اسلامی، اقامه نماز جمعه و جماعت و... دستور داده است، و این امور جز با وجود امام محقق نمی شود. در نتیجه نصب امام بر مسلمانان واجب خواهد بود. در شرح مواقف می نویسد:

الثانی: إنَّ فیهِ، ای فی نصب الإمام دفع ضرر مظنون وإنه ای دفع الضرر المظنون واجب علی العباد إذا قدروا علیه إجماعاً. بیانیه. . .
. إنا نعلم علماً یقارب الضروره، أن مقصود الشارع فیما شرَّع من المعاملات والمناکحات والجهاد والحدود والمقاصات وإظهار شعار الشرع فی الأعیاد والجمعات إنما هو مصالح عائده إلى الخلق معاشاً ومعاداً، وذلك المقصود لا يتم إلّا بإمام یكون من قبل الشارع یرجعون إليه. . . فإنهم مع اختلاف الأهواء وتشتت الآراء وما بينهم من الشحناء قلما ینقاد بعضهم لبعض، فیفضی ذلك إلى التنازع والتواثر وربّما أذى إلى هلاكهم جميعاً. . . ففی نصب الإمام دفع مضره لا یتصور أعظم منها. بل نقول نصب الإمام من أتم مصالح المسلمین وأعظم مقاصد الدین؛ (۱)

[دلیل] دوم: همانا یکی از ثمرات نصب امام، دفع ضرر احتمالی است و چنان چه بندگان توان دفع ضرر احتمالی را داشته باشند، این کار بر آنان واجب است بیان مسأله [چنین است]. . . ما علمی قریب به بداهت داریم که مقصود شارع در آن چه

ص: ۳۵۸

تشریح کرده از معاملات، ازدواج ها، جهاد، احکام، تقاص ها و قصاص ها، آشکار ساختن شعائر شرع در اعیاد و جمعه ها (برپایی نمازهای عید و جمعه) مصلحت هایی است که برای امور دنیایی و آخرتی بندگان نافع است و به این هدف نمی توان دست یافت مگر به واسطه امامی که از ناحیه شارع به وی مراجعه می شود. . . پس با وجود اختلاف خواهش ها و پراکنندگی نظرات و دشمنی هایی که در بین مردم هست. بسیار کم اتفاق می افتد که برخی تسلیم برخی دیگر شوند و با هم سازش کنند. پس این موارد به نزاع و درگیری منجر می شود و بسا به هلاکت همگان می انجامد. . . پس در نصب امام دفع ضرری است که ضرری بالاتر از آن قابل تصور نیست بلکه می گوئیم نصب امام از مهمترین مصلحت های مسلمانان و بزرگترین اهداف دین است.

تفتازانی در شرح مقاصد می نویسد:

الثانی: إنّ الشارع، أمر باقامة الحدود وسد الثغور وتجهيز الجيوش للجهاد، وكثير من الامور المتعلقة بحفظ النظام وحمايه بيضه الإسلام مما لا يتم إلّا بالإمام، وما لا يتم الواجب المطلق إلّا به وكان مقدوراً فهو واجب؛ (۱)

[دلیل] دوم: شارع به اموری دستور داده است از جمله: اقامه حدود، حفظ مرزها، تجهیز لشکریان برای جهاد و بسیاری از امور مربوط به حفظ نظام و پشتیبانی جماعت مسلمانان و [از این قبیل] اموری که بدون امام به ثمر نمی نشیند و آن چه که انجام واجب بر آن متوقف باشد و قرآن مقدور باشد، واجب است.

وی در شرح عقاید نسفیه نیز می گوید:

ص: ۳۵۹

ولأنّ كثيراً من الواجبات الشرعيّة يتوقف عليه كما أشار إليه بقوله: والمسلمون لا بدّ لهم من إمام يقوم بتنفيذ أحكامهم وإقامه حدودهم وسدّ ثغورهم وتجهيز جيوشهم وأخذ صدقاتهم وقهر المتغلبه والمتلصّصه وقطّاع الطريق وإقامه الجُمع والأعياد و...؛ (۱)

[نصب امام واجب است] به دلیل آن که بسیاری از واجبات شرعی وابسته و متوقف بر آن است. چنان که در قول خود به آن اشاره می کند: مسلمانان ناگزیر به امامی نیاز دارند که برای اجرای احکام، اقامه حدود، حفظ مرزها، تجهیز لشکریان، جمع آوری صدقات، مغلوب ساختن باج گیران، دزدان و راهزنان و برپا داشتن نمازهای جمعه و عید و... قیام کند.

نقد و بررسی

پیش از نقد دلیل دوم متکلمان سنّی، یادآور می شویم که همه ایشان بر وجوب نصب امام با استناد به دلیل نقلی اصرار و تأکید فراوانی داشتند، اما علی رغم این تأکید، دلیل فوق کاملاً عقلی است.

هم چنین پیش فرض های این دلیل، محل اختلاف و بحث است. به عبارت دیگر این دلیل بر پایه وجوب دفع ضرر احتمالی استوار شده است، و حال آن که این مسأله یکی از مسائل اختلافی در مباحث اصول فقه است، و نیز در اصول ثابت شده که مقدمه واجب، واجب نیست.

صرف نظر از اشکالات یاد شده، مهمترین ایرادی که بر این دلیل وارد است ناهماهنگی آن با اصل مدعاست.

به دیگر بیان، بحث اصلی در این بود که امام باید از سوی خدای تعالی نصب

ص: ۳۶۰

شود؟ یا گزینش امام برعهده مردم است؟ دلیل عقلی فوق تنها ضرورت وجود امام را جهت نظم بخشیدن به امور جامعه و برپایی احکام الهی اثبات می کند، و این اعم از آن است که امام از سوی خداوند و به معرفی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله منصوب گردد یا با گزینش و انتخاب مردم بر سر کار آید.

و البته انتخاب امام از سوی مردم پیامدهای فاسدی دارد که حتی بر طرفداران این نظریه هم پوشیده نیست. در شرح مواقف پس از ارائه دلایل ضرورت وجود امام در جامعه اسلامی، می نویسد:

فإن قيل على سبيل المعارضة في المقدمه: وفيه إضرار أيضاً وإنه منفي بقوله

عليه السلام

: لا ضرر ولا ضرار في الإسلام، وبيانه أي بيان أن فيه إضراراً من ثلاثه أوجه.

الأول: توليه الإنسان على من هو مثله ليحكم عليه فيما يهتدى إليه وفيما لا يهتدى إضرار به لا محاله.

الثاني: إنه قد يستنكف عنه بعضهم كما جرت به العاده وفيما سلف من الأعصار فيفضي إلى الإختلاف والفتنه وهو إضرار بالناس.

الثالث: إنه لا يجب عصمته كما سيأتي تقريره فيتصور حينئذ منه الكفر والفسوق فإن لم يعزل أضر بالأمة بكفره وفسقه وإن عزل أدى إلى الفتنة؛ (١)

اگر در مقام اشکال گفته شود که در آن [یعنی در گزینش از سوی مردم] نیز ضرر وجود دارد و این مسأله باتوجه به فرمایش رسول خدا صلی الله علیه و آله مردود است. که فرمود: در اسلام نه ضرر رسانیدن و نه قبول ضرر هیچ یک جایز نیست.

ص: ۳۶۱

[ضرر] اول: سرپرستی انسان بر هم نوع خود اوست تا در آن چه مردم تشخیص می دهند و می فهمند و آن چه که مردم توان تشخیص آن را ندارند به ایشان فرمان دهد. و این، ناگزیر ضرر زدن به مردم است. دوم این که طبق روال عادی از دوره های پیشین، همواره عده ای از پذیرش دستورات امام خودداری خواهند کرد و این امر منجر به اختلاف و فتنه می شود و آن ایجاد ضرر برای مردم است. سوم این که امام [انتخاب شده از سوی مردم] لزوماً عصمت ندارد. . . پس ممکن است فسق و کفر از وی سرزند و در این صورت چنان چه او عزل نشود با کفر و فسق اش به اُمت ضرر می رساند و اگر عزل گردد موجب قرار گرفتن اُمت در فتنه خواهد شد.

پس از طرح این اشکالات در پاسخ می گوید:

قلنا: الإضرار اللّازم من تركه أی ترك نصبه أكثر بكثير من الإضرار اللّازم من نصبه، ودفع الضرر الأعظم عند التعارض واجب؛
[\(۱\)](#)

می گوئیم ضرر حاصل از ترك آن-یعنی ترك نصب امام-به مراتب بسیار بیشتر از ضرری است که به واسطه نصب امام، لازم می آید و به هنگام تعارض دفع ضرر بیشتر واجب است.

بنابراین، گزینش امام از سوی مردم مشکلاتی در پی دارد که اهل تسنن هم به آن معترفند. با این همه به توجیه این اشکالات پرداخته و با استدلال به قاعده «دفع افسد به فاسد» در صدد حلّ مشکلات برآمده اند. اما روشن است که قاعده یاد شده در جایی کاربرد دارد که راه سوّمی وجود نداشته باشد، و حال آن که براساس اعتقاد شیعیان هیچ یک از اشکالات مطرح شده بروز نخواهد کرد. به عبارت دیگر چنان چه اهل

ص: ۳۶۲

تسَنّ نیز همانند شیعیان در مقابل حکم عقل و بیان روشن رسول خدا صلی الله علیه و آله تسلیم می شدند هرگز ناچار نبودند ضمن اعتراف به پیامدهای فاسد گزینش امام از سوی مردم به توجیه آن بپردازند.

به عبارت دیگر اگر اهل تسَنّ می پذیرفتند که امام باید از جانب خدا منصوب شود و معصوم باشد، با هیچ یک از این اشکالات مواجه نمی شدند، زیرا روشن است که وجود چنین امامی نه تنها هیچ ضرری برای اُمت اسلام ندارد بلکه سعادت دنیا و آخرت آنان در گرو تبعیت از امام معصوم و منصوب از ناحیه خدا است.

۳. جلب منافع فراوان و دفع زیان ها

اشاره

سومین دلیل ارائه شده از سوی متکلمان سنّی بر وجوب گزینش امام از سوی مردم، جلب منافع و دفع ضررهایی است که بواسطه نصب امام حاصل می شود. در شرح مقاصد آمده است:

الثالث: أن فی نصب الإمام استجلاب منافع لا تحصی واستدفاع مضارّ لا تخفی، وکلّ ما هو كذلك فهو واجب؛ (۱)

[دلیل] سوم: همانا در نصب امام جلب منافع بی شمار و دفع ضررهای آشکار است و هر آن چه که چنین باشد، واجب خواهد بود.

نقد و بررسی

این دلیل با دلیل قبلی تفاوتی ندارد و تقریر دیگری از همان است. بنابراین تمام اشکالات مربوط به دلیل پیشین بر دلیل سوم هم وارد است، از جمله این که:

۱. دلیل با مدعا همخوانی ندارد

۲. استدلال عقلی است نه سمعی

ص: ۳۶۳

۳. وجوب مقدمه واجب، محل بحث و اختلاف است.

اشکال دیگری هم بر دلیل اخیر وارد است که در نقد دلیل دوم از طرح آن صرف نظر شد. تفتازانی اشکال را چنین مطرح می کند:

فإن قيل: لو وجب نصب الإمام لزم إطباق الأمة في أكثر الأعصار على ترك الواجب لانتفاء الامام المتصف بما يجب من الصفات، سيما بعد انقضاء الدوله العباسيه ولقوله

□
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

: «الخلافة بعدى ثلاثون سنه ثم تصير ملكك عضوًا». وقد تم ذلك بخلافه على. فمعاويه ومن بعده ملوك وأمرء لا أئمه ولا خلفاء. واللازم منتف، لأن ترك الواجب معصية وضلاله. والامه لا تجتمع على الضلاله؛ (۱)

اگر گفته شود، چنان چه نصب امام واجب باشد اتفاق اُمت بر ترك واجب در بیشتر زمان ها لازم می آید به خاطر نبود امامی که ویژگی های ضروری برای امامت را داشته باشد. به خصوص بعد از تمام شدن دوران حکومت عباسیان. هم چنین براساس قول رسول خدا صلی الله علیه وآله که فرمود: «خلافت بعد از من سی سال است سپس سلطنت با غلبه بر حریفان است» و این مدت با خلافت علی [علیه السلام] تمام شد. پس معاویه و حاکمان پس از وی سلطان و امیر هستند نه امام و خلیفه. پس آن چه لزوم دارد منتفی است چرا که ترك واجب، گناه و گمراهی است و اُمت بر گمراهی اجتماع نمی کنند.

پس تفتازانی اذعان دارد که اگر نصب امام-بنابر اعتقاد مسلم اهل تسنن- بر مردم واجب باشد، مسلمانان در طول تاریخ ترك واجب کرده اند؛ زیرا هیچ یک از حاکمانی که بر مسلمانان حکومت کرده اند، شرایط و ویژگی های لازم برای امامت و ولایت امر مسلمین را نداشتند. به علاوه مردم را در انتخاب و گزینش این حاکمان

ص: ۳۶۴

نقشی نبوده. از نظر تفتازانی این اشکال، به خصوص بعد از دوران حکومت عباسیان مشهودتر است و بعد از قرن هشتم-که حکومت بنی عباس منقرض شد-مردم نتوانستند حاکمی را نصب کنند؛ لذا جامعه اسلامی همواره بدون حاکم شرعی-که حافظ شریعت و مجری احکام دین باشد-بوده است.

□
هم چنین بر اساس حدیثی که تفتازانی نقل می کند، خلافت رسول اکرم صلی الله علیه وآله و امامت مسلمانان تا سی سال بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله مورد تأیید و درست است. (۱) این مدت فقط دوران حکومت ابوبکر، عمر، عثمان و حکومت امیرالمؤمنین و امام حسن مجتبی علیه السلام تا زمان صلح حضرتش با معاویه را شامل می شود، (۲) پس تمام کسانی که بعد از این مدت بر مسلمانان حکومت کردند هیچ مشروعیتی ندارند و فاقد شرایط و ویژگی های خلافت و امامت هستند. مردم نیز در نصب آن ها نقشی نداشتند و صرفاً با غلبه بر حریفان به سلطنت رسیده اند. پس اطاعت آن ها بر مسلمانان واجب نبوده است؛ و این به معنای گمراهی مسلمانان و ترک واجب از سوی آنان در طول تاریخ است.

□
از سوی دیگر تفتازانی از رسول خدا صلی الله علیه وآله نقل می کند: «لا تجتمع أمتی علی الضلالة» -یعنی اُمت من بر گمراهی اجتماع نمی کنند-.

□
اما اهل تسنن یا باید به حدیثی که خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله را سی سال دانسته ملتزم شوند و بپذیرند که حاکمان اسلامی و مسلمانان همه در طول تاریخ گمراه، گناهکار و باطل بوده اند و یا با التزام به حدیث: «لا تجتمع أمتی علی

ص: ۳۶۵

۱- ۱) . شرح مقاصد: ۲/۲۷۵: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» این حدیث هم از نظر سند و هم از جهت دلالت مخدوش است که در محل خود به این موضوع خواهیم پرداخت.

۲- ۲) . ابن تیمیه می گوید: «احمد بن حنبل این حدیث را نقل و با استناد به آن بر صحت خلافت علی بن ابی طالب علیهما السلام تأکید می کند. ر. ک: منهاج السنه: ۴/۲۳۲.

الضلالة» حدیث اول را نقض کنند و معاویه و حاکمان پس از وی را جانشینان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بدانند.

تفتازانی برای فرار از این مشکل می گوید:

قلنا: إنما يلزم الضلالة لو تركوه عن قدره واختيار لا عجز واضطرار؛ (۱)

می گوئیم عدم گزینش امام از طرف مردم وقتی مستلزم ضلالت است که باوجود قدرت و اختیار باشد نه از سر عجز و اضطرار.

با توجه به پاسخ تفتازانی به اشکال یاد شده، معلوم می شود که وی باطل و نامشروع بودن حاکمان در جوامع اسلامی را پذیرفته و فقط با این پاسخ در صدد تبرئه اُمت اسلام از ضلالت و گمراهی است. اما این توجیه نیز خالی از اشکال نیست.

اولین اشکالی که متوجه تفتازانی می شود آن است: که وی به هنگام اثبات وجوب نصب امام توسط مردم، هرگز قدرت و توانایی مردم بر این کار را جزء شرایط آن نمی شمارد. به عبارت دیگر چنان چه وی از ابتدا مسأله را چنین مطرح می کرد که: «نصب الإمام واجب علی الخلق إن كانوا قادرین ولم یكونوا عاجزین». سخن وی در این جا نیز پذیرفته می شد، اما چون در قول به وجوب نصب امام توسط مردم هیچ قیدی را ذکر نکرده است، عذر وی در این مورد نیز قابل پذیرش نیست.

اشکال دوم آن است: که اعتقاد یا عدم اعتقاد به امامت یک شخص، امری قلبی است. پس چنان چه شخص فاسدی-که واجد شرایط لازم برای خلافت و امامت نیست-بر مسلمانان مسلط شد و آن ها قدرت برکناری وی را نداشتند، حداقل باید از تأیید و ترویج وی پرهیز کنند و این امور از قدرت کسی خارج نیست. هم چنین شناخت امام حق و اعتقاد به امامت او واجب است.

(۲)

ص: ۳۶۶

۱-۱). شرح مقاصد: ۲/۲۷۵.

۲-۲). وقتی اهل شام بعد از یزید بن معاویه با فرزند وی معاویه بن یزید (معاویه دوم) بیعت کردند او پس از مدت کوتاهی در جمع آنان اعلام کرد که لباس خلافت شایسته وی نیست و پدر و جدش این مقام را غصب کرده اند اما این موضوع باعث نشد مردم به سراغ امام حق روند و هر چند اقدام معاویه بن یزید بیان گر شهامت وی بود اما او نیز مردم را به امام حق رهنمون نشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

من مات و لم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلیه؛

هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی شناسد به مرگ جاهلی مرده است.

بنابراین حتی اگر برکناری حاکم فاسد، برای مسلمانان امکان پذیر نباشد، انکار قلبی حکومت باطل و اعتقاد قلبی به امام حقّ نه تنها امکان دارد بلکه بر هر مسلمانی واجب است.

لیکن مخالفت قلبی با حکومت باطل، با مینای اهل تسنّن سازگار نیست بلکه آن ها معتقدند که باید از حاکمان فاسد تبعیت کرد، اگر چه به طریق رسول خدا صلی الله علیه وآله مشی نکند و به سنت ایشان عامل نباشد.

در صحیح مسلم می نویسد:

□
قال سأل سلمه بن يزيد الجعفی رسول الله

□
صلی الله علیه وآله

□
فقال: يا نبي الله أرأيت إن قامت علينا أمراء يسألونا حقهم ويمنعونا حقنا فما تأمرنا؟ فأعرض عنه ثم سأله فأعرض عنه ثم سأله
في الثانية أو في الثالثة ف جذبته الأشعث بن قيس وقال

□
صلی الله علیه وآله:

إسمعوا وأطيعوا فإنما عليهم ما حملوا وعليكم ما حملتم. (۱)

بر اساس احادیث فراوانی که در صحاح اهل تسنّن آمده است، مخالفت با امام ناحق حرام است. در این احادیث آمده است:

ص: ۳۶۷

۱- ۱). صحیح مسلم: ۶/۱۹ حدیث ۴۸۸۸، سنن بیهقی: ۸/۱۵۸ حدیث ۱۷۰۶۷، سنن ترمذی: ۴/۴۸۸ حدیث ۲۱۹۹، صحیح ابن حبان: ۱۰/۴۶۶ حدیث ۴۵۸۵، المعجم الكبير: ۲۲/۱۶ حدیث ۱۷۸۷۱.

تسمع و تطيع للأمر، وإن ضرب ظهرک وأخذ مالک فاسمع وأطع؛ (۱)

فرمان برید و اطاعت کنید امیر را اگر چه بر پشت شما بزند و مال شما را بگیرد؛ پس بشنوید و اطاعت کنید.

روشن است که با این مبانی هرگز نمی توان اهل تسنن را معذور دانست. (۲) از این رو تفتازانی در ادامه کوشیده حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» را توجیه کند. وی در این راستا می نویسد:

والحدیث مع أنه من باب الآحاد یحتمل الصرّف إلى الخلافة علی وجه الکمال؛ (۳)

هر چند حدیث آحاد است [اما ضمن پذیرش صحت آن می توان گفت] احتمالاً به خلافتی که واجد درجه کمال است، نظر دارد.

تفتازانی برای توجیه حدیث، خلافت را دو قسم دانسته است. قسم اول خلافتی که از کمال برخوردار است و قسم دوم خلافتی که واجد کمال نیست. وی می گوید می توان حدیث «الخلافة بعدی ثلاثون سنة» را منصرف به قسم اول از خلافت دانست، بنابراین حاکمان بعد از امیرالمؤمنین علیه السلام هر چند واجد کاملترین درجه خلافت نبوده اند با این حال آن ها نیز خلیفه به حساب می آیند.

در این جا اشکال دیگری مطرح می شود که تفتازانی به آن اشاره می کند. در شرح مقاصد می نویسد:

ص: ۳۶۸

-
- ۱ - ۱. صحیح مسلم: ۶/۲۰ حدیث ۴۸۹۱، شعب الایمان: ۶/۶۲ حدیث ۷۵۰۱، المعجم الاوسط: ۳/۱۹۰ حدیث ۲۸۹۳، المستدرک علی الصحیحین: ۴/۵۴۷ حدیث ۸۵۳۳، سنن بیهقی: ۸/۱۵۷ حدیث ۱۶۳۹۴، کنز العمال: ۱۱/۲۲۳ حدیث ۳۱۳۰۵.
 - ۲ - ۲. مبانی اهل تسنن در مسأله امامت و خلافت بر پایه دفاع از عمل شیخین استوار شده است و چون این پایه باطل و ناصحیح است لذا هر بنائی که بر آن ساخته شود ویران خواهد شد.
 - ۳ - ۳. شرح مقاصد: ۲/۲۷۵.

وههنا بحث آخر، وهو أنه إذا لم يوجد إمام على شرايطه وبيع طائفه من أهل الحلّ والعقد قرشياً فيه بعض الشرايط من غير نفاذ لأحكامه وطاعه من العاقه لأوامره وشوکه بها يتصرف فی مصالح العباد ويقدر على النصب والعزل لمن أراد، هل يكون ذلك إتياناً بالواجب؟ (۱)

در این جا بحث دیگری مطرح است که اگر امام واجد الشرايطی پیدا نشد و تعدادی از اهل حل و عقد با یک قرشی بیعت کردند که برخی از شرايط در او بود اما حکم وی اجرا نشود، عامه مردم از او اطاعت نکنند و قدرتی نداشته باشد که به واسطه آن در مصالح بندگان تصرف کند و بر نصب و عزل افراد مورد نظر خود قادر باشد آیا این واقعاً عمل به واجب است؟

بنابراین اهل تسنن یا باید به باطل بودن حکومت ها و تقصیر مسلمانان در این زمینه معتقد شوند یا به حقانیت تمام حکومت ها قائل گردند، و حال آن که هرگز نمی توان به مشروعیت و حقانیت همه حکومت ها قائل شد.

۴. حدیث «من مات و لم يعرف إمام زمانه...»

اشاره

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله می فرماید:

من مات من غیر إمام مات میتة جاهلیة؛ (۲)

هرکس بمیرد در حالی که امام نداشته باشد به مرگ جاهلی مرده است.

متکلمان سنی این حدیث را دلیل بر وجوب گزینش امام از سوی مردم دانسته اند. در شرح مقاصد می نویسد:

ص: ۳۶۹

۱- (۱). شرح مقاصد: ۲/۲۷۵.

۲- (۲). ر. ک: مسند احمد: ۴/۹۶ حدیث ۱۶۹۲، المعجم الکبیر: ۱۹/۳۸۸ حدیث ۹۱۰، صحیح بخاری: ۶/۲۵۸۸ حدیث ۶۶۴۵ و ۶۶۴۶؛ صحیح مسلم: ۶/۲۱ حدیث ۴۸۹۷؛ المعجم الاوسط: ۱/۷۸ حدیث ۲۲۵، الجمع بین الصحیحین: ۳/۲۴۷ حدیث ۲۷۷۰.

قوله تعالى:

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ (١)

وقوله

﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

وآله

: «من مات ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»، فإن وجوب الطاعة والمعرفة يقتضى وجوب الحصول؛ (٢)

﴿آية شريفة﴾ از خدا اطاعت کنید و نیز از رسول او و صاحبان امر از خودتان فرمان برید» و مثل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله: «هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلی مرده است» پس وجوب طاعت و معرفت امام، وجوب حصول آن را اقتضا می کند.

در شرح عقاید نسفیه نیز می نویسد:

إنه يجب على الخلق سمعاً لقوله

﴿صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

: «من مات من أهل القبلة ولم يعرف إمام زمانه مات ميتة جاهلية»؛ (٣)

﴿گزینش امام﴾ بر مردم واجب است به دلیل حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود: «هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی شناسد، به مرگ جاهلی مرده است».

نقد و بررسی

روشن است که هرگز نمی توان دلایل وجوب معرفت و طاعت امام را دلیلی بر وجوب گزینش آن از سوی مردم دانست، این دلیل نیز با مدعا ناساز است.

یادآور می شویم که بحث بر سر این بود که آیا نصب امام باید از سوی خدا صورت گیرد یا گزینش امام بر عهده مردم است؟

- ١-١ . سورة نساء: آيه ٥٩.
- ٢-٢ . شرح مقاصد: ٢/٢٧٥.
- ٣-٣ . شرح عقائد نسفيّه: ٢٣٢.

چنان که پیشتر بیان گردید، شیعیان معتقدند که امام باید از سوی خدا تعالی نصب شود. آن ها برای اثبات این ادعا دلایلی دارند که ذکر خواهیم کرد:

۱. لزوم واجدیت خلیفه همه شئون پیامبر را

پیشتر در بحث تعریف امامت گفتیم، براساس تعریف امامت-که فریقین بر آن اتفاق دارند-امامت، ولایت و خلافت عامه پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از شئون نبوت و رسالت است. پس هر آن چه در نبی اکرم معتبر است-جز نبوت-در امام و خلیفه رسول خدا نیز معتبر خواهد بود. (۱) هم چنین از آن جا که «امامت» نیابت از «نبوت» است پس تمام وظایفی را که نبی بر عهده داشته است، امام و خلیفه پس از او عهده دار خواهد بود. (۲) بر این اساس، دلایل وجوب بعثت و ارسال رسول بر وجوب

ص: ۳۷۱

۱- ۱). به عنوان مثال چنان چه عصمت در نبوت شرط باشد، در امام و خلیفه نیز شرط خواهد بود. روشن است که «عصمت» برای مردم قابل درک نیست لذا تشخیص نصب معصوم از عهده آنان خارج است. در بحث «شرایط امام» دلایل اثبات «عصمت» طرح و بررسی خواهد شد.

۲- ۲). خدای تعالی خطاب به رسول خود می فرماید: «ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ» (سوره نحل: آیه ۱۲۵) : -یعنی با حکمت و موعظه نیکو مردم را به راه پروردگارت بخوان- و در آیه دیگر می فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (سوره آل عمران: آیه ۱۶۴) -یعنی: خداوند بر مؤمنان ممت نهاد آن گاه که در میان ایشان رسولی از خودشان برانگیخت تا آیاتش را بر آنان تلاوت کند، آن ها را تزکیه سازد و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد-. بر اساس این دو آیه دعوت مسلمانان به طریق [عبودیت و بندگی] خداوند که باید همراه با حکمت و موعظه نیکو باشد یکی از وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله است هم چنین تلاوت آیات الهی، تزکیه و تربیت اُمت و تعلیم قرآن و حکمت از دیگر وظایف رسول خدا صلی الله علیه و آله است. بنابراین امام بعد از ایشان نیز باید عهده دار این وظایف باشد. روشن است که برای انجام این وظایف، امام باید دارای ویژگی های چون علم الهی و عصمت باشد تا طریق خدا را بشناسد، علوم قرآن را-که تیباناً لکل شیء است-دارا باشد، گنجینه های حکمت در اختیارش باشد و راه تعلیم و تربیت بندگان خداوند را بداند. آیا به راستی مردم توان درک این خصوصیات را دارند و می توانند شخصی را که حقیقتاً واجد این ویژگی ها باشد بشناسند تا بتوان گفت تعیین امام بر عهده خلق است؟

نصب امام و خلیفه نیز دلالت خواهد داشت؛ در نتیجه، چون بعثت رسول به دست خداوند است؛ نصب امام نیز به دست خداوند متعال خواهد بود.

۲. طریق تعیین اوصیاء پیامبران پیشین

مسلم است که تمام انبیاء الاهی، وصی یا اوصیائی داشته اند، اوصیاء پیامبران پیشین از سوی خود ایشان به مردم معرفی می شدند، و هیچ شاهدی در تاریخ وجود ندارد که اُمت ها در تعیین و نصب وصی پیامبران دخالتی داشته اند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز از این قاعده مستثنی نیست! ابوسعید خدری از سلمان نقل می کند:

قلت: یا رسول الله لکلّ نبی وصی، فمن وصیک؟ (۱)

عرض کردم ای رسول خدا هر پیامبری وصی دارد پس وصی شما کیست؟

بر اساس این حدیث، وجود وصی برای هر پیامبری مسلم بوده است. هم چنین از نظر صحابه-آن هم صحابی ای چون سلمان- روشن بوده که وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله باید از سوی خود ایشان معرفی شود.

از ابوالطفیل نقل شده است:

خطب الحسن بن علی بن ابی طالب، فحمد الله وأثنی علیه و ذکر أمير المؤمنين علیاً
رضی الله عنه

خاتم الأوصیاء ووصی خاتم الأنبیاء؛ (۲)

ص: ۳۷۲

۱- ۱. المعجم الكبير: ۶/۲۲۱ حدیث ۶۰۶۳.

۲- ۲. المعجم الاوسط: ۲/۳۳۶ حدیث ۲۱۵۵.

[حضرت امام] حسن بن علی بن ابی طالب در ضمن خطبه خود خدا را حمد و ثنا کرد و از امیرالمؤمنین علی به عنوان خاتم اوصیاء و وصی خاتم پیامبران یاد کرد.

این حدیث توسط احمد و بزار- و دیگر محدثان بزرگ و مورد قبول اهل تسنن- روایت شده، و بنابر قول حافظ هیثمی سند آن «حسن» و معتبر است. (۱)

بر اساس این حدیث هم، وجود وصی برای پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله بدیهی است، هم چنین از حدیث استفاده می شود که وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله کسی است که توسط خود ایشان معرفی شده است؛ زیرا روشن است که مردم هیچ نقشی در تعیین امیرالمؤمنین علی علیه السلام به عنوان وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله نداشته اند.

در حلیه الاولیاء از انس روایت می کند:

قال رسول الله

صلى الله عليه وآله

: يا أنس، أول من يدخل عليك من هذا الباب أمير المتقين وسيد المسلمين وقائد الغر المحجلين وخاتم الوصيين؛ (۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود: ای انس! اولین کسی که از این در بر تو وارد می شود، فرمانروای پرهیزکاران، آقا و سرور مسلمانان، پیشوای بزرگواران روسفید و خاتم اوصیاء است.

این حدیث نیز- بدون این که در صدد اثبات وصایت امیرالمؤمنین علی علیه السلام

ص: ۳۷۳

۱- ۱). در مجمع الزوائد می نویسد: رواه أحمد باختصار كثير واسناد أحمد وبعض طرق بزار والطبرانی فی الكبير حسان (مجمع الزوائد: ۹/۲۰۳ حدیث ۱۴۷۹۸) - یعنی احمد با اختصار زیادی این حدیث را نقل کرده است و اسناد احمد و برخی طرق بزار و طبرانی در [معجم] الكبير «حسن» است.

۲- ۲). حلیه الاولیاء: ۱/۶۳، ر. ک: مناقب علی بن ابی طالب ابن مردویه: ۵۸، شرح نهج البلاغه: ۲/۲۸۷.

باشیم-به هویدایی تمام گویای آن است که وصی رسول خدا صلی الله علیه وآله از سوی خود ایشان معرفی شده است.

بنابراین طبق احادیث موجود در منابع معتبر نزد اهل تسنن، مردم هیچ نقشی در تعیین وصی و جانشین رسول خدا صلی الله علیه وآله ندارند. (۱)

۳. نصوص نصب امام

در مباحث آینده ثابت خواهیم کرد که بر امامتِ امام پس از رسول خدا صلی الله علیه وآله نص صریح وجود دارد. با اثبات نص، به خوبی ثابت می شود که نصب امام به دست خداوند است. خدای تعالی می فرماید:

«وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا»؛ (۲)

آن چه را پیامبر آورده [و دستور داده] بگیرید [و عمل کنید] و از آن چه شما را نهی فرموده پرهیزید.

و نیز می فرماید:

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»؛ (۳)

او طبق هوای نفس خویش سخن نمی گوید.

بر اساس این آیات روشن است که قول و فعل و تقریر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وآله حجّت است، و هر آن چه رسول خدا انجام می دهد نه به خواست خود، بلکه مطابق اراده و فرمان خدای تعالی است.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در مورد نصب امام می فرماید:

ص: ۳۷۴

۱-۱. این مطلب از مسائلی است که این تیمیه در توجیه آن به تکلف و زحمت بسیاری افتاده است. تفصیل این بحث در بخش های بعدی خواهد آمد-ان شاء الله-.

۲-۲. سوره حشر: آیه ۷.

۳-۳. سوره نجم: آیه ۳.

إِنَّ الْأَمْرَ إِلَى اللَّهِ [لَهُ] يَضَعُهُ حَيْثُ يَشَاءُ؛ (۱)

همانا امر به دست خداوند است.

این فرمایش کاملاً ظهور دارد بر این که نه تنها مردم بلکه خود پیغمبر اکرم صلی الله علیه وآله نیز در نصب امام و خلیفه پس از خود نقشی ندارد، و وظیفه او تنها اعلان امر الهی و معرفی خلیفه ای است که از طرف خداوند منصوب شده است.

با توجه به این کلام و با اثبات وجود نص بر خلیفه بعد از رسول خدا صلی الله علیه وآله، ثابت خواهد شد که نصب امام به دست خداوند متعال است و مردم نقشی در گزینش و نصب خلیفه و امام ندارند، بنابراین تمام استدلال های اهل تسنن در اثبات وجوب گزینش امام توسط مردم باطل خواهد بود.

۴. ادله قرآنی

اشاره

یک) وجوب هدایت خلق بر خدا

خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»؛ (۲)

همانا بر عهده ماست که [خلق را] هدایت کنیم.

در این آیه شریفه خداوند با «ان» و «لام» که هر دو تأکید را می رساند می فرماید: «هدایت خلق بر عهده ماست». بر این اساس روشن می شود که نصب امام هادی نیز بر عهده خداوند خواهد بود. خدای تعالی در آیه ای دیگر می فرماید:

«إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ»؛ (۳)

ما به حقیقت راه (حق و باطل) را به او نشان دادیم.

ص: ۳۷۵

۱- ۱). السیره النبویه ابن هشام: ۲/۲۷۲، الروض الانف: ۴/۳۹، السیره الخلفاء: ۱/۱۰۲، تاریخ الاسلام: ۱/۲۸۶، السیره النبویه ابن کثیر: ۲/۱۵۸، البدایه والنهایه: ۳/۱۷۱.

۲- ۲). سوره لیل: آیه ۱۲.

۳- ۳). سوره انسان: آیه ۳.

و خطاب به رسول خویش می فرماید:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ»؛ (۱)

همانا تو انذار کننده ای و هر قومی هدایت گری دارد.

در کتب فریقین به اسانید معتبر در ذیل این آیه مبارکه آمده است:

قال رسول الله

صلى الله عليه وآله

لعلى: يا على! أنا المنذر وأنت الهادي، وبك يهتدى المهتدون من بعدى؛ (۲)

رسول خدا صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: یا علی! من انذار کننده هستم و تو هدایت گری و هدایت شوندگان بعد از من به وسیله تو هدایت می شوند.

بر اساس آیات و روایات فراوان در عهده دار بودن خداوند متعال هدایت خلق را، معتقدیم که نصب امام هدایت گر به سوی حق، به دست خدای تعالی است و بر خداوند است که او را نصب کند.

توجه به این نکته ضروری است که هدایت خلق از آن جهت بر خداوند واجب می باشد که خود خداوند این امر را بر عهده گرفته و این وجوب از باب «كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَى نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» (۳) است. بنابراین وجوب نصب امام از ناحیه خدا نه از باب تعیین تکلیف برای خداوند متعال (۴) بلکه بر اساس فرموده خود خداوند است. به عبارت دیگر وقتی خداوند هدایت خلق را بر عهده گرفته و خود را ملزم ساخته که با رحمت

ص: ۳۷۶

۱-۱. سوره رعد: آیه ۷.

۲-۲. المعجم الاوسط: ۲/۲۱۳، تفسیر طبری: ۱۲/۷۲، تفسیر ابن کثیر: ۴/۳۷۲، معرفه الصحابه: ۱/۳۶۹ حدیث ۳۲۷، فتح الباری: ۸/۳۷۶.

۳-۳. سوره انعام: آیه ۵۴.

۴-۴. برخی با این استدلال که شیعه برای خداوند تعیین تکلیف می کند، در صدد خدشه دار نمودن قاعده لطف برآمده اند. و حال آن که وجوب لطف بر خداوند امری است که خدا خودش را به آن ملزم کرده است و انسان به عقل خویش درک می کند که آن چه را که خداوند خود را به آن الزام کرده، ناگزیر انجام خواهد داد.

خویش با خلق رفتار کند، ناچار باید گفت خداوند به طور حتم و قطع این امور را انجام خواهد داد. پس می توان گفت: «یجب علی الله الهدایه» یعنی هدایت خلق بر خدا واجب است.

توضیح مطلب: کلمه «کتب» کنایه از واجب کردن است، مثلاً: آیه مبارکه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ» (۱) به معنای واجب کردن روزه بر خلق است. و یا «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ» (۲) به معنای واجب ساختن جهاد بر مسلمانان است، همین طور «كُتِبَ رَبُّكُمُ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَهُ» به معنای آن است که خداوند متعال، رحمت را بر خود واجب ساخته و بر آن ملتزم شده است. و به مقتضای آیه مبارکه:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ»؛ (۳)

رحمت الاهی همه چیز را فرا گرفته.

و از آن جا که غرض از ایجاب رحمت تربیت و به کمال رساندن است، فاعل «کتب» در آیه مبارکه، «رب» آمده نه تعبیری چون «کتب الله»، «کتب الرحمن»، «کتب الرحیم» و یا تعبیری از این قبیل. و چون نصب امام موجب هدایت و تربیت است، پس از مصادیق رحمت است که خدا بر خود واجب کرده، همچون نصب انبیاء و فرستادن رسولان.

دو) نفی حق گزینش امام از پیامبر

خدای تعالی خطاب به رسول خویش می فرماید:

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»؛ (۴)

از امر [امامت] چیزی در اختیار تو نیست.

ص: ۳۷۷

۱-۱) .سوره بقره: آیه ۱۸۳.

۲-۲) .سوره بقره: آیه ۲۱۶.

۳-۳) .سوره اعراف: آیه ۱۵۶.

۴-۴) .سوره آل عمران: آیه ۱۲۸.

جابر جعفی می گوید:

قلت لأبی جعفر

علیه السلام

قوله لنبیّه

صلی الله علیه وآله

:

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»

فسره لی؟ قال: فقال أبو جعفر: لشيء قاله الله ولشيء أراده الله. يا جابر إن رسول الله كان حريصاً على أن يكون علي

علیه السلام

من بعده على الناس وكان عند الله خلاف ما أراد رسول الله.

قال: قلت له: فما معنى ذلك؟

قال: نعم، عنى بذلك قول الله لرسوله:

«لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ»

يا محمد في علي وفي غيره، ألم أتل عليك يا محمد، فيما أنزلت من كتابي إليك

«الم* أَحْسِبَ النَّاسَ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (١)

... قال: فوض

رسول الله

صلی الله علیه وآله

الأمر إليه؛ (٢)

به امام باقر علیه السلام عرض کردم این آیه شریفه را که خدا به پیامبرش می فرماید: «تو در این امر اختیاری نداری» برای من

تفسیر کن. امام باقر علیه السلام فرمود: ای جابر منظور چیزی است که خدا آن را فرموده و چیزی است که خدا آن را اراده کرده است، همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله شوق فراوانی داشت که امیرالمؤمنین علی علیه السلام پس از ایشان عملاً بر مردم حاکم شود و تقدیر خداوند خلاف چیزی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن میل داشت.

به ایشان عرض کردم: معنای آن چیست؟

فرمود: بله منظورم این بود که امر خداوند به رسول خودش که فرمود: «تو در این امر اختیاری نداری» یعنی ای محمد در مورد علی علیه السلام و در مورد غیر او [کار به دست تو نیست] ای محمد آیا برای تو تلاوت نکردم در آن چه از کتابم

ص: ۳۷۸

۱-۱. سوره عنکبوت: آیه ۱-۲.

۲-۲. تفسیر عیاشی: ۱/۱۹۸، البرهان: ۴/۳۰۴.

به سوی تو نازل کردم: «ألم* آیا مردم گمان می کنند که به صرف اظهار زبانی ایمان، بدون آزمایش و امتحان رها می شوند؟» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله این امر را به خدا سپرد.

با تفسیر امام علیه السلام دلالت آیه مبارکه بر این که تعیین و نصب امام به دست خداوند است کاملاً روشن گردید.

و نیز در این روایت است که هر چند خداوند امام را نصب می کند؛ در عین حال بندگان خدا در پذیرش و عدم پذیرش آن مختارند. «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا» (۱) خداوند با اعطای اختیار به بندگان آن ها را در امر امامت امتحان می کند تا مؤمن از غیر مؤمن شناخته شود. این سنت خداست که در اُمت های پیشین نیز جریان داشته است. به همین جهت خدای تعالی می فرماید:

«أَحْسِبَ الْإِنْسَانَ أَنْ يُتْرَكَ أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ* وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ» ؛ (۲)

آیا مردم گمان می کنند همین که بگویند ایمان آوردیم، بدون امتحان رها می شوند و به تحقیق ما کسانی را که پیش از آنان بودند نیز آزمایش کردیم تا خداوند راستگویان و دروغگویان را معلوم کند.

پس خداوند تعهد کرده امام را تعیین و نصب کند و در عین حال جهت امتحان بندگان به آن ها اختیار داده و هیچ گونه اکراه از ناحیه او نیست و مردم یا تسلیم گزینش خدا می شوند و یا از آن سر باز زنند و خود به گزینش امام اقدام می کنند.

روایت مزبور از روایاتی است که به بررسی سند نیاز ندارد، چرا که تاریخ هم این واقعیت را روشن ساخته است.

ص: ۳۷۹

۱-۱ . سوره الانسان: آیه ۳.

۲-۲ . سوره عنکبوت: آیه ۲ و ۳.

خداوند متعال می فرماید:

«رَبَّنَا لَوْ لَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»؛ (۱)

اگر رسولانت را به سوی ما می فرستادی، پیش از آن که ما خوار و ذلیل شویم از آیات تو تبعیت می کردیم.

از این آیه چند نکته استفاده می شود:

اول: ارسال رسول به دست خدا است.

دوم: ارسال رسول از سوی خدا به جهت آن است که رسولان آیات و بینات خداوند سبحان را بر خلق می آورند تا حجت بر خلق تمام شود. روشن است که وظیفه خلق نیز تبعیت از این آیات است.

سوم: عدم تبعیت از آیات الاهی و تسلیم نشدن در مقابل کسانی که از سوی خدا برای آوردن این آیات مأمور هستند، موجب ذلت و خواری است.

بنابراین، هر چند که آیه در مورد ارسال رسول از ناحیه خداست اما دلالت آن عمومیت دارد.

به عبارت دیگر حکمت ارسال رسول از ناحیه خدا آن است که آیات الاهی را بر خلق ارائه کند و از او تبعیت کنند تا هدایت شوند و از ذلت و خواری برهند. این امر پس از رسول خدا نیز جریان دارد و باید بعد از او کسی باشد تا به این رسالت قیام کند، و واضح است که هر کس چنین خصوصیتی داشته باشد، باید از ناحیه خدا نصب شود.

خلاصه، امام وظیفه هدایت خلق را بر عهده دارد و خداوند به وسیله امام، آیات خود را بر مردم آشکار می سازد و حجت خویش را بر بندگان تمام می کند. در نتیجه

ص: ۳۸۰

گزینش امام از سوی مردم و عدم تسلیم در مقابل امام الاهی موجب ذلت و خواری است. خداوند می فرماید: «إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ» (۱)- یعنی خواری و ذلت در این روز مخصوص کافران است- به همین جهت رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود:

من مات وليس له إمام مات ميتة جاهلية؛ (۲)

هر کس بمیرد در حالی که امام نداشته باشد به مرگ جاهلیت [یعنی به حالت کفر و نفاق و گمراهی] مرده است.

چرا که امام، حجت خداست و آیات الاهی را با خود می آورد. امیرالمؤمنین علیه السلام در این باره به کمیل می فرماید:

اللهم، بلی لا تخلو الأرض من قائم لله بحجه إما ظاهراً مشهوراً وإما خائفاً مغموراً، لئلا تبطل حجج الله وبيئاته؛

به خدا سوگند چنین است که زمین هرگز از کسی که حجت خدا را برپا کند خالی نمی شود چه این حجت ظاهر باشد و چه ترسان و پنهان. [چنین کسی باید همواره باشد] تا حجت ها و دلایل خداوند باطل نگردد.

امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه، خصوصیات حجج الاهی را چنین بیان می فرماید:

وكم ذا وأين أولئك، أولئك-والله-الأقلون عدداً والأعظمون عند الله

ص: ۳۸۱

۱- ۱). سوره نحل: آیه ۲۷.

۲- ۲). صحیح ابن حبان: ۱۰/۴۳۴ حدیث ۴۵۷۳، کنز العمال: ۱/۱۰۳ و ۲۰۸ حدیث ۴۶۳، ۴۶۴ و ۱۰۳۸. ر. ک: مسند احمد: ۴/۹۶ حدیث ۱۶۹۲۲؛ المعجم الکبیر: ۱۹/۳۸۸ حدیث ۹۱۰، المعجم الاوسط: ۱/۷۸ حدیث ۲۵۵، صحیح بخاری: ۶/۲۵۸۸ حدیث ۶۶۴۵ و ۶۶۴۶، صحیح مسلم: ۶/۲۱ حدیث ۴۸۹۷، الجمع بین الصحیحین: ۳/۲۴۷ حدیث ۲۷۷۰.

قدرأ، يحفظ الله بهم حججه وبيّناته حتى يودعوها نظرائهم ويزرعوها في قلوب أشباههم، هجم بهم العلم على حقيقه البصيره وياشروا روح اليقين واستلانوا ما استوعره المترفون، وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون، صحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقه بالمحلّ الأعلى. أولئك خلفاء الله في أرضه والدعاه إلى دينه، آه آه شوقاً إلى رؤيتهم؛ (١)

و اينان چند نفرند و كجايند؟ ايشان به خداوند سوگند از نظر تعداد كمترين هستند ولي از نظر قدر و منزلت نزد خدا بزرگترين هستند خداوند به وسيله ايشان حجت ها و دلايل خود را حفظ مي كند تا اين كه آن را به همتاي خود بسپارند و در قلوب افرادي نظير خود بكارند، علم به صورت حقيقت عيان و روشن به سوي ايشان هجوم آورده و روح يقين را لمس کرده اند و آن چه دنياپرستان هوسباز مشكل شمارند، بر آن ها آسان است. ايشان، به آن چه جاهلان از آن وحشت دارند، خو گرفته اند. در دنيا با بدن هايي زندگي مي كنند كه ارواحشان به جايگاهي رفيع تعلق گرفته است. آن ها خلفاي الاهي در زمين و دعوت كنندگان به دين خدا هستند. آه آه چه بسيار مشتاق ديدار ايشان هستم. (٢)

چهار) جعل رسالت مستند به علم الاهي است

خدای تعالی می فرماید:

«اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»؛ (٣)

خدا می داند که رسالتش را به چه کسی بسپارد.

در تفسیر صافی ذیل این آیه می نویسد:

ص: ۳۸۲

۱- ۱). نهج البلاغه، قصار الحکم: ۱۴۷/۴۹۷، شرح نهج البلاغه: ۱۸/۳۴۶.

۲- ۲). اوصاف امام از نظر شیعه این گونه است. این اوصاف را با شرائط خلافت از نظر اهل سنت مقایسه کنید.

۳- ۳). سوره انعام: آیه ۱۲۴.

إِنَّ أَبَا جَهْلٍ قَالَ: زاحمنا بنو عبد المناف في الشرف حتى إذ صرنا كَفَرَسِي رِهَانٍ (۱) قالوا [بنو عبدالمطلب] : مَنْ نَبِيُّ يُوْحَى إِلَيْهِ، وَاللَّهِ لَا نَرْضَى بِهِ وَلَا نَتَّبِعُهُ أَبَدًا إِلَّا أَنْ يَأْتِينَا وَحَى كَمَا يَأْتِيهِ. فنزلت هذه الآية «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» ؛ (۲)

ابو جهل گفت: فرزندان عبد مناف در شرف با ما رقابت می کردند تا آن جا که پا به پای هم پیش می رفتیم تا این که گفتند: پیامبری که به او وحی می شود از ماست. به خدا سوگند! به این امر راضی نمی شویم و هرگز از پیامبر تبعیت نمی کنیم مگر آن که بر ما هم وحی نازل شود؛ چنان که بر او نازل می شود پس این آیه نازل شد: «خدا آگاه است که رسالتش را به چه کسی بسپارد» .

بنابراین جعل رسالت بر عهده خدا و از اختیار بندگان بیرون است، چرا که خداوند هدایت بندگانش را بر عهده گرفته و فرموده است: «إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ» - یعنی بر عهده ماست که هدایت کنیم - از سوی دیگر روشن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره در این عالم باقی نخواهد بود و برای او نیز رحلتی هست. خدای تعالی خطاب به رسول خود می فرماید:

«إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» ؛ (۳)

تو خواهی مرد و آنان (سایر بندگان) هم می میرند.

از سوی دیگر روشن است که امر هدایت خلق بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله متوقف نمی شود، لذا لازم است شخصی هدایت مردم را به دست گیرد، و از آن جا که هدایت خلق بر عهده خداست تنها خدا می داند که این امر را به چه کسی بسپارد.

ص: ۳۸۳

۱-۱) . کنایه از همپایه بودن است.

۲-۲) . تفسیر صافی: ۲/۱۵۴.

۳-۳) . سوره زمر: آیه ۳۰.

ابن هشام می نویسد:

□
 إنه [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ] أتى بنى عامر بن صعصعه فدعاهم إلى الله عزوجل وعرض عليهم نفسه فقال له رجل منهم يقال له
 بئحرة بن فراس: . . . والله لو أتى أخذت هذا الفتى من قريش لأكلت به العرب، ثم قال: رأيت إن نحن بايعناك على أمرك،
 ثم أظهرك الله على من خالفك أياكون لنا الأمر بعدك؟ قال [صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ]: الأمر إلى الله يضعه حيث يشاء، قال فقال
 له: أفنهدف نحو رنا للعرب دونك فإذا أظهرك الله كان الأمر لغيرنا، لا حاجة لنا بأمرك، فأبوا عليه؛ (١)

□
 پیامبر صلی الله علیه و آله [در اوایل بعثت] به سراغ [قبیله] بنی عامر بن صعصعه رفت و آن ها را به خدای عزوجل خواند و
 خودش را به آن ها معرفی کرد مردی از میان آن قبیله که به او بئحرة بن فراس گفته می شود. . . - گفت: به خدا سوگند! اگر
 من این جوان را از قریش بگیرم قطعاً با او بر عرب مسلط خواهم شد آن گاه [به پیامبر] عرض کرد: اگر ما با تو در امر رسالت
 بیعت کردیم، سپس خدا تو را بر مخالفانت پیروز ساخت آیا بعد از تو ما از این امر نصیبی داریم؟ [پیامبر صلی الله علیه و آله]
 فرمود: اختیار این امر به دست خداوند است و آن را هر کجا بخواهد قرار می دهد آن مرد عرض کرد آیا ما به خاطر تو در
 مقابل عرب خود را فدا کنیم و از بین برویم و آن گاه که خدا تو را پیروز کرد جانشینی تو برای غیر ما باشد؟ ما به رسالت تو
 نیازی نداریم و از [قبول رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله] خودداری کردند.

ص: ۳۸۴

بر اساس این خبر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از ابتدای بعثت همواره تأکید می کرد که گزینش امام و انتخاب جانشین از اختیار ایشان خارج است. اصرار پیامبر صلی الله علیه و آله بر این موضوع در حساس ترین شرائط که از همه سو-حتی از سوی اطرافیان و خویشاوندان خویش-آماج حملات، آزار و اذیت ها بودند، از این حقیقت حکایت دارد که خداوند از ابتدا نصب امام را بر عهده خود گرفته و آن را حتی از پیامبر صلی الله علیه و آله نفی کرده است. پس بر مسلمانان لازم است که به تبعیت از پیغمبر خود در مقابل امر الاهی تسلیم شوند و در مقابل گزینش خدا بر خود حقی قائل نگردند. (۱)

قاعده لطف

اشاره

قاعده لطف دلیلی عقلی است که نه تنها در اثبات وجوب نصب امام از ناحیه خدا و مباحث عقیدتی دیگر کاربرد دارد، بلکه در علم اصول نیز-در بحث «اجماع کشفی»-مورد استفاده و استناد قرار می گیرد. هم چنین در مباحثی همچون «نیت»، «امر به معروف و نهی از منکر» و «قضاوت» نیز به این قاعده استناد می شود.

متکلمان شیعه برای اثبات وجوب نصب امام بر خدا به این قاعده استناد کرده اند. مهمترین کتب کلامی که قاعده لطف در آن ها مطرح شده است، عبارتند از: شافی، تلخیص الشافی، تجرید و شروح آن، الذخیره، دلائل الصدق.

ص: ۳۸۵



۱-۱). روشن است که مسلمانان موظف به تبعیت از رسول الله هستند و ایشان مسلماً از آینده مسلمانان مطلع بودند و هرگز نمی توان به ایشان نسبت جهل داد. بنابراین ایشان کاملاً به اختلاف اُمت پس از رحلت خویش آگاهی داشتند. از سوی دیگر می دانیم که ایشان زحمات و رنج های فراوانی را در راه هدایت اُمت تحمل کردند و قطعاً به استمرار این هدایت علاقه زیادی داشتند. لذا نمی توان گفت نسبت به آینده اُمت بی تفاوت بودند. با این حال ایشان گزینش و نصب امام را از سوی خود نفی می کند و به هویدایی تمام راه نصب امام را منحصر در انتصاب الاهی معرفی می کند. قطعاً راهی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله ارائه می دهد، اصلح و اتم راهاست و بهترین راهی است که مسلمانان باید آن را بپذیرند، به آن تمسک کنند و بر اساس آن با هم متحد شوند.

در شرح مواقف - که به عقیده برخی، عنوان اعتقادات اهل تسنن است - می نویسد:

□
احتج الموجب لنصب الإمام على الله بأنه لطف، لكون العبد معه أقرب إلى الطاعة وأبعد عن المعصية، واللطف واجب عليه تعالى. والجواب - بعد منع وجوب اللطف - إن اللطف الذي ذكرتموه إنما يحصل بإمام ظاهر قاهر يرجي ثوابه ويخشى عقابه، يدعو الناس إلى الطاعات ويزجرهم عن المعاصي باقامه الحدود والقصاص ويتصرف للمظلوم من الظالم، وأنتم لا توجبونه؛ (۱)

احتجاج می شود بر وجوب نصب امام بر خدا به این که، آن لطف است و بنده با وجود نصب امام به طاعت نزدیکتر و از معصیت دورتر می شود و لطف بر خدای تعالی واجب است پاسخ می گوئیم اولاً: ما وجوب لطف را قبول نداریم. ثانياً: لطفی که شما می گوئید با وجود امامی حاصل می شود که ظاهر باشد، قدرت داشته باشد. امید پاداش از او برود و از عقاب وی ترسیده شود، با اقامه حدود و قصاص مردم را به فرمانبرداری بخواند و از گناهان بازدارد و داد مظلوم را از ظالم باز ستاند در حالی که شما چنین چیزی را واجب نمی دانید.

اشاعره به دو دلیل این قاعده را قبول ندارند:

اول: این که قائل به جبر هستند. روشن است که با قول به جبر دیگر تکلیف معنا ندارد، لطف در جایی است که خداوند به بندگان اختیار داده باشند و ایشان را به پذیرش هدایت مکلف سازد، در این صورت تعیین هادی و بیان طریق هدایت بر خداوند واجب خواهد بود.

دوم: این که اشاعره حسن و قبح را شرعی می دانند نه عقلی، و معتقدند که:

ص: ۳۸۶

«الحسن ما حسنه الشارع والقيح ما قبحه الشارع ولا يُسئل عما يفعل» - یعنی خوب آن است که شارع آن را خوب دانسته باشد و قبیح و بد آن است که شارع آن را قبیح دانسته باشد و «خداوند از آن چه انجام می دهد سؤال نمی شود» -.

با این مقدمه به بررسی «قاعده لطف» می پردازیم. چنان چه این قاعده اثبات شود یک دلیل عقلی دیگر بر دلایل وجوب نصب امام از سوی خدا اضافه می شود و اگر هم این قاعده اثبات نشد، دلایل پیشین هر یک به تنهایی برای اثبات مدعا کافی هستند.

الف) معنای «لطف» در لغت

راغب در مفردات می نویسد:

ويعبر باللطافه واللطف عن الحرکه الخفيفه وعن تعاطی الامور الدقيقه وقد يعبر باللطائف عما لا تدركه الحاسه. ويصح أن يكون وصف الله تعالى على هذا الوجه وأن يكون لمعرفته بدقائق الامور وأن يكون لرفقه بالعباد في هدايتهم، قال تعالى

«اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ» (۱)؛ (۲)

از حرکت بسیار نرم برای دستیابی به امور دقیق به لطافت و لطف تعبیر می شود و از آن چه به حس درک نمی شود به عنوان لطافت تعبیر می گردد و صحیح است که بگوئیم لطف بر این وجه وصف خدای تعالی است و هم بر این وجه وصف خداوند است و هم به جهت معرفت خداوند به دقائق امور و هم به خاطر رفق و شفقت خداوند بر بندگان در هدایت ایشان. خدای تعالی می فرماید: «خدا نسبت به بندگانش لطیف است.

ص: ۳۸۷

۱-۱. سوره شوری: آیه ۱۹.

۲-۲. مفردات: ۱/۷۴۰.

بر اساس قول راغب، رحمت، شفقت و رفق لطف است، و مراد از لطف در قاعده مورد بحث نیز همین است.

به عبارت دیگر: قاعده لطف بیان گر رحمت و شفقت الاهی بر مخلوقات است. پس:

اولاً: این قاعده عموم بشریت-اعم از مسلمان و غیر مسلمان-را شامل می شود، بلکه شامل همه مخلوقات است. به عنوان مثال بذر گیاهان نیز برای رشد و رسیدن به کمال نیازمند لطف و رحمت الاهی می باشد. خورشید بتابد و باران رحمت نازل شود و لطف خدا شامل حال گیاهان گردد تا آن ها به رشد و کمال برسند.

ثانیاً: قاعده لطف، به نحو خاصی از لطف اختصاص ندارد و شامل هر لطفی می شود، در خصوص بندگان گفته اند که «اللطف ما یکون العبد معه أقرب إلى الطاعة وأبعد عن المعصیه» است.

«ما» در این عبارت موصوله و بیان گر عمومیت است، پس قاعده یاد شده به بعثت انبیاء، ارسال رسل و جعل و نصب امام اختصاص ندارد، و این امور صرفاً مصادیقی از لطف الاهی هستند. پس اگر عالمی در بین گروهی باشد که آن ها را به خدا متوجه کند، وجود او برای اطرافیانش لطف است.

ثالثاً: موضوع «قاعده لطف» دایره مدار «لطف» نیست، بلکه مصداق لطف است پس می توان با عناوین دیگری همچون هدایت یا رحمت الاهی مقصود را بیان کرد.

به عبارت دیگر «قاعده لطف» صرفاً تسمیه ای برای بیان شمول لطف الاهی بر بندگان است، پس در مباحث امامت، مصداق «قاعده لطف» مورد توجه است نه عنوان آن و «ما یکون العبد معه أقرب إلى الطاعة وأبعد عن المعصیه» مصداق این قاعده است چه عنوان آن «قاعده لطف» باشد، چه عنوان دیگری داشته باشد.

متکلمان شیعه نیز با توجه به تعریف لطف، ضرورت نصب امام جهت هدایت خلق و اتمام حجت را «قاعده لطف» نامیده اند. شیخ مفید رحمه الله در این باره می فرماید: (۱)

اللطف ما يقرب المكلف معه إلى الطاعة ويبعد عن المعصية، ولا حظ له في التمكين ولم يبلغ الإلجاء؛ (۲)

«لطف» چیزی است که مکلف با آن به اطاعت نزدیک و از معصیت دور می شود ولی در تمکن از اطاعت و اجتناب از معصیت سودی به حال مکلف ندارد و کار او به اجبار نمی انجامد.

سید مرتضی رحمه الله می گوید:

اللطف ما عنده يختار المكلف الطاعة أو يكون أقرب إلى اختيارها ولولاها لما كان أقرب إلى اختيارها مع تمكنه في الحالين؛ (۳)

لطف چیزی است که با وجود آن مکلف اطاعت را اختیار می کند یا با وجود آن به انتخاب طاعت نزدیک تر می شود و اگر لطف نباشد مکلف به انتخاب اطاعت نزدیک نمی شود با این که در هر دو حال (با وجود لطف و بدون لطف) مختار است.

و در کتاب الذخیره فی علم الکلام می نویسد:

اللطف ما دعا إلى فعل الطاعة. وينقسم إلى: ما يختار المكلف عنده فعل الطاعة ولولاها لم يختره وإلى ما يكون أقرب إلى اختيارها. وكل من

ص: ۳۸۹

۱-۱). البته این قاعده پیش از شیخ مفید نیز مطرح بوده است هر چند که به این عنوان شهرت نداشته اما مضمون آن حتی در زمان ائمه علیهم السلام نیز مطرح بوده است.

۲-۲). النکت الاعتقادیه: ۱/۳۵، مجموعه مصنفات شیخ مفید: ۱۰/۳۵.

۳-۳). رسائل سید مرتضی: ۲/۲۸۰.

ولابد من أن يشترط في ذلك انفصاله من التمكين ويسمى بأنه «توفيق» إذا وافق وقوع الطاعة لأجله ولهذا لا يسمى اللطف المقرب من الطاعة إن لم يقع «توفيقاً»، ويسمى بأنه «عصمه» إذا لم يختَر المكلف لأجله القبيح؛ [\(١\)](#)

لطف چیزی است که به فعل طاعت می خوانند و تقسیم می شود به آن چه که مکلف با وجود آن فعل طاعت را انتخاب می کند و اگر آن نبود طاعت را اختیار نمی کرد و به آن چه که مکلف با وجود آن به اختیار طاعت نزدیک تر می شود و آن چه شامل هر دو قسمت می شود انگیزه بودن لطف است [نه مجبر] و ناگزیر باید جدایی آن از تمکین شرط شود به همین جهت هنگامی که با وقوع طاعت موافق باشد توفیق نامیده می شود و بر این اساس اگر لطف مقرب به طاعت، واقع نشود، توفیق نامیده نمی شود. و اگر مکلف با وجود این لطف قبیح را مرتکب نشود، آن لطف، عصمت نامیده می شود.

مرحوم شیخ طوسی نیز می فرماید:

اللطف في عرف المتكلمين عبارة عمّا يدعو إلى فعل واجب أو يصرف عن قبيح، وهو على ضربين، أحدهما: أن يقع عنده الواجب ولولاه لم يقع فيسمى توفيقاً، والآخر: ما يكون عنده أقرب إلى فعل الواجب أو ترك القبيح وإن لم يقع عنده الواجب ولا أن يقع القبيح ولا يوصف بأكثر من أنه لطف لا غير... واللطف منفصل من التمكين؛ [\(٢\)](#)

لطف در عرف متکلمان عبارت است از چیزی که به فعل واجب می خوانند یا از

ص: ٣٩٠

١-١ . الذخيره في علم الكلام: ١٨٦.

٢-٢ . الاقتصاد: ٧٧.

قییح دور می سازد و آن بر دو قسم است یکی آن است که با وجود آن واجب واقع می شود و اگر نبود واقع نمی شود پس این قسم توفیق نامیده می شود و دیگری چیزی است که با وجود آن فرد به انجام فعل واجب یا ترک قییح نزدیکتر می شود و ممکن است با وجود آن واجب واقع نشود بلکه قییح واقع گردد و آن به بیشتر از این توصیف نمی شود که لطف است نه چیز دیگر... و لطف غیر از تمکین است.

و در کتاب تمهید الاصول می نویسد:

واللطف عبارة عما يدعو إلى فعل الواجب ويصرف عن القییح؛ (۱)

لطف عبارتست از آن چه که به انجام واجب می خواند و از قییح دور می سازد.

علامه حلی نیز ذیل عنوان «البحث الخامس فی اللطف» می نویسد:

وهو ما أفاد المكلف هيئه مقربه إلى الطاعة ومبعدة عن المعصية، لم يكن له حظ في التمكين ولم تبلغ به الهيئه إلى الإلجاء...
أن اللطف معناه ليس إلا ما يكون المكلف معه أقرب إلى الطاعة وأبعد عن المعصية اللذين تعلقت إرادته المكلف بهما؛ (۲)

لطف حالتی در مکلف ایجاد می کند که او را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می کند و هیچ بهره ای از توان دادن [بر فعل] ندارد و به اضطرار نمی رسد... معنای لطف بیش از این نیست که مکلف با وجود آن به طاعت نزدیکتر و از معصیت دورتر می شود. طاعت و معصیتی که اراده مکلف به هر یک از آن ها تعلق می گیرد.

و در شرح تجرید می نویسد:

ص: ۳۹۱

۱- ۱). تمهید الاصول: ۲۰۸.

۲- ۲). مناہج الیقین فی اصول الدین: ۲۵۲-۲۵۳.

اللطيف هو ما يكون المكلف معه أقرب إلى فعل الطاعة وأبعد من فعل المعصية ولم يكن له حظ في التمكين ولم يبلغ حدّ الإلجاء؛ (١)

لطف چیزی است که مکلف با وجود آن به انجام طاعت نزدیکتر و از انجام معصیت دورتر می شود و هیچ بهره ای از توان دادن [بر فعل] برای آن نیست و به حدّ اضطرار و اجبار نمی رسد.

و بالاخره در النافع يوم الحشر آمده است:

هو ما يقرب العبد إلى الطاعة ويبعده عن المعصية ولا - حظ له في التمكين ولا - يبلغ الإلجاء لتوقف غرض المكلف عليه فإنّ المرید لفعل من غير إذا علم أنّه لا يفعله الا بفعل يفعله المرید من غير مشقه لو لم يفعله لكان ناقصاً لغرضه وهو قبيح عقلاً؛ (٢)

لطف چیزی است که بنده را به طاعت نزدیک و از معصیت دور می سازد و برای آن بهره ای از توان دادن [بر فعل] نیست و به حد اجبار نمی رسد زیرا غرض مکلف بر آن متوقف است. پس اگر کسی فعلی را از دیگری بخواهد و بداند که او این فعل را انجام نخواهد داد مگر این که خود [مرید] فعلی را [به عنوان فراهم ساختن زمینه] انجام دهد بدون این که مکلف به مشقت [و سختی خارج از طاقت] بیفتد انجام ندادن این کار، نقض غرض او خواهد بود و نقض غرض عقلاً قبیح است.

جهت روشن شدن مفهوم «قاعده لطف» در اصطلاح متکلمان توجه به نکات زیر ضروری است:

نکته اول: براساس تعریف متکلمان، لطف به معنای «دعوت به واجب» یا

ص: ۳۹۲

۱- ۱). کشف المراد: ۳۵۰.

۲- ۲). النافع يوم الحشر: ۷۵.

«داعی برای واجب» است. دعوت در لغت به معنای «خواستن» و «ایجاد انگیزه» است که برخی از آن با عنوان «نصب الادلّه» تعبیر می کنند. (۱) «دعوت» و «داعی» انسان را به انجام عملی تحریک می کنند. به عنوان مثال دعوت از یک شخص به یک میهمانی، محرک وی برای شرکت در آن است. آدرس دقیق، نصب پرچم و روشن کردن چراغ شرایط را برای شرکت میهمان آماده می کند و بر انگیزه وی می افزاید. هر چند این امور بر دعوت کننده واجب نیست اما او از سر لطف به میهمان خود به این امور اقدام می کند.

نکته دوم: برخی از متکلمان لطف را به هیأتی که برای انسان پدید می آید تعریف می کنند. براین اساس نیز، لطف، برای بنده کشتی به سوی اطاعت اوامر و ترک معصیت مولی ایجاد می کند.

نکته سوم: از تعبیر «ما یكون عنده المكلف» استفاده می شود که لطف موجب تحولی در انسان می شود، و انسان به واسطه آن صیوررتی به سمت طاعت و دوری از معصیت می یابد.

نکته چهارم: از نظر همه متکلمان لطف چیزی است که بنده را به اطاعت نزدیکتر و از معصیت دورتر می کند، بنابراین روشن است که لطف فرع بر تکلیف است. یعنی خدای تعالی بندگان را خلق فرموده و آن ها را مکلف ساخته است و به ایشان اختیار عطا کرده؛ تا به اختیار خویش طریق عبودیت را در پیش گیرند و به رشد و تعالی برسند. بنابراین تکلیف بندگان به احکام شرعیه جهت رسیدن به کمال و نیز ارسال رسل و نصب امام برای هدایت خلق به سوی این هدف، هر یک لطفی جداگانه از سوی خداوند متعال است.

ص: ۳۹۳

نکته پنجم: لطف فقط مسیر را برای نیل به کمال هموار می سازد، اما انسان را به طاعت و ترک معصیت مجبور نمی کند. بنابراین لطف فقط در کسانی مؤثر است که روحیه عبودیت دارند. امّا در مورد افرادی که قلوب آن ها «كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً» (۱) باشد تأثیری نخواهد داشت.

ج) ادله قاعده لطف

@

۱- آیات

خدای تعالی می فرماید:

«كَتَبَ رَبُّكُمْ عَلَيَّ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ» ؛ (۲)

خدا رحمت را بر خود نوشته است.

چنان که پیشتر گفتیم، بر اساس این آیه، خداوند رحمت به بندگان را بر خود واجب کرده و به آن ملتزم شده است. لذا قول به وجوب رحمت بر خداوند از باب تعیین تکلیف برای خدای تعالی نیست بلکه به فرموده خود خدا مستند است، به همین جهت در آیه ای دیگر می فرماید:

«وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ» ؛ (۳)

و رحمت من همه چیز را در بر گرفته است.

این آیه نیز دلیلی روشن بر «قاعده لطف» است. بر اساس این آیه مبارکه رحمت و لطف خداوند فراگیر است؛ بر خلاف غضب الاهی که ممکن است گاهی قومی را فرا گیرد.

عمومیت لطف الاهی در آیه ای دیگر به این صورت بیان شده است.

ص: ۳۹۴

۱- ۱) . سوره بقره: آیه ۷۴.

۲- ۲) . سوره انعام: آیه ۵۴.

۳- ۳) . سوره اعراف: آیه ۱۵۶.

«اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ»؛ (۱)

خداوند نسبت به بندگان رحمت و شفقت دارد، هر که را بخواهد روزی می دهد و او توانا و مقتدر است.

این آیه از دو جهت عمومیت دارد: عمومیت در لطف و رحمت بر بندگان، و عمومیت در انواع رزق.

خدای تعالی در این آیه رزق بندگان را بر لطف خویش مترتب کرده است. این رزق انواع روزی ها-اعم از مادی و معنوی و شخصی و نوعی-را در برمی گیرد. به عبارت دیگر هر آن چه که خیر باشد و از ناحیه خدای تعالی برسد، عنوان رزق بر آن صدق می کند و از باب لطف و رحمت الاهی است. پس هدایت نیز رزق الاهی و از سر لطف خداوند متعال است. به همین جهت خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ»؛ (۲)

برماست که هدایت کنیم.

بر اساس این آیه شریفه، هدایت خلق بر خدا و هر کس که به نحوی در هدایت خلق مؤثر باشد قطعاً عامل خدای تعالی و منصوب از ناحیه اوست. هدایت خداوند متعال نیز همه مخلوقات را در برمی گیرد. در کتاب خدا آمده است:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ»؛ (۳)

بگو پروردگار ما کسی است که به هر چیزی آفرینش آن را بخشیده، سپس هدایتش کرده است.

از این آیه استفاده می شود که همه مخلوقات از ناحیه خدا هدایتی در خور شأن

ص: ۳۹۵

۱-۱. سوره شوری: آیه ۱۹.

۲-۲. سوره لیل: آیه ۱۲.

۳-۳. سوره طه: آیه ۵۰.

خود دریافت می کنند؛ پس هدایت خداوند عمومیت دارد و همه را-از اشرف مخلوقات تا پست ترین موجود-در برمی گیرد، روشن است که این هدایت، لطفی از ناحیه خداوند متعال بوده. در نتیجه لطف و رحمت خدا عام است. بدین ترتیب روشن می شود که عصمت اولیای الهی نیز لطفی از سوی خداوند متعال است لذا خدای تعالی خطاب به رسول خود می فرماید:

«وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ»؛ (۱)

و اگر فضل و رحمت خداوند شامل حال تو نمی بود گروهی از آنان همت گماشته بودند که تو را از راه دور سازند.

بر این اساس، اگر خداوند بندگان خود را حفظ نکند و لطف و هدایت او شامل حالشان نشود قطعاً گمراه خواهند شد.

خدای تعالی جهت هدایت و تربیت بندگان حجت هایی قرار داده تا آن ها را به راه درست فرا خوانند. در این راستا به بندگان مطیع و فرمانبردار وعده بهشت داده و نافرمانان را از عذاب جهنم ترسانیده است. روشن است که تکلیف بندگان و فرق نهادن بین مطیع و عاصی فرع ارسال و ابلاغ اوامر و نواهی خداوند می باشد. از این روی خدای تعالی می فرماید:

«وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا»؛ (۲)

و ما هرگز کسی را عذاب نمی کنیم مگر آن که رسولی برانگیخته باشیم.

پس تربیت و رشد و کمال بندگان لطفی از ناحیه خدا و فقط با هدایت و ابلاغ اوامر و نواهی آفریدگار میسر و ممکن است. فرق نهادن بین فرمانبردار و نافرمان، با ثواب و عقاب معنا می یابد و این همه فرع بر ارسال رسولان است. در نتیجه ارسال

ص: ۳۹۶

۱-۱. سوره نساء: آیه ۱۱۳.

۲-۲. سوره اسراء: آیه ۱۵.

رسول لطف است و این لطف برای تکلیف بندگان و قرار دادن ثواب و عقاب بر اعمال آنان، ضرورت دارد.

۲. روایات

«قاعده لطف» مبنای روایی نیز دارد، از جمله روایات این که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

□ □
لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّه إمّا ظاهراً مشهوراً وإمّا خائفاً مغموراً (مستوراً) لئلا تبطل حجج الله وبيّناته؛ (۱)

زمین هرگز از کسی که حجت خدا را اقامه کند خالی نمی شود خواه این حجت آشکار و شناخته شده باشد و خواه ترسان و ناشناس باشد تا این که حجت ها و دلایل خداوند باطل نگردد.

در فتح الباری (۲) و سایر کتب معتبره اهل سنت از جمله حلیه الاولیاء، (۳) صفه الصفوه (۴) و تهذیب الکمال فی اسماء رجال (۵) این روایت نقل شده است.

بر اساس این حدیث زمین هیچ گاه از حجت الاهی خالی نمی شود و این، به جهت آشکار شدن حجت ها و دلایل خداوند برای هدایت بندگان، و هدایت بندگان هم لطفی از سوی خداوند است پس این روایت مبنایی برای «قاعده لطف» می باشد.

این قاعده از روایات فراوان استنباط می شود که جهت رعایت اختصار از طرح و تبیین آن ها خودداری می شود. در این زمینه می توان به ابواب زیر در «کتاب الحجّه»

ص: ۳۹۷

۱-۱. نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷، شرح نهج البلاغه: ۱۸/۳۴۷، اعلام الموقعین: ۴/۱۵۰، فتح الباری: ۶/۴۹۴.

۲-۲. فتح الباری: ۶/۴۹۴.

۳-۳. حلیه الاولیاء: ۱/۸۰.

۴-۴. صفه الصفوه: ۱/۳۳۱.

۵-۵. تهذیب الکمال: ۲۴/۲۲۱.

از کتاب کافی مراجعه کرد:

۱. روایات «باب أن الأئمة هم الهداه»

□
۲. روایات «باب أن الأئمة نور الله عزوجل»

□
۳. روایات «باب أن النعمه الذی ذكره الله عزوجل فی كتابه»

۴. روایات ذیل آیه «تُمْ كَسْبُهُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ» (۱) و آیات دیگری که در آن ها سخن از «نعمت» به میان آمده است.

۳- دلایل عقلی

@

یک) نقض غرض بودن منع لطف

بر اساس حکم عقل نقض غرض خلاف حکمت است. از آن جا که خدای تعالی بندگان را برای رسیدن به کمال خلق کرده است، لذا باید مقدمات و اسباب رسیدن به این هدف را فراهم سازد، چرا که خودداری از آن نقض غرض است. مرحوم خواجه نصیر الدین طوسی در این باره می فرماید:

واللطف واجب ليحصل الغرض به؛ (۲)

لطف واجب است زیرا غرض به واسطه آن حاصل می شود.

و شیخ ابوالصلاح حلبی می نویسد:

لاتفاقنا وهم [وایاهم] علی وجوب اللطف فی حکمته سبحانه وأنه لا يختص شيئاً معيناً، وأنه غير ممتنع أن يكون وجود شجرة فی فلاة أو صخره فی جبل لطفاً لبعض المكلفين؛ (۳)

[قاعده لطف] به جهت اتفاق ما و آنان بر وجوب لطف از باب حکمت خداوند

ص: ۳۹۸

۱-۱) .سوره تکاثر: آیه ۸.

۲-۲) . کشف المراد: ۳۵۰.

۳-۳) . الکافی فی الفقه: ۶۵.

سبحان [صحیح است]. و این لطف اختصاص به شیء معینی ندارد و امتناع از این ندارد که [مثلاً] وجود درختی در بیابان یا در صخره کوه، برای برخی از مکلفین لطف باشد.

وی هم چنین می گوید:

لأن تکلیفه من دون التمكن، تکلیف ما لا یطاق... ویوضّح ذلك أنّ من صنع طعاماً لِقوم یرید حضورهم إحساناً إلیهم، فعلم أو ظنّ أنّهم لا- یأتون إلّا برسوله فلم یرسل إلیهم مع إقامته علی إرادة الحضور یرتفع الدّم كما لو أغلق الباب من دونهم. فإذا كان القديم سبحانه مریداً بالتکلیف نفع المکلف وعلم سبحانه أنّه لا یختاره... وجب علیه أن یفعل سبحانه ما یختص به ویبین للمکلف... لثبوت صفة القبح فی منع اللطف کثبوتها مع منع تمکین؛ (۱)

چرا که تکلیف بنده بدون اعطای توان امتثال، تکلیف به چیزی است که فرد طاقت آن را ندارد... و این موضوع روشن می شود آن گاه که شخصی برای احسان به قومی سفره ای باز کند و خواستار حضور ایشان باشد و بداند یا احتمال دهد که اگر کسی را برای دعوت ایشان نفرستد، به این میهمانی نخواهند آمد و اگر او با وجود این که حضور آن ها را اراده کرده بود، دعوت کننده ای به سوی ایشان نفرستد، مستحق سرزنش است چنان که وقتی در را ببندد مستحق سرزنش می شود. پس اگر خدای سبحان با تکلیف بندگان سود آن ها را اراده کرده باشد و بداند که بندگان این نفع را انتخاب نخواهند کرد... بر او واجب است که آن چه را اختصاص به این هدف دارد انجام دهد و برای مکلف تبیین کند... زیرا که قبح در منع لطف ثابت است چنان که در خودداری از اعطای توان، ثابت است.

ص: ۳۹۹

لتوقف غرض المكلف عليه وإن المرید لفعل من غيره إذا علم أنه لا يفعله إلا بفعل يفعله المرید من غير مشقه لو لم يفعله لكان ناقضاً لغرضه وهو قبيح عقلاً؛ (۱)

چرا که غرض مکلف بر آن متوقف است. و اگر کسی فعلی را از دیگری بخواهد و بداند که او این فعل را انجام نخواهد داد، مگر این که خود [مرید] فعلی را [به عنوان فراهم کردن زمینه] انجام دهد تا مکلف به اضطرار و مشقت نیفتد پس اگر مرید این کار را انجام ندهد، غرضش را نقض کرده است و آن عقلاً قبیح است.

دو) بخل یا عجز بودن منع لطف

روشن است که خداوند، مخلوقات خود را دوست می دارد و رستگاری آنان محبوب خداوند است. پس چنان چه رستگاری بندگان بر مقدمه یا مقدماتی متوقف باشد و فراهم ساختن این مقدمات مقدور باشد و خداوند از فراهم کردن آن ها خودداری کند، این امتناع مصداق عجز یا بخل خواهد بود، و حال آن که خداوند متعال از هر دو صفت منزّه است. پس فراهم ساختن مقدمات رستگاری بندگان بر خداوند سبحانه واجب است.

□
مرحوم شیخ مفید رحمه الله علیه می فرماید:

إن ما أوجبه أصحاب اللطف من اللطف إنما وجب من جهة الجود والكرم؛ (۲)

آن چه که قائلان به [قاعدۀ] لطف از لطف واجب می شمارند، وجوب آن از جهت جود و کرم است.

ص: ۴۰۰

۱-۱) . النافع يوم الحشر: ۷۵.

۲-۲) . اوائل المقالات: ۵۹.

اگر مولا به کسی قدرت بدهد و امکاناتی برای او فراهم سازد و بداند که شخص از نحوه به کارگیری آن ها در مسیر صحیح آگاه نیست و ممکن است قدرت و امکانات را در مسیر ناصحیح به کار گیرد، در این صورت بر مولا-لازم است که عبد خویش را آگاه کند، و گرنه اغراء به جهل خواهد بود و آن به حکم عقل قبیح است. مرحوم قاضی ابن براج می گوید:

□
اللطف علی الله واجب، لانه خلق الخلق وجعل فیهم الشهوه، فلو لم يفعل اللطف لزم الإغراء وذلك قبیح؛ (۱)

لطف بر خدا واجب است زیرا او خلق را آفریده و در آن ها شهوت قرار داده پس چنان چه لطف نکند اغراء [به جهل] لازم می آید و اغراء بر خداوند قبیح است و آن قبیح است و خداوند قبیح را انجام نمی دهد پس لطف واجب است.

و در مورد راه های حصول لطف می نویسد:

اللطف هو نصب الأدله وإكمال العقل وإرسال الرسل فی زمانهم وبعد انقطاعهم إبقاء الإمام لئلا ينقطع خیط غرضه؛ (۲)

لطف یعنی قراردادن دلایل، کامل کردن عقل، فرستادن رسولان در عصر خودشان و باقی گذاشتن امام بعد از انقطاع رسولان تا این که ریسمان رسانند به غرض الاهی قطع نگردد.

استدلال ابن براج از سه مقدمه تشکیل شده است که عبارتند از:

۱. خدا آفریننده خلق است.

۲. خدای تعالی در مخلوق خود شهوات و غرائزی قرار داده که اگر طریق

ص: ۴۰۱

۱- ۱). جواهر الفقه: ۲۴۷.

۲- ۲). همان.

بهره گیری صحیح از آن ها را بیان نکند، اغراء به جهل خواهد بود.

۳. اغراء به جهل عقلاً قبیح است.

از این سه مقدمه می توان نتیجه گرفت که بیان طریق بهره گیری صحیح از شهوات و غرائز که مصداق بارز لطف است، بر خداوند متعال وجوب دارد. از نظر وی این لطف به چند صورت حاصل می شود، که عبارتند از: کامل کردن عقل، نصب دلیل، ارسال رسل و ابقاء امام. پس بر خداوند واجب است که همواره یکی از این امور یا همه آن ها را محقق سازد تا لطف استمرار یابد و راه رسیدن به غرض خداوند از خلق و تکلیف قطع نشود.

چهار) وجوب لطف جهت اتمام حجت

چنان که گذشت، یکی از مصادیق لطف «نصب الأدله» است. وجود دلیل جهت اتمام حجت می باشد و بر خدا لازم است که جهت عقاب بندگان، دلایل خود را آشکار و حجت را بر ایشان تمام سازد. از این رو خدای تعالی می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾؛ (۱)

بگو حجت و برهان رسا برای خداوند است.

خداوند زمینه اطاعت را برای بندگان فراهم می سازد تا آن کس که با وجود این زمینه ها عصیان می کند از روی برهان هلاک شود و مطیع از روی برهان حیات یابد. خدای تعالی می فرماید:

﴿لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾؛ (۲)

تا هر آن کس که هلاک می شود از روی دلیل آشکار باشد و هر که حیات می یابد از روی دلیل باشد و خداوند قطعاً شنوا و داناست.

ص: ۴۰۲

۱- ۱. سوره انعام: آیه ۱۴۹.

۲- ۲. سوره انفال: آیه ۴۲.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

﴿لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا﴾؛ (۱)

تا مردم بعد از رسولان بر خدا حجت نداشته باشند و خداوند مقتدر و حکیم است.

پس برهان رسا، نصب ادله آشکار و ارسال رسل همگی برای اتمام حجت و از سر لطف خداوند است.

ج) اشکالات «قاعده لطف»

با توجه به آن چه گذشت روشن شد که «قاعده لطف» از کبری و صغرای تشکیلی یافته است، کبرای این قاعده عبارتست از این که بر اساس ادله بسیار یکی از مهمترین اهداف خلقت، بندگی اختیاری انسان و نیل او به کمال است. ضرورت وجود امام برای تحقق این هدف نیز صغرای این قاعده است. با مراجعه به آثار متکلمان برزگ اهل تسنن روشن می شود که هیچ یک از آن ها در کبرای این قاعده به صورت جدی اشکالی مطرح نکرده اند، و تمام توهّمات مطرح شده مربوط به صغرای «قاعده لطف» است.

اما اخیراً کتابی بدون ذکر نام مؤلف چاپ شده که در آن به کبرای این قاعده نیز اشکال شده است. نویسنده مجهول کتاب می گوید کبرای «قاعده لطف»، یک پیش فرض اثبات نشده است. از نظر وی غرض آفرینش نامعلوم است پس نمی توان گفت، در صورت عدم نصب امام از سوی خدا نقض غرض لازم می آید.

روشن است که ادعای این نویسنده غیر قابل توجیه و مخالف با درک عقلای بشر است. تمام افعال خداوند حکیمانه است و لازمه حکیم بودن آن است که فعل

ص: ۴۰۳

عبث از او سر نزنند. بنابراین، نویسنده یاد شده باید بتواند با ارائه دلیل، غرض از خلقت را بیان کند. اما واقعاً اگر هدف از خلقت بندگی اختیاری خلق برای رسیدن به کمال-چنان که صریح قرآن است-نباشد، چه غرض دیگری می توان برای خلقت یافت؟ حتی اشاعره-که منکر حسن و قبح عقلی هستند-نیز چنین ادعایی نکرده اند، و اجمالاً هیچ خدشه ای از سوی هیچ یک از عقلا و اندیشمندان به کبرای «قاعده لطف» نشده است، و اشکالات نوعاً متوجه صغرای آن می باشد. که در ادامه به طرح و بررسی مهمترین آن ها می پردازیم.

۱. خلوص بیشتر عمل در نبود امام

بر اساس «قاعده لطف» وجود امام الهی موجب نزدیک شدن بندگان به انجام واجبات و دور شدن آنان از معاصی است. در مقابل، متکلمان سنی مدعی هستند که اجر و پاداش انجام واجبات و ترک محرمات در نبود امام بیشتر است؛ زیرا در این صورت مشقت و اخلاص عمل بیشتر خواهد بود. عملی که با حضور امام انجام شود به جهت هموار بودن مسیر، آسان تر است. و از آن جا که ممکن است ترس از امام، مکلفین را به اطاعت و ادای کند، پس اخلاص عمل هم در حضور امام کمتر می شود. در شرح مقاصد می نویسد:

إِنَّ أداء الواجب وترك القبيح مع عدم الإمام أكثر ثواباً لكونهما أشق وأقرب إلى الإخلاص، لاحتمال انتفاء كونهما من خوف الإمام؛ (۱)

انجام واجب و ترک قبیح در نبود امام ثواب بیشتری دارد چرا که این دو در نبود امام سخت تر و به اخلاص نزدیکتر هستند زیرا احتمال این که انجام واجب و ترک قبیح از خوف امام باشد، منتفی است.

ص: ۴۰۴

مرحوم مظفر در پاسخ به این اشکال و جوهری مطرح می کند، ایشان می نویسد:

إن هذا اللطف لا يصلح للمعارضه، لأنه لطف خاص بقليل من الناس، ونصب الإمام لطف عام؛ (۱)

این لطف [یعنی بیشتر بودن ثواب] صلاحیت معارضه [با «قاعدۀ لطف»] را ندارد زیرا آن لطف خاص است برای عدۀ کمی از مردم در حالی که نصب امام لطف عام است.

سپس می فرماید:

إننا نمنع كونه لطفاً، لعدم إحاطه غير الإمام بجهات الإخلاص فلا يحصل الإخلاص التام بدون الإمام، للحاجه إلى تعليمه وإرشاده، مع أن من لا يخالف الأوامر والنواهي مع عدم الإمام، لا يتفاوت حاله في الإخلاص بين وجود الإمام وعدمه، ضروره أنه يوافق التكاليف بالطبع والطوع، لا- بالخوف البته، بلا- فرق بين حالتی وجود الإمام وعدمه، بل هو مع الإمام أقرب إلى الإخلاص اقتداء به وسلوكاً لتهجه؛ (۲)

غیر امام به جهات اخلاص احاطه ندارد. پس اخلاص تام بدون امام حاصل نمی شود؛ چرا که [شناخت جهات اخلاص] به تعلیم و ارشاد امام نیاز دارد. به علاوه کسی که در نبود امام نیز با اوامر و نواهی مخالفت نمی کند. وجود یا عدم امام تفاوتی در اخلاص وی ایجاد نمی کند. زیرا چنین کسی تکالیف را از روی خضوع، تسلیم و اطاعت انجام می دهد نه از سر ترس. پس برای او هیچ یک از حالات وجود یا عدم امام فرق نمی کند بلکه عمل چنین شخصی با وجود امام به اخلاص نزدیکتر است به جهت اقتداء به امام و سلوک در راه او.

ص: ۴۰۵

۱-۱ . دلائل الصدق: ۴/۲۵۳.

۲-۲ . همان: ۴/۲۵۳-۲۵۴.

و با این بیان، شبهه مذکور دفع می شود، و خلاصه کلام این که:

با وجود امام اخلاص در اعمال بیشتر است، زیرا با پیاده کردن ارشادات او و تأسی به او انجام می شود، پس لطف در وجود است نه در عدم.

و چنان چه کسی با عدم وجود امام احکام شرعیه را از واجبات و محرمات مخلصانه به جا بیاورد، پس بین وجود و عدم امام فرقی نخواهد بود، چرا که اعمال را به درستی و با عبودیت و خضوع در برابر خدا انجام داده است.

به علاوه انجام تکالیف به خاطر ترس از امام هنگامی است که مصداق امام و حاکم یکی باشد. و بحث ما در وجود مطلق امام است.

۲. تعدد راه های لطف

چنان که گفتیم وجود امام راه را برای رسیدن بندگان به کمال هموار می سازد؛ پس لطف است. متکلمان سنی در مقابل گفته اند که ارسال رسول و نصب امام یکی از مصادیق لطف می باشد و خداوند قادر است لطفش را از راه های دیگر شامل حال بندگان کند، بنابراین وجوب لطف با ضرورت نصب امام تلازم ندارد. در شرح مقاصد می نویسد:

فإنما يجب لو لم يقيم لطف آخر مقامه كالعصمه مثلاً فلم لا- يجوز أن يكون زمان يكون الناس فيه معصومين مستغنين عن الإمام؟ والقول بأننا نعلم قطعاً أن اللطف الذي يحصل بالإمام لا- يحصل لغيره، مجرد دعوى ربما تعارض بأننا نعلم قطعاً جواز حصوله لغيره؛ (۱)

پس نصب امام واجب است، اگر لطف دیگری جایگزین آن نشود. مثلاً لطفی مثل عصمت چه دلیلی بر عدم جواز این سخن هست که زمانی بیاید که مردم در

ص: ۴۰۶

آن معصوم و بی نیاز از امام باشند و قول به این که ما قطعاً می دانیم لطفی که به واسطه وجود امام حاصل می شود با غیر آن هرگز حاصل نمی شود، صرف ادعا است. که برابری و معارضه می کند با این ادعا که ما قطعاً می دانیم که حصول این لطف از طرق دیگر هم ممکن است.

این اشکال فرع بر آن است که جهت لطف بودن امام با لطف بودن امر دیگر یکسان باشد. در صورتی که ابعاد و آثار وجودی امام متعدد است. آثاری که بر وجود امام مترتب است فقط به نفس نبوی و نفس ولوی اختصاص دارد و از موجود دیگری این آثار ظاهر نمی شود، مثلاً دسترسی به حقایق احکام و اسرار شریعت از آثار وجودی امام است و کسی غیر از امام نمی تواند حقائق و اسرار احکام و شریعت را بیان کند، و تنها امام است که می تواند اُمت را از تحیّر و شک خارج سازد و به منزله قلب تپنده جامعه به آن حیات بخشد. مرحوم کلینی از یونس بن یعقوب نقل می کند:

□
كان عند أبي عبد الله

عليه السلام

جماعه من أصحابه منهم حمران بن أعين

ومحمد بن النعمان وهشام بن سالم والطيار وجماعه فيهم هشام بن الحكم،

□
وهو شاب فقال أبو عبد الله

عليه السلام

□
: يا هشام ألا تخبرني كيف صنعت بعمر بن عبيد وكيف سألته؟ فقال هشام: يا بن رسول الله، إني أجلك وأستحييك ولا يعمل لسانی بین یدیک. فقال أبو عبد الله

عليه الصلاة والسلام:

إذا أمرتكم بشيء فافعلوا. قال هشام: بلغني ما كان فيه عمرو بن عبيد وجلوسه في مسجد البصره فعظم ذلك عليّ فخرجت إليه ودخلت البصره يوم الجمعة فأتيت مسجد البصره فإذا أنا بحلقه كبيره فيها عمرو بن عبيد وعليه شمله سوداء متزراً بها من صوف وشمله مرتدياً بها والناس يسألونه، فاستفرجت الناس فأفرجوا لي ثم قعدت في آخر القوم على ركبتى ثم قلت: أيها العالم إني رجل غريب تأذن لي في مسأله؟

فقال: لى: نعم. فقلت له: ألك عين؟ فقال: يا بنى، أى شىء هذا من السؤال؟ وشىء تراه كيف تسأل عنه؟ فقلت: هكذا مسألتى. فقال: يا بنى سل وإن كانت مسألتك حمقاء. فقلت: أجبني فيها. فقال لى: سل. قلت: ألك عين؟ قال: نعم. قلت: فما تصنع بها؟ قال: أرى بها الألوان والأشخاص. قلت: فلك أنف؟ قال: نعم فما تصنع به؟ قال: أشم به الرائحة. قلت: ألك فم؟ قال: نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال: أذوق به الطعم. قلت: فلك اذن؟ قال: نعم. قلت: فما تصنع بها؟ قال: أسمع بها الصوت. قلت: ألك قلب؟ قال: نعم. قلت: فما تصنع به؟ قال: اميز به كل ما ورد على هذه الجوارح والحواس. قلت: أو ليس فى هذه الجوارح غنى عن القلب؟ فقال: لا. قلت: وكيف ذلك وهى صحيحه سليمه؟ قال: يا بنى، إن الجوارح إذا شكّت فى شىء شمته أو رأته أو ذاقته أو سمعته ردّته إلى القلب فيستيقن اليقين ويبطل الشك. قال هشام: فقلت له: فإنّما أقام الله القلب لشك الجوارح؟ قال: نعم. قلت: لا بد من القلب وإلّا لم يستيقن الجوارح؟ قال: نعم. فقلت له: يا أبا مروان، فالله تبارك وتعالى لم يترك جوارحك حتى جعل لها إماماً يصحح لها الصحيح ويتقن به ما شكّ فيه، ويترك هذا الخلق كلهم فى حيرتهم وشكهم واختلافهم لا يقيم لهم إماماً يردون إليه شكهم وحيرتهم ويقيم لك إماماً لجوارحك تردّ إليه حيرتك وشكك. قال: فسكت ولم يقل لى شيئاً. ثم التفت إلى فقال لى: أنت هشام بن الحكم؟ فقلت: لا! قال: أمن جلسائه؟ قلت: لا. قال: فمن أين أنت؟ قال: قلت: من أهل الكوفه. قال: فأنت إذاً هو. ثم ضمّنى إليه وأعدنى فى مجلسه وزال عن مجلسه وما نطق حتى قمت.

□
قال: فضحك أبو عبد الله

عليه السلام

وقال: يا هشام، من علمك هذا؟ قلت:

ص: ٤٠٨

: هذا والله مكتوب في صحف إبراهيم وموسى؛ (١)

به همراه عده ای از اصحاب امام صادق علیه السلام در خدمت ایشان بودیم از جمله حمران بن اعین، محمّد بن النعمان، (٢) هشام بن سالم، طیار و گروه دیگری که هشام بن حکم جوان نیز در بین آن ها بود. امام صادق علیه السلام فرمود: ای هشام آیا نقل نمی کنی که با عمرو بن عبید چه کردی و از او چه پرسیدی؟ هشام عرض کرد: ای فرزند رسول خدا من از بزرگی شأن شما حیا می کنم و نزد شما زبانم را یارای سخن گفتن نیست. امام صادق علیه السلام فرمود: هر گاه ما دستوری به شما دادیم، اطاعت کنید و آن را انجام دهید. هشام عرض کرد: خبر جایگاه عمرو بن عبید و جلسه وی در مسجد بصره به من رسید و بر من گران آمد. پس به سوی او حرکت کردم و روز جمعه وارد بصره شدم. (٣) به مسجد بصره رفتم. دیدم جمعیت زیادی دور عمر بن عبید جمع شده اند. او یک پارچه مشکی بر دوش انداخته بود و پارچه پشمی سیاهی نیز به خود بسته بود و مردم از او سؤال می کردند. از آن جماعت جا طلب کردم. ایشان برای من جا باز کردند و من در انتهای جمعیت بر روی زانوهایم نشستم. آن گاه گفتم: ای عالم من مردی غریب آیا به من اجازه سؤالی کردن می دهی؟ گفت: بله. پرسیدم: آیا تو چشم داری؟ گفت: پسر من این چه سؤال است که می پرسی؟ آیا از آن چه که می بینی سؤال می کنی؟ گفتم: سؤال من این چنین است گفت: هر چند سؤال تو احمقانه است امّا بپرس. گفتم: آیا پاسخ سؤال مرا می دهی؟ گفت: بپرس. گفتم: آیا تو چشم داری؟

ص: ٤٠٩

١-١ . کافی: ١/١٧٠.

٢-٢ . مراد مؤمن الطاق است.

٣-٣ . معلوم است که هشام از شهر دیگری برای مقابله با عمرو بن عبید به بصره رفته است.

گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: رنگ ها و اشخاص را با آن می بینم. گفتم: آیا بینی داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن بوها را استشمام می کنم. گفتم: آیا دهان داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: با آن طعم ها را می چشم. گفتم: آیا گوش داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: صداها را با آن می شنوم. گفتم: آیا قلب داری؟ گفت: بله. گفتم: با آن چه می کنی؟ گفت: هر آن چه که به واسطه این حواس و اعضاء دریافت می دارم با آن تشخیص می دهم. گفتم: آیا این اعضا از قلب بی نیاز نیستند؟ گفت: نه. گفتم: این چه طور ممکن است؟ در حالی که اعضاء صحیح و سالم هستند. گفت: پسرم وقتی هر یک از این اعضا در آن چه می بوید یا می بیند یا می چشد یا می شنود، شک کند آن را به قلب ارجاع می دهد تا یقین برایش حاصل شود و شکش از بین برود. هشام گوید: گفتم: پس خداوند قلب را برای رفع شک اعضاء قرار داده است؟ گفت: بله، گفتم: پس حتماً باید قلب باشد و الاً اعضا به یقین نمی رسند؟ گفت: بله. گفتم: ای ابا مروان (۱) پس خداوند اعضاء بدن تو را رها نکرده و برای آن ها امامی قرار داده که به واسطه آن درستی امور صحیح را بداند و شکش به یقین تبدیل شود با این حال [معتقدی که] همه این بندگان را در حیرت و شک و اختلاف واگذارده و برای آن ها امامی قرار نداده که در موارد شک و حیرت به او مراجعه کنند ولی برای اعضاء بدن تو امامی قرار داده که حیرت و شک خود را به آن ارجاع دهی؟

هشام می گوید: عمرو بن عبید ساکت شد و هیچ پاسخی به من نداد. سپس رو به من کرد و گفت: آیا تو هشام بن حکم هستی؟ گفتم: نه گفت: آیا همنشین و هم جلسۀ او هستی؟ گفتم: نه گفت: از کجا آمده ای؟ گفتم: اهل کوفه هستم. گفت: در

ص: ۴۱۰

این صورت تو هشام بن حکم هستی. سپس مرا نزد خود برد و در جایگاهش نشانید و مجلس در سکوت گذشت و او هیچ نگفت تا من برخاستم. [راوی] گوید: امام صادق علیه السلام در این هنگام خندید و فرمود: ای هشام این استدلال را چه کسی به تو یاد داده است؟ گفتم: آن را از شما فرا گرفتم و منسجم ساختم. امام صادق علیه السلام فرمود: به خدا این استدلال در صحف ابراهیم و موسی علی نبینا و آله و علیهما السلام مکتوب است.

پس ضرورت نصب امام از سوی خدا جهت رفع اختلاف، حیرت و شک در جامعه ضروری است.

اما تفتازانی می گوید این مشکل با عصمت همه جامعه نیز قابل حل است و خداوند می تواند به جای نصب امام به همه بندگان عصمت دهد. در پاسخ می گوئیم:

اولاً: در عالم واقع، خدای تعالی همه انسان ها را معصوم خلق نکرده است. و بحث ما به واقع نظر دارد.

ثانیاً: سخن تفتازانی نوعی تعیین تکلیف برای خدا است. اراده خداوند بر آن تعلق گرفته که موجوداتی جائز الخطا و مختار خلق کند، دواعی مختلف در آن ها قرار دهد و آن ها را تکلیف و امتحان نماید. و در این شرایط است که نصب امام بر خدا ضرورت می یابد.

به علاوه خود تفتازانی و دیگر متکلمان سنی، در مقام اثبات وجوب گزینش امام توسط مردم، مسأله جلب منافع و دفع مضرات را مطرح می کنند. این موضوع از این واقعیت حکایت دارد که اهل سنت فرض عصمت خلق را منتفی می دانند. به همین جهت معتقدند که وجود امام، برای اقامه حدود، قصاص، اخذ حق مظلوم از ظالم و غیره لازم است. اگر همه معصوم باشند دیگر چه فرقی بین امام و مأموم خواهد بود؟ چه نیازی به امام هست؟ اجرای حدود و قصاص به چه معناست؟

در نتیجه روشن است که انظار ارائه شده باید ناظر به واقع باشد و الا بحث امامت از اساس بی معنا خواهد بود.

۳. عدم شمول لطف بر عموم بندگان

اگر هدف خداوند از خلقت انسان ها هدایت و حرکت آن ها به سوی کمال باشد، لازم است که این لطف شامل حال عموم مردم گردد. امّا لازمه تحقق این لطف از طریق ارسال رسل و نصب امامان، محرومیت بسیاری از انسان ها از آن خواهد بود؛ زیرا می دانیم که خداوند متعال در هر عصری، رسولان خود را در محیط خاصی مبعوث کرده است و عده محدودی از این لطف بهره مند شده اند. به عنوان مثال پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در جزیره العرب مبعوث شده است و اگر بعثت ایشان از سر لطف واجب باشد. این لطف شامل حال مردم آن دیار گردید و دیگران از آن محروم بوده اند. حال سؤال این است که آیا لطف به مردم سرزمین های دیگر بر خداوند واجب نبوده است؟ و اگر واجب بوده پس چرا خدای تعالی آنان را محروم ساخته است؟

روشن است که این اشکال صرفاً یک ادعای بی دلیل است؛ چرا که هر چند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در سرزمین حجاز مبعوث شدند، امّا زمینه برای آگاهی مردم سایر سرزمین ها از رسالت ایشان فراهم بود.

حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله در حالی مبعوث شدند که کتب آسمانی گذشته پیروان خویش را به بعثت ایشان نوید داده بودند، بنابراین اهل کتاب به خوبی از آمدن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاهی داشتند، حتی بر اساس تواریخ مسلم و روایات صحیح، بسیاری از اهل کتاب-به خصوص عالمان ایشان-در انتظار آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بودند.

هم چنین از آن جا که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه مبعوث شدند، امکان

ابلاغ رسالت ایشان به مشرکان سایر سرزمین ها نیز وجود داشت، چرا که آنان حداقل برای زیارت بت هایی- که در کعبه نصب شده بود- به مکه سفر می کردند. به علاوه حجاز یک مرکز تجاری مهم بود، لذا کاروان های تجاری از سرزمین های مختلف جهت خرید و فروش به این مرکز آمد و شد می کردند و یا به جهت مرکزیت سرزمین حجاز، این سرزمین مسیر عبور کاروان های مختلف بود. به عبارت دیگر سرزمین حجاز در آن روزگار ام القریٰ بوده است و این همه حکایت از آن دارد که بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آن سرزمین امری حکیمانه بوده است.

□
صرف نظر از موقعیت حجاز، پس از تثبیت اسلام در آن سرزمین، رسول خدا صلی الله علیه و آله به سران دولت های بزرگ آن عصر یعنی امپراطوری روم و ایران نامه نوشتند و آن ها و قومشان را به اسلام دعوت کردند. (۱)

□
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر نامه نگاری با سران دولت های آن روزگار، نمایندگانی هم به برخی سرزمین ها فرستادند، از جمله می توان به سفر امیرالمؤمنین علیه السلام به یمن اشاره کرد. حضرت امیر در این سفر موفق شدند در طی چند جلسه و ایراد چند خطبه، مردم آن سامان را به دین اسلام مشرف سازند.

در اقدامی دیگر قرآن به عنوان کتاب آسمانی مسلمانان به سایر بلاد ارسال شد.

□
افرادی که از سرزمین های مختلف برای ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله به حجاز می آمدند، پس از تشریف به اسلام عملاً نقش سفیران آن حضرت را ایفا می کردند. و خلاصه، بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجاز از روی حکمت و مطابق با هدف خداوند متعال بوده است.

پس روشن است که خداوند متعال نقض غرض نمی کند و هر آن چه در مسیر

ص: ۴۱۳

□
(۱- ۱). متن نامه های پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به سرزمین های مختلف در کتاب مکاتیب الرسول گردآوری شده است.

تحقق غرض الاهی مؤثر باشد، انجام می دهد. خدای تعالی می فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾؛ (۱)

به تحقیق ما در هر امتی رسولی مبعوث کردیم.

و در آیه ای دیگر می فرماید:

﴿وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا﴾؛ (۲)

و اگر می خواستیم در هر قریه ای پیامبری می فرستادیم.

بر اساس این آیه شریفه چنان چه اتمام حجت الاهی به برانگیخته شدن پیامبران الاهی در هر سرزمینی مشروط بود قطعاً خداوند این کار را می کرد، چرا که ذات مقدس پروردگار می فرماید:

﴿وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا﴾؛ (۳)

ما هرگز [قومی را] معذب نمی سازیم تا این که رسولی [جهت اتمام حجت بر ایشان] مبعوث گردانیم.

بدیهی است که بدون ارسال رسل حجت بر بندگان تمام نمی شود و جای سؤال و اعتراض برای بندگان باقی می ماند، خدای تعالی می فرماید:

﴿وَقَالُوا لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ مِنْ رَبِّهِ أَوَلَمْ تَأْتِنِهِمْ بَيِّنَةٌ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ * وَ لَوْ أَنَا أَهْلَكْنَاهُمْ بِعَذَابٍ مِنْ قَبْلِهِ لَقَالُوا رَبَّنَا لَوْلَا أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَىٰ﴾؛ (۴)

گفتند چرا (رسول خدا صلی الله علیه وآله) آیه ای از جانب پروردگارش برای ما

ص: ۴۱۴

۱-۱. سوره نحل: آیه ۳۶.

۲-۲. سوره فرقان: آیه ۵۱.

۳-۳. سوره اسراء: آیه ۱۵.

۴-۴. سوره طه: آیه ۱۳۳-۱۳۴.

نمی آورد؟ آیا آیات روشن کتب پیشین برای آنان نیامد؟* اگر ما آنان را پیش از (فرستادن پیامبر) با عذابى هلاک می کردیم البته می گفتند پروردگارا چرا بر ما رسولى نفرستادى تا از آیات تو پیروى کنیم پیش از آن که خوار و ذلیل شویم.

با توجه به این آیه خداوند راه هر گونه عذرى را بر بندگان بسته است، از این رو می فرماید:

﴿قُلْ فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾؛ (۱)

بگو پس برهان رسا از آن خداوند است.

از امام صادق علیه السلام در مورد این آیه سؤال شد، حضرتش فرمودند:

﴿إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ لِلْعَبِيدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: عَبْدِي أَكُنْتَ عَالِمًا؟ فَإِنْ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ لَهُ: أَفَلَا عَمِلْتَ بِمَا عَلِمْتَ؟ وَإِنْ قَالَ: كُنْتُ جَاهِلًا، قَالَ لَهُ: أَفَلَا تَعَلَّمْتَ حَتَّى تَعْمَلَ؟ فَيُخَصَّمُهُ، فَتَلْكَ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ﴾؛ (۲)

همانا خدای تعالی در روز قیامت به بنده می گوید: بنده من آیا تو عالم بودی؟ پس اگر گوید: بله خداوند به او می فرماید: پس چرا به آن چه می دانستی عمل نکردی؟ و چنان چه بگوید: من جاهل بودم به او می فرماید: پس چرا یاد نگرفتی تا عمل کنی؟ پس خدا او را شکست می دهد. و این است برهان رسای خداوند.

حاصل آن که خداوند متعال، ابتدا حجت را بر بندگان تمام می کند، سپس ایشان را مورد بازخواست قرار می دهد. اما برای اتمام حجت لزوماً به ارسال رسول به تمام سرزمین ها نیاز نیست بلکه رسیدن پیام رسولان به مردم سرزمین های گوناگون برای اتمام حجت کافی است. در مورد رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنان که گفتیم- این مهم تحقق یافته بود. یعنی با بعثت ایشان در سرزمین حجاز زمینه برای نشر رسالت

ص: ۴۱۵

۱-۱. سوره انعام: آیه ۱۴۹.

۲-۲. امالی مفید: ۲۲۷، امالی طوسی: ۹، تفسیر نور الثقلین: ۱/۷۷۶.

ایشان به خوبی آماده بود و افراد مختلفی از سرزمین های دور و نزدیک- هر یک جهت کاری- به قصد حجاز سفر می کردند یا این سرزمین را محل عبور خویش قرار می دادند، این افراد در ملاقات با رسول خدا صلی الله علیه و آله از انفاس قدسی حضرتش بهره می بردند و تحت تأثیر خلق و خوی استثنایی ایشان و یا با شنیدن آیات قرآن منقلب می شدند و به عنوان سفیران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می کردند. مگر کسانی که قلوبشان همچون سنگ است.

توجه به این نکته هم ضروری است که حجّت خدا به منزله کعبه است، پس چنان که رفتن به سوی کعبه وظیفه بندگان است؛ همین طور شتافتن به سوی حجت خدا جهت یاد گرفتن اوامر و نواهی الاهی و عمل به آن ها بر همه کسانی که از وجود حجت آگاهی یافته اند، واجب است. اما حجت خداوند موظف نیست به سراغ مردم برود. در نتیجه کسی که روحیه تسلیم و پذیرش داشته باشد با مراجعه به حجت خدا تکلیف خود را مشخص می سازد، و آن که طریق عناد و سرکشی را می پیماید، از نعمت هدایت و لطف الاهی بی بهره خواهد بود حتی اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به در خانه او برود!

هم چنین، همواره مشکلاتی وجود دارد که مانع از بهره مندی همگان از الطاف الاهی می شود، اما رفع موانع خارجی بر عهده خدای تعالی نیست و از «قاعده لطف» نیز چنین استفاده ای نمی شود؛ پس ممکن است برای عده ای به دلیل وجود برخی موانع هرگز حجت تمام نگردد. به عنوان مثال جنگ هایی که مشرکان علیه رسول خدا صلی الله علیه و آله به راه انداختند، مانع بسیار مهمی برای نشر رسالت حضرت خاتم الانبیاء بود، در چنین شرایطی اگر موانع طوری باشد که واقعاً به جهت وجود آن ها از رسیدن به آن حضرت محروم بشوند، مسلماً این عده معذور خواهند بود، خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا* إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لَا يَسِدُّ تَطْيَعُونَ حِيلَهُ وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا* فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا غَفُورًا»؛ (۱)

آنان که هنگام قبض روح، ظالم و ستمگر بمیرند، فرشتگان از آن‌ها می‌پرسند در چه کاری بودید؟ می‌گویند، ما در زمین مستضعف بودیم. فرشتگان می‌گویند، آیا زمین خدا پهناور نبود که در آن سفر کنید؟ پس مأوای ایشان جهنم است و بازگشت آن‌ها به جایگاه بسیار بدی است. مگر آن گروه از مردان و زنان و کودکان که به راستی ناتوان بودند و گریز و چاره‌ای نداشتند و راهی برای نجات خود نمی‌یافتند. پس باشد که خداوند گناهانشان را ببخشد و خداوند بخشنده و آمرزنده است.

۴. غیبت امام

بر اساس قاعده لطف وجود امام هنگامی لطف خواهد بود که امام ظاهر و مبسوط الید باشد تا بتواند مردم را به اصلاح آورد و از فساد دور کند، پس وجود امام غائبی که در امور بندگان تصرف نمی‌کند لطف نخواهد بود. جرجانی در شرح مواقف می‌نویسد:

إِنَّ اللطف الذى ذكرتموه إنما يحصل بإمام ظاهر قاهر يُرجى ثوابه ويخشى عقابه، يدعو الناس إلى الطاعات ويزجرهم عن المعاصى بإقامه الحدود والقصاص وينتصف للمظلوم من الظالم وأنتم لا توجبونه

ص: ۴۱۷

على الله كما في هذا الزمان الذي نحن فيه، فالذي توجبونه وهو الإمام المعصوم المختفى ليس بلطف إذ لا- يتصور منه مع الإختفاء تقريب الناس إلى الصلاح وتبعيدهم عن الفساد؛ (١)

لطفی که شما می گوئید با وجود امامی حاصل می شود که ظاهر و دارای قدرت باشد، امید پاداش از او برود و از عقاب وی ترسیده شود، با اقامه حدود و قصاص مردم را به فرمانبرداری بخواند و از گناهان باز دارد و داد مظلوم را از ظالم باز ستاند در حالی که شما چنین چیزی را بر خدا واجب نمی دانید چنان که ما در این زمان با آن مواجه هستیم. پس آن چه را که شما واجب می دانید-یعنی وجود امام معصوم غائب-لطف نیست؛ چرا که با وجود غیبت امام تصور نمی رود که او مردم را به صلاح نزدیک و از فساد دور سازد.

تفتازانی هم می گوید:

وأيضاً، إنما يكون منفعه ولطفاً واجباً إذا كان ظاهراً قاهراً زاجراً عن القبائح قادراً على تنفيذ الأحكام وإعلاء لواء الإسلام وهذا ليس بلازم عندكم، فالإمام الذي ادعيتم وجوبه ليس بلطف، والذي هو لطف ليس بواجب؛ (٢)

هم چنین وجود امام هنگامی دارای منفعت و لطف واجب است که ظاهر و توانمند باشد، از زشتی ها باز دارد و به برپائی احکام و برافراشتن پرچم اسلام قادر باشد در حالی که نزد شما این امور لازم نیست و امامی که شما وجوب او را ادعا می کنید لطف نیست و چنان چه لطف باشد، واجب نیست.

همو در شرح عقاید نسفیه می نویسد:

ص: ٤١٨

١-١ . شرح مواقف: ٨/٣٤٨، مواقف: ٣/٥٧٧.

٢-٢ . شرح مقاصد: ٢/٢٧٦.

و شیعه پاسخ می دهد که وجود امام لطف است و فرقی نمی کند که او در امور تصرّف کند یا تصرّف نکند [این قول مستند است] بر آن چه از علی [علیه السلام] نقل شده که فرمودند: «زمین هیچ گاه از کسی که حجت خدا را اقامه کند خالی نمی شود، خواه این حجت آشکار و شناخته شده باشد و خواه ترسان و ناشناس باشد تا این که حجت ها و دلایل خداوند باطل نگردد» و تصرّف آشکار امام لطفی دیگر است که به جهت سوء اختیار بندگان از دست رفته است و هنگامی که او را ترسانند و از یاری امام دست برداشتند خود را از لطف محروم کردند.

تفتازانی در مقابل پاسخ شیعه، می گوید:

وردّ أولاً: بأننا لا- نسلم أن وجوده بدون التصرف لطف... ثانياً: بأنه ينبغي أن يظهر لأوليائه الذين يبذلون الأرواح والأموال محبته؛ (۱)

اولاً: این پاسخ مردود است؛ چرا که ما قبول نداریم وجود امام بدون تصرّف لطف باشد... ثانياً: در این صورت شایسته است امام برای یاران خود- که از روح و مالشان را در راه محبت او بذل می کنند- ظاهر شود.

قسمت اول کلام تفتازانی در واقع اشکال به قول شیعه نیست، بلکه عدم قبول حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام است. این در حالی است که حدیث یاد شده در منابع حدیثی اهل سنت هم آمده است و چنان که پیشتر گفتیم، ابن حجر عسقلانی این روایت را از اقوال صحیح شمرده است. و ابن قیم (۲) می گوید: «این حدیث از احادیثی است که از علی [علیه السلام] رسیده است». (۳)

ص: ۴۲۰

۱-۱. همان.

۲-۲. ابن قیم از شاگردان ابن تیمیه و بسیار متعصب است.

۳-۳. اعلام الموقعین: ۴/۱۵۰، ر. ک: حلیه الاولیاء: ۱/۸۰، تذکره الخواص: ۱۳۲، کنز العمال: ۱۰/۲۶۳، لا تخلو الأرض من قائم لله بحجة لئلا تبطل حجج الله وبيئاته... .

بنابراین قول شیعیان مستند به حدیثی است که در کتب فریقین آمده است و ردّ و عدم قبول آن نیازمند دلیل است.

بر اساس حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام، یکی از جهات ارسال رسولان و نصب امامان از سوی خدا اتمام حجت بر خلق است، و این مهم به صرف فرستادن رسول یا نصب امام حاصل می شود؛ پس از آن اگر مردم او را پذیرفتند و در برابر او تسلیم شدند می توانند از وجودش فیض برند و بهره مند شوند، و چنان چه با او مخالفت کنند خود از برکات وی محروم خواهند شد. به همین جهت است که خدای تعالی از قول کافران می گوید:

«لَوْلَا أَرْسَلْنَا إِلَيْنَا رَسُولًا فَتَتَّبِعَ آيَاتِكَ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ وَنَخْزَى»؛ (۱)

اگر رسول به سوی ما می فرستادی پس ما پیش از آن که خوار و ذلیل شویم از آیات تو تبعیت می کردیم.

پس خدای تعالی حجت های خود را به سوی مردم می فرستد و در مقابل منکران می فرماید:

«لَيْلًا يَكُونُ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا»؛ (۲)

تا مردم بعد از رسولان بر خدا حجت نداشته باشند و خداوند مقتدر و حکیم است.

و نیز می فرماید:

«لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ»؛ (۳)

تا هر آن کس که هلاک می شود از روی دلیل آشکار باشد و هر که حیات می یابد از روی دلیل باشد و خداوند قطعاً شنوا و داناست.

ص: ۴۲۱

۱-۱. سوره طه: آیه ۱۳۴.

۲-۲. سوره نساء: آیه ۱۶۵.

۳-۳. سوره انفال: آیه ۴۲.

پس صرف ارسال رسول یا نصب امام، حجت را بر بندگان تمام و عذر کافران را قطع می کند؛ تا سعادت و شقاوت انسان ها به اختیار خودشان باشد. و این بهترین لطف خداوند بر بشر است.

و سپس بر قول تفتازانی که می گوید: «صرف وجود امام بدون تصرف او لطف نیست» نقض های فراوانی در قرآن وجود دارد که وی قطعاً نمی تواند به آن ها ملتزم شود، پیامبران زیادی از بنی اسرائیل در آغاز بعثت خود کشته شدند و این کشتار هرگز مانع از آن نشد که خداوند رسولانش را به سوی آن ها بفرستد. تفتازانی باید پاسخ دهد که هدف خداوند از ارسال این رسولان چه بود؟ در حالی که خدا قطعاً به کشته شدن آن ها علم داشت.

هم چنین غایب شدن حجج الاهی در بین انبیاء پیشین نیز سابقه داشته است. خدای تعالی در مورد حضرت یونس می فرماید:

«وَإِنَّ يُونُسَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * إِذْ أَبَقَ إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ * فَسَاهَمَ فَأَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ * فَالتَقَمَهُ الْحُوتُ وَهُوَ مُلِيمٌ * فَلَوْلَا أَنَّهُ
كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ * لَلَبِثَ فِي بَطْنِهِ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ» ؛ (۱)

و یونس یکی از رسولان خدا بود* چون به کشتی پر جمعیتی گریخت* پس با آنان قرعه زد و قرعه به نام او افتاد* و ماهی عظیمی او را به کام فرو برد، در حالی که مورد ملامت بود* و اگر او از تسبیح کنندگان نبود* تا قیامت در شکم ماهی می ماند.

بنابراین اگر تفتازانی و عالمان سنی بتوانند به عبث بودن ارسال رسولانی که به دست مردم کشته شدند و یا به عبث بودن نبوت یونس که مدتی از قوم خود غائب بود

ص: ۴۲۲

ملتزم شوند، می توانند ادعا کنند که وجود امام غائب لطف نیست! و حال آن که آنان هرگز ارسال رسولانِ بنی اسرائیل و نبوت یونس را عبث نمی دانند؛ پس نمی توانند نصب امام را در صورت غیبت او، عبث بشمارند.

در تاریخ و روایات فریقین نیز شواهدی بر سخن خواجه که فرمود: «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر وعدمه منّا» وجود دارد:

حضرت امام حسن عسکری علیه السلام از امامان الاهی است که مردم به دلیل کوتاهی در حق ایشان از برکات تصرفاتشان در امور خود محروم بودند، آن حضرت تمام عمر مبارک خود را در سامرا تحت نظر حاکمیت و یا در زندان گذراندند. حتی از روزی که با پدر بزرگوار خود وارد سامرا شدند برای انجام مناسک حج نیز اجازه نیافتند و جز تعداد اندکی با حضرتش تماس نداشتند. در الفصول المهمه می نویسد:

قحط الناس بسرّ من رأی [فی زمن المعتمد] قحطاً شديداً [والإمام فی السجن] فأمر الخليفة المعتمد على الله ابن المتوكل بخروج الناس إلى الاستسقاء فخرجوا ثلاثة أيام يستسقون ويدعون فلم يسقوا، فخرج الجاثليق في اليوم الرابع إلى الصحراء وخرج معه النصارى والرهبان وكان فيهم راهب كلّمنا مدّ يده إلى السماء ورفعها هطلت بالمطر، ثم خرجوا في اليوم الثاني وفعّلوا كفعلهم أول يوم فهطلت السماء بالمطر وسقوا سقياً شديداً حتى استغنوا فعجب الناس من ذلك والشك و صفا بعضهم إلى دين النصرانيه فشقّ ذلك على الخليفة فأنفذ إلى صالح بن وصيف أن أخرج أبا محمّد الحسن بن عليّ من السجن واثنتي به، فلما حضر أبو محمّد الحسن [عليه السلام] عند الخليفة قال له أدرك امه جدك محمّد [صليّ الله عليه وآله] فيما لحق بعضهم من هذه النازله فقال أبو محمّد: دعهم يخرجون غداً اليوم الثالث قال: قد استعفى الناس من المطر

واستكفوا، فما فائده خروجهم؟ قال: لازيل الشك عن الناس وما وقعوا فيه من هذه الورطه التي افسدوا فيها عقولاً ضعيفه.

فأمر الخليفه الجاثليق والرهبان يخرجوا أيضاً فى اليوم الثالث على جارى عادتهم وأن يخرجوا الناس، فخرج النصارى وخرج لهم أبو محمّد الحسن ومعه خلق كثير، فوقف النصارى على جارى عادتهم يستسقون إلاًذلك الراهب مدّ يديه رافعاً لهما إلى السماء ورفعت النصارى والرهبان أيديهم على جارى عادتهم فغميت السماء فى الوقت ونزل المطر، فأمر أبو محمّد الحسن القبض على يد الراهب وأخذ ما فيها فإذا بين أصابعها عظم آدمى فأخذه أبو محمّد الحسن ولّفه فى خرقة وقال [له] استسق، فانكشف السحاب وانقشع الغيم وطلعت الشمس، فتعجب الناس من ذلك وقال الخليفه: ما هذا يا أبا محمّد؟ فقال: [هذا] عظم نبى من أنبياء الله عزوجل ظفر به هؤلاء من بعض قبور الأنبياء وما كشف عن عظم نبى تحت السماء إلاًهطلت بالمطر، واستحسنوا ذلك فامتحنوه فوجدوه كما قال، فرجع أبو محمّد الحسن إلى داره بسرّ من رأى وقد أزال عن الناس هذه الشبهه، وقد سرّ الخليفه والمسلمين ذلك؛ (1)

در زمان معتمد مردم سُيِّرَ مَنْ رَأَى (سيامرا) دچار قحطى شديدى شدند [در حالى كه امام عسكرى عليه السلام در زندان بود] پس خليفه وقت [يعنى] معتمد على الله فرزند متوكّل دستور دارد كه مردم براى نماز باران به صحرا بروند، مردم سه روز به صحرا رفتند و نماز باران خواندند و دعا كردند اما باران نباريد پس روز چهارم

ص: ۴۲۴

جائلیق به صحرا رفت در حالیکه نصارا و راهبان نیز به همراه او از شهر خارج شدند و در بین آن ها راهبی بود که هر موقع دست خود را می گشود و به سوی آسمان بلند می کرد باران پیوسته شروع به باریدن می کرد سپس روز دوم نیز مسیحیان به صحرا رفتند و همین کار را تکرار کردند مثل روز قبل پس باران به صورت مداوم و پیوسته بارید و به قدری آب جمع شد که بی نیاز شدند، مردم از این موضوع تعجب کردند، به شک افتادند و برخی به دین مسیحیت گرویدند این امر بر خلیفه گران آمد پس به صالح بن وصیف دستور داد که ابومحمد حسن بن علی [علیهما السلام] را از زندان خارج کند و نزد او بیاورد. وقتی امام عسکری [علیه السلام] نزد خلیفه حاضر شد. معتمد به ایشان عرض کرد: اُمّت محمد صلی الله علیه و آله را دریاب به خاطر مشکلی که مردم به خاطر این جریان، پیدا کرده اند پس امام عسکری [علیه السلام] فرمود: آن ها [یعنی مسیحیان] را بخوان که فردا هم برای سومین روز خارج شوند گفت: مردم به همین مقدار باران بسنده کرده و از [طلب] باران گذشته اند؛ پس خروج آن ها چه فایده ای دارد؟ فرمود: می خواهم شک را از مردم بزدایم و آن ها را از این ورطه خارج کنم که در آن واقع شده اند و کم خردان در آن فاسد شده اند. پس خلیفه دستور داد که جائلیق و راهبان برای روز سوم نیز به همان شکل قبلی خارج شوند و هنگامی که مردم به صحرا می رفتند، مسیحیان نیز به همراه آن ها خارج شدند و امام حسن عسکری علیه السلام نیز به سوی آن ها حرکت کرد در حالی که تعداد زیادی به همراه ایشان بودند. مسیحیان طبق روال خودشان ایستادند و طلب باران کردند جز راهب مذکور که به دور از جماعت ایستاده و دست خود را بالا برده بود و راهب دیگری به همراه ایشان خارج شد و دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و مسیحیان و راهبان نیز طبق روال دست خود را بالا بردند پس آسمان در این

موقع ابری شد و باران بارید. امام حسن عسکری علیه السلام دستور داد دست راهب مذکور را باز کنند و آن چه را در دست دارد بگیرند وقتی دست او را باز کردند بین انگشتان وی یک استخوان آدم بود، امام عسکری علیه السلام استخوان را گرفت و به پارچه ای پیچید و فرمود حالا- طلب باران کن، در این موقع، ابرها به کنار رفتند و آسمان باز شد. مردم از این موضوع تعجب کردند خلیفه گفت: ای ابامحمّد موضوع چیست؟ امام فرمود: این استخوان پیامبری از انبیاء الاهی است و آن ها از برخی دستور العمل های انبیاء به این موضوع دست یافته بودند که چیزی از استخوان پیامبر در زیر آسمان ظاهر نمی شود مگر آن که باران پیوسته می بارد پیرامون این مطلب تحقیق کرده و این موضوع را آزمودند و مطلب را چنان که بود، یافتند. پس امام عسکری علیه السلام به منزل خود در سرّ من رای بازگشت و این شبهه از ذهن مردم پاک شد و خلیفه و مسلمانان این موضوع را پنهان ساختند.

این جریان به خوبی بیان گر آن است که هر چند امام عسکری علیه السلام در زندان بود و ظاهراً هیچ تصرفی در امور مردم نداشت، اما وجود ایشان لطف بود.

هم چنین روشن است که عدم تصرف امام عسکری و سایر امامان علیهم السلام به دلیل کوتاهی مردم است. زیرا مردم حتی پس از مشاهده این کرامت باز هم علت زندانی شدن امام علیه السلام را جستجو نکردند و در این مورد هیچ اعتراضی نسبت به دستگاه حاکم نکردند. در حالی که مردم فایده امام را برای بقای حیات اسلام دریافته بودند، اما برای باز شدن دست حضرتش هیچ اقدامی نکردند. پس وجود امام لطف است و عدم او از کوتاهی مردم است.

به همین جهت است که تفتازانی در پاسخ مرحوم خواجه مناقشه نمی کند؛ نه در «تصرفه لطف آخر» و نه در «عدمه منا» بلکه می گوید: «لا نسلم أن وجوده لطف» یعنی

ما قبول نداریم که صرف وجود امام [بدون تصرّف] لطف باشد. اما حدیث یاد شده به خوبی لطف بودن وجود امامی را ثابت می‌کند که به خاطر کوتاهی مردم دستش در تصرف امور باز نیست.

امام حافظ دین خداست و هر جا دین الاهی در خطر باشد، وارد عمل می‌شود.

با مطالعه احوال ائمه ما علیهم السلام این موضوع به خوبی آشکار می‌گردد. امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه نشسته بودند و در امور مردم تصرف نمی‌کردند، اما وقتی ابوبکر و عمر از پاسخ سؤالات وارده مخصوصاً از غیر مسلمانان درمی‌ماندند، حضرت به جهت حفظ اسلام و آبروی مسلمین دخالت می‌کردند، به همین دلیل عمر بارها می‌گوید «لولا علی لهلك عمر».

سایر ائمه علیهم السلام نیز هرگاه اسلام به خطر می‌افتاد برای نجات دین اقدام می‌کردند، و حضرت امام عصر علیه السلام نیز حافظ دین است، و هر گاه دین در معرض خطر باشد قطعاً برای نجات دین اقدام می‌کنند.

مرحوم علامه حلی معتقد است که وجود نبی یا امام پس از او در هر امتی سه جهت دارد:

جهت نخست مربوط به خداوند متعال است، یعنی خداوند باید شخصی را به عنوان نبی یا امام برگزیند، شرایط نبوت یا امامت را در او قرار دهد و او را به عنوان نبی یا امام به مردم معرفی کند.

جهت دوم مربوط به شخص نبی یا امام است، یعنی شخصی که از سوی خدای تعالی برای نبوت یا امامت برگزیده شد، باید مسئولیت الاهی را بپذیرد و خود را برای انجام وظیفه الاهی و تحمل سختی‌ها در این مسیر مهیا سازد.

جهت سوم مربوط به مردم است. یعنی مردم باید در مقابل گزینش الاهی سر تسلیم فرود آورند و از نبی یا امام الاهی اطاعت و پیروی کنند تا او بتواند وظایف

روشن است که هر سه جهت در تحقق هدف الاهی مؤثر است.

بنابراین چنان چه مردم در مقابل گزینش خداوند تسلیم نگردند و از فرامین نبی یا امام تبعیت نکنند مسلماً هدایت اُمت دچار مشکل خواهد شد؛ چرا که اراده خداوند بر هدایت اختیاری مردم تعلق گرفته است و خدا هرگز مردم را به پذیرش اوامر تشریحی خود مجبور نمی کند. بلکه به آن ها قدرت و اختیار عطا فرموده تا با حُسن اختیار در مقابل گزینش الاهی و دستورات او تسلیم گردند و یا با سوء اختیار از پذیرش و تبعیت سرباز زنند. از این رو، هر گاه مردم در مقابل انبیاء و امامان الاهی خضوع کردند و ضمن اقتدا به ایشان از دستوراتشان فرمان بردند کار هدایت به خوبی پیشرفت و آن گاه که مردم سرکشی کردند، کار هدایت با مشکل مواجه شد.

□
مسلمانان پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله از روز نخست امامت الاهی امیرالمؤمنین علیه السلام را نادیده گرفتند و از حق مسلم ایشان دفاع نکردند، پس از ایشان به امام حسن مجتبی علیه السلام خیانت کردند. امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند. با امام سجاد علیه السلام چنان رفتار کردند که فرمود: در مکه و مدینه حتی بیست نفر محب و مطیع ما نیستند. امام باقر و امام صادق علیهما السلام را در شرایطی قرار دادند که علی رغم ایجاد فضای مناسب جهت نشر علوم الاهی بسیاری از معارف را به جهت تقیه بازگو نفرمودند. مسلماً اگر مردم از حضرت موسی بن جعفر، امام رضا، جواد الائمه، امام هادی و امام عسکری علیهم السلام دفاع و حمایت می کردند، عباسیان هرگز جرأت جسارت و شهید کردن ایشان را پیدا نمی کردند، و چنان چه آمادگی یاری از آخرین ذخیره الاهی را داشتند هرگز از فیض ظهور ایشان محروم نمی گشتند.

ص: ۴۲۸

پس وجود امام در هر شرایط لطف است و عدم تصرف ظاهری او در امور از ناحیه مردم است. به عبارت دیگر «وجوده لطف و تصرفه لطف آخر و عدمه منا».

به علاوه-چنان که پیشتر گفتیم-ابعاد وجودی امام متعدد است و اگر دست امام در یک بعد بسته باشد در ابعاد دیگر الطاف و برکات وجودی او به مردم می رسد. خدای تعالی در مورد پیامبر خودش می فرماید:

﴿إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا* وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا﴾؛ (۱)

ای پیامبر ما تو را به عنوان شاهد، بشارت دهنده، انذار کننده، دعوت کننده به سوی خدا به اذن او و چراغ روشنی بخش فرستادیم.

شاهد بودن بر اُمت یکی از ابعاد وجودی حجت خداست که در این بعد مبسوط الید بودن او شرط نیست. به عبارت دیگر پیامبر و امام شاهد بر خلق هستند، هر کجا و در هر شرایطی که باشند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در شعب ابوطالب، در دوران حکومت، و حتی پس از رحلت نیز شاهد بر خلق هستند و به اعتراف بزرگان عامه، شاهد بودن بر اُمت با غیبت و مبسوط الید نبودن و حتی با رحلت از دنیا، منافات ندارد.

اما وجود امام غائب از جهت فراهم شدن شرایط رشد و کمال برای مؤمنان نیز لطف است. به عبارت دیگر انتظار فرج امام غائب برای مؤمنان واقعی با سازندگی همراه است. جهت توضیح این مطلب لازم است دو دسته از روایاتی را که پیرامون امام عصر علیه السلام وارد شده است. بررسی کنیم:

دسته ای از روایات بیان گر ناگهانی بودن ظهور امام عصر علیه السلام هستند.

پس از آن که کمیت شاعر در ضمن ابیاتی به قیام حضرت مهدی علیه السلام اشاره

ص: ۴۲۹

می کنید، امام باقر علیه السلام تک تک امامان دوازده گانه را به اسم به وی معرفی می کند و در مورد خروج قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف می فرماید:

□
لقد سئل رسول الله

□
صلى الله عليه وآله

عن ذلك فقال: إنما مثله كمثل الساعة لا تأتیکم إلا بعتة؛ (۱)

□
از رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باره سؤال شد پس ایشان فرمودند: همانا مثل خروج قائم مثل برپایی قیامت است و آن نمی رسد مگر به صورت ناگهانی.

□
در دسته ای از روایات هم تصریح شده است که حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف در عصر ظهور مثل حضرت داود-یعنی مطابق واقع - حکم خواهد کرد. بر اساس روایات، پیش از ظهور امام زمان علیه السلام حاکم موظف است بر اساس بیّنه قضاوت کند. چنان که رسول خدا صلی الله علیه وآله نیز چنین می کرد، ایشان می فرماید:

إنما أفضى بينكم بالبينات والأيمان وبعضكم ألحن بحجته من بعض فأیما رجل قطعت له من مال أخيه شيئاً فإتما قطعت له به قطعه من النار؛ (۲)

همانا من بر اساس بیّنات و قسم ها بین شما قضاوت می کنم و حجت بعضی از شما نسبت به بعضی دیگر روشن تر است پس اگر چیزی به کسی رسید که از مال برادرش بود در حقیقت قطعه ای از آتش گرفته است.

اما روایات به روشنی بیان گر آن هستند که امام عصر علیه السلام بر اساس بیّنه و سوگند قضاوت نمی کند بلکه ایشان به علم الاهی و بر اساس واقع، حکم خواهد کرد؛ چنان که داود نبی نیز چنین حکم می کرد. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ص: ۴۳۰

۱-۱). بحار الانوار: ۳۶/۳۹۱، و ر. ک: عیون أخبار الرضا: ۲/۲۶۶، کمال الدین: ۲/۳۷۳.

۲-۲). تهذیب الاحکام: ۶/۲۲۹، کافی: ۷/۴۱۴.

إذا قام قائم آل محمد حكم بحكم داود وسليمان لا يسأل بينه؛ (۱)

□
هنگامی که قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف قیام کند، به حکم داود و سلیمان حکم می کند و از مردم بینه نمی خواهد.

یقین مؤمنان به این دو دسته از روایات باعث خواهد شد که هر لحظه منتظر فرج امام عصر علیه السلام باشند و اعمال خود را چنان پاکیزه گردانند که در محکمه عدل آن حضرت شرمنده و محکوم نشوند.

پس انتظار فرج امام عصر علیه السلام برای مؤمنان با سازندگی و نیل به کمال همراه است، به همین جهت در روایات تأکید شده است که:

أفضل الأعمال إنتظار الفرج؛ (۲)

برترین اعمال انتظار فرج است.

بنابراین غیبت امام عصر علیه السلام از این جهت نیز برای مؤمنان و معتقدان به حضرتش لطفی بی پایان است. تفتازانی ضمن اشاره به این جهت در آن اشکال می کند و می نویسد:

فإن قيل: لأنَّ المكلف إذا اعتقد وجوده كان دائماً يخاف ظهوره وتصرفه فيمتنع من القبائح.

قلنا: مجرد الحكم بخلقه وإيجاده في وقت ما كاف في هذا المعنى، فإن ساكن القرية إذا انزجر عن القبيح خوفاً من حاكم من قبل السلطان مختفٍ في القرية بحيث لا أثر له كذلك ينزجر خوفاً من حاكم علم أن

ص: ۴۳۱

۱- ۱). کافی: ۱/۳۹۷، بصائر الدرجات: ۲۵۹، بحار الانوار: ۲۶/۱۷۶.

۲- ۲). بحار الانوار: ۵۲/۱۲۲ و ر. ک: سنن ترمذی: ۵/۵۶۵ حدیث ۳۵۷۱، المعجم الكبير: ۱۰/۱۰۱، المعجم الاوسط: ۵/۲۳۰ حدیث ۵۱۶۹، مسند بزار: ۲/۲۷۷ حدیث ۶۲۹۷، مسند شهاب: ۲/۲۴۵، شعب الایمان: ۲/۴۳ حدیث ۱۱۲۴.

پس چنان چه گفته شود: اگر مکلف به وجود امام معتقد باشد دائماً از ظهور و تصرف او در امور ترسان خواهد بود و در نتیجه از زشتی امتناع می کند. در پاسخ می گوئیم: صرف حکم به خلق و ایجاد چنین امامی در یک زمان بر این موضوع کفایت می کند، چنان که اگر ساکن قریه ای به خاطر ترس از حاکمی که از طرف سلطان در آن قریه مخفی شده و اثری از او نیست از قبائح پرهیز کند؛ به خاطر ترس از حاکمی که می داند سلطان او را هر گاه که اراده کند، خواهد فرستاد نیز از گناهان پرهیز خواهد کرد.

در پاسخ تفتازانی باید گفت سخن در مورد لطف بودن امام غائب بود، وجود چنین امامی دلائل دیگری دارد. چند دسته از روایات قطعی الصدور و مورد اتفاق فریقین بر وجود امام در هر عصری دلالت دارند که این روایات هر یک به تنهایی پاسخگوی اشکال تفتازانی است.

در گروهی از روایات به روشنی آمده است که زمین هرگز از حجت الاهی خالی نخواهد بود. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

□
لا تخلو الأرض من قائم لله بحجّه إماماً ظاهراً مشهوراً وإماماً خائفاً مغموراً لئنما تبطل حجج الله وبیناته؛ (۲)

زمین هرگز از کسی که حجت خدا را اقامه کند خالی نمی شود خواه این حجت، آشکار و شناخته شده باشد و خواه ترسان و ناشناس، تا این که حجت ها و دلایل خداوند باطل نگردد.

ص: ۴۳۲

۱-۱. شرح مقاصد: ۲/۲۷۹.

۲-۲. نهج البلاغه: حکمت ۱۴۷، شرح نهج البلاغه: ۱۸/۳۴۷.

چنان که پیش از این هم بیان گردید، ابن حجر عسقلانی این روایت را صحیح دانسته است (۱) و در حلیه الاولیاء، (۲) صفه الصفوه (۳) و تهذیب الکمال فی اسماء الرجال (۴) از منابع اهل سنت این روایت وارد شده است.

□
گروه دوم از روایات مربوط به لزوم معرفت امام در هر عصر است. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند:

من مات ولم يعرف إمام زمانه مات میتة جاهلیة؛

هر کس بمیرد در حالی که امام زمانش را نمی شناسد به مرگ جاهلی مرده است.

این حدیث نیز به الفاظ مختلف در صحیح بخاری (۵) صحیح مسلم (۶) مسند احمد (۷) و دیگر کتب معتبر (۸) اهل تسنن آمده است.

گروه سوم از روایات، به جداناپذیری قرآن و عترت و لزوم تمسک به هر دو تا روز قیامت مربوط می شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

□
إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي ما إن تمسكتم بهما لن تضلوا بعدي وإنيهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض؛ (۹)

همانا دو شیء گرانبها نزد شما باقی می گذارم کتاب خدا و عترتم چنان چه به این

ص: ۴۳۳

۱- ۱. فتح الباری: ۶/۴۹۴.

۲- ۲. حلیه الاولیاء: ۱/۸۰.

۳- ۳. صفه الصفوه: ۱/۳۳۱.

۴- ۴. تهذیب الکمال: ۹/۴۶۳.

۵- ۵. صحیح بخاری: ۶/۲۵۸۸ حدیث ۶۶۴۵.

۶- ۶. صحیح مسلم: ۶/۲۲ حدیث ۴۸۹۹.

۷- ۷. مسند احمد: ۴/۹۶ حدیث ۱۶۹۲۲.

۸- ۸. برای نمونه ر. ک: سنن بیهقی: ۸/۱۵۶. شرح مقاصد: ۲/۲۷۵ و ...

۹- ۹. مسند احمد: ۳/۱۴ و ۱۷ و منابع فراوان دیگر. ...

دو تمسک جوئید بعد از من گمراه نمی شوید و این دو از هم جدا نمی شوند تا در حوض به سوی من بازگردند.

□
بر اساس این حدیث شریف، تا قرآن باقی است همواره کسی از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله که همسنگ قرآن باشد، وجود دارد. پس امام در هر عصری باید از عترت باشد. این حدیث شریف نیز از احادیث قطعی الصدور و مورد اتفاق فریقین است که در جای خود به تفصیل پیرامون سند و دلالت آن بحث خواهد شد.

□
گروه چهارم روایاتی هستند که امامان بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله را دوازده نفر معرفی می کنند. حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:

لا يزال الدين قائماً حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثنا عشر خليفة كلهم من قریش؛ (۱)

دین همواره باقی است تا روز قیامت تا این که دوازده خلیفه برای شما بیاید که همگی از قریش هستند.

□
بر اساس اعتقاد صحیح شیعه، یازده نفر از عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله به صورت ظاهر و آشکار یکی پس از دیگری عهده دار امامت الاهی بوده اند؛ پس دوازدهمین امام از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله نیز باید وجود داشته و عهده دار امامت الاهی باشد. اعتقاد به چنین امامی و معرفت نسبت به او وظیفه هر مؤمنی است و مرگ با عدم معرفت نسبت به ایشان مرگ جاهلی است.

□
بنابراین وجود و حیات دوازدهمین امام از عترت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله امری مسلم و انکارناپذیر است و ابعاد وجودی ایشان از جهات متعدد و بسیار برای

ص: ۴۳۴

۱- ۱). مسند احمد: ۵/۸۶-۸۷ و ۸۹ حدیث ۲۰۸۴۱، ۲۰۸۲۴ و ۲۰۸۶۲، صحیح مسلم: ۴/۶ حدیث ۴۸۱۶، سنن ابی داوود: ۴/۱۷۲ حدیث ۴۳۸۲، المعجم الکبیر: ۲/۱۹۶.

مؤمنان لطف است. غیبت امام عصر علیه السلام نیز چنان که بیان شد برای مؤمنان لطف است و حضرتش علی رغم غیبت و عدم تصرف در امور مؤمنان، هم در تکوین، هم در تشریح هم از جهت حجیت، هم از جهت هدایت و هم در سایر ابعاد، آثار وجودی فراوانی دارد.

آخرین اشکال

اشکال دیگری که متکلمان سنّی در مورد غیبت امام عصر علیه السلام و تنافی آن با لطف مطرح می کنند عدم ظهور آن حضرت برای دوستداران و شیعیانشان است. تفتازانی می نویسد:

وثانیاً: بأنّه ینبغی أن یظهر لأولیائه الذین یبدلون الأرواح والأموال علی محبته ولیس عندهم منه إلا مجرد الاسم. فإن قیل: لعلّه ظهر لهم وأنتم عنه غافلون.

قلنا: عدم ظهوره لهم من العادیات التي لا ارتباب فیها لعافل؛ (۱)

و ثانیاً شایسته است امام برای یاران خود که در راه محبت او روح و مالشان را بذل می کنند، ظاهر شود در حالی که نزد شیعیان از او [یعنی امام زمان علیه السلام] چیزی جز اسم وجود ندارد.

اگر گفته شود: شاید امام زمان برای ایشان ظاهر می شود و شما از این موضوع غافل هستید.

می گوئیم: عدم ظهور او برای شیعیان از اموری است که هیچ عاقلی در آن شک نمی کند.

ولیکن، واقع مطلب این است که شیعیان حضرت مهدی همواره از برکات آن

ص: ۴۳۵

حضرت متنعم بوده و هستند، حتی گاهی منکران ولایت امامان اهل بیت علیهم السلام بلکه کافران نیز از الطاف و عنایات حضرت امام عصر علیه السلام بهره مند شده اند؛ چرا که ایشان امام و ولی همه خلق است. در ادامه به نقل جریانی در این زمینه می پردازیم. امید است که این حقیقت موجب بیداری حق جریان گردد.

دستگیری امام عصر از فردی بت پرست

مرحوم والد آیت الله سید نورالدین حسینی میلانی رحمه الله علیه از یکی از علمای شیعه در هند به نام سید فرزند علی نقل می کند که روزی یک فرد بت پرست که شخصیتی داشت، به من گفت: «مرا به قتل متهم کرده اند. تلاش های فراوان من نیز در روند پرونده مؤثر نشد و قرار است حکم اعدام روز دوشنبه اجرا شود. اکنون از همه جا ناامید گشته، نزد شما آمده ام، آیا شما می توانید به من کمک کنید؟» سید می گوید: «با خودم فکر کردم که هر چند او بت پرست است، اما همه خلائق از نعمت وجود امام زمان برخوردارند. این شخص نیز به برکت وجود امام زمان علیه السلام موجود و از رعایای آن حضرت محسوب است. لذا به وی گفتم: صبح روز جمعه لباس تمیزی بر تن کن و به قبرستان مسلمانان برو و صدا بزنی: «یا ابا صالح المهدی!» چرا که به اعتقاد ما چنان چه مردم در مشکلات به ایشان متوسل شوند، نتیجه می گیرند. تو نیز به آن حضرت متوسل شو؛ شاید نتیجه بگیری.

سید از قول شخص یاد شده می گوید: من این کار را انجام دادم. شخصی نزد من آمد و فرمود: مشکل تو چیست؟ مشکلم را گفتم و عرض کردم: سید فرزند علی مرا راهنمایی کرد که به شما توسل جویم.

آن جناب پس از شنیدن مشکل من فرمود: «مشکل تو حل شد؛ نگران نباش!» عرض کردم: اگر با وجود غیر مسلمان بودن و عدم معرفت من نسبت به شما مشکل مرا حل کردید پس چرا گرفتاری های مسلمانان معتقد به خود را حل نمی کنید؟ ایشان

فرمودند: اگر مسلمانان، با این حال که تو داری و حاجت خود را خواستی، حاجت خویش را از ما بخواهند، مشکل آنان را نیز حل خواهیم کرد.

پس از این جریان شخص یاد شده روز دوشنبه در دادگاه حاضر شد و قاضی حکم تبرئه وی را صادر کرد. او گفته: من اصلاً علت تغییر حکم را نفهمیدم و در حالی که پول فراوان و وکلای بسیار در حل مشکل من کارساز نشد، توسل به امام شما مشکل مرا حل کرد و قاضی به یکباره از حکمش برگشت و مرا تبرئه کرد!

ص: ۴۳۷

۱. الإبهاج فی شرح المنهاج: علی بن عبدالکافی السبکی، دار الکتب العلمیه، چاپ یکم، ۱۴۰۴.

۲. الإبتقان فی علوم القرآن: جلال الدین عبدالرحمان بن أبی بکر السیوطی، تحقیق: سعید المندوب، دار الفکر، لبنان، چاپ یکم، ۱۴۱۶.

۳. الإحتجاج علی أهل اللجاج: أبو منصور أحمد بن علی الطبرسی، نشر المرتضی، چاپ یکم، ۱۴۰۳.

۴. أحكام القرآن: أبو بکر أحمد بن علی الرازی الجصاص، تحقیق: محمّد الصادق قمحاوی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵.

۵. أحوال الرجال: أبو إسحاق إبراهيم بن یعقوب الجوزجانی، تحقیق: صبحی بدری السامرائی، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۵.

۶. الأخبار الطوال: أبو حنیفه أحمد بن داود الدینوری، نشر الرضی، قم، ۱۳۶۸ ش.

۷. أخبار المدینه: ابن شبه أبوزید عمر بن شبه النمیری البصری، تحقیق: علی محمّد دندل و یاسین سعدالدین بیان، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷.

۸. أخبار مکة فی قدیم الدهر وحديثه: أبو عبدالله محمّد بن اسحاق بن عباس الفاکهی، تحقیق: عبدالملک عبدالله دهیش، دار خضر، بیروت، ۱۴۱۴.

٩. الأدب المفرد: أبو عبد الله محمد بن إسماعيل البخاري ، تحقيق: محمد فواد عبد الباقي، دار البشائر الاسلاميه، بيروت، ١٤٠٩.
١٠. الأربعين في أصول الدين: أبو عبد الله محمد بن عمر التميمي الفخر الرازي ، تحقيق: الدكتور أحمد حجازي السقا، مكتبة الكليات الازهرية، قاهره، چاپ يكم، ١٤٠٦.
١١. الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد: أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الشيخ المفيد ، كنگره شيخ مفيد، چاپ يكم، ١٤١٣.
١٢. استخراج المرام من استقصاء الإفحام: سيد على حسيني ميلاني ، مركز حقايق اسلامي، قم، چاپ يكم، ١٤٢٥.
١٣. الإستهباب في معرفه الأصحاب: أبو عمر يوسف بن عبد الله ابن عبد البر النمري، تحقيق: علي محمد البجاوي، دار الجيل، چاپ يكم، بيروت، ١٤١٢.
١٤. أسد الغابه: ابوالحسن علي بن محمد عزالدين ابن الاثير الشيباني الجزري، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٩.
١٥. الإصابه في تمييز الصحابه: أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني الشافعي، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٢.
١٦. أضواء على السنّه المحمديه: محمود أبوريه ، دار المعارف، مصر، چاپ سوم.
١٧. إعلام الموقعين عن رب العالمين: أبو عبد الله محمد بن أبي بكر ابن قيم الجوزيه ، تحقيق: طه عبدالرؤوف سعد، دار الجيل، بيروت، ١٩٧٣ م.
١٨. الأعلام: خيرالدين بن محمود الزركلي الدمشقي، دار العلم للملايين، چاپ پنجم.
١٩. الإقتصاد: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي ، منشورات مكتبه چهلستون، تهران، ١٤٠٠.
٢٠. الأمالي: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي ، دار الثقافه، چاپ يكم، قم، ١٤١٤.
٢١. الأمالي: أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الشيخ المفيد ، كنگره جهاني شيخ مفيد، چاپ دوم، ١٤١٣.

٢٢. الإمامه والسياسة: أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبه الدينوري، تحقيق: خليل منصور، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٨.

٢٣. أمل الآمل في علماء جبل عامل: الشيخ محمد بن الحسن الحرّ العاملي ، تحقيق: السيد احمد الحسيني، مكتبه الاندلس، چاپ يكّم، ١٣٨٥.

٢٤. الإنتصار: على بن الحسين علم الهدى الموسوى البغدادي الشريف المرتضى ، تحقيق: مؤسسه نشر اسلامي، نشر اسلامي، ١٤١٥.

□

٢٥. الإنتقاء في فضائل الثلاثة الائمة الفقهاء: أبو عمر يوسف بن عبد الله ابن عبد البرّ النمرى، دار الكتب العلميه، بيروت.

٢٦. أنساب الاشراف: أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري ، تحقيق: سهيل زكار، دار الفكر، بيروت، چاپ يكّم، ١٤١٧.

□

٢٧. أوائل المقالات: أبو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان الشيخ المفيد ، تحقيق: شيخ ابراهيم انصاري، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤١٤.

٢٨. أسامي من روى عنهم محمد بن اسماعيل البخارى من مشايخه (في جامعه الصحيح): أبو احمد عبد الله بن عدى الجرجاني ، تحقيق: د. عامر حسن صبرى، دار البشائر الاسلاميه، بيروت، ١٤١٤.

٢٩. الأنساب: أبو سعد عبد الكريم بن محمد التميمي السمعاني ، تحقيق: عبد الله عمر البارودي، دار الجنان، بيروت، چاپ يكّم، ١٤٠٨.

ب

٣٠. بحار الأنوار: الشيخ محمد باقر المجلسي ، مؤسسه الوفاء، بيروت، ١٤٠٤.

٣١. البدايه والنهايه: أبو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر الدمشقي ابن كثير ، تحقيق: على شيرى، دار احياء التراث العربى، چاپ يكّم، ١٤٠٨.

ص: ٤٤١

٣٢. البدر الطالع بمحاسن من بعد القرن السابع: محمد بن علي الشوكاني اليمني، المكتبة الشاملة.

٣٣. البدر المنير في تخريج الاحاديث والآثار الواقعة في الشرح الكبير: أبو حفص سراج الدين عمر بن علي بن أحمد ابن الملقن الشافعي المصري، تحقيق: مصطفى أبو غيط و عبد الله بن سليمان و ياسر بن كمال، دار الهجرة للنشر والتوزيع، رياض، چاپ يكم، ١٤٢٥.

٣٤. بغيه الوعاه في طبقات اللغويين والنحاه: جلال الدين عبدالرحمان ابن أبي بكر السيوطي ، تحقيق: محمد ابو الفضل ابراهيم، المكتبة العصريه، صيدا، لبنان.

٣٥. البلدانيات: محمد بن عبدالرحمان شمس الدين السخاوي ، تحقيق: حسام بن محمد القطان، دار العطاء، سعودي، ١٤٢٢.

ت

٣٦. تاج العروس من جواهر القاموس: محب الدين محمد مرتضى الزبيدي الحنفي، تحقيق: علي شيري، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤.

٣٧. تاريخ الاسلام: أبو عبد الله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبي ، تحقيق: عمر عبدالسلام، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ يكم، ١٠٤٧.

٣٨. تاريخ الخلفاء: جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر السيوطي ، تحقيق: محمد محي الدين عبدالحميد، مطبعة السعاده، مصر، چاپ يكم، ١٩٥٢، ١٣٧١ م.

٣٩. تاريخ بغداد أو مدينه السلام: أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي ، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٧.

٤٠. تاريخ دمشق: أبو القاسم علي بن الحسن الشافعي ابن عساكر ، تحقيق: علي شيري، دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع.

٤١. تاريخ: احمد بن أبي يعقوب اليعقوبي ، دار صادر بي تا، بيروت.

ص: ٤٤٢

٤٢. تأسيس الشيعة لعلوم الاسلام: السيد حسن الصدر ، دار الكتب العراقية، ١٣٧٠.

□
٤٣. التحرير الطاوسى: حسن بن زين الدين العاملى ، تحقيق: فاضل الجواهرى، مكتبة آيت الله العظمى المرعشى النجفى، چاپ يكم، ١٤١١.

٤٤. تحفه اثنا عشرية: شاه عبدالعزيز محدث دهلوى ، ناشر: سهيل اكيديمى، باكستان، چاپ چهارم، ١٤٠٣.

٤٥. تحفه الأحوذى: أبوالعلاء محمّد المبار كفورى ، دار الكتب العلميه، بيروت.

□
٤٦. تحفه التحصيل فى ذكر رواه المراسيل: أحمد بن عبدالرحيم العراقى ابن العراقى ، تحقيق: عبدالله نواره، مكتبة الرشد، رياض، ١٩٩٩ م.

٤٧. تدريب الراوى فى شرح تقريب النواوى: جلال الدين عبدالرحمان بن أبى بكر السيوطى ، تحقيق: عبدالوهاب عبداللطيف، مكتبة الرياض الحديثه، رياض.

□
٤٨. تذكرة الحفاظ: أبو عبدالله محمّد بن أحمد شمس الدين الذهبى ، تحقيق: زكريا عميرات، دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان، چاپ يكم، ١٤١٩.

٤٩. تشييد المراجعات وتفنييد المكابرات: سيد على حسيني ميلانى ، مركز حقايق اسلامى، قم، چاپ سوم، ١٤٢٦.

٥٠. تفسير البرهان: السيد هاشم بن سليمان البحرانى ، بنياد بعثت، چاپ يكم، ١٤١٦.

٥١. تفسير القرآن العظيم: أبو محمّد عبدالرحمان بن محمّد بن أبى حاتم الرازى ، تحقيق: أسعد محمّد الطيب، مكتبة نزار مصطفى الباز، عربستان، چاپ چهارم، ١٤١٩.

٥٢. تفسير القرآن العظيم: أبو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر ابن كثير الدمشقى، تحقيق: محمّد حسين شمس الدين، دار الكتب العلميه، منشورات محمّد على بيضون، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٩.

٥٣. تفسير الطبرى \جامع البيان فى تفسير القرآن: أبو جعفر محمّد بن جرير الطبرى ، دار المعرفه، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٢.

٥٤. تفسير العياشى: أبوالنضر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى ، تحقيق: سيد هاشم رسولى محلاتى، مكتبه علميه اسلاميه، تهران.

□

٥٥. تفسير الرازى \مفاتيح الغيب: أبو عبدالله محمد بن عمر الفخر الرازى ، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ سوم، ١٤٢٠.

٥٦. تقريب التهذيب: أبو الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى الشافعى، تحقيق: محمد عوامه، دار الرشيد، سوريه، ١٤٠٦.

□

٥٧. تلخيص المستدرک: أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان شمس الدين الذهبى ، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه.

٥٨. تمهيد الأصول فى علم الكلام: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسى ، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٦٢ ش.

□

٥٩. تنقيح المقال فى علم الرجال: الشيخ عبدالله المامقانى ، انتشارات جهان، نجف، ١٣٥٠.

□

٦٠. توضيح المشتبه فى ضبط أسماء الرواه: شمس الدين محمد بن عبدالله القيسى الدمشقى، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، ١٩٩٣ م.

٦١. تهذيب الأحكام: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسى ، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ چهارم.

٦٢. تهذيب الأسماء واللغات: محيى الدين النووى ، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا.

٦٣. تهذيب التهذيب: أبو الفضل أحمد بن على بن حجر العسقلانى الشافعى، دار الفكر، چاپ يكم، ١٤٠٤.

٦٤. تهذيب الكمال: أبو الحجاج يوسف بن عبدالرحمان المزى ، تحقيق: بشار عواد، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، ١٤٠٠.

٦٥. الثقات: أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي الدارمي ابن حبان ، تحقيق: سيد شرف الدين احمد، دار الفكر، ١٣٩٥.

٦٦. ثمرات الأوراق: أبو بكر بن علي ابن حجه الحموي الأزرازي، المطبعة الوهبيه، مصر، ١٣٠٠.

٦٧. جامع الأحاديث: جلال الدين عبدالرحمان بن أبي بكر السيوطي ، دار الفكر، بيروت، ١٤١٤.

٦٨. جامع الأصول: أبو السعادات المبارك بن محمد الشيباني ابن الأثير الجزري، تحقيق: عبدالقادر الأرناؤوط، مكتبة الحلواني، چاپ يكم.

٦٩. جامع بيان العلم وفضله: أبو عمر يوسف بن عبدالله ابن عبدالبرّ النمرى، تحقيق: أبو عبدالرحمان فواز أحمد زمري، مؤسسه الريان، دار ابن حزم، چاپ يكم، ١٤٢٤.

٧٠. الجرح والتعديل: أبو محمد عبدالرحمان بن محمد ابن أبي حاتم الرازي، دار احياء التراث العربى، بيروت.

٧١. الجمع بين الصحيحين البخارى ومسلم: محمد بن فتوح الحميدى ، تحقيق: على حسين البواب، دار النشر، دار ابن حزم، لبنان، چاپ دوم، ١٤٣٣.

٧٢. جواهر الفقه: أبو القاسم عبدالعزيز القاضى ابن البراج ، تحقيق: ابراهيم بهادري، دفتر انتشارات اسلامى، قم، چاپ يكم، ١٤١١.

٧٣. جواهر المطالب فى مناقب الامام على بن أبى طالب: محمد بن أحمد بن ناصر الدمشقى الباعونى الشافعى، تحقيق: شيخ محمد باقر محمودى، مجمع احياء الثقافه الاسلاميه، قم، ١٤١٥.

٧٤. حكم الأرجل فى الموضوع: سيد على حسيني ميلانى ، مركز حقايق اسلامى، قم، چاپ يكم، ١٤٢٩.

٧٥. حليه الأولياء وطبقات الأصفياء: أبونعيم أحمد بن عبدالله الاصبهاني، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ چهارم، ١٠٤٥.

٧٦. خصائص أميرالمؤمنين: أبو عبدالرحمان أحمد بن شعيب النسائي ، تحقيق: محمد هادى امينى، مكتبه نينوى الحديثه، طهران.

٧٧. خلاصه الاقوال فى معرفه الرجال: أبو منصور حسن بن يوسف بن مطهر الأسدى المشهور بالعلامه الحلّى ، دار الذخائر، قم، ١٤١١.

٧٨. الدرّ المنتور فى التفسير بالمأثور: جلال الدين عبدالرحمان بن أبوبكر السيوطى ، كتابخانه آيت الله العظمى مرعشى نجفى، ١٤٠٤.

٧٩. الدرر الكامنه فى أعيان المائة الثامنه: أبو الفضل أحمد بن على ابن حجر العسقلانى الشافعى، تحقيق: محمد بن عبدالعيد، حيدرآباد هند، ١٣٩٢.

٨٠. دفاع عن الحديث النبوى: محمد ناصرالدين الألبانى ، چاپ صد و يازده صفحه اى، ١٣٩٦.

٨١. دلائل الصدق لنهج الحق: محمد حسن المظفر ، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، ١٤٢٢.

٨٢. ذخائر العقبى فى مناقب ذوى القربى: أحمد بن عبدالله محب الدين الطبرى ، دار الكتب المصرىه.

٨٣. الذخيره فى علم الكلام: على بن الحسين علم الهدى الموسوى البغدادى الشريف المرتضى ، تحقيق: مؤسسه النشر الاسلامى، ١٤١١.

٨٤. ذخيره الحفاظ: محمد بن طاهر المقدسى ، تحقيق: عبدالرحمان الفريوانى، دار السلف، رياض، ١٤١٦.

٨٥. الدريره إلى أصول الشريعه: على بن الحسين علم الهدى الموسوى البغدادى الشريف المرتضى ، تحقيق: أبوالقاسم كرجى، ١٣٤٦ ش.

٨٦. الدريره إلى تصانيف الشيعه: الشيخ محمد حسن آقابرگ الطهرانى ، مؤسسه اسماعيليان، قم.

٨٧. ذكر أخبار اصبهان: أبو نعيم أحمد بن عبدالله الاصبهاني، بريل، ليدن المحروسه، ١٩٣٤ م.

٨٨. ذيل تاريخ بغداد: أبو عبدالله محمد بن محمود، محب الدين أبو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزيز ابن النجار البغدادي، تحقيق: مصطفى عبدالقادر عطا، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٧.

ر

٨٩. الرجال (اختيار معرفه الرجال): أبو عمرو محمد بن عمر بن عبدالزير الكشى ، تحقيق: حسن مصطفوى، مؤسسه نشر در دانشگاه مشهد، ١٤٩٠.

٩٠. الرد على المتعصب العنيد المانع من لعن يزيد: أبو الفرج جمال الدين عبدالرحمان بن على بن محمد ابن الجوزى ، تحقيق: الدكتور هيثم عبدالسلام محمد، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٦.

٩١. رسائل ابن حزم: على بن أحمد بن سعيد بن حزم الأندلسى، تحقيق: احسان عباس، المؤسسه العربيه للدراسات والنشر، بيروت.

٩٢. الرسائل العشر: سيد على حسيني ميلانى ، مركز حقايق اسلامى، قم، چاپ چهارم، ١٤٢٨.

ص: ٤٤٧

٩٣. رسائل: علي بن الحسين علم الهدى الموسوى البغدادي الشريف المرتضى ، تحقيق: سيد احمد الحسيني، دار القرآن الكريم، قم، ١٤٠٥.

□
٩٤. الرواه الثقات المتكلم فيه: أبو عبدالله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبي ، تحقيق، محمد ابراهيم موصلی، دار البشائر الاسلاميه، بيروت، ١٤١٢.

□
٩٥. الروض الانف في شرح السيره النبويه: عبدالرحمان بن عبدالله السهيلي ، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤١٢.

ز

٩٦. زاد المسير في التفسير: أبو الفرج جمال الدين عبدالرحمان بن علي بن محمد ابن الجوزي ، تحقيق: عبدالرزاق المهدي، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٢.

□
٩٧. زاد المعاد في هدى خير العباد: أبو عبدالله محمد بن أبي بكر ابن قيم الجوزيه ، دار الكتاب العربي، بيروت.

س

٩٨. سبل الهدى والرشاد في سيره خير العباد: محمد بن يوسف الصالحى الشامى ، تحقيق: شيخ عادل أحمد وعلى محمد معوض، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٤.

٩٩. سعد السعود للنفوس منضود: علي بن طاووس ، محمد كاظم الكتبي، قم.

□
١٠٠. سنن ابن ماجه: أبو عبدالله محمد بن يزيد القزويني ابن ماجه ، تحقيق: محمد فؤاد عبدالباقي، دار الفكر، بيروت.

١٠١. السنن: أبوداود سليمان بن اشعث السجستاني، دار الكتاب العربي، بيروت.

١٠٢. السنن الكبرى: احمد بن حسين بن علي بن موسى ابوبكر البيهقي ، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا، مكتبه دار باز، مكه، ١٤١٤.

ص: ٤٤٨

١٠٣. السنن الكبرى: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي ، تحقيق: عبد الفتاح أبو غده، مكتبة المطبوعات الاسلاميه، حلب.
١٠٤. السنن الجامع الصحيح: أبو عيسى محمد بن عيسى الترمذى ، تحقيق: احمد محمّد شاکر وآخرون، دار احياء التراث العربى، بيروت.
١٠٥. السنن: أبو محمد عبد الله بن عبد الرحمن الدارمي ، تحقيق: فواز احمد زمري خالد السبع العلمى، دار الكتاب العربى، بيروت، ١٤٠٧.
١٠٦. سير اعلام النبلاء: أبو عبد الله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبى ، مؤسسه رسالت، چاپ نهم، ١٤١٣.
١٠٧. السيره الحليّيه: على بن برهان الدين الحلبي ، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٠.
١٠٨. السيره النبويه: أبو الفداء عماد الدين اسماعيل بن عمر ابن كثير الدمشقى، تحقيق: مصطفى عبد الواحد، دار المعرفه، بيروت.
١٠٩. السيره النبويه: عبد الملك بن هشام بن أيوب الحميرى المعافرى، تحقيق: طه عبدالروؤف سعد، دار الجيل، بيروت، ١٤١١.
- ش
١١٠. الشافى فى الامامه: على بن الحسين علم الهدى الموسوى البغدادى الشريف المرتضى ، مؤسسهُ اسماعيليان، قم، چاپ دوم، ١٤١٠.
١١١. شذرات الذهب فى اخبار من ذهب: عبد الحى بن احمد بن محمد ابن العماد الحنبلى، تحقيق: عبدالقادر الأرئووط، دار ابن كثير، دمشق، ١٤٠٦.
١١٢. شرح العقائد النسفيه: مسعود بن عمر سعد الدين التفتازانى ، تحقيق: محمد عدنان درويش، چاپ بيروت.
١١٣. شرح الطيبى على مشكاه المصاييح: حسين بن محمد بن عبد الله الطيبى ، دار الكتب العلميه، ١٤٢٢.
- ص: ٤٤٩

١١٤. شرح مشكل الآثار: أبو جعفر أحمد بن محمد بن سلامة الطحاوي ، تحقيق: شعيب الأرنؤوط، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٨.

١١٥. شرح المقاصد: مسعود بن عمر سعدالدين التفتازاني ، دار المعارف النعمانيه، باكستان، ١٤٠١.

١١٦. شرح منهاج الكرامه: سيد علي حسيني ميلاني ، مركز حقايق اسلامي، قم.

١١٧. شرح المواقف: علي بن محمد بن علي الشريف الجرجاني ، به همراه دو حاشيه (سيالكوتي-شاه فناري) ، مطبعه السعاده، مصر، ١٣٢٥.

١١٨. شرح نخبه الفكر في مصطلحات أهل الأثر: أبو الحسن علي بن سلطان نورالدين محمد القاري الهروي، تحقيق: محمد و هيثم نزار تميم، دار الأرقم، بيروت.

١١٩. شرح نهج البلاغه: أبو حامد عبدالحميد بن هبه الله بن محمد بن الحسين، ابن أبي الحديد ، تحقيق: أبو الفضل ابراهيم، دار احياء الكتب العربيه.

١٢٠. شعب الايمان: أبو بكر أحمد بن الحسين البيهقي ، تحقيق: محمد سعيد البسيوني زغلول، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤١٠.

١٢١. شوارق الإلهام في شرح التجريد: عبدالرزاق فياض لاهيجي، مكتبه الفارابي، ١٤٠١.

١٢٢. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل: عبيدالله بن احمد الحسكاني ، تحقيق: محمد باقر محمودي، سازمان انتشارات وزارت ارشاد، تهران، چاپ يكم، ١٤١١.

ص

١٢٣. صحاح اللغة: اسماعيل بن حماد الجوهرى ، تحقيق: أحمد عبدالغفور عطار، دار العلم للملايين، بيروت، چاپ چهارم، ١٤٠٧.

١٢٤. صحيح ابن حبان، ترتيب ابن بلبان: أبو حاتم محمد بن حبان بن أحمد التميمي الدارمي ابن حبان ، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٤١٤.

ص: ٤٥٠

١٢٥. صحيح البخارى: أبو عبدالله محمد بن اسماعيل البخارى ، دار ابن كثير، يمامه، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧.

١٢٦. صحيح مسلم: أبو الحسين مسلم بن حجاج النيسابورى، دار الجيل-دار الآفاق الجديده-، بيروت.

١٢٧. صحيح وضعيف سنن ابى داود: محمد ناصرالدين الألبانى ، نور الاسلام لأبحاث القرآن والسنة، اسكندريه.

١٢٨. صفه الصفوه: أبو الفرج عبدالرحمان بن على بن محمد جمال الدين، ابن الجوزى ، تحقيق: محمود فاخورى-محمد رواس قلعه جى، دار المعرفه، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٩.

١٢٩. الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقه: ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حجر الهيثمى ، تحقيق: عبدالرحمان بن عبدالله التركى وكامل محمد الخراط، مؤسسه الرساله، بيروت، چاپ يكم، ١٩٩٧ م.

ض

□
١٣٠. الضعفاء والمتروكين: أبو الفرج عبدالرحمان بن على بن محمد جمال الدين، ابن الجوزى ، تحقيق: عبدالله قاضى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٦.

□
١٣١. الضعفاء الصغير: أبو عبدالله محمد بن اسماعيل بخارى ، تحقيق: محمد ابراهيم زايد، دار المعرفه، بيروت، ١٤٠٦.

١٣٢. الضعفاء الكبير: ابوجعفر محمد بن عمرو العقيلى ، تحقيق: عبدالمعطى امين قعجى، دارالكتب العمليه، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤١٨.

□
١٣٣. الضعفاء: احمد بن عبدالله ابونعيم الاصبهانى، تحقيق: فاروق حماده، دار الثقافه - الدار البيضاء، ١٤٠٥.

١٣٤. ضعيف سنن الترمذى: محمد ناصرالدين الالبانى ، مكتبه اسلامى، بيروت، چاپ يكم، ١٤١١.

ص: ٤٥١

١٣٥. طبقات الحنابلة: أبوالحسين محمد بن محمد ابن أبي يعلى ، تحقيق: محمد حامد الفقى، دار المعرفه، بيروت.

١٣٦. طبقات الشافعيه الكبرى: تاج الدين بن على بن عبدالكافى السبكى ، تحقيق: محمود محمد الطناحى و عبدالفتاح محمد الحلوى، هجر للطباعه والنشر والتوزيع، چاپ دوم، ١٤١٣.

١٣٧. طبقات الشافعيه: جمال الدين عبدالرحيم الاسنوى ، دار الكتب العلميه، ١٤٠٧.

١٣٨. الطبقات الكبرى: أبو عبدالله محمد بن سعد البصرى الزهرى، ابن سعد ، دار صادر، بيروت.

١٣٩. طبقات المدلسين: ابوالفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى ، تحقيق: عاصم بن عبدالله القريونى، مكتب المنار، اردن، چاپ يكم.

١٤٠. العبر فى خبر من غير: أبو عبدالله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبى ، تحقيق: أبوهاجر محمد سعيد بن بسيونى زغلولى، دار الكتب العلميه، بيروت.

١٤١. عقائد الاماميه: الشيخ محمد رضا المظفر ، تحقيق: حامد حنفى داود، انتشارات انصاريان، قم.

١٤٢. العقد الفريد: أبو عمر احمد بن محمد بن عبدربه الأندلسى، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٤.

١٤٣. العلل المتناهيه فى الاحاديث الواهيه: أبوالفرج عبدالرحمان بن على بن محمد جمال الدين، ابن الجوزى ، تحقيق: خليل الميس، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٣.

١٤٤. العلل ومعرفه الرجال: أبو عبدالله احمد بن محمد بن حنبل، تحقيق: وصى الله بن محمد عباس، مكتبه اسلامى-دار خانى، بيروت-رياض، چاپ يكم، ١٤٠٨.

١٤٥. عمده القارى فى شرح البخارى: أبو محمد محمود بن أحمد بدرالدين العيني الحنفى، دار احياء التراث العربى، بيروت.

□

١٤٦. العواصم من القواصم فى تحقيق مواقف الصحابه بعد وفاه النبى: أبو بكر بن العربى محمد بن عبدالله المعافى الاشيللى ابن العربى المالكى، تحقيق: محب الدين خطيب و محمود مهدي استانبولى، دار الجيل، بيروت، لبنان، چاپ دوم، ١٤٠٧.

١٤٧. العين: ابو عبدالرحمان الخليل بن احمد الفراهيدى ، منشورات الهجره، قم، چاپ دوم، ١٤١٠.

غ

١٤٨. الغدير فى الكتاب والسنة والأدب: الشيخ عبدالحسين الأمينى ، دار الكتاب العربى، بيروت، چاپ چهارم، ١٣٩٧.

ف

١٤٩. الفائق فى غريب الحديث: ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشري ، تحقيق: على محمد البجاوى، محمد أبو الفضل ابراهيم، دار المعرفه، لبنان، چاپ دوم.

١٥٠. الفتاوى الحديثيه: ابوالعباس احمد بن محمد بن على بن حجر الهيتمى ، ، دار الفكر.

□

١٥١. فتح الباب فى الكنى: ابو عبدالله محمد بن إسحاق، ابن منده الاصبهاني، تحقيق: أبوقتيبه نظر محمد فاريابى، مكتبه كوثر، رياض، ١٤١٧.

١٥٢. فتح البارى شرح صحيح البخارى: أبو الفضل احمد بن على بن حجر العسقلانى الشافعى، دار المعرفه، بيروت، ١٣٧٩.

١٥٣. فتح القدير (تفسير): محمد بن على الشوكانى اليمنى، عالم الكتب.

١٥٤. الفتنة ووقعه الجمل: سيف بن عمر الضبى الأسدى، تحقيق: أحمد راتب عرموش، دار النقاش، بيروت، ١٣٩١.

١٥٥. الفتوح: أبو محمد أحمد الكوفى ابن أعثم ، تحقيق: على شيرى، دار الإضواء، بيروت، ١٤١١.

ص: ٤٥٣

١٥٦. الفرق بين الفرق وبيان الفرقه الناجيه: أبو منصور عبد القاهر بن طاهر بن محمّد البغدادي ، دار الآفاق الجديده، بيروت، چاپ دوم، ١٩٧٧ م.

١٥٧. الفصل في الملل والنحل: أبو محمّد علي بن أحمد بن سعيد ابن حزم ، مكتبه خانجي، قاهره.

١٥٨. الفصول المهمه في تأليف الامه: السيد عبد الحسين شرف الدين الموسوي، قسم الاعلام الخارجى لمؤسسه البعثه، چاپ يكم.

١٥٩. الفصول المهمه في معرفه الأئمه: علي بن محمّد المالكي ابن الصباغ ، تحقيق: سامي العزيزي، دار الحديث، چاپ يكم، ١٤٢٢.

١٦٠. الفصول في الاصول: ابوبكر احمد بن علي الرازي الجصاص ، تحقيق: العجيل جاسم النشمي، وزارت اوقاف، كويت، چاپ يكم.

١٦١. فضائل الصحابه: أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب النسائي ، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٥.

١٦٢. فوات الوفيات: محمّد بن شاكر صلاح الدين الكتبي ، تحقيق: احسان عباس، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، ١٩٧٤ م.

١٦٣. فيض القدير في شرح جامع الصغير: محمّد عبد الرؤوف المناوي ، دار الكتب العلميه، لبنان، چاپ يكم، ١٤١٥.

ق

١٦٤. القاموس المحيط: ابوطاهر محمّد بن يعقوب مجد الدين الشيرازي الفيروز آبادي ، مؤسسه فن الطباعه.

١٦٥. القصائد العلويات السبع: ابو حامد عبد الحميد بن هبه الله بن محمّد بن الحسين، ابن أبي الحديد ، دار الفكر، بيروت، ١٣٧٤.

ص: ٤٥٤

١٦٦. الكاشف في معرفه من له روايه في الكتب الستة: أبو عبدالله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبي ، دار القبله للثقافه الاسلاميه، مؤسسه علوم القرآن، جدّه، چاپ يكّم، ١٤١٣.

١٦٧. الكافي: ابو جعفر محمد بن يعقوب الكليني ، دار الكتب الاسلاميه، تهران، چاپ چهارم، ١٤٠٧.

١٦٨. الكافي الشاف في تخريج أحاديث الكشاف: ابو الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني ، ذيل كتاب (الكشاف زمخسري، دار الكتاب العربي، بيروت) .

١٦٩. الكامل في التاريخ: ابو الحسن علي بن ابى الكرم عز الدين ابن الأثير ، دار صادر-دار بيروت، ١٣٨٥.

١٧٠. الكامل في اللغة والادب: ابو العباس محمد بن يزيد المبرد ، تحقيق: محمد أبو الفضل ابراهيم، دار الفكر العربي، قاهره، چاپ سوم، ١٤١٧-١٩٩٧ م.

١٧١. الكامل في ضعفاء الرجال: أبو احمد عبدالله بن عدى بن عبدالله محمد الجرجاني ابن عدى ، تحقيق: يحيى مختار غزّاوى، دار الفكر، بيروت، ١٠٤٩.

١٧٢. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل (تفسير): ابو القاسم محمود بن عمود الزمخسري ، دار الكتاب العربي، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٧.

١٧٣. الكشف و البيان (تفسير): ابو اسحاق احمد بن محمد بن ابراهيم الثعلبي النيسابوري، دار احياء التراث العربي، بيروت، قم، چاپ يكّم، ١٤٢٢.

١٧٤. كشف الظنون: مصطفى بن عبدالله حاجي خليفه ، تحقيق: محمد شرف الدين يالتقايا، رفعت بيگله الكيسى، دار احياء التراث العربي، بيروت، لبنان.

١٧٥. كشف الغمه في معرفه الأئمه: علي بن عيسى بن أبى الفتح الاربلى ، دار الاضواء، لبنان.

١٧٦. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد: أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الاسدي العلامة الحلبي ، تحقيق: سيد ابراهيم موسوي زنجاني، انتشارات شكوري، قم، چاپ چهارم، ١٣٧٣ ش.

١٧٧. كشف المغطا في فضل الموطا: أبو القاسم علي بن هبه الله الدمشقي، تحقيق: محب الدين أبي سعيد عمر العمروي، دار الفكر، بيروت، ١٤١٥.

١٧٨. كشف اليقين في مناقب أمير المؤمنين: أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الاسدي العلامة الحلبي ، تحقيق: سيد ابراهيم موسوي زنجاني، انتشارات شكوري، قم، چاپ چهارم، ١٣٧٣ ش.

١٧٩. الكفايه في علم الروايه: أبو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب البغدادي ، تحقيق: أبو عبد الله سورقي، ابراهيم حمدي المدني، المكتبه العلميه، مدينه منوره.

١٨٠. كمال الدين وتمام النعمه: ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق ، دار الكتب الاسلاميه، قم، ١٣٩٥.

١٨١. كنز العمال في سنن الاعمال والافعال: علي بن عبد الملك علاء الدين المتقي الهندي، مؤسسه الرساله، ١٤٠٩.

١٨٢. الكنى والالقباب: الشيخ عباس القمي ، مكتبه الصدر، تهران.

١٨٣. اللآلئ المصنوعه في الأحاديث الموضوعه: عبدالرحمان بن أبي بكر جلال الدين السيوطي ، دار الكتب العلميه.

ل

١٨٤. لسان العرب: ابو الفضل محمد بن مكرم ابن منظور المصري، دار صادر، لبنان، چاپ سوم، ١٤١٤.

١٨٥. لسان الميزان: أبو الفضل احمد بن علي بن حجر العسقلاني الشافعي، تحقيق: دائره المعارف النظاميه، هند، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٦.

ص: ٤٥٦

١٨٦. مجمع البيان فى تفسير القرآن: أبوعلی الفضل بن الحسن الطبرسى ، ناصر خسرو، تهران، چاپ سوم، ١٣٧٢ ش.
١٨٧. مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: ابوالحسن على بن أبى بكر الهيثمى ، دار الفكر، بيروت، ١٤١٢.
١٨٨. المجموع شرح المذهب: أبوزكريا يحيى بن شرف الحوارانى الشافعى النووى ، دار الفكر.
١٨٩. المحصول فى علم الاصول: ابوعبدالله محمّد بن عمر بن الحسن الفخر الرازى ، تحقيق: طه جابر، رياض الطوافى، جامعه الامام محمّد بن سعود الاسلاميه، رياض، ١٤٠٠.
١٩٠. المحلى: ابومحمّد على بن محمّد، ابن حزم ، دار الجيل، دار الافاق الجديده، بيروت.
١٩١. المختصر فى أخبار البشر: أبوالفداء اسماعيل بن على، مطبعة حسينية مصر، چاپ يكم.
١٩٢. المراجعات: السيد عبدالحسين شرف الدين الموسوى، تحقيق: حسين الراضى، چاپ يكم، بغداد، ١٣٩٩.
١٩٣. مرقاه المفاتيح شرح مشكاه المصاييح: أبوالحسن على بن سلطان نورالدين محمّد القارى الهروى حدود ٩٣٠-١٠١٤، تحقيق: جمال عيتانى، دار الكتب العلميه، لبنان، چاپ يكم، ١٤٢٢.
١٩٤. مروج الذهب: ابوالحسن على بن الحسين بن على المسعودى ، تحقيق: اسعد داغر، دار الهجره، قم، چاپ دوم، ١٤٠٩.
١٩٥. المستدرک على الصحيحين: أبو عبدالله محمّد بن عبدالله الحاکم النيشابورى ، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤١١ ق-١٩٩٠ م.

١٩٦. المسند: احمد بن على ابويعلى الموصلى التميمى، تحقيق: حسين سالم أسد، دار المأمون للتراث، دمشق، ١٤٠٤.

□
١٩٧. المسند: أبو عبدالله احمد بن حنبل الشيبانى، مؤسسه قرطبه، قاهره.

١٩٨. المسند: أبو يعقوب اسحاق بن ابراهيم بن مخلد بن راهويه الحنظلى، تحقيق: عبدالغفور، مكتبه الايمان، مدينه منوره، ١٤١٢.

□
١٩٩. مسند الشهاب: ابو عبدالله محمد بن سلامه القضاعى، تحقيق: حمدى السلفى، المؤسسه الرساله، بيروت، ١٤٠٧.

٢٠٠. المسند: أبو داود سليمان بن داود الطيالسى، دار المعرفه، بيروت.

٢٠١. مشاهير علماء الامصار: ابو حاتم محمد بن حبان التميمى الدارمى ابن حبان، دار الكتب العلميه، بيروت، ١٩٥٩.

□ □
٢٠٢. مشكاه المصابيح: أبو عبدالله محمد بن عبدالله الخطيب التبريزى، المكتب الاسلامى، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٥.

٢٠٣. المصباح المنير فى غريب الشرح الكبير للرافعى: ابو العباس أحمد بن محمد الفيومى الحموى، المكتبه العلميه، بيروت.

٢٠٤. المصنف: أبو بكر عبدالله بن محمد بن أبى شيبه العيسى الكوفى، تحقيق: محمد عوامه، دار السلفيه الهنديه، چاپ قديم و دار القبله.

٢٠٥. المعارف: ابو محمد عبدالله بن مسلم الدينورى ابن قتيبه، تحقيق: دكتور ثروت عكاشه، دار المعارف، قاهره.

٢٠٦. معالم التنزيل (تفسير): ابو محمد الحسين بن مسعود البغوى، تحقيق: عبدالرزاق مهدى، دار احياء التراث العربى، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٠.

□ □
٢٠٧. معجم الادباء: ابو عبدالله، ياقوت بن عبدالله الرومى الحموى، دار الفكر، چاپ سوم، ١٤٠٠.

٢٠٨. المعجم الأوسط: أبو القاسم، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: طارق بن عوض الله بن محمد، عبدالمحسن بن ابراهيم الحسيني، دار الحرمين، قاهره، ١٤١٥.
٢٠٩. المعجم الصغير: أبو القاسم، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: محمد شكور، محمود الحاح أمير، المكتب الاسلامي، دار عمار، بيروت، عمان، ١٤٠٥.
٢١٠. المعجم الكبير: أبو القاسم، سليمان بن أحمد الطبراني، تحقيق: حمدي بن عبدالحميد السلفي، مكتبه علوم و حكم، موصل، چاپ دوم، ١٤٠٤.
٢١١. معجم رجال الحديث: السيد أبو القاسم الموسوي الخويي، مؤسسه الامام خويي، ١٤١٣.
-
٢١٢. معرفه الصحابه: احمد بن عبدالله ابونعيم الاصبهاني، تحقيق: عادل عزازي، دار الوطن، رياض، ١٤١٩.
-
٢١٣. معرفه الثقات: ابوالحسن احمد بن عبدالله العجلي، مكتبه الدار، مدينه، چاپ يكم، ١٤٠٥.
٢١٤. معرفه الرجال: أبوزكريا يحيى بن معين، تحقيق: محمد كامل القصار، مجمع اللغه العربيه، دمشق، چاپ يكم، ١٤٠٥.
- □
٢١٥. معرفه علوم الحديث: أبو عبدالله محمد بن عبدالله الحاكم النيشابوري، تحقيق: سيد معظم حسين، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٧.
-
٢١٦. المغازي: أبو عبدالله محمد بن عمر الواقدي، أعلمى، بيروت، چاپ سوم، ١٤٠٩.
٢١٧. مغاني الاخيار: ابو محمد محمود بن احمد العيني الحنفي، تحقيق: محمد حسن شافعي.
-
٢١٨. المغني في الضعفاء: أبو عبدالله محمد بن أحمد شمس الدين الذهبي، دار الكتب العلميه، بيروت، تحقيق: ابي الزهراء، چاپ يكم، ١٤١٨.
٢١٩. المفردات في غريب القرآن: حسين بن محمد المعروف بالراغب الاصبهاني، تحقيق: محمد سيد كيلاني، دار المعرفه، لبنان، دار النشر-دار القلم، دمشق.

٢٢٠. مقاتل الطالبين: ابوالفرج على بن الحسين الاصفهاني، تحقيق: سيد احمد صقر، دار المعرفة، بيروت.
٢٢١. معجم مقاييس اللغة: ابوالحسين احمد بن فارس زكريا، تحقيق: عبدالسلام، اتحاد الكتاب العرب، ١٤٢٣.
٢٢٢. المقدمه: ابو عمرو عثمان بن عبدالرحمان ابن الصلاح الشهرزوري، مكتبه الفارابي، چاپ يكم، ١٩٨٤ م.
٢٢٣. مقدمه فتح الباري: ابوالفضل احمد بن على بن حجر العسقلاني الشافعي، دار المعرفة، بيروت، لبنان، چاپ دوم.
٢٢٤. الملل والنحل: ابوالفتح محمّد بن عبدالكريم بن أبي بكر الشهرستاني، تحقيق: محمّد سيد كيلاني، دار المعرفة، بيروت، ١٤٠٤.
٢٢٥. مناقب آل أبي طالب: محمّد على بن شهر آشوب السروي المازندراني، انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩.
٢٢٦. مناقب على بن ابي طالب وما نزل من القرآن في على: احمد بن موسى ابن مردويه اصفهاني، دار الحديث، ١٤٢٤.
٢٢٧. مناقب على بن أبي طالب: موفق بن احمد الخوارزمي خطيب خوارزم، تحقيق: شيخ مالک محمودي، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ دوم، ١٤١٤.
٢٢٨. مناهج اليقين في اصول الدين: أبو منصور حسن بن مطهر جمال الدين العلامه الحلبي، تحقيق: محمّد رضا انصاري، قم، ناشر، محقق، چاپ يكم، ١٤١٦.
٢٢٩. المنتخب من ذيل المذيل: أبو جعفر محمّد بن جرير الطبري، منشورات اعلمي، لبنان، ١٣٥٨-١٩٣٩ م.
٢٣٠. المنتظم في تاريخ الملوك والامم: ابوالفرج جمال الدين عبدالرحمان بن على بن محمّد، ابن الجوزي، دار صادر، بيروت، چاپ يكم، ١٣٥٨.

٢٣١. منتهى المقال: محمد بن اسماعيل الحائري المازندراني، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، قم، ١٤١٦.

٢٣٢. من لا يحضره الفقيه: ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي الشيخ الصدوق، دفتر انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ١٤١٣، قم.

٢٣٣. منهاج السنه النبويه: ابوالعباس أحمد بن عبدالحليم ابن تيميه، تحقيق: محمد رشاد سالم، مؤسسه قرطبه، چاپ يكم.

٢٣٤. منهاج الكرامه: أبو منصور حسن بن مطهر جمال الدين العلامة الحلبي، تحقيق: عبدالرحيم مبارك، الهادي، قم، چاپ يكم، ١٣٧٩ ش.

٢٣٥. المنهاج شرح صحيح مسلم بن الحجاج: أبوزكريا يحيى بن شرف النووي، دار احياء التراث العربي، بيروت، چاپ دوم، ١٣٩٢.

٢٣٦. منهج النقد في علوم الحديث: نورالدين عتر، دار الفكر، دمشق، چاپ سوم، ١٤١٨.

٢٣٧. المواقف: عبدالرحمان بن أحمد عضدالدين الايجي، تحقيق: عبدالرحمان عميره، دار الجيل، بيروت، چاپ يكم، ١٩٩٧ م.

٢٣٨. الموضوعات: أبو الفرج عبدالرحمان بن علي ابن الجوزي البغدادي الحنبلي، تحقيق: عبدالرحمان محمّد عثمان، المكتبه السلفيه، چاپ يكم، ١٣٨٦، مدينه منوره.

٢٣٩. ميزان الاعتدال: أبو عبدالله محمد بن أحمد بن عثمان شمس الدين الذهبي، تحقيق: علي محمّد بجاوي، دار المعرفه للطباعه والنشر، بيروت.

ن

٢٤٠. النافع يوم الحشر في شرح الباب الحادي عشر: الفاضل المقداد السيوري الحلبي، دار الاضواء للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، چاپ دوم، ١٤١٧.

٢٤١. ناگفته هايي از حقايق عاشورا: سيد علي حسيني ميلاني، مركز حقايق اسلامي، چاپ يكم، قم، ١٤٢٩.

ص: ٤٦١

٢٤٢. نخبة الفكر: أبو الفضل أحمد بن علي بن حجر العسقلاني الشافعي، دار احياء التراث العربي، بيروت.

٢٤٣. النصائح الكافية لمن يتولّى معاويه: محمّد بن عقيل العلوي، دار الثقافه للطباعه والنشر، قم، چاپ يكم، ١٤١٢.

٢٤٤. نفحات الأزهار في خلاصه عباقات الأنوار: سيد علي حسيني ميلاني، ناشر: مؤلف، چاپ يكم، قم، ١٤١٨.

٢٤٥. النكت الاعتقاديّه: محمّد بن نعمان الشيخ المفيد، انتشارات كنگره جهاني شيخ مفيد، قم، ١٤١٣.

٢٤٦. نور الثقلين (تفسير): عبد علي بن جمعه العروسي الحويزي، تحقيق: سيد هاشم رسولي محلاتي، انتشارات اسماعيليان، چاپ چهارم، ١٤١٥.

٢٤٧. نهايه السؤل: عبد الرحيم جمال الدين الاسنوي، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤٢٠.

٢٤٨. النهايه في غريب الحديث والأثر: ابوالسعادات المبارك بن محمّد ابن الاثير الشيباني الجزري، تحقيق: طاهر احمد الزاوي، محمود محمّد الطناجي، المكتبه العلميه، بيروت، ١٣٩٩.

٢٤٩. نيل الاوطار: محمّد بن علي الشوكاني اليمني، دار الجيل، لبنان، ١٩٧٣ م.

و

٢٥٠. الوافي بالوفيات: خليل بن أيبك، صلاح الدين الصفدي، تحقيق: أحمد الارناووط و تركي مصطفى، دار احياء التراث، بيروت، ١٤٢٠.

٢٥١. الوجيز في تفسير الكتاب العزيز: ابوالحسن علي بن أحمد الواحدي، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، چاپ دوم، ١٤٢٢.

٢٥٢. وسائل الشيعه إلى مسائل الشريعه: محمّد بن حسن الحر العاملي، مؤسسه آل البيت، چاپ يكم، قم، ١٤٠٩.

ص: ٤٦٢

٢٥٣. الوسيط فى تفسير القرآن المجيد: أبو الحسن على بن احمد الواحدى النيسابورى، تحقيق: الشيخ عادل احمد عبدالموجود-
الشيخ على محمد معوض و... ، دار الكتب العلميه، بيروت، چاپ يكم، ١٤١٥.

٢٥٤. وفيات الاعيان: أبو العباس شمس الدين أحمد بن محمد بن أبى بكر بن خلكان ، تحقيق: احسان عباس، دار صادر، بيروت.

٢٥٥. وقعه صفين: ابو الفضل نصر بن مزاحم المنقرى، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، مؤسسه العربيه الحديثه، قاهره، چاپ
دوم، افست، قم، منشورات مكتبه مرعشى نجفى، ١٤٠٣.

ى

٢٥٦. ينابيع الموده لذوى القربى: سليمان بن ابراهيم القندوزى ، تحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى، دار الاسوه، چاپ
يكم، ١٤١٦.

٢٥٧. اليواقيت والدرر فى شرح نخبه الفكر: محمد عبدالرؤوف بن تاج العارفين المناوى ، تحقيق: مرتضى الزين أحمد، مكتبه
الرشد، رياض، ١٩٩٩ م.

ص: ٤٦٣

malak-\|a rihawaJ

mami law itamami-\|a tafiram if

tamami fo selpicnirp

ص: ٤٤٤

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

